

مکتبہ اسلامیہ
لاہور
۱۳۲۰

بِأَمْتِ قَابِلِهِ نَسْخَهُ مَعْبُورَ خَطِّ قَدِيمِي وَبِجِ تَضَحُّجٍ وَتَحْشِيَةٍ
وَمُقَدِّمَةٍ وَنُشْرَحِ أحوال

مشتمل بر شرح احوال و اشعار فقیر سید نور الدین بنجاری المتخلص منور
وزیر حضوری در بلد مبارکه رحمت سنگه

289489



پروفیسر ڈاکٹر محمد عبد اللطیف بکوشش

۱۳۹۲ هجری

۱۹۷۳ عیسوی

انتشارات سپیکر لمیٹڈ۔ لاہور

احمدک شاہ

144 - انارکلی پلازہ انارکلی الماحود
فقہ احمدانی

2420

انتساب احوال واقعی

حیات مبارک حیات مراتب کا تتمہ تھی ”دیوان منور“ کو حیات مبارک کا مکملہ سمجھے۔ پہلی دونو کتابیں عظیم احساس محرومی کی ترجمان تھیں۔ حیات مبارک کی تدوین کے سلسلہ میں ہمیں محترمہ والدہ مرحومہ کے اسلاف و نیاگان کی زندگیوں میں تریب سے جھانکنے کا موقع ملا اور اسی تحقیق و تدقیق میں ان کے خاندان کے مورث اعلیٰ فقیر سید نور الدین بخاری کے دیوان کے خطی نسخے ملے جنہیں فقیر صاحب نے دیوان منور کے نام کے تحت اپنے جیتے جی مرتب کیا اور کتابت کروایا۔ کتابت نہایت دیدہ ریب اور جاذب نگاہ تھی۔ یہ نسخے میجر فقیر سید معین الدین کی تحویل میں تھے۔ جنہوں نے اپنے بزرگوں کے ان ادبی شاپاروں کو حرز جاں بنائے رکھا۔ انہیں اپنے آبا و اجداد کی ان ادبی امانتوں کی جہلی ہرگز گوارا نہ تھی۔ میں نے فقیر صاحب کے ادبی مذاق اور خاندانی انس کی داد دی اور کہا کہ یہ فقط ہماری میراث نہیں۔ یہ دیوان باب اخلاق کا ایک روشن اور جلی عنوان ہے۔ ہمارے اسلاف و نیاگان کے یہ ادبی جواہر ریزے ہماری الماریوں سے نکل کر سکولوں، کالجوں اور یونیورسٹی کی لائبریریوں کی زینت کیوں نہیں۔ فقیر صاحب نے کمال مہربانی و برضا و رغبت یہ نسخے میرے حوالے کر دیئے۔ دیوان منور چھپ کر تیار ہو گیا۔ مگر فقیر صاحب چند روز پیشتر اللہ کو پیارے ہو گئے۔ وہ زندہ ہوتے تو دیوان منور کو منصفہ شہود پر آتے دیکھ کر کتنے خوش ہوتے مگر ساری انسانی آرزو میں کب پوری ہوتی ہیں۔

میں اس گراں بہا امانت کو میجر فقیر سید معین الدین بخاری کے نام سے معنون کرنے کی سعادت حاصل کرتا ہوں۔

سید بابر علی

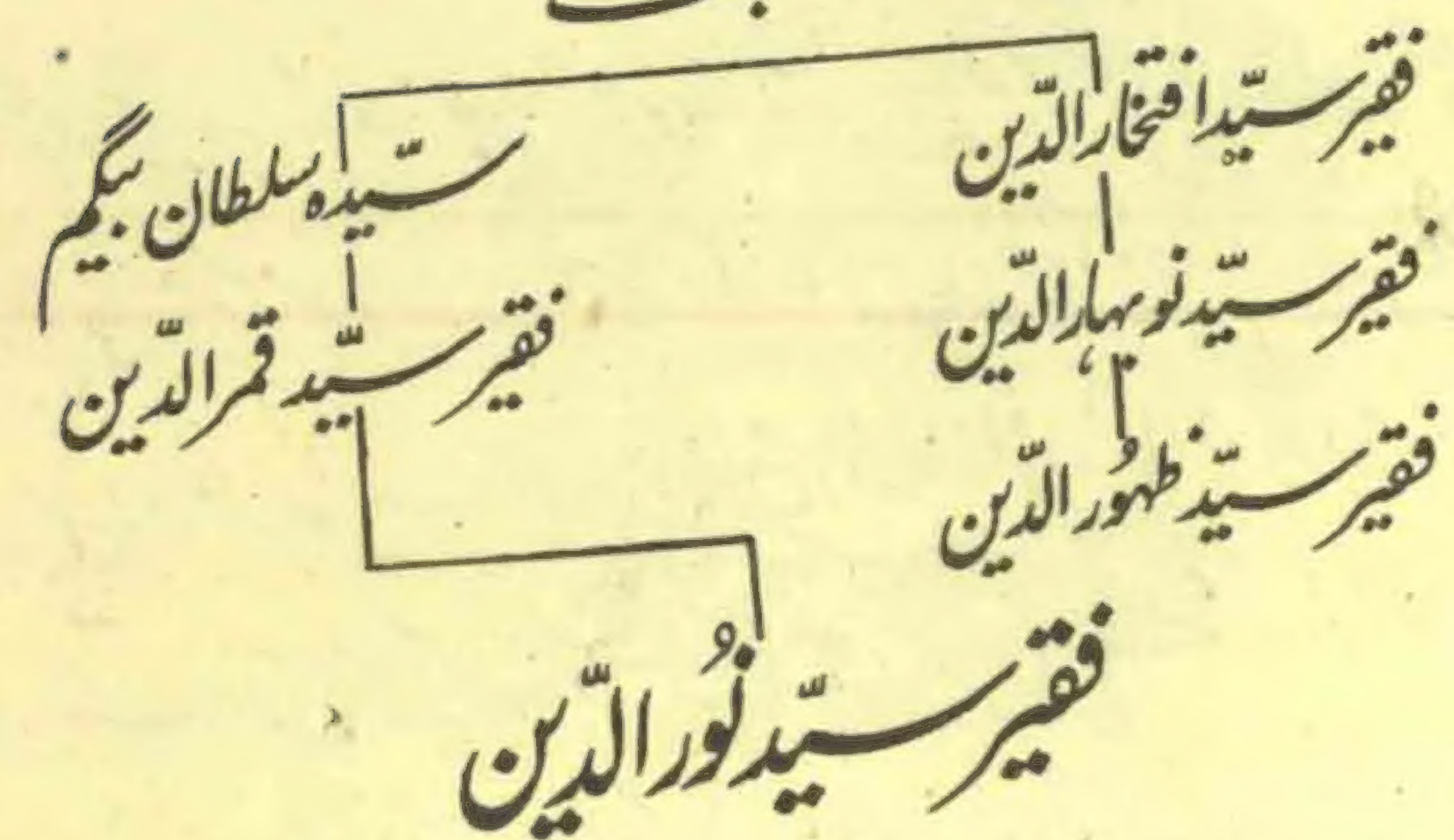
حیات مراتب“ سوانح حیات سر سید مراتب علی اعلیٰ اللہ مقامہ
حیات مبارک“ سوانح حیات سیدہ مبارک بیگم (بیٹی مراتب علی، مرحومہ و مغفورہ۔



طابع : رشید احمد چودھری
مکتبہ جدید پریس سہ شارع فاطمہ جناح لاہور

سیده مبارک بیگم

بنت



غزلیات و مناقب

نمبر شمار

مصرع اولی

(ردیف الف)

- ۱ از رخ خوب خویش اگر رفع کنی حجاب را
- ۲ اسباب ظاهری نبود گریه برای ما
- ۳ اگر خورشید جیلانی نظر سازد دل ما را
- ۴ اگر مهر روی جیلانی نماید روی خود ما را
- ۵ الایا طالب المقصود شفت بابا و انزلها
- ۶ الایا طالب الاملا د فی التحمید من طاهها
- ۷ ای آنکه از تو هست همه رنگ و بوی ما
- ۸ ای آنکه بر کشتی ز رخ خود نقاب را
- ۹ ای آنکه بندگان را غیر تو فی خدا
- ۱۰ ای آنکه خالق تو امیر و فقیر را
- ۱۱ ای بنگی حضرت تو عز و شان ما
- ۱۲ ای چشم امید ما بر افضال تو وا
- ۱۳ ای خدای کریم و بی همتا
- ۱۴ ای رخ خوب تو خوش مطلع الواریدی
- ۱۵ ای شاه هر دو عالم سترنج اولیا

نمبر شمار

مصرع اولی

- ۱۶ ای شهباز عرصه کون و مکان بیا
- ۱۷ ای شنه که بلا ز مینست را
- ۱۸ ای صبا مریون احسان خودم کن ای صبا
- ۱۹ ای غلام تو جمله شاه و گدا
- ۲۰ ای فروغ مهر و ماه از هر دو رخسار شما
- ۲۱ ای قاصر از بیان صفات زبان ما
- ۲۲ ای ملائک تابع جمله رات را
- ۲۳ ای وحدت باعث بهبود ما
- ۲۴ بیک پیامی که عرض دارم صبا خدا را بجز تو ما را
- ۲۵ پذیر از بنده احقر شه بنده نواز ما
- ۲۶ پشت و رو هر دو سیاهست گداز نامه ما
- ۲۷ تا خلعت نور است بر شمس و قمر را
- ۲۸ تا طره پیوین است بحر چرخ برین را
- ۲۹ چون نگو دیدم بحالم زاهد و عیاش را
- ۳۰ چونکه شبیر گذر کرد بکاشا ما
- ۳۱ چه دامن من حجم و دارا و کی را

- ۳۲ چه هوا خوش است بیاض دل در دل کشا بچمن در آ
 ۳۳ درخت ظلم و جفا یا علی قلم فرما
 ۳۴ دی سوار اسپ منکر بقرار بادیا
 ۳۵ رَبَّنَا اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذُنُوبَنَا
 ۳۶ رسد عرض من سکین به پیش مالک دلم
 ۳۷ سلام از من بآن شاه است کاندین هم دُنیا
 ۳۸ عیش دُنیا چیست ماند خواب را
 ۳۹ کجا آید ز من حمدت آلهای خالق شایه
 ۴۰ کی رسد سرو چمن قامت و لجوی ترا
 ۴۱ گذاری پائی خود را اگر بصحرا ای چمن آرا
 ۴۲ گریبائی ز ره لطف بکاشانه ما
 ۴۳ گر چشم التفات تو باشد بسوی ما
 ۴۴ گل غذا را گلرغا غنچه دلمانا مرجبا
 ۴۵ گیر می چو بدست خود قلم را
 ۴۶ نام نامی خدا نیست سزنامه ما
 ۴۷ یا الهی عنایتیم فرما
 ۴۸ یاحسین ابن علی عسم بر ما
 ۴۹ یاحسین ابن علی عسم بر ما
- ۵۰ یاحصرت شبیر نگاهی بسوی ما
 ۵۱ یاحصرت مشکل کشا امدلنا امدلنا
 ۵۲ یاشبیر و شبیر بدین شما
ردیف لباء (ب)
 ۵۳ از گرد نعل پای شبیر این بوتراب
 ۵۴ ان صرفت العمر ربی فی اللعب
 ۵۵ ای مکنه تو عقل در گرداب
 ۵۶ ای بحر ت چون فلک صد ماجاب
 ۵۷ ای خجل پیش رخ تو ما متباب
 ۵۸ ای صبا عرض را رسان بادب
 ۵۹ ای غلام داغدارت ما متباب
 ۶۰ اکریم اکرم بیشک و ریب
 ۶۱ ایچه جز تو بهیچکس را نه توان است و نه تاب
 ۶۲ ای لسانت کلید فتح الباب
 ۶۳ بصد هزار نیاز و بصد هزار ادب
 ۶۴ بیا بر خدا یا قطب اقطاب
 ۶۵ پری دیدم ز بخت خوش عجب خواب
 ۶۶ چون به بخت خوش روان گشتم براه بوتراب

- ۶۷ خدایا چون تویی فتاح البواب
 ۶۸ دانهای رنگبار قطره های جله آب
 ۶۹ روی خوبت را نگویم آفتاب
 ۷۰ سر و دش غیب کرد آواز امشب
 ۷۱ کردم چو عرض حال بدگاه بوتراب
 ۷۲ کشتی کمنه و فرسوده و طغیانی آب
 ۷۳ ماههای سال را دیدم چو ریب
 ۷۴ لاله ام گفته بمن خوش نکته چون آفتاب
 ۷۵ یاحصرت منظر العجائب
ردیف التاء (ت)
 ۷۶ از پی در در همه اوقات
 ۷۷ اگر چه آئینه دل ز جسم پر رنگست
 ۷۸ آل پاک احمد را چونکه عالی پایه است
 ۷۹ امروز جلوس شه من چون بسریاست
 ۸۰ اُمید از حق ره اهل کمال است
 ۸۱ انمیدین دهر اگر یار و گر انعیار است
 ۸۲ آنکه آدم را نبور احمدی مسجود ساخت
 ۸۳ آنکه مولا و شفیق و مشفق و آقایی ماست
- ۸۴ ای بحر محیط قطره دریائت
 ۸۵ ای به پیش نشان تو عرش برین را قدر پست
 ۸۶ ای پشت فلک دو تراز جودت
 ۸۷ ایدل چو ارم از اب و ام کرد گار ماست
 ۸۸ ای ز خاک آستانت مهر و چشم را ضیاست
 ۸۹ ایکه ابروی کجبت خوش تیغ جوهر دار گشت
 ۹۰ ایچه بجز تو در جهان نیست دگر جهان گشت
 ۹۱ ایچه حق روی خوشت را بدو زلف آراست
 ۹۲ ایچه عجز و ادب و بندگی از بنده تراست
 ۹۳ ایچه نام اقدس تو اکرم است و ارحم است
 ۹۴ ای که نوروز از طلوع آفتابی روی گشت
 ۹۵ ای لافتنی و لمک لحنی ز شان گشت
 ۹۶ ای ماه جبین مهر لقا بر تو سلام است
 ۹۷ ای مصحف خوش خط الهی رویت
 ۹۸ ای مطلع انوار الهی رویت
 ۹۹ بروح آنکه او خیر الانام است
 ۱۰۰ به تخت قباب تو سین انی شست
 ۱۰۱ بهم چشمان من گر پارسائی است

- ۱۰۲ جوانان را اگر حسن و جمال است
 ۱۰۳ چو بندگی تو در بهر دو کون آزاد هست
 ۱۰۴ چو بنده را بقدم تو خانه آباد است
 ۱۰۵ چو فضل حق بر این عاصی مدام است
 ۱۰۶ چو من ز آبا و اجدادم غلامت
 ۱۰۷ چون الهما جزت خدای نیست
 ۱۰۸ چون در دو کون غیر خدا هیچ یار نیست
 ۱۰۹ چون شه مشکل کشا جز جبر جبر نیست
 ۱۱۰ چونکه این بنده خانه زاده علی است
 ۱۱۱ حضرت شبیر ایدل بیکسازا چون کس است
 ۱۱۲ خداوندی که از هر راز دانا است
 ۱۱۳ ختم الرسل که سید سالار دوسراست
 ۱۱۴ در ره عشق بی خوف و خطر باید رفت
 ۱۱۵ در کشور عشق مدح و ذم نیست
 ۱۱۶ دوحه اقبال ما سیراب کز فضل خداست
 ۱۱۷ دهر را هیچ اگر دفای نیست
 ۱۱۸ دی با تغم بگفت که کاری مبارکست
 ۱۱۹ ساقی ما بحر شاه علی است

- ۱۲۰ سلام بنده بان بزم اقدس زهر است
 ۱۲۱ سلام بنده بان شاه پشت مخموم است
 ۱۲۲ سلام بنده بروج مقدس زهر است
 ۱۲۳ شاه جبر چو شهر یار من است
 ۱۲۴ شاهدم را چون باده در جام است
 ۱۲۵ شاه مشکل کشا چو شاه منست
 ۱۲۵ شکر حق کاسب عیشم جنگی آماده است
 ۱۲۵ شهنشاه نمخوانم خدایت
 ۱۲۶ عرض دارم فقیر یا حضرت
 ۱۲۷ عقد های غنچه و مهر چند از باد صباست
 ۱۲۸ نعم آل نبی سینه ماست
 ۱۲۹ فائق زبان است چو اوصاف حمیدت
 ۱۳۰ کحل عیون چرخ برین گرد راوست
 ۱۳۱ گردی کنون دلا که برای مبارک است
 ۱۳۲ گرچه ایمان میان خوف و رجاست
 ۱۳۳ لوح دل من پاک چو از بعض و عناد است
 ۱۳۴ مارا چو آرزوی وصال محمد است
 ۱۳۵ مارا که جز علی ولی هیچ یار نیست

- ۱۳۶ محمد کعبه ایمان و دین است
 ۱۳۷ مرا چو بادشاه عشرت مدام در جام است
 ۱۳۸ مقدمت چون در آشیانه ماست
 ۱۳۹ ناخدا تم چون شبیر و مهر وی نامی من است
 ۱۴۰ وجودم گر سراپا حرص و آزار است
 ۱۴۱ وصف ذات پاک زهر چو ز فکر ما و راست
 ۱۴۲ هر چند مرانه زاده راه است

ردیف الشاء (ث)

- ۱۴۳ نیست هرگز چو جز تو کس یا غوث
 ۱۴۴ یا غیاث مستغنیین کرد کام الغیاث

ردیف الحیم (ج)

- ۱۴۵ ای شهنشاه صاحب الافواج

ردیف الحاء (ح)

- ۱۴۶ ای که در بحر وحدتی براح

ردیف الخاء (خ)

- ۱۴۷ ای خداوند بیخ و ثمره و شلخ

ردیف الدال (د)

- ۱۴۸ از حب علی ذوق بحب انم دادند

- ۱۴۹ اگر چه نامه ام از پشت و روستیاه بود
 ۱۵۰ اگر من نند نخیم یا محمد
 ۱۵۱ الا ای راکب نامی محمد
 ۱۵۲ آنچه در دهر بر صبح و مسامی زبید
 ۱۵۳ ای ابر بهار باغ امید
 ۱۵۴ ای آنکه تویی قوت بازو محمد
 ۱۵۵ ای برایت هر چه آمد در وجود
 ۱۵۶ ای بشام و سحر مه و خورشید
 ۱۵۷ ای جز تو بهر دو کون شاهی نبود
 ۱۵۸ ای چون مه و مهر جبه و نهد
 ۱۵۹ ای خدائی کریم بی مانند
 ۱۶۰ ای سراپا وجودت امداد
 ۱۶۱ ای غلام تو تا جدارانند
 ۱۶۲ ای فدای تو جان چون من صد
 ۱۶۳ ای یار الله را تو خوش دست خانی المود
 ۱۶۴ بزم عاشقان ساقی کجا پیانه می باید
 ۱۶۵ براه عشق خوش بهره دل دیوانه می باید
 ۱۶۶ بر جفای سید الشهدا هر آنکس عزم کند

- ۱۶۷ بعد ختم مناقب استمداد
 ۱۶۸ جناب حضرت نوشا و امجد
 ۱۶۹ چون سیر مصطفی بر علی بنهاد شد
 ۱۷۰ چون مراسقی ز می سرشار کرد
 ۱۷۱ چون نگاه لطف بر من حضرت شبیر کرد
 ۱۷۲ چون نگاه لطف بر من حیدر کرد
 ۱۷۳ خدایا چنان بتمم ده بلند
 ۱۷۴ خوش حصول مرام ما کردند
 ۱۷۵ در ازل بر ما چو لطف شاه جیلانی بود
 ۱۷۶ شاه جیلانی بتاج فقر ما را شاه کرد
 ۱۷۷ شبیر چو خوش خلعت زیبا سرم کرد
 ۱۷۸ شکر خدا که شایه مقصود رونمود
 ۱۷۹ شومی بخت من مرا چون که گرفت و گیر کرد
 ۱۸۰ کار حق است این نداند هیچکس تا چون کند
 ۱۸۱ اگر منصب کلیم ز حق کوه طور بود
 ۱۸۲ ماه رویم دوباره می آید
 ۱۸۳ ماه من چون شتاب می آید
 ۱۸۴ مرا چو بندگی شاه بوتراب بود
- ۱۸۵ مرا کو تاب اسباب محمد
 ۱۸۶ مرده ایدل که یاری آید
 ۱۸۷ مرده ایدل که یاری می آید
 ۱۸۸ مقابل رخ خوب تو کی شود خورشید
 ۱۸۹ منم گم کرده راهی یا محمد
 ۱۹۰ مهر رویت نه ما بهتاجم کرد
 ۱۹۱ میدم صبح سعادت خوش و میند بهاش باد
 ۱۹۲ میوزد باد صبا و خوش وزیدن بهاش باد
 ۱۹۳ وصف ذات تو چه آید ز من ای معین جود
 ۱۹۴ با تقم دی چه خوش بشارت داد
 ۱۹۵ هر کسی رنگی اگر از قرمز و رودنگ کرد
 ۱۹۶ یا برید الصبا لا استمداد
 ۱۹۷ یا حسین ابن علی اسباب عیش آماده اند
- ردیف لذال (د)**
 ۱۹۸ اگر چه قند و نبات ست و شهد و شیر لذین
ردیف لراء (د)
 ۱۹۹ از تو خواهم یا اله العالمین بازیب و فر
 ۲۰۰ الا ای دوستدار شاه شبیر

- ۲۰۱ آن کرمهای که کردی بر فقیر
 ۲۰۲ آه در کربلا بحسنه تقصیر
 ۲۰۳ ای بر سر مسند نبوت خوش صدر
 ۲۰۴ ای چشم نور و وی دل را سرور
 ۲۰۵ ای بر آنی ترا شانی دگر
 ۲۰۶ ای خداوند کریم کار ساز کردگار
 ۲۰۷ ای خداوند کریم کردگار
 ۲۰۸ ای خداوند بهر فقیر و امیر
 ۲۰۹ ای خدای کریم و رب غفور
 ۲۱۰ ای خطا بخش و عیب پوش فقیر
 ۲۱۱ ایدل اندر طواف حیدر در
 ۲۱۲ ای دل عصا بفضلت دلیر
 ۲۱۳ ای رخت مطلع انوار و خدت مهر منیر
 ۲۱۴ شایه گلرخ و سمنبر
 ۲۱۵ ای شهبان را شه و سران را سر
 ۲۱۶ ای شنه دنیا و دین وی ماه روی کردگار
 ۲۱۷ ای علامت چو سکنده صد و جمشید هزار
 ۲۱۸ بامید جناب شاه شبیر
- ۲۱۹ ببارگاه خداوند سائر و غفار
 ۲۲۰ بحکمت ای که تدبیر است و تقدیر
 ۲۲۱ بشبیر و اهل بیت شبیر
 ۲۲۲ بدون ز حد شمارند گناه فقیر
 ۲۲۳ بظل عاطفت سبط احمد مختار
 ۲۲۴ بنی الکرم و الحیدر
 ۲۲۵ بیک خیال منم از هزار دیو بتر
 ۲۲۶ پری با لطف من گفتا مجایان عیان بنگر
 ۲۲۷ پندی و همت شنفته بنویس بزر
 ۲۲۸ ترا چو بخت سعید است و طالع خوش یار
 ۲۲۹ چشم دارم از جنابت ای خدای بحر و بر
 ۲۳۰ چکنم وصف رخ و زلف تو ای عالیه قدر
 ۲۳۱ حمد بحیدر چون گویم بر خدای بحر و بر
 ۲۳۲ دی چه خوش میگفت زندی پاکبازی نامدار
 ۲۳۳ ز کثرت گنه خود نمیشوم دلگیر
 ۲۳۴ سلام الله باللطف الکثیر
 ۲۳۵ صبحدم دی بباغ در گلزار
 ۲۳۶ قوت اقبال من بنگر بفضل کردگار

۲۳۷ مرجا دوستدار شاه شبیر

۲۳۸ نصیحتی است مایه بشنو ای دلدار

۲۳۹ وجود تو به من شکست چندین بار

۲۴۰ و کس تر طهر اعدای جمیعاً

۲۴۱ یا حسین ابن علی رخ شبیر

۲۴۲ یارب بحق احمد و صدیق و عمر

۲۴۳ یارب صل علی النبی و حیدر

ردیف لزا (ز)

۲۴۴ پری بگاه چو از خواب چشمم کردم باز

۲۴۵ چو بحر فیض در جوش است امروز

۲۴۶ دلا یاد حق کن که باشی عزیز

۲۴۷ دی چو برخاستم از خواب نمودم در باز

۲۴۸ زبانم خوش گهر بار است امروز

۲۴۹ شاه ما را بسر تخت مقام است امروز

۲۵۰ عرض دارد بتو ای پادشاهی انباز

۲۵۱ گیر بنده خود را و از کرم آمرز

ردیف السین (س)

۲۵۲ از می ذوق نبی این بنده سرشار است و لب

۲۵۳ ایدل از خواهی نجات از احمد مختار پیر

۲۵۴ ای نه برتر از عباد الله جز تو هیچکس

۲۵۵ با قضا تدبیر کار ای بوالهوس

۲۵۶ بد منیش دلا باش نگو با همه کس

۲۵۷ پادشاه هر دو عالم شاه ابرار است و لب

۲۵۸ دارم از کثرت عصیان گله چندان که میرس

۲۵۹ در امشب چونکه باقی بود یک پاس

۲۶۰ در جهان گرچه گنهگارند لب

۲۶۱ در گلستان جنانم گلزار یار لب

۲۶۲ دل من مهر ترا همچو نگین باشد و لب

۲۶۳ راهبر راه بنجامت سید ابرار لب

۲۶۴ شکر الله لطف حق بر این گنهگار است و لب

۲۶۵ قافله سالار امت احمد مختار لب

۲۶۶ ماه آواذ فی شب معراج رویت بود و لب

ردیف الشین (ش)

۲۶۷ برداشت نبی علی چو بردوش

۲۶۸ به بحر فیض سبحان میروم خوش

۲۶۹ هر عیب را از حضرت خود ستر بخش

۲۶۰ تا کی گردی بگرد غیر با شرمنده باش

۲۶۱ تا توانی ای دل اندر کیش کوش

۲۶۲ ز ساقی خوش شنیدم این سخن دوش

۲۶۳ ز شیخ وقت چه خوش نکته شنیدم دوش

۲۶۴ من نمیگویم که عاقل باش یا دیوانه باش

۲۶۵ وجود خاکی ما را به بونزاد به بخش

۲۶۶ بان دلا بیدار شو کن هوش هوش

۲۶۷ یا الهی هر چه خواهم بخش

۲۶۸ یارب بابل بیت نبی جرم من به بخش

۲۶۹ یارب بزم شاه علیم گذار بخش

۲۷۰ یارب مرا گذار به راه صواب بخش

ردیف الصاد (ص)

۲۷۱ برو می خوب جناب شبیر با اخلاص

۲۷۲ جناب نوشته ثانی به بحر حق غواص

ردیف الضاد (ض)

۲۷۳ ای مه آسمان و می شه ارض

۲۷۴ لطف عظیم تو گرفت چونکه سماء جمله ارض

۲۷۵ هزار شکر شدم کامران ازان عارض

ردیف الطاء (ط)

۲۸۲ ای رخت مصحف و بالای لبست باشد خط

ردیف الظاء (ظ)

۲۸۳ ز چشم زخم زمان باشدت خدا حافظ

ردیف العین (ع)

۲۸۴ ای که در بزم احمدی چون شمع

۲۸۵ دلا بیاد خدا کوش کن ز غیر و داع

ردیف الغین (غ)

۲۹۰ ای بوصفت شتعل طوطی و زاغ

۲۹۱ ای بوصفت تو گفت ماحق زاغ

۲۹۲ چو داغ بندگی تست لاله را در باغ

۲۹۳ ای دل اندر ماتم شبیر و شبیر ایدریغ

ردیف الفاء (ف)

۲۹۴ ای ترا جد پاک عجب مناف

۲۹۵ ایچه در می و دو عالم چون صدف

۲۹۶ ای صبا زود شو بعز و شرف

۲۹۷ نقد ایمان و دل و جان از پی نذر بکفت

۲۹۸ ما تقم گفت دی بعز و شرف

ردیف لکاف (ق)

- ۲۹۹ ای آنکه تو محبوب خدائی برحق
۳۰۰ ای برویتو جهانی مشتاق
۳۰۱ ایدل از خواهی رهی از لقی و دلق
۳۰۲ ای مالک غرب و مالک شرق
۳۰۳ ای وجود تو معدن اشفاق
۳۰۴ بخداوند معطی الاذواق

ردیف لکاف (ک)

- ۳۰۶ ای بحکم تو ساز سمک
۳۰۷ ای در صفت تو خالق پاک
۳۰۸ ای گلبن باغ شاه لولاک
۳۰۹ ای مه لا مکان و شاه سلوک
۳۱۰ ای وصف تو ماورای ادراک

ردیف لام (ل)

- ۳۱۱ ای بوضعت زبان طوطی لال
۳۱۲ ای تویی نور هر دو چشم رسول
۳۱۳ ای ز رویت مهر و مه هر دو نخل

۳۱۴ ای شه کرب بلا نور نبی پور رسول

۳۱۵ ای صدر نشین کشور دل

۳۱۶ بشیر ای خداوند ز افضال

۳۱۷ بنام پاک رسول و به حال پاک رسول

۳۱۸ پادشاه دو جهانی یا رسول

۳۱۹ تا نخورد ضرب هو قلب بود نام دل

۳۲۰ دل من بد ز مشکلات ملول

۳۲۱ دی بجراب کج ابرویتو خال

۳۲۲ دین احمد که بود بدر کمال

۳۲۳ سلام ماست بآن سید شهید قلیل

۳۲۴ وصف روی تو ای بدیع جمال

ردیف لمیم (م)

۳۲۵ بلال مطلع عصمت بود جناب بتول

۳۲۶ از جناب تو شها من نه دوا می طلبم

۳۲۷ از راه خاکساری هر چند زیر پا نیم

۳۲۸ ای دل بیا بصبت گل ذوق مل کنیم

۳۲۹ ای قدومت باعث آبادی کاشانه ام

۳۳۰ بظاهر گرچه از درگاه دورم

۳۳۱ چو افضال عجمیت را نگه کردم نگه کردم

۳۳۲ مریدم بل غلام پادشاهم

۳۳۳ ز نام غوشتن دادم بدست شاه جلیانی

۳۳۴ ز مرغزار دلم کردم چو آهوی غم

۳۳۵ شمسوارانرا همدار سلام

۳۳۶ غافلم هر چند در دیوانه ام

۳۳۷ گوش دل من چو بباغ جرسی میدارم

۳۳۸ ما دست گرفته شبیریم

۳۳۹ من اگر بی حجاب می آیم

۳۴۰ منکه در بی هنری فرو زانم چکنم

۳۴۱ من همیخواهم که بی سراپا به قطع ره کنم

۳۴۲ من همیگویمت که یا ر تو ام

۳۴۳ هشیارم و گر و گرچه مستم

۳۴۴ یا کریم ابن الکریم ابن الکریم

ردیف لنون (ن)

۳۴۵ آلا یا ایها العاصی استغفر من العصیان

۳۴۶ ای دنیا و دین مرا من

۳۴۷ ای برخت دیدم فزاید بعین

۳۴۸ ای بروی تو جهان مفتون

۳۴۹ ای خالق دو کون ز دو حرف لفظ کن

۳۵۰ ای خداوند آسمان و زمین

۳۵۱ ای خداوند کریم اکرم سر و عیان

۳۵۲ ای خدای سائر اعمالهای زشت من

۳۵۳ ای دل از بسیاری عصبان مشو نمیدان

۳۵۴ ای زمین قدمت خاک ره تو بیقین

۳۵۵ ای شه دنیا و شاهنشاه دین

۳۵۶ ای که پنجهبران جمله جهان

۳۵۷ ای ماه منیر برنج کونین

۳۵۸ ای مه آسمان و شاه زمین

۳۵۹ بهر دو چشم مه و مهر پیر چرخ برین

۳۶۰ پادشاه دوسرای یا حسین

۳۶۱ پری پگاه چو رفتم بغرم سیر چمن

۳۶۲ تو امیر المؤمنین یا حسین

۳۶۳ دی چه خوش گفت عندلیب چمن

۳۶۴ دی گذار افتاد ما را بهر سیر اندر چمن

۳۶۵ شاها اگر بمدح تو هر موی من زبان

- ۳۶۵ مظهر نور خدای حسین
 ۳۶۶ یارب مس وجودم ز اکسیر فقر زبکن
ردیف لواؤ (و)
 ۳۶۷ ای آفتاب ذره خورشید روتو
 ۳۶۸ ای به گم کردگان جز فضل عامت یار کو
 ۳۶۹ ای نجل مشک و عبیر و عنبر گیسوی تو
 ۳۷۰ ای سرو سہی پست بود پیش قد تو
 ۳۷۱ ای شق قمر معجزه انگشت ید تو
 ۳۷۲ ای فراتر ز عرش پای تو
 ۳۷۳ ای کلید مشکلا تم جنبش ابروی تو
 ۳۷۴ ای مطاف انبیا و اولیا درگاه تو
 ۳۷۵ بده شفا بدو چشمم در رسیدہ او
ردیف لها (ہ)
 ۳۷۶ ای نفوج انبیا و اولیاء خوش پادشاه
 ۳۷۷ ای سران را سرو شہان را شاه
 ۳۷۸ ای شہ تخت ولایت صاحب تاج و کلاه
 ۳۷۹ ای کریم اکرم عالم پناہ
 ۳۸۰ ای کہ با بخت نکو بردر شاه آمدہ
- ۳۸۱ ای کہ با زلف کج و چشم سیاہ آمدہ
 ۳۸۲ ای وجودت پر تو نور الہ
 ۳۸۳ بخدای منزہ از اشباہ
 ۳۸۴ تو اندر فسق ہر چندی
 ۳۸۵ ساقیا زود شو کن آمادہ
 ۳۸۶ شہنشاہ شہنشاہ شہنشاہ
 ۳۸۷ عرضی است از بندہ مجسم گناہ
 ۳۸۸ قلاب تو سین چو شد بزم ترا کاشانہ
ردیف لیا (ی)
 ۳۸۹ از تو دارم ہر چہ باشد آب و آشم یا علی
 ۳۹۰ امروز پہلوی زند جرم بطاعت یا علی
 ۳۹۱ ای حکم تو زمین است بہ پشت سمکی
 ۳۹۲ ای فدائے روی خوبت مہر و ماہ و مشتری
 ۳۹۳ ای شہ تخت نجابت یا محمد مصطفی
 ۳۹۴ ای ضمیر اقدس تو بہت چون جام جمی
 ۳۹۵ ایکہ از حال بندہ دانائی
 ۳۹۶ ای کہ از مہر احمدی ماہی
 ۳۹۷ ایکہ بر تخت نبوت شاہی

- ۳۹۸ ایکہ برتر ز فہم و ادراکی
 ۳۹۹ ای مالک ملک جاودانی
 ۴۰۰ ایکہ ماہ منی و شاہ منی
 ۴۰۱ ایکہ مہر سپہر ایمانی
 ۴۰۲ بتی دارم عجیبی رشک ماہی
 ۴۰۳ بخدا کہ من ندارم بجزت اُمید گاہی
 ۴۰۴ بر آری گد ز زلف عنبرینی
 ۴۰۵ بروی خوب یار ما مگر دام است گیسوی
 ۴۰۶ بریاض کامکاری تو کہ باد نو بہاری
 ۴۰۷ بہر محبت خویش کن امداد یا علی
 ۴۰۸ تعالی اللہ چہ خوشش عالی وجودی
 ۴۰۹ تو آن شاہی کہ داری چون صنوبر قد دلجوئی
 ۴۱۰ چو ساقی کرد سر شام بجای
 ۴۱۱ چون توئی اُمید گاہم یا حسین ابن علی
 ۴۱۲ خداوند تو خوشش رب الودودی
 ۴۱۳ در تماشاے باغ سرہنگی
 ۴۱۴ در لیل تار زلفت ہر حلقہ ایست ماہی
 ۴۱۵ دلا خوش باش چون پیرت بود محبوب سبحانی
- ۴۱۶ دی گفت چہ نیک پاکبازے
 ۴۱۷ ساقیا بر خیز و پُر کن جام می
 ۴۱۸ ساقیا فصل بہار است بیاور جامی
 ۴۱۹ سلام ما آن شاہ است با صد عجز و صد نداری
 ۴۲۰ شاہا چہ وصف ذاتت گویم مگر شہابی
 ۴۲۱ شہنشاہ معلی بار گاہی
 ۴۲۲ شیشہ خالی کن اگر خواہی کہ در وی مل کنی
 ۴۲۳ صبحدم رہ یافتم از طالع نیک اختری
 ۴۲۴ غلامم بندہ ام یا شاہ جلی
 ۴۲۵ گر چہ سرتا پا قصدم یا علی
 ۴۲۶ مرا از فقر یا رب بخش ناجی
 ۴۲۷ مشرف چون شدم از بین بخت خود در آن حبیبی
 ۴۲۸ من بو صفت ہر چہ گویم زان شہا بالاتری
 ۴۲۹ منم غلام خوش از جان و دل ز سمیری
 ۴۳۰ من نمیگویم خدائی یا علی
 ۴۳۱ من ندارم بغیر داد علی
 ۴۳۲ مہ رُخا، مہر خدا، زہرا جبینا مدوے
 ۴۳۳ ندارم گر چہ ہیچک زاد راہے

۴۳۴ نگاه لطف بیا محمد عربی

۴۳۵ ندیم قدرت را کردگار هیچ پایانی

تثنویات

۱ الهیا پادشاه که دگارا

۲ الهی تا که عالم را قیام است

۳ امشب از خواب چون شدم بیدار

۴ آنکه از بهر مرغی خود شنید

۵ ای خداوند انس و جان و ملک

۶ ای خداوند شیخ و ثواب و صبی

۷ ای خداوند عرش و فرش و فلک

۸ ای خداوند گار رازق و رب

۹ ای خداوند مالک تن و جان

۱۰ ای زمام قدر در دست شریف

۱۱ ای قضا فرمان بر فرمان تو

۱۲ ای کریم کار ساز بی نیاز

۱۳ بخاک کعبه و خاک مدینه خاک نجف

۱۴ بفضل تست چو چشم من محقروا

۱۵ جستجوی کنه ذات پاک را

۱۶ چون شبیرم بود معین هر دم

۱۷ چون شدم بیدار من امشب از خواب

۱۸ خداوند بنام احمد پاک

۱۹ در شب پنجشنبه وقت سجده

۲۰ رب اوصل ثواب کل طعام

۲۱ رخ شاه شبیر و اخ شبیر

۲۲ مرا از شوئی اعمال و کردار

۲۳ یا الهی بحق احمد پاک

۲۴ یا علی مرتضی دل دل سوار

۲۵ یا علی ولی بنام خدا

مقطعات

۱ ادق الباب من خیر الانام

۲ از غنایات ایزد متعال

۳ الا ای خالق هشیار و کودن

۴ آنچه شام و بگاه میخواستیم

۵ ای بنحیر منور تکیفیل

۶ ای بکنه تو عقل سر در گم

۷ ای بهنگام سیر وقت بگاه

۸ ای خداوند دین و ایمانم

۹ ای خداوند صاحب الاکرام

۱۰ ای خدایکه جز تو هیچ کسی

۱۱ ای خدای مالک و خلاق روح و جان و تن

۱۲ ای خداوند ملک و دولت و جاه

۱۳ ای خداوند هر که و هر مه

۱۴ ای در تقیم صدف کونین

۱۵ ای سپهر محمدی را ماه

۱۶ ای که از فسق تا بپا آدمی

۱۷ ای که پرستی چگونیمت چه کسم

۱۸ ای که در بحر و بر شهنشاهی

۱۹ ای مست شراب در چه فکری

۲۰ ای نامه سیاه در چه فکری

۲۱ بدرگه نشسته بعد عرض سلام

۲۲ مرا ز پرورشت بود و هست و خواهد بود

۲۳ بدون ز عقل و قیاس و گمان این گمراه

۲۴ بنام احمد مختار و بنت خیر انام

۲۵ بنده را کردی از کرم مختار

۲۶ بنوشته پری چه خوش بنگی

۲۷ بهر حل مشکلم امداد فرما یا علی

۲۸ بهمن حب نبی و با ابلهیت کرام

۲۹ جان و دل روح و روان من بتن

۳۰ جناب حضرت نوشا ثانی

۳۱ چونکه دیدم خویشتن را کم ز کم

۳۲ چونکه من خاک راه شبیرم

۳۳ خدایا چشم دارم که پذیری عرض مسکینی

۳۴ در حضرت یاسین ابن علی با چشم نم

۳۵ در وادی عشق دردمندی

۳۶ دلا از گفتن بدتا بهوشی

۳۷ دو چاره شد پری با من عزیز

۳۸ دی ز بخت نکو سر عینی

۳۹ دی تا فقم کرده ندا گفتا شنو با گوش هوش

۴۰ راه من نیست غیر راه علی

۴۱ رؤیت صبح و زلف تو شام است یا علی

۴۲ سپیده دم که دم صبح صادقش خوانی

۴۳ شاه علی که شیر خدا شد خطاب او

- ۴۴ ششم گفت با تفت ز الطاف یزدان
 ۴۵ شد ز افضال رب جل جلال
 ۴۶ شنیدم خوش پری میگفت بهر رهروی مستی
 ۴۷ شنیدم دی بخواب خوش عجب غل
 ۴۸ شنشما تو چون صاحب سریری
 ۴۹ صبحم با تفت باستعجاب
 ۵۰ صبح دی نکته عجیب بمن
 ۵۱ عرضی است ز بنده مجسم گناه
 ۵۲ علی روح البنی بلغ ثواب الختم یا رب
 ۵۳ غلام پنج تنم عرض دارم از هر تن
 ۵۴ فضل بچید تو من سر و علن میطلبم
 ۵۵ فضل حق طلب دلا بیقین
 ۵۶ گر بشویم خویشتن را تا که گردم پاک تن
 ۵۷ گرچه آوریم ما نامه سیاه
 ۵۸ مرا امداد کن یا غوث اعظم
 ۵۹ من از دفره محاصی چه بید لرزیدم
 ۶۰ من بخشم نگاه شاه حسین
 ۶۱ منکه دی ز فتم بگلشت چمن

- ۶۲ نیامد نیکوئی از بنده هرگاه
 ۶۳ هر رهروی که راه رود کی رود بحق
 ۶۴ ده ازین باغی که چون فردوس باشد دلکشا
 ۶۵ یا الهی به نبی صحت تن میطلبم
 ۶۶ یا الهی بخت من بیدار کن
 ۶۷ یا الهی بذات خیر اناام
 ۶۸ یا الهی بنام خیر وادی
 ۶۹ یا الهی ز تو من صدق و صفای طلبم
 ۷۰ یا حسین ابن علی پادشاه شاه و اناام
 ۷۱ یا حسین ابن علی یا فخر اولاد نبول
 ۷۲ یا رب کمال غوث اعظم
 ۷۳ یا رب دل مرا عیشگاه کن
 ۷۴ یا شاه علی دلی کامل
 ۷۵ یا شبیر انخ شبیر ابن علی آل نبی
 ۷۶ یا شمس گل کشتار ضیعت از پیر غلام

مسدسات

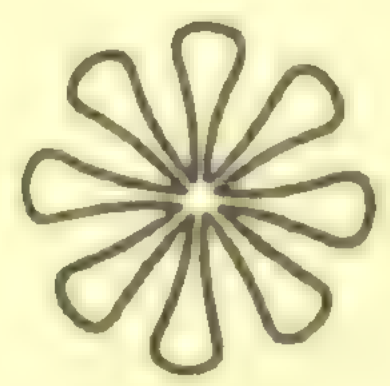
- ۱ از برای مصطفیٰ فخر زمین و آسمان
 ۲ اصلی نبیا رفیع المقام

- ۳ السلام ای راحت جان پیبر السلام
 ۴ السلام ای سید لولاک شان
 ۵ انبیا را پیشوائی یا نبی
 ۶ ای اجل مجله جمیلان
 ۷ ای آنکه برای درد ما درمانی
 ۸ ای خالق درازق و خدای اکبر
 ۹ ای خدای بیچگون و بی نمون و بی نشان
 ۱۰ ای خداوند شیخ و شاب و صبی
 ۱۱ ای خدای مالک یوم لمن
 ۱۲ ای که لطف فائق است از حد و عدد
 ۱۳ بر قامت برینت شه کربلا سلامی
 ۱۴ بوصف گیسوی شبیر هر موی زبان کردم
 ۱۵ توئی چه قادر قیوم و مالک و علام
 ۱۶ توئی دانای اسرار درونه
 ۱۷ جناب حضرت شبیر نامت حرز جان کردم
 ۱۸ خوش گفت پری براه رندی بدنام
 ۱۹ جناب سید جلی شه امیر و فقیر
 ۲۰ دل داده زبان کشاده بنهاده جبین
- ۲۱ دی چه خوش گفت پیر پاک نهاد
 ۲۲ ز من گدا خدا را برسان صبا پیامی
 ۲۳ سراجی، مشعلی، شمع، شهابی
 ۲۴ سلامی بشبیر و خوش خوی او
 ۲۵ گر بسی ناخوردنیها خورده ام
 ۲۶ گرچه بنموده ام بسی تقصیر
 ۲۷ گلشن است د ابرو هم باد بهار
 ۲۸ نگاه لطف بمن یا محمد عربی
 ۲۹ هر چند که عهد با شکستم
 ۳۰ یا امیر ابن الامیر ابن الامیر
 ۳۱ یا حسین ابن حضرت زهرا
 ۳۲ یا حسین ابن علی انخ شبیر
 ۳۳ یا رب بصدخ و جبه و گیسوی مصطفی
 ۳۴ یا رب بموی آندس خیر الوری به بخش
 ۳۵ یا علی ولی شه دوسرای
 ۳۶ یا محمد مصطفی یا رهنمای مسلمین

محمسات

- ۱ اسلم نبیا شفیع الانام

- ۲ اگر چه هیچ کس در بحر خود جز به
- ۳ السلام ای بلبل گلزار حق
- ۴ الهی بالنبی المصطفی
- ۵ الهی بشیر و اولاد او
- ۶ امشب از فضل خدای فلک و عرش مجید
- ۷ ای پادشاه بحر و بر
- ۸ ای دل لگی گهی و گه خناسی
- ۹ ای شه تحت و بخت و تاج و نگین
- ۱۰ ای شه عالیجناب جبر و صفر خطاب
- ۱۱ ای شهنشاه زمین امدنی
- ۱۲ ای شهنشاه شیخ و شاب و صبی
- ۱۳ ای شهنشاه والا اگر چه شبیر و هم شبر
- ۱۴ ای صاحب تیغ و علم
- ۱۵ ای کریم و اکرم و پروردگار
- ۱۶ ای که شاهی و شاه شاهی
- ۱۷ بنام حضرت خیر الوالی شه جیلی



- ۱۸ بنام مصطفی یا شاه جیلی
- ۱۹ توئی چو ایرسخا یا علی دلی الله
- ۲۰ شها، پادشاه، سرا، سرورا
- ۲۱ من ترا از جان و دل خاک در استم یا علی
- ۲۲ من نه اسکندر و دارا و نه جمشید و کیم
- ۲۳ یارب بحق چهار فرزند رسول
- ۲۴ یا علی شیر خدا، بشیر خدا، شیر خدا
- ۲۵ یا علی مرتضیٰ الخ نبی مصطفی
- رباعیات و بیتها
- (یک صد و چهل و دو - ۱۴۲)

مثنوی

ای مروج صفا و ی شه فوج وفا

مفردات

یک صد و هفتاد (۱۷۰)

تاریخ ختم دیوان

بنام خداوند بخشنده و مهربان

پیش لفظ

(در شحات قلم آقای دکتر احمد علی پناهی و ژنگ پر فیسیروانشگاه پنجاب)

بشخصه سال است که زبان فارسی در شبه قاره پاکستان و هند و راج دارد و چند قری فی هم زبان رسمی در بار پادشاهان این سرزمین بوده است. حضراتی که اخیراً در نواحی مرزی افغانستان، پشتو و بلخ آمده مؤید آنست که کوششها اولین اقوامی بوده اند که قبل از اسلام از دهر فرغانه گذشته و از راه تخارستان و خراسان قدیم بده خیبر راه یافته اند و زبان فارسی را بشبه قاره آورده اند و اما بعد از اسلام آئین و فرهنگ اسلامی در شبه قاره رخنه یافته و همراه با فرهنگ و آئین اسلامی زبان فارسی در شبه قاره رواج و گسترش یافت. آئین مقدس اسلام و سبیل مهلب بن ابی صفره سردار معروف اموی در سال چهل و چهار هجری از راه خراسان و افغانستان در ده خیبر تا پشتو و بلخ رسید و در سال ۹۳ هجری از راه مکران و دریای عمان و سبیل محمد بن قاسم بن حاکم ابی عقیل سپهر عم حجاج بسند راه یافت و اگر چه هند و مومنان آسمانها چندی یکی از استانهای تابع خلفا بشمار می رفت لیکن واقعاً حکومتی در آنجا وجود نداشت و در حقیقت اسمی از اسلام در این سرزمین نداشت و چون آنکه وجود آنها تأثیر در بهبود زندگی مرام داشته باشد آئین مقدس اسلام وقتی مبدأ تحول در زندگی مردم این سرزمین گشت که همراه با تمدن و فرهنگ و پیشرفت با زبان آداب علوم ایرانی در این خطه نفوذ کرد و نفوذ زبان فارسی با فتوحات مسلمانان و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام و فتوحات سلطان محمود در این دیار شروع گردید و با سلطنت غزنویان و غوریان انتشار یافت و بعداً با تأسیس سلطنت مغول با و ج ترقی رسید زبان فارسی وقتی در این سرزمین راه یافت تمامی آنست که محلی را زیر نفوذ خود قرار داد و خطه شبه قاره میدان تازه ای برای نمایش ذوق و هنر ایرانی و زبان فارسی گردید. یکی از مظاهر اسلام که در افکار مردمان شبه قاره رخنه کامل نمود تصوف اسلامی بود اصول درویشی مانند فنا فی الله و وحدت وجود در این سرزمین رخنه بسیار نمود صوفیان محروفت که زمینه را برای ارشاد مناسب مهیدند از ایران بشبه قاره رخنه و بساط ذکر و موعظه را گسترند و از طرف مردم با استقبال گرم رو برو شدند و اسلام و سبیل آنان رواج یافت و چون زبان شیرین فارسی تنها زبانی

بود که می توانست جلالتگاه افکار اسلامی باشد و تصوف احساس معانی لطیف آن را در خود پیروراند و اندامهای صوفیه و شغری که پای بندین بودند این زبان را مورد قبول قرار دادند و تمام آثار و نوشته های خود را بر این زبان جاری نمودند و همین بان را در بین مردم ترویج نمودند، عامل اصلی هم دیگری که در ترویج فرهنگ و تمدن زبان فارسی خصوصاً در شبخواره تأثیر کلی داشته است وجود خاندانهای سلطنتی و فامیل های معتبر بوده است که از ایران آن خطه رفته بودند از سال ۳۶۹ هجری تا سال ۱۲۵۵ هجری نزدیک بیسی و دو خانواده مسلمان ایرانی نژاد در نواحی مختلف شبه قاره حکمرانی کردند و در این شان همیشه مرکز تجمع مشایخ علم و ادب شعراء و نویسندگان فارسی گو بود و زبان فارسی زبان رسمی دبای آنان بود و خود پادشاهان آشنای کامل بشعر و ادب فارسی داشتند و اشعاری بر زبان فارسی میسرودند و حتی سوال و جوابهای خود را با شعر رد و بدل می کردند و زبان فارسی نه تنها زبان رسمی و دیار بود بلکه زبان محاکم رسمی و دفاتر دولتی بود. زبان شعر و ادب مسلمانان شبه قاره از قرنهای پیش زبان فارسی بود و در دوران متمادی علوم دینی و فلسفی و عرفان فارسی نوشته می شد و زبان تالیف نیز زبان فارسی بود شعرای فارسی گو در شبه قاره از حد و حصر بیرونند شبه قاره پاکستان و هند طی قرون متمادی پناهگاه شعراء و سخنوران و گهواره شعر و ادب فارسی بود تا آنجا که یکی از سبک های شعر فارسی بنام سبک هندی مشخص شده است مشایخ صوفیه در پاکستان در همه جا با اشعار فارسی آشنا هستند و در مساجد و کتیبه های غنیمت و آثار تاریخی و مقابر و زیارتگاهها همه جا اشعار فارسی مشهود است. کتب خطی فارسی بسیاری در کتابخانه ها موجود می باشد شعراء و نویسندگان فضلا و ادبا و فلاسفه بزرگ زبان فارسی از این خطه بلند شده اند که خدمات بسیار ارزنده ای بزبان فارسی نموده اند کتابهای متعددی بشعر و نثر فارسی در این سرزمین نگارش یافته است. اولین چاپ بسیاری از موارث ادبی ما ایرانیان از شبه قاره بدست ما رسیده است عشق و علاقه بزبان فارسی از دیر باز زمین مردمان این سرزمین بوده است و اکثر مردمان اشعار و حافظ را حفظ داشتند و در محاورات خود بکار می بردند همین علاقه بزبان فارسی باعث شد که حضرت شیخ نورالدین بخاری شاعر و متفکر بزرگ اسلامی این زبان را وسیله نشر افکار و عقاید دینی خود قرار دهد. علت آنکه او زبان فارسی را وسیله بیان مقاصد خود قرار داده. در درجه اول این می باشد که فارسی زبان متکلم در مناطق وسیعی از شبه قاره بوده است ثانیاً زبان فارسی است که می تواند میلا و جلالتگاه اندیشه های دینی و فلسفی قرار گیرد و از این رو فارسی بهترین وسیله ابلاغ عقاید دینی او بوده است نورالدین بخاری

از آغاز عمر دارای افکار بلند و ذهن وفاداری بوده است و همین ذوق باعث شد که او متوجه شعر گفتن شود و در اشعار خود سعی نموده که مسلمانان را بکار وادار مجموعه اشعار بسیاری اعم از غزلیات و مسدسات و مخمسات و مثلثات و مقطعات و رباعیات و مفردات بوجود آورده، قوت کلام و نفوذ سخن و طبع و قافیه او را جامع جمیع جهات و صفات یک شاعر بلند پایه نموده است. نورالدین یک شاعر معمولی نیست شاعری است که علوم و فضائل عصر خود را فرا گرفته و زبان عربی و آیات قرآنی و احادیث نبوی را بخوبی میدانسته است و بموقع از آنها استفاده نموده است از مطالعه اشعار نورالدین بخاری معلوم میشود که او اشعار شعر بزرگ متقدم ایرانی و هندی را مانند سعدی و حافظ مولوی، جامی و فیضی و نظیری و کلیم و بیدل را بدقت مطالعه نموده و از آنها بهر بهره وری در سبک شعری از سبک شعر ایران پیروی نموده و سبک اشعارش همان سبک هندی است تنها نازک خیالی و سستی در آن بسیار کم و نادر است در شعر گفتن و مخصوص در غزلیات از اشعار حافظ بیشتر تضمین نموده و در افکار مذهبی از حزین بیشتر پیروی نموده و اشعارش بطور کلی رنگ مذهبی کامل دارد و از ایراد مضامین متکلف و دست و کلمات نادرست حتی الامکان خودداری نموده است و در غزل بجا فظ نزدیک میشود و از لحاظ ترکیب و اصطلاحات و مضامین شعری از او تبعیت میکنند تنها تفاوئش با حافظ اینست که بیشتر از سبک هندی که ناچار در محیط هوای آن بوده است پیروی بسیار کرده برای نمونه به مطلع یکی دو سه غزل و منثور اشاره میکنم.

حافظ می فرماید

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

منوچری فرماید

اگر خورشید جلالی نظر سازد دل ما را
کند در یک نظر لعل بدخشان سنگ خارا را

حافظ می فرماید

اَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي اذْكَا سَاوَنًا وَلَهَا
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

منور می فرماید

الایاطالب المقصود شفاً باباً و انزلها
که آثار رسول الله را در دست منزلها

جای دیگر میفرماید

الایاطالب الامداد فی التجدید من ظلمها
منور از سعدی هم اقتباس نموده مثلاً میفرماید:

سعدی میفرماید

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
مجلس تمام گشت و با خورشید عمر
در هر چه گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

منور میفرماید

لے قاصر از بیان صفات زبان ما
حیران تو از عجز بوده اند
شیرین بود ز سکر شکرت دهان ما
و هم و خیال و قیاس و گمان ما

سعدی میفرماید

گر ماه من بر افکند از رخ نقاب را
برقع فرو حلد بجمال آفتاب را

منور میفرماید

ای آنکه بر کنی ز رخ خود نقاب را
سازی چراغ صبح گمر آفتاب را

علاوه بر اینها از سایر شعرای دیگر مضامین عالی گرفته و آنها را بسیار جالب و عالی تفسیر نموده است، شاعر قرآن مجید را کاملاً مطالعه نموده و با احتمال قوی حافظ قرآن هم بوده است چون در اشعار خود اشارات زیادی بآیات قرآنی دارد معلوم میشود که تحت تاثیر کلمات آسمانی اشعار خود را سروده است مثلاً میفرماید:

بر اعداء فتیحا بم کُن سپرد بوتر بم کُن
شفیعاً فتیحا بم کُن سُبْحان الذی اسری

که اشاره است بآیه کریمه:

سُبْحان الذی اسری بعد ی لیلًا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی

و صد ها نمونه دیگر که از آیات قرآنی تمثیل نموده است - منور گذشته از مقامات فضل و علم و کمال و حکمت ذوق سرشار و طبع شعر غرا نیز داشته گاهی که از مطالعه فراغت می یابد و بصورت تفنن اشعار می میسروده است و مانند اکثر اهل علم مضامینی که بخاطرش می رسد بصورت غزل و قطعات و مثلثات و رباعیات در میآورد و مطالعه اشعارش نشان میدهد که شاعر بذله گوئی نبوده و از شعر ستودن مقصودی دارد و شعر را بخاطر شعر گفتن نمی سراید ازین جهت اشعارش ست نیست و در نهایت فصاحت و بلاغت است و سلاست و روانی دارد و خاصیت دیگر اشعار منور در اینست که بذله گوئی نمیکند و اهل شوخی و مزاح نیست و متعرض مردم هم نمیشود با کسی کاری ندارد و پیداست که حکیمی بوده که میخواهد مردم را هدایت کند و نبال سخن پروازی و الفاظ نیست مستغرق فکر خودش است فکر خودش را هم بخو عالی بیان مینماید -

دوست فاضل و دانشمند جناب آقای دکتر محمد عبداللطیف که سالها با زبان فارسی آشنائی کامل داشت و خود سالها استاد این زبان بودند و درجه دکترای ادبیات فارسی را از دانشگاه تهران اخذ نموده است و دیوان منور را بطور دقیق مورد بررسی و تحشیه قرار داده و الحق میتوان گفت که در کار خویش بخیل بسیارشایان ارزنده ای موفق شده است اثر بسیار نفیس و جامع دیوان منور را بر لے در بابان فضل و کمال عرضه داشته است و کتاب را از هر نظر جامع و درخور استفاده تنظیم نموده است و این توفیق از هر جهت قابل ستایش و تقدیر است و از مندم تحقیقات تبعات خود را ادامه دهند و در آینده آثار پراکنده دیگری بآب و زبان فارسی عرضه نمایند و مسلم میدانم که جناب ایشان همواره موفق بوده و توفیق رفیق راه ایشان خواهد بود -

دکتر احمد علی پناهی



خاندان - اسلاف و نیاگان | صاحب دیوان فقیر سید نور الدین بخاری المتخلص منور کا تعلق فقیر خاندان سے تھا۔ اس خاندان کے اسلاف و نیاگان کا شجرہ نسب راست مخدوم سید جلال الدین جہانیاں جہاں گشت بخاری سے جاتا ہے۔ جن کی اولاد و رشد و ہدایت کا درس دینے کے لیے بہاول پور سے نکل کر پنجاب کے اطراف و اکناف میں پھیل گئی تھی۔ ان میں سے ایک صاحب کرامت بزرگ سید حسین پیر کمال تھے جنہوں نے تذکیر و ارشاد کے لیے لاہور کے نزدیک سرزمین چونیاں کو منتخب کیا۔ اور آخر کار وہیں پیوند خاک ہوئے۔ ان کے چوتھے بیٹے سید شجاع الملک کی اولاد سے فقیر خاندان کا آغاز ہوتا ہے۔

فقیر خاندان کا مورث اعلیٰ | فقیر خاندان کے مورث اعلیٰ اسی سادات گھرانے کے ایک مشہور بزرگ سید غلام شاہ تھے جو مغلیہ خاندان کے آخری دور میں چونیاں سے لاہور آئے اور مغل دربار سے منسلک ہو گئے۔ آپ بڑے قسّٰم و مفسّر اور متدین بزرگ تھے۔ دنیا سے تعلق رکھنے کے باوجود آلایش دنیوی سے اپنے دامن کو بچائے رکھا اور اپنے عمل سے دنیا کو تباہ دیا کہ جام زندان باختن کی صحیح تفسیر یہ ہے۔

قیام لاہور کے دوران آپ کے تعلقات حکیم عبداللہ انصاری کے خاندان سے استوار ہوئے۔ حکیم صاحب ان دنوں صوبیدار لاہور تھے۔ سید غلام شاہ کو خدا نے ایک فرزند عطا کیا۔ نومولود مسعود کا نام والدین نے غلام محی الدین رکھا۔ یہی ہونہار بچہ آگے چل کر ”نوشہ ثانی“ کے لقب سے مشہور ہوا۔ لیکن صدحیف کہ ابھی زندگی کی چند بہاریں ہی دیکھی تھیں کہ شفیق و بزرگ باپ کے سایہ سے محروم ہو گیا۔ سید غلام شاہ نے عین عالم شباب میں وفات پائی۔

حکیم عبداللہ انصاری بڑے وضعدار آدمی تھے انہوں نے سچی دوستی نبھایا اور ماں بیٹے پر دست شفقت بڑھایا۔

غلام محی الدین شاہ کو اپنی فرزندگی میں لے لیا اور پھر مرحوم کی رفاقت کا پورا پورا ساتھ دیتے ہوئے اپنے بڑے بھائی کی دفتر نیک اختر سے ان کی شادی کر دی۔ خاندانی جذب و طہارت اس پر اعلیٰ تعلیم و تربیت اور سب سے بڑھ کر پاک دل و پاک باز ماں کا فیضانِ نظریہ جو ہر خوبی و محبوبی خوب چمکا اور علم و طریقت میں خوب نام پایا۔ ظاہری علوم کی تکمیل کے بعد باطنی کمالات کے لیے حضرت فقیر امانت شاہ قادری کے ہاتھ پر بیعت کی جو ان دنوں مشہور اصحاب طریقت و سلوک میں سے تھے اس مرشد کامل کے فیضانِ نظر نے آپ کو علوم ظاہر و باطن کی جامعیت عطا فرمائی۔ اتباع سنت نے سونے پر سہاگے کا کام کیا۔

لقب فقیر اور نوشہ ثانی | اپنے مرشد فقیر امانت شاہ قادری کی نسبت سے آپ نے لقب فقیر اختیار کیا جو نسل بعد نسل ان کے خاندان میں چلا آتا ہے۔ فقیر سید غلام محی الدین اپنے علم و فضل زہد و ورع اور تقویٰ و تقدس کی بناء پر نوشہ ثانی کہلائے آپ کے علوم و معارف اور رشد و ہدایت کا اندازہ ان کے ملفوظات سے ہو سکتا ہے جو عالم و عارف دونوں کیلئے مفید ہیں۔

نوشہ ثانی اور ان کی شنوی | آپ کو شعر کہنے میں فطری ملکہ تھا۔ آپ کی شنوی کا خطی نسخہ پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں مجموعہ پروفیسر آذر میں نمبر ۵۱۵ء کے تحت موجود ہے جس کی عکسی کاپی فقیر سید مغیث الدین کے پاس موجود ہے۔ یہ نسخہ راقم الحروف کی گہری دلچسپی کا باعث بنا۔ اس میں عشق و تصوف کا ایک حسین امتزاج پایا جاتا ہے۔ خالق و مخلوق، عبد و معبود طالب و مطلوب شاہد و مشہود ظاہر و باطن اور کثرت و وحدت کے اسرار و معارف کی نقاب کشائی کی گئی ہے۔ اس میں سالکان راہ ہدایت کی ہمت افزائی کی ہے۔ آپ کو پیران پیر حضرت غوث الاعظم سے گہری عقیدت و ارادت معلوم ہوتی ہے جس کا اظہار آپ نے اپنی شنوی میں جا بجا فرمایا ہے۔ انہی کے لقب کی نسبت سے آپ کو اپنا نام بہت عزیز تھا۔ اس شنوی میں راہبانہ سکون پرستی نہیں جس تصوف کی ان اشعار میں ترجمانی کی گئی ہے۔ وہ دل کے سکون اور شرع دین متین پر صحت استقامت کے ساتھ گامزن ہونے کے لیے اکٹھے کیا ہے۔ فاضل نوشہ ثانی کو شاعرانہ مقصود سے گہری عقیدت اور ان کے کلام پر پورا عبور نظر آتا ہے۔ حضرت فرید الدین عطار کی شہرہ آفاق شنوی کا اقتضایہ شعر ہے۔

محمد بیحد مرخدا پاک را آئندہ ایمان داد مٹت خاک را

اب ذرا نوشتہ ثانی کی شنوی کا پہلا شعر ملاحظہ کیجئے۔ یہ اُسی کی صدائے بازگشت ہے:۔
حمد گویم آن حمید پاک را کو کرامت داد مُشتِ خاک را

فقیر سید سلام محی الدین

فقیر سید عزیز الدین فقیر سید امام الدین فقیر سید نور الدین بخاری

انہوں نے تین بیٹے پھوڑے۔ والدین کا اولاد کے سامنے گزر جانا والدین کی خوش نصیبی اور اولاد کا قدیم ورثہ ہے۔ اُن کی جیسی عمدہ زندگی اور عمدہ موت ہوئی۔ اس کی ہر شخص کو تمنا ہونی چاہیے۔ انہوں نے سعادت مند اولاد چھوڑی اور انہیں بفضلہ تعالیٰ بڑی اچھی حالت میں چھوڑا۔ ایک زمانے کو اپنا مداح، ثنا خوان اور شکر گزار چھوڑا۔ وہ نیکیوں کی عمدہ مثال تھے۔ انہوں نے ہر ادنیٰ اور اعلیٰ کی خدمت گزاری سے مخدومیت کا درجہ حاصل کیا۔

فقیر صاحب نے تینوں بیٹوں کی تربیت صحیح اسلامی شعار پر کی۔ بچپن ہی سے ان تینوں بھائیوں میں وہ ذہنی بیداری نظر آتی تھی جسے دیکھ کر کہا جاسکتا تھا کہ یہ بچے دُنیا میں کچھ بن کر رہیں گے۔ ذہین و طبّاع۔ بچوں نے مروجہ علوم فارسی و عربی میں کمال مہارت پیدا کر لی۔ فقہ و حدیث میں عالمانِ دین سے استفادہ کیا۔ پھر فن طبابت کی طرف خصوصی توجہ دی فقیر سید عزیز الدین کو تکمیل طب کے لیے اُس وقت کے جمید ترین ہندو حکیم حاکم رائے کی شاگردی میں بٹھایا۔ اس جوہرِ قابل نے اس فن میں مہارت پیدا کی کہ خود اُستاد بھی شاگرد پر نازان ہوا۔ فقیر صاحب کی اولاد کو اللہ نے بڑی دینی و دنیوی برکت عطا فرمائی۔

فقیر سید نور الدین بخاری کے حالاتِ زندگی | فقیر سید نور الدین بخاری جن کے دیوان اور حالاتِ زندگی پر قلم اٹھانا مقصود ہے نوشتہ ثانی کی تیسری اولاد تھے۔ آپ لاہور میں پیدا ہوئے۔ سالِ پیدائش ۱۲۸۷ھ ہے۔ انتہائی اسلامی خطوط

پر پروان پڑھے، لاہور ہی میں ابتدائی تعلیم پائی جس کی پوری تفصیل معلوم نہیں ہیں لیکن قرائن سے یہی ظاہر ہوتا ہے کہ اس زمانہ کے دستور کے مطابق تعلیم پہلے گھر پر پائی۔ ان کا گھرانہ ایک بلند پایہ علمی گھرانہ تھا جس میں فارسی کو مادری زبان کی حیثیت حاصل تھی۔ فقیر صاحب کے حرفِ شناسی کے زمانے میں علمِ سعدی کی گلستان، بوستان سے شروع ہوتا تھا اور دفتر ابو الفضل خمسہ نظامی، قصاید خاقانی، شاہنامہ فردوسی، دیوان حافظ، شنوی مولوی۔ سب سے معلقہ اور کشف المحجوب کے بامِ ہای عروج تک جانہ پختہ تھا۔ فقیر صاحب ایک صاحبِ حال بزرگ تھے جنہوں نے حروفِ صرف دیکھے ہی نہیں بلکہ انہیں پہچانا بھی ہے۔ مروجہ علوم فارسی و عربی میں مکمل دسترس حاصل کر کے فقہ و حدیث کے لیے عالمانِ دین کے سامنے زانوی ادب نہ کیا، اگرچہ بظاہر ثبوت نہیں ملتا لیکن اُن کے کلام کے مطالعہ سے یہ گمان یقین میں بدل جاتا ہے کہ وہ ضرور حافظِ قرآن تھے۔ اپنے کلام کو انہوں نے قرآنی آیات، اشارات احادیث اور قرآنی قصص و تمثیلات سے جس طرح آراستہ کیا ہے وہ بغیر قرآنی حفظ کے ممکن نہیں۔

آبائی پیشہ چونکہ طبابت تھا اس لیے عام تعلیم کے علاوہ طب بھی باقاعدہ پڑھی۔ علوم باطنی کے لیے اپنے والد بزرگوار سے اکتساب فیض کیا اور اُن سے بہت گہرا اثر قبول کیا۔ درو مندی، سوز و گداز اور عاشقانہ تڑپ انہوں نے بہت حد تک دُٹے ہیں پائیں۔ یہ انہی کی تربیت کا اثر تھا کہ توکل، بے نیازی، رقت، بخود مشغولی، مسکنت اور صوفیانہ جذبات اُبھرے۔ اُن کی عظمت کا انحصار پھر اُن کے رفعت نسب ہی پر نہیں اور نہ ہی اُن کی امارت و وزارت پر ہے بلکہ ان طبعی جوہروں کی ندرت غیر معمولی درخشندگی پر بھی ہے جن سے انہوں نے شرف پایا۔

ایک سنگ میل | ۱۲۹۰ھ کا سال فقیرانِ منعم کی راہ میں ایک سنگ میل کی حیثیت رکھتا ہے۔ ہمارا راجہ رحمت گھنے لاہور فتح کیا، تو کچھ دیر بعد وہ آشوبِ شتم کے عارضہ میں مبتلا ہو گیا۔ یہ تکلیف طول پکڑ گئی۔ ہمارا ج کی چونکہ ایک ہی آنکھ تھی اس لیے سخت تشویش لاحق ہوئی۔ ہمارا ج کی خوشدامن سدا کو حکیم حاکم رائے کی بہت معتقد تھی۔ اُس نے حاکم رائے کو بلانے کا مشورہ دیا۔ حکیم سید فقیر عزیز الدین اپنے اُستاد حکیم حاکم رائے کی معرفت وہاں پہنچے اور آنکھ کے لیے ثیافِ ابض کاٹنے تجویز کیا۔ یہ علاج موافق آیا اور آنکھ اچھی ہو گئی۔

فقیر خانہ کی پہلی جاگیر | کچھ دنوں بعد مہاراج بروج مٹمن میں مغرب کی جانب رخ کئے دریا کے کنارے سے لطف اندوز ہو رہے تھے۔ آنکھ پر سبز پٹی ابھی تک بندھی ہوئی تھی۔ کپڑا اٹھا کر پوچھا فقیر صاحب وہ سامنے کس گاؤں کے درخت ہیں۔ آپ نے جواب دیا "تین ٹکٹہ"۔ فی الواقع یہ اُس گاؤں کا نام بھی تھا اور اس کے معنی راحت چشم کے بھی ہیں۔ مہاراج اس ذومعنی جواب سے بہت خوش ہوئے اور وہ گاؤں فقیر صاحب کو جاگیر میں دے دیا۔ فقیر خانے کی یہ پہلی جاگیر تھی۔ پھر تھوڑے ہی عرصے میں بدو اور شرپور کی جاگیریں اُن کی تحویل میں آ گئیں۔

تینوں بھائیوں کا عروج | فقیر سید عزیز الدین آنکھ کی بدولت مہاراجہ کو دل سے عزیز تھے۔ اب جب انہیں شاہی قرب نصیب ہوا تو مہاراجہ پر اس جوہر قابل کے دل و دماغ کی صلاحیتوں کے راز کھلے۔ وہ معتمد اور مقرب درباری بنے۔ اپنے فہم فراست، تدبیر اور ذہانت کی بناء پر وہ وزارت خارجہ کے عہدہ جلیلہ پر مامور ہوئے۔ فقیر صاحب جب معتمد وزیر اور منہ چڑھا شیر کار بنے تو دوسرے بھائیوں نے بھی دربار میں راہ پائی اور پھر اپنی علمیت، قابلیت اور فہم و فراست سے ترقی کے منازل پر جو چڑھے تو بڑھتے ہی چلے گئے اور بلند مرتبوں پر جا پہنچے، پھر جوں جوں مہاراجہ کا اقبال بڑھتا گیا۔ ان سب بھائیوں کا ساتھ چمکتا گیا اور جاگیروں کے ساتھ اختیارات بھی زیادہ ہوتے گئے ایک وقت وہ تھا جب فقیر عزیز الدین وزیر اعظم اور وزیر خارجہ تھے فقیر سید امام الدین گوبند گڑھ کے مشہور و معروف قلعہ کے قلعدار اور ام ترس میں سرکاری خزانہ کے محافظ تھے۔ اُدھر فقیر سید نور الدین وزیر حضور، گورنر آف لاہور، موتی مند خزانوں کے کلید بردار، مہاراجہ جکماروں کے اتالیق، محلات کے محافظ اور مہاراج کے ذاتی معالج تھے، دربار اور سلطنت میں ہر سوان کا طوطی بولتا تھا۔ مولانا محمد حسین آزاد لکھتے ہیں کہ: "اگر خزانوں پر خیال کرو تو تمام قلعوں کی قلعداریاں انہی بھائیوں کے سپرد تھیں۔ ملک داری پر خیال کرو تو غیر سرکاروں کی خط و کتابت خاص اُن کے ہاتھ میں تھی۔ انتہا یہ کہ مہاراج کی جان بھی ان کے حوالے تھی کہ کوئی دوا کوئی غذا بے اُن کے پوچھے نہ کھاتے تھے آپ ملتان، پشاور، کشمیر صد ہا کوس پر دھاوے مارتے تھے۔ لاہور فقیر عزیز الدین اور فقیر نور الدین پر چھوڑ جاتے تھے۔" لے

فقیرانِ منعم کا دماغ، ان کا حافظہ، اُن کی قوتِ مشاہدہ، ان کی فیاضی سب غیر معمولی تھے۔ انہیں اپنے فرائض منصبی کا بے حد پاس اور احساس تھا۔ فرض ادا کرنے میں اپنی صحت تک کی بھی پرواہ نہ کرتے، اس کھلی حقیقت کا اعتراف دوست اور دشمن سبھی نے کیا ہے کہ فقیر صاحبان ہر چیز سے درگزر کر سکتے تھے مگر جھوٹ، ریا اور بددیانتی کے متحمل نہیں ہو سکتے تھے۔ ان کی بلند کرداری، عالی ظرفی اور سیر چشمی کا یہ عالم تھا کہ کسی ملکی یا غیر ملکی، مسلم یا غیر مسلم تاریخ نویس نے ان کی دیانت اور امانت پر انگلی نہیں اٹھائی، مولانا آزاد لکھتے ہیں:-

"حق یہ ہے کہ مہاراج کے تمام امیروں میں فقیر صاحب اور ان کے بھائی فقیر نور الدین ایسے لائق اور صاحب علم تھے کہ نہ فقط اس زمانہ میں بلکہ اگر اگلے بادشاہوں کے عہد میں بھی ہوتے تو ایسے ہی ممتاز ہوتے اور مہاراج نے بھی انہیں ایسا ہی عزیز رکھا تھا جیسا کہ اُن کے لیے زیبا تھا۔ انہیں مرتے دم تک اپنے ان جان نثاروں کی محبت کم نہ ہوئی تھی۔ سبب یہ کہ انہوں نے کبھی اپنے لالچ کے لیے اپنے آقا کو دھوکا نہیں دیا۔ کوئی معاملہ ریاست یا غیر ریاست کا اُن کی صلاح کے بغیر نہ ہوتا تھا۔ سکھوں کے دورِ حکومت میں مسلمان عوام بڑی سختی اور بدبختی کی زندگی گزار رہے تھے۔ پوری قوم بے اعتمادی اور محرومی کا شکار تھی۔ اُس پر آشوب دور میں فقیر خاندان کے افراد ہی ایسے تھے جو بچارے مسلمانوں کی داد فریاد مہاراجہ کے کانوں تک پہنچاتے، تاریخ لاہور کے مصنف مسٹر کہنیا لال نے سنہری مسجد کے متعلق جو حکایت لکھی ہے، وہ اُن کے بلی جذب و ہمدردی کی گواہی دہی ہے۔ مصنف کا بیان ہے کہ اس مسجد پر جب اکالیوں نے قبضہ جمایا تو مسلمان بہت غمگین ہوئے اور سب نے مل کر فقیر سید نور الدین کے مکان پر جمع کیا اور اُس کی بحالی کے لیے انہی کا دامن تھام لیا۔"

رجحیت سنگھ کے بعد مہاراجہ کٹرک سنگھ کے عہد میں بھی ان کی عظمت بدستور قائم رہی۔ چیت سنگھ نامی سردار پر سردار کٹرک سنگھ کی بجد چشم عنایت تھی۔ جب اُس کے اختیارات حد سے بڑھ گئے تو کنور نونہال سنگھ ولی عہد اور اُس کے ساتھیوں نے چاہا کہ اُسے سردار ایک دن مار ڈالیں۔ مولانا آزاد لکھتے ہیں کہ: "تمام دربار میں کوئی شخص ایسا نہ تھا جو فقیر صاحب کی

دورانِ نشی اور خیر خواہی پر بھروسہ نہ رکھتا ہو اور انہیں بزرگ نہ سمجھتا ہو۔ ان سے یہ صلاح پوچھی گئی اور انہوں نے اول تقریروں سے روکا اور اخیر پر یہ کہا کہ بزرگوں سے سنا ہے کہ جو تلوار دربار میں نکلتی ہے وہ جب تک صاحب دربار کا خون نہیں چاٹ لیتی تب تک میان میں نہیں جاتی۔ آئندہ حضور مالک ہیں!

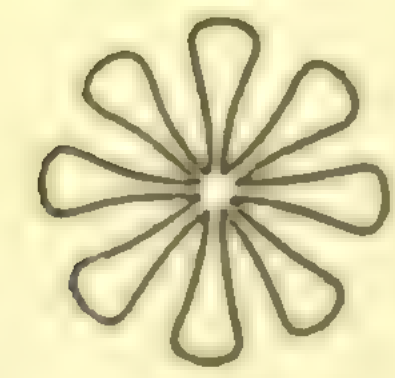
مولانا آزاد آگے لکھتے ہیں کہ "ان کے اخلاق اور ان کے کاروبار کا ڈھنگ ایسا تھا کہ بہت سے آدمی ان کے اختیارات کا رشک کرتے تھے۔ مگر کوئی علانیہ ان کا دشمن نہ تھا۔ وہ مسلمان تھے پھر بھی سب میں ہر دلعزیز تھے، اس کی وجہ یہ کہ ان کا مذہب بھی صلح کل تھا۔ ایک دفعہ مہاراج نے پوچھا کہ فقیر صاحب آپ کے نزدیک ہندوؤں کا مذہب اچھا ہے یا مسلمانوں کا۔ انہوں نے جواب دیا کہ مہاراج حضور! خیال کریں کہ گویا مانجھدار دریا میں چلے جاتے ہیں اور دونوں کناروں پر بہت سے مسافر ہیں۔ اُدھر والوں سے پوچھیں تو کہتے ہیں کہ وار سے پار جانا ہے۔ اُدھر والوں سے پوچھیں تو یہی کہتے ہیں کہ وار سے پار جانا ہے۔ اب حضور ہی فرمائیں کہ وار کونسا ہے اور پار کونسا ہے۔ حق پوچھئے تو دونو وار ہیں اور دونو پار ہیں۔ خدا اپنے تئیں پار اتار دے کہ مانجھدار میں ہیں۔ اس وقت یہ بات اس طرح ان کی زبان سے نکلی کہ مہاراج ماتھ اٹھا کر دعا کرنے لگے اور تمام دربار میں ایک حالت چھا گئی۔"۔

دنیا سے پورا تعلق رکھنے کے باوجود انہوں نے آلائش دنیوی سے اپنا دامن بچائے رکھا۔ کوئی نصف صدی تک بڑی نیک نامی، عزت و حرمت اور دینداری و دیانت داری کے ساتھ امور سلطنت پر حاوی رہے۔ اس مدت میں صد ہا حاجتمند سائل ہزاروں شرفا ان کی خدمت میں حاضر ہوتے، ان سے مستفیض ہوتے اور دعائیں دیتے ہوئے رخصت ہوتے۔ مہاراج ان کی دانائی اور دوراندیشی کو بڑی قدر و منزلت کی نگاہ سے دیکھتے تھے اور مرتے دم تک اگرچہ کوئی کام بے ان کی صلاح کے نہیں کیا۔ لیکن ان کے کردار میں دنیوی سیادت و امارت کے ساتھ ساتھ باپ کے زہد و ورع کی جھلکیاں بھی پائی جاتی تھیں، اس میں کوئی شک نہیں کہ انہوں نے امیری میں فقری کی۔ وزارت و امارت کے ٹھاٹھ کے باوجود مردانِ حق کی طرح اپنی ذمہ داریوں

کو محسوس کیا۔ وفاداری اور ایمانداری کے ساتھ اپنے فرائض کو نبھایا۔ کبھی غریبوں کا دل نہ دکھایا۔ ان لوگوں کی دنیا داری بھی عین دینداری تھی۔ دولت و اقتدار کا نشہ ان کی فطرتِ سعید کو چھو تک نہ گیا تھا۔ دنیا کے ساتھ دین کی بلندیاں بھی ان کے بخت میں تھیں۔ اُدھر یہ لوگ زندگی کے شیبی منازل میں پہنچے اُدھر سکھوں کا عروج گہنانے لگا۔ گویا ان کی عمر کا ڈھلنا سکھوں کے اقبال کا ڈھلنا تھا۔ ۱۸۵۷ء میں منجھلے بھائی نے اور اُس سے اگلے برس ۱۸۵۸ء میں فقیر سید عزیز الدین نے اس دار فانی سے کوچ کیا۔ فقیر سید نور الدین صاحب دیوانِ حضور ان کے کچھ سال بعد تک زندہ رہے اور ۱۸۵۲ء بمطابق ۱۲۶۸ء میں تریسٹھ سال کی عمر میں وفات پائی اور اپنے بھائیوں کے پہلو میں سپویند خاک ہوئے۔ ان کے لوح مزار پر یہ شعر لکھا ہوا ہے جس سے تاریخ وفات بھی نکلتی ہے:۔

پٹی تاریخ خود ثاقبِ خودش گفت حضور نور دینم در خانِ شد

قبریں | فقیر خانہ میں ان بزرگوں کی قبروں کو راقم الحروف نے خود جا کر دیکھا۔ ایک وسیع احاطہ کے اندر تینوں بھائی اپنے والد بزرگوار کے ہمراہ پہلو بہ پہلو ابدی نیند سو رہے ہیں۔ زندگی بھر ان تینوں کا باہم ساتھ رہا اور پھر موت بھی ان کے درمیان حائل نہ ہو سکی اور وہ مرکز بھی جدا نہ ہوئے۔ امتدادِ زمانہ سے اب احاطہ ٹوٹا پھوٹا ہے جو بلی طویل و عریض ہے۔ مگر جو کچھ بھی تھا کبھی تھا اب کچھ بھی نہیں ہے۔ قبروں کے تعویذ باقی ہیں۔ گویا اب تو سب ایک ڈھیر پتھروں کا ہے۔ قبریں دیکھ کر عبرت ہوئی ع: "باقی رہے نام اللہ کا۔"



عصر فقیر

ہر شاعر اور ادیب اپنے ماحول کی پیداوار ہوتا ہے اور فقیر سید نور الدین کی شاعری پر چونکہ قلم اٹھانا مقصود ہے۔ لہذا ضروری ہے کہ اس زمانے اور ماحول کا مختصر سا مگر بھرپور جائزہ لیا جائے۔

شاعر، شاعر میں فرق ہوتا ہے۔ اس فرق کا موجب ایک تو شاعر کی اپنی افتاد طبع اور سیرت اور دوسرے اُس زمانے اور ماحول کا اثر ہوتا ہے جس میں وہ پروان چڑھتا ہے۔ شعر کہنے والا جس زمانے میں پیدا ہوتا ہے اس سے اُس کی حساس طبیعت بہت گہرا اثر قبول کرتی ہے۔ زمانہ سازگار ہو، حالات مساعد ہوں، اجتماعی روح زندہ ہو اور افراد کا رشتہ زندگی اور کائنات دونوں سے قائم ہو جس میں شاعر اپنی فطری خصوصیات کو نشوونما دے سکے تو وہ جو شعر کہے گا وہ آسانی سے شعر ہوگا۔ لیکن زمانہ اگر انتشار کا ہو معاشرہ کا شیرازہ بکھر چکا ہو۔ فرد کا رشتہ جماعت سے ٹوٹ چکا ہو۔ تمدنی اور معاشی پستی حد کو پہنچ چکی ہو اور اجتماعی زندگی سے بے خبر اپنے اپنے حال اور اپنی اپنی فکر میں ہوں تو شاعر بھی باہر کی دنیا سے آنکھ بند کر کے اندر کی دنیا میں ڈوب جاتا ہے۔

ہمارے شاعر نے جس وقت آنکھ کھولی مغلیہ سلطنت کا اقبال گہنا چکا تھا۔ یہ زمانہ سلطنتِ مغلیہ کا دم واپس تھا۔ عظیم مغل شہنشاہیت اپنی ویرینہ عظمت کا محض اک دھندلا سا سایا ہو کر رہ گئی تھی۔ انحطاط و انہدام کی قوتیں گزشتہ نصف صدی سے مصروف پیکار تھیں۔ اُس زمانے میں زوالِ مملکت اور سقوطِ سلطنت کے آخری مراحل طے ہو رہے تھے، ساتھ ساتھ مغربی استعمار کے سانے بھی بڑھتے چلے جا رہے تھے، دہلی میں حکومت شاہی تلعے تک محدود تھی، حکومت کی بے مقصدوری اور معاشی تنگدانی کے باوجود اُس تلعے کی شاہی زندگی میں محض بچنے کے وقت بھڑکتے ہوئے چراغ کی سی رونق اور شفقِ شام کی سی رنگارنگی موجود تھی۔ فقیر صاحب نے اپنے سنِ شعور میں اک انحطاط مسلسل دیکھا۔ پھر ہنگاموں کا اک لائقناہی سلسلہ، ہر طرف انتشار اور افراتفری کا شور سنا جس سے ہزاروں دولت مند گردشِ زمانہ کا شکار ہو کر نانِ شبینہ کو محتاج ہو گئے۔ سینکڑوں آبرو والوں نے اپنی جانیں اس ہنگامہ گیر واد کی نذر کر دیں۔ بہت سے شریف ہمیشہ کے لیے عزت گزین ہو گئے۔ نہ قدر ہی نہ قدر دان، نہ جوہری نہ جوہر شناس

مسلمانوں کی ہزار سالہ روایات کا ورثہ ہندوستان میں اہل دہلی کے سوا کسی کے پاس موجود نہ تھا۔

ادھر سرزمینِ پنجاب اور اس کے گرد و نواح میں سکھوں نے آفت مچا رکھی تھی، یہاں اپنی آنکھوں سے زندگی پر موت کو رقص کرتے ہوئے دیکھا۔ گویا آس پاس اندھیرا ہی اندھیرا تھا، سیاست میں اندھیرا، معاشرت میں اندھیرا، تہذیب و تمدن میں اندھیرا، گویا اک نہایت ہی پُر آشوب اور انقلابی زمانہ میں پرورش پائی، انہوں نے ایک تمدن کو اُجڑتے اور دوسرے کو اُبھرتے ہوئے اپنی آنکھوں سے دیکھا، مشرقی اور مغربی تہذیبوں کی ٹکڑ دیکھی، اقدار کو تمدن کو، تہذیب کو بدلتے دیکھا۔ جس سے ذہنی کشمکش کا پیدا ہونا ایک یقینی امر تھا جس سے شاعری کے رُخ ہی بدل جاتے ہیں۔

تاریخِ عالم میں اس کی مثال ہمیں تاتار و تیمور کے ظلم و ستم اور چیرہ دستی میں ملتی ہے جس نے اقوامِ عالم کو تہ و بالا کر دیا۔ بڑے بڑے کجگاہیوں کو گدائے رانشین بنا دیا۔ سقوطِ بغداد سے دنیا بھر اسلام پر ایک سناٹا چھا گیا۔ دنیا کی بے ثباتی اور انقلابات کا اک ایسا دردناک منظر لوگوں نے دیکھا جو ان کے دل و دماغ سے مدتوں تک محو نہ ہو سکا۔ شاعری کا دھارا ہی بدل گیا اور تصوف کا رنگ غالب آیا۔

ماحول کی تاثیر | یعنی یہی حال برصغیر میں مغل سلطنت کے سقوط پر تھا۔ بڑا ہی پُر آشوب زمانہ تھا۔ فقیر صاحب نے ان سب دردناک حالات اور کربناک واقعات کو کانوں سے سنا۔ آنکھوں سے دیکھا اور دل کی گہرائیوں سے محسوس کیا، ان کی حساس طبیعت ان سے آنکھ کیسے بند کر سکتی تھی، سکھوں کا عہدِ حکومت، گٹھی گٹھی سی فضا۔ بھلا تخیل اور مشاہدہ کو مناسب جولا نگاہ ملے تو کیونکر؟ اُس زوال اور ابتلا کے زمانے میں اُن کے کلام میں وہ گرمی گفاریا لظنہ کیسے ہو سکتا ہے جو فاتح لوگوں کے شعرا کے کلام میں تھا۔ تند و تیز اور توانا خیالات اور خنجر و شمشیر کی نمائش انہی شاعروں کا حصہ تھی۔ یہ تو مفتوح قوم کے شاعر تھے، لے دے کے اپنی قلبی دنیا میں محصور تھے۔ اس لیے ان کی شاعری کا لہجہ بالکل مختلف ہے۔ وہ گویا اپنی شکست کی آواز ہیں، ان کے ہاں داخلیت کا رنگ بہت زیادہ گہرا ہے۔ ان کے اشعار میں ان کے دل کی سچی لگن اور دھڑکن صاف سنائی دیتی ہے۔

کچھ تو ان کی گھریلو زندگی، مذہبی ماحول کا اثر و تاثیر کچھ اس پُر آشوب دور کی تند و تیز آندھیاں اور مسلمانوں کی بے بسی عام

قاعدہ ہے کہ مصیبت میں خدا زیادہ یا داتا ہے اور سبھوں کا رخ خدا کی طرف مڑ جاتا ہے۔ طبیعتوں میں انفعالی اثر زیادہ پیدا ہو جاتا ہے جو قدر تا ندہی رنگ میں ظاہر ہوتا ہے۔ پھر یہ وہ زمانہ ہے جب ملک میں فارسی کا ذوق بھی بہت محدود ہو کر رہ گیا تھا اور مذاق خاصہ بگڑ چکا تھا۔ جب شاہانہ دربار بے رونق ہو چکے تھے جو صدیوں پہلے پرورشِ شعر و سخن کے بہترین وسیلے تھے۔ پھر فقیر صاحب تو ایک ایسے دربار سے متعلق تھے جہاں حکومت کی باگ ڈور ایک ایسی قوم کے ہاتھ میں تھی جو لذتِ سخن سے تو درکنار، شاید فارسی زبان ہی سے بہت حد تک نا آشنا تھی۔

بقول ڈاکٹر سید محمد عبداللہ سکھوں میں فارسی کی اشاعت نہ ہونے کی وجوہات ظاہر ہیں۔ ان کے نزدیک پنجاب کی اپنی زبان جو ان کی مقدس کتاب گورو گرنہ صاحب کی زبان بھی تھی زیادہ مقبول اور محبوب تھی پھر سکھ اور مسلمان ایک دوسرے کے سیاسی حریف بھی تھے جس کی وجہ سے ان میں اک گونہ سیاسی مناقشت اور منافرت بھی تھی تو فارسی جو مسلمانوں کی سرکاری زبان تھی ان میں کیسے مقبولیت پاسکتی تھی سید صاحب لکھتے ہیں کہ حق بات تو یہ ہے کہ تعلیم و تعلم اور علم و فضل سے سکھوں کی دیہاتی آبادی کو خاص لگاؤ بھی نہ تھا۔

البتہ مہاراجہ رنجیت سنگھ کے عہد کے متعلق ڈاکٹر سید عبداللہ صاحب اپنی گراں بہا تالیف "ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ" میں یوں رقمطراز ہیں: "پنجاب میں سکھوں کی حکومت سلطنت مغلیہ کی ویران بنیادوں پر کھڑی کی گئی تھی۔ اس لیے مہاراجہ رنجیت سنگھ نے گذشتہ روایات کو بہت حد تک برقرار رکھا۔ مہاراجہ کا دربار ہندو مسلم اہل علم کا مرجع تھا۔ اس سلسلہ میں مہاراجہ کی فیاضی کے بہت سے واقعات نقل کئے جاتے ہیں۔ حکیم سید عزیز الدین انصاری، فقیر سید نور الدین، مصری رام، دیوان امر ناتھ اکبری، دیوان دینا ناتھ اور دیوان گنگا رام وغیرہ اس دربار کے اکابر علماء میں سے ہیں۔ ذقری کا دوبار فارسی میں انجام پاتا تھا۔ روزنامے اور واقعات کی مسلیں فارسی میں مرتب ہوتی تھیں، اور اسی زبان میں انگریزی حکومت کے ساتھ خط و کتابت بھی ہوتی تھی اور معاہدے لکھے جاتے تھے۔"

ایسے پُر آشوب دور میں جو سراسر انحطاط کا دور تھا۔ حکومت کو بقائے تھی خاںسی کو کیا بقا ہوتی۔ بقول سید صاحب صدیوں کی بہادر کے بعد اس چمنستان کو اب دائمی پت جھڑکا سا منا ہو رہا تھا تاہم مرکز میں بعض قدر شخصیتیں اور یادگار زمانہ لوگ ضرور موجود تھے، پنجاب میں فارسی تقریباً رخصت ہو رہی تھی۔

شرح احوال

فقیر صاحب کی شخصی زندگی پر ایک طائرانہ نگاہ

فرزند با صفا اور نوشتہ ثانی جیسا ہم پہلے بھی اشارہ کر چکے ہیں کہ فقیر سید نور الدین کے والد بزرگوار صاحب کشف کرامت تھے، ایک صالح عاشق، شب زندہ دار، اکثر جبین نیاز، برخاک، مست شوق و دامن پاک، درویش مشرب، درویش پرست، مصلح امشر انسان، فقیر کامل، شکستہ دل، جان درد مند، علائق ظاہری سے منفور اور هجوم خلائق سے بہت دور۔ فقیر سید نور الدین پر اس خوبو کا گہرا اثر تھا۔ بڑے ہو کر وہ بھی عالم رنگ و بو کی رنگینیوں سے آشنا مگر محروم۔ انہیں اپنے والد با کمال سے بہت گہری عقیدت و ارادت تھی۔ اپنے دیوان میں جہاں کہیں ان کا ذکر کیا ہے۔ سید احترام اور عقیدت کا اظہار کیا ہے، ملاحظہ ہو۔

جناب نوشتہ ثانی بہر حق خواص محبت آل رسول و غلام با اخلاص

زور گہ شہ جیلان غلام محی الدین فقیر و مرشد و مخدوم و ہر خاص الخاص

دلا سعادت کونین گر ہمی طلبی بروہ عقبہ نوشتہ ثانی از اخلاص

دیوان کے مطالعہ سے پتہ چلتا ہے کہ آپ نے علوم باطنی کے لیے بیعت بھی اپنے والد بزرگوار ہی کے ہاتھ پر کی۔ مندرجہ ذیل اشعار میں اسی طرف واضح اشارہ موجود ہے۔

ندیم مرشدی دیگر بعالم باین صورت باین قامت باین قدم

مریدم دست خود و ادم بدستت تو از لطف و کرم سید و بی عد

گرفت دست و عین الحق نمودی مرا عید است دارم عین بریند

اخلاق فقیر صاحب

آپ نے ایک ایسے گھرانے میں جس کا علمی تبحر اور روحانی درجہ مسلم تھا پرورش پائی۔ والد صاحب جو عارف رموز شریعت و طریقت تھے ان کے فیضان نظر نے سونے پر سہاگے کا کام کیا، فقیر صاحب کی اپنی زندگی پاک بازی اور تقویٰ کی ایک بہترین مثال تھی، عیش کوشی اور ہوسناکی سے ان کا دامن کبھی آلودہ نہ ہونے پایا۔ اصلی دولت دل کی دولت ہے۔ فقیر صاحب اس دولت سے بھی مالا مال تھے۔ غنا و فقر کے آگے دنیا کے تمام ساز و سامان پیچ پیٹا ہوا باطن کیسان اور ہر لوث سے پاک و صاف تھا۔ نمود و نمائش سے نفرت تھی۔ طبعاً حلیم تھے۔ اخلاق و آداب کی اقدار ان کے لیے رسمی نہیں بلکہ با معنی حقیقتیں تھیں۔

ایک معینہ کا اعتراف شکست - ع "یتا ب یہ مجال یہ طاقت نہیں مجھے"

اس صوفی صافی اور درویش دل ریش کے زہد و ورع کی ایسی دھاک تھی کہ ہوسناک اور آلودہ دامن کو بھی ان کی طرف نگاہ اٹھا کر کھینچنے کا یار نہ تھا۔ مہاراجہ رنجیت سنگھ کو رقص و سرود کی محفوں سے گہری دلچسپی تھی۔ نسوانی حسن اور خوش آئند آواز چلتے ہوئے جاؤ ہیں۔ اس کے محل میں "بشیراں نامی" معینہ نہایت چنچل اور شونخ و شنگ تھی۔ اس کی آنکھیں مجبورے رنگ کی تھیں جس مناسبت سے مہاراجہ اسے "بتو" کے نام سے پکارتے۔ وہ دیوان حافظ سے غزلیات گانے میں متخصص تھی۔ رنجیت سنگھ اسے دل و جان سے چاہتا تھا۔ ایک دن محفل سرود برپا تھی۔ بشیراں حافظ کی ایک غزل سنانے لگی، تو مہاراجہ نے کہا کہ بتو تمہاری جاگیر میں چار ہزار روپے کا سالانہ اضافہ کر دیا جائے گا اور پندرہ ہزار روپے کے زرو جو ہر تم پہ بچاؤ رکھنے جائیں گے اگر تم فقیر سید نور الدین کو اپنے حسن اور خوش الحانی سے قائل کر دکھاؤ۔ بشیراں نے فوراً موڈ بانہ طریق سے جواب دیا کہ مہاراجہ کیا آپ یہ چاہتے ہیں کہ میں اس مروجہ اندیش و خدمت پر ایک غلط بین نگاہ ڈال کر ہمیشہ کے لیے اندھی ہو جاؤں اور تاریکیوں میں بھٹکتی چھروں - ع :

"منظرے خدائے بیان ز سر ہوا نباشد"

ذیل کے شعر سے اندازہ لگائیے کہ خود فقیر باتدبیر رقص و سرود کی ایسی محافل سے کتنے دُور اور منفور تھے۔

سرد مجلس ما ذکر کلمہ طیب خدا نشان بندہ روی مطرب رقاص

امیری اور فقری کا حسین امتزاج

بڑے بھائی مہاراجہ کے وزیر اعظم اور وزیر خارجہ اور اُدھر خود فقیر صاحب وزیر حضوری، گورنر آف لاہور، موتی مندر کے کلید بردار، عملا کے محافظ، مہاراجہ کے ذاتی معالج تھے۔ دربار اور سلطنت میں ہر سوان کا طوطی بولتا تھا۔ ان کی جاگیروں کے قطعات پنجاب اور اطراف و اکناف کے صوبوں میں بکھرے ہوئے تھے۔ شاہی اعتماد کا یہ عالم تھا کہ مہاراجہ رنجیت سنگھ کے لئے کھانا جب مطبخ سے بند ہو کر جاتا تو اس پر فقیر صاحب کی مہربانی تھی۔ ان مختلف الحیثیات مشغلوں اور مصروفیتوں کے ساتھ فقر و تصوف کا یہ رنگ کبھی ساری عمر وہ بوریاشین عافیت ہی رہا۔ امیرانہ ٹھاٹھ باٹھ اور خسروانہ شان و شوکت میں فقیر صاحب کے لیے کوئی کشش نہ تھی اس مرتبہ بلند اور منصب ارجمند کے باوجود خلق محمدی اختیار کیا۔ شہرت، دولت اور نشہ حکومت جس سے اک دنیا میں ہیجان اور انقلاب ہے اور جن کی آگ تقریباً ہر سینے میں شعل ہے ان کی آنچ سے محفوظ رہنا اور وزارت و امارت کے ٹھاٹھ میں ایسے شعر کہنا جن سے بولے فقری آتی ہو نہایت عبرت آموز اور خوش آئند ہے۔ ان کی زندگی استغنا اور قناعت کی ایک عمدہ مثال تھی جس کی نظیر ڈھونڈنے سے کم ملتی ہے ساری آمدنی وقف کر کے سچی قناعت کی ایسی مثال چھوڑی جو بہت کم دیکھنے میں آتی ہے۔ سامنے کی عکسی تصویر کو دیکھئے اور اس مرد حق پرست کے زہد و ورع کا اندازہ لگائیے۔ فقیر صاحب نے اپنی تمام جائیداد منقولہ اور غیر منقولہ بشرح و بسط تمام خدا کے نام پر وقف ملک کر دی تھی۔ اس عہد نامے پر جو خدا کے حضور میں کیا ہے۔ تمام عزیزان و وارثان کی مہربانیت ہیں ایسے شخص کے مقام کو آپ خود ہی سعدی کے اس شعر کی گہرائیوں میں تلاش کرنے کی کوشش کریں۔

گرت مال و جاہ ہست زرع و تجارت چو دل با خدا نیست خلوت نشینی

شہرت سے بالکل مستغنی تھے۔ طبیعت میں متانت اور سنجیدگی تھی یہاں تک کہ وہ بلند آواز سے گفتگو بھی نہیں کرتے تھے۔ دھیمی اور شیریں آواز میں آہستگی سے باتیں کیا کرتے تھے۔ قہقہہ مار کر یا زور سے نہیں ہنستے تھے۔ کوئی بات ناگوار گزرے تو غصے سے جواب

نہیں دیتے تھے نہ کبھی کوئی برا لفظ منہ سے نکالتے تھے۔ لیکن اس متانت و سنجیدگی میں خشکی یا بے ہوشی نہ تھی۔ ان کی صحبت میں اٹھنے بیٹھنے والے ان کی شگفتہ مزاجی کے قائل تھے۔

حاضر جوانی و شگفتگی

چونکہ مہاراجہ جگماروں کی تعلیم و تربیت آپ کے سپرد تھی۔ رنجیت سنگھ کے بیٹے شیر سنگھ کے آپ ہی اتالیق تھے۔ شیر سنگھ کو اپنے باپ کا مشہور گھوڑا ڈولو (DOOLOO) بہت پسند تھا۔ وہ اسے مہاراج سے لینے کی بارہا تمنا کر چکا تھا مگر بات نہ بنتی تھی کیونکہ وہ گھوڑا رنجیت سنگھ کو بھی بیحد عزیز تھا، ایک دن جذبات سے مغلوب ہو کر آخر بیٹے نے جی میں اور ہی کچھ ٹھان لی۔ داروغہ مصطل سے جا کر کہا کہ ہمیں ڈولو پر سواری کا بیحد شوق ہے ذرا لاؤ دم بھر کے لیے اس پر سواری کر آئیں۔ داروغہ نے جو اصل مطلب بے خبر تھا گھوڑے کو مرصع کر کے شیر سنگھ کے حوالے کیا۔ وہ سوار ہو کر مٹھلا اور پھر لوٹ کر نہ آیا۔ اور گھوڑا اپنے مصطل میں باندھ لیا۔ داروغہ کو اپنی جان کے لالے پڑ گئے۔ آخر ایک دن محبت کر کے سارا واقعہ مہاراج کو جانایا۔ رنجیت سنگھ کو بیٹے کی اس جرأت اور بیباکی پر سخت غصہ آیا۔ وہ جب غیظ و غضب میں آتا تو یا مونچھوں پر تانڈ دیا کرتا تھا اور بار و مال سے اپنے چہرے کو جھنڈا شروع کر دیتا تھا دوسری علامت انتہائی غیظ و غضب کی غماز ہوتی تھی۔ رنجیت سنگھ نے رومال سے چہرے کو جھلتے ہوئے حکم دیا کہ شیر سنگھ کی تمام جانڈ سب جاگیریں اور املاک ضبط اور ساتھ اسے ملک بدر کرنے کا حکم دے دیا۔ معتبوب بیٹے نے سیدھا اُستاد کے گھر کا رخ کیا۔ اور سارا واقعہ سنا کر اُن سے دیا کا دان مانگا۔ کہ جیسے بھی بن پڑے میری جان بخشی کر آئیں۔ فقیر صاحب اس وقت تو یہ کہہ کر خاموش ہو گئے کہ تم نے جو کچھ کیا بہت بُرا کیا۔ شام کو مہاراجہ کی خدمت میں حاضر ہوئے تو رنجیت سنگھ نے کہا۔ فقیر صاحب سن لیا آپ کے شاگرد نے کیا گل کھلائے۔ اور ہم نے اُسے کیسے اڑے ہاتھوں لیا۔ فقیر صاحب نے سُن کر کہا آپ نے جو کچھ کہا وہ بالکل بجا اور مناسب کیا وہ کم بخت تو گھوڑے کو یوں لے اٹا جیسے یہ اس کے باپ کا ہو۔ رنجیت سنگھ یہ فقر سنتے ہی قہقہہ مار کر ہنس پڑا۔ سارا غصہ جاتا رہا اور فوراً اپنا حکم واپس لے لیا کہا کہ آج سے یہ گھوڑا شیر سنگھ کی ملکیت ٹھہرا۔

تبرکات اور دربار عالی

مہاراجہ کے دربار سے منسلک ہوتے ہوئے بھی درباری تعیش سے کوئی سروکار نہ تھا۔ وہ اُس سے بڑے دربار کے مجاور تھے۔ عہد مغلیہ سے اہلیت کے جو تبرکات چلے آ رہے تھے ان کا ایک حصہ لاکھوں روپے بطور ہدیہ دے کر مول لیا۔ اپنی رہائشی جوبلی کے قریب ہی ایک عمارت تعمیر کروائی جہاں یہ تبرکات بصد عزت و احترام محفوظ رکھے گئے، اس عمارت کا نام دربار عالی رکھا۔ ان مقدس تبرکات کی زیارت کے لیے در کثیر صرف کر کے بے پور سے ننگ مرمر کی ایک گنبد دار مسہری بنوائی تاکہ اُس میں بیٹھ کر کیسوئی و یکجہتی اور حضور قلب سے اُن کی زیارات کر سکیں گویا یوں جیسے عالم قدس کے سوا دُنیا ئے فانی کو نظر اُٹھا کر نہیں دیکھا۔ یہ عمارت اب بھی فقیر خانہ کے قریب جوار میں موجود ہے۔ اب شکستہ حالت میں ہے۔ لمحات فرصت میں فقیر صاحب یہاں حاضری دیتے اور عبادت و زیارت کرتے فقیر سید معین الدین راوی ہیں کہ ان دنوں وہاں تقریباً سو آدمی ہر وقت قرآن حکیم کی تلاوت کرتے نظر آتے۔ فقیر صاحب نے حفاظ کی کفالت کے لیے بہت بڑی غیر منقولہ جائداد وقف کر رکھی تھی۔ اُس کمرۂ تبرکات کو ہر روز عرق گلاب سے غسل دیا جاتا تھا اور پھول پڑھائے جاتے تھے۔ اس عمارت کی تاریخ تعمیر اس آیت کریمہ سے ماخوذ ہے۔ "اُخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بَوَادِی الْمَقْدَسِ"

تاریخ تعمیر خود فقیر سید نور الدین نے یوں نکالی ہے : ۷۰

سال تاریخ زیارتنگہ آمار شریف

زائرا چون تو باین وادی مقدس برسی

اسی عمارت پر آپ کا یہ شعر بھی کندہ ہے : ۷۰

دلا سعادت کو نین گر تو می طلبی

غلامی در شاہ شبیر و شبر کن

بے پور سے منگوائی ہوئی بیش قیمت مرمریں مسہری کے ارد گرد منقش اشعار بھی فقیر صاحب ہی کے طبع زاد ہیں : ۷۰

ای روی تو کعبہ و بہت زمرۂ صاف

زینین تو بر کعبہ شیدا است غلاف

خواہم کہ کنم با صدق دل لیل و نہار

گرد کف تو شرمہ و گرد تو طواف

ظاہر ہے کہ ایسے عالی دربار سے منسلک ہونے کی وجہ سے آپ نے کسی دینی دربار، سرکار یا تاجدار کی مدح و قصیدہ گوئی سے اپنی زبان کو آلودہ نہیں ہونے دیا۔

مذہب و عقیدہ

انہوں نے علوم دین کی تکمیل، کلام مجید کا درس، فقہ و حدیث کی تعلیم خود بھی حاصل کی اور پھر آگے چل کر جب خدا نے استطاعت بخشی تو دوسروں کو یہ تعلیم دلوانے کا اہتمام بھی کیا۔ اُن کے کلام میں شروع سے لیکر آخر تک جس جذبے کا سب سے زیادہ اثر نظر آتا ہے وہ ان کا مذہبی جذبہ تھا۔ مذہبی تصورات سے انہیں گہری دلچسپی تھی عملی طور پر شاید اس سے بھی زیادہ مذہبیت پسند ہوں اور اورد و وظائف اور صوم و صلوٰۃ کے سختی سے پابند، شب بیدار و شب زندہ دار، اُن کے اشعار سے پتہ چلتا ہے کہ طبیعت تشیع کی طرف مائل تھی سوال پیدا ہوتا ہے کیا وہ شیعہ تھے؟ اُن کی اولاد کا کہنا ہے کہ وہ سنی المذہب تھے۔ اگرچہ اُن کے اشعار سے اہل بیت کی بیحد محبت ثابت ہوتی ہے۔ لیکن شیعہ عقائد کا کوئی پتہ نہیں چلتا۔ اس کے ساتھ ساتھ اصحاب پنجہیر کی مدح کو بھی آپ نے اسی اعتقاد و احترام سے منظوم کیا ہے، حضرت پیران پریز دستگیر سے انہیں گہری عقیدت و دلچسپی تھی :-

اگر خورشید جلیانی نظر سازد دل مارا
کند در یک نظر لعل بخشان سنگ خارا

یہ لہجہ کسی شیعہ کا نہیں ہو سکتا۔ بہر کیف کسی کی دلآزاری نہیں کی، گویا وسیع مذہبی مطالعہ، بے تعصب طبیعت اور وسیع انجیل داغ نے اور سب سے زیادہ حق کی جستجو، کلام الہی کے عمیق مطالعے اور گہرے مذہبی جذبے نے جو دین کی اصل اور اسلام کی روح کو جاننے کے لیے بے چین تھا، اُن میں مذہب کا وہ تصور پیدا کر دیا جس میں تنگ نظری اور تعصب کا گزر ممکن نہ تھا۔ ان میں مذہب کی وہ سچی روح بیدار ہو گئی۔ جس نے ایک طرف اپنے خالق کی بے پایاں محبت پیدا کی تو دوسری طرف محسنین کی محبت اور انسانیت کا سچا درد عطا کیا۔ مختلف فرقوں کی اعصابی اعتقادی جنگ سے وہ بالاتر رہے۔ کرنل فقیر سید وحید الدین نے ان کے صلح کل مذہب و مشرب کی ایک نادر مثال پیش کرتے ہوئے اپنی تصنیف میں لکھا ہے کہ ایک دن مہاراجہ نجیت سنگھ اور فقیر سید نور الدین آمنے سامنے بیٹھے ہوئے تسبیح گردانی کر رہے تھے۔ مہاراجہ کے ہاتھوں میں موتیوں کی ایک بیش بہا مالامالی تھی، جسے وہ بائیں سے دائیں پھیر رہے تھے،

اور فقیر صاحب کے ہاتھ میں کاہنوں کے دانوں کی ایک تسبیح جسے وہ دائیں سے بائیں گھما رہے تھے، مہاراجہ نے پوچھا فقیر صاحب دونوں طریقوں میں سے تسبیح گردانی کا صحیح طریق کونسا ہے۔ فقیر صاحب نے جواب دیا اصل مقصد تو خدا کا نام لینا ہے تاہم اگر ہاتھ باہر سے اندر کی طرف آ رہا ہو تو گویا آپ اپنے خدا کو اپنے من میں کھینچ رہے ہیں اور اگر ہاتھ اندر سے باہر کی طرف جا رہا ہو تو گویا آپ شیطان بعین کو باہر نکال رہے ہیں۔ مہاراجہ ان کی اس وسیع المشرب سے بہت محفوظ ہوا اور اپنی بیش قیمت مالابھی انہی کو دے دی۔

پہلا تحقیقی کارنامہ

بادشاہی مسجد کے صدر دروازے کی گیلری میں جو تبرکات مقدسہ محفوظ ہیں وہ اسلامیان پاکستان کے لیے دلی طمانیت اور روحانی مسرت کا سرچشمہ ہیں۔ لاہور کو ان آثارِ متبرکہ کی امانت داری کب اور کیونکر نصیب ہوئی یہ ایک قدیم داستان تھی جو مدتوں ماضی کے دھند لکوں میں روپوش رہی۔ اس اہم ترین داستان کی نقاب کشائی بھی فقیر سید نور الدین کے ہاتھوں ہوئی۔ عمر رسیدہ اور اور باخبر لوگوں سے حقائق معلوم کر کے آپ نے انہیں فارسی زبان میں قلمبند کیا جسے آگے چل کر آپ ہی کے خاندان کے ایک فرد نے انگریزی میں ترجمہ کیا۔ لاہور کی ہسٹری لکھنے والے مشہور مورخ سید لطیف نے اپنی تاریخ لاہور میں بادشاہی مسجد کے احوال میں اسی ترجمہ کو شامل کر کے ان تبرکات مقدسہ کی یاد کو محفوظ کر دیا۔

سفر بنارس

ان کے کلام کے مطالعہ سے معلوم ہوتا ہے کہ فقیر صاحب سفر و مسافرت سے قطعاً شغف نہ رکھتے تھے، سفری صعوبتوں سے سخت کبیدہ خاطر معلوم ہوتے ہیں۔ ان کے عزیزوں سے روایت ہے کہ ایک مرتبہ بنارس کا سفر کیا۔ راہ کی صعوبتوں سے تنگ آکر خدا کے حضور میں تہمت عجز و انکسار سے نہ فقط واپسی کی دعا کرتے ہیں بلکہ یہ تمنا بھی کی ہے کہ پھر کبھی انہیں سفری صعوبتوں سے خدا و چار نہ کرے۔ یقیناً یہ سفر ان کے لیے انتہائی کٹھن اور صبر آزما ہو گا کیونکہ ان کے اشعار سے صاف پتہ چلتا ہے :-

از تو خواہم ای کریم ذو المنن زود باخیرم رسانی در وطن
از تو خواہم یا الہ العالمین باہزاران عجز بوسیدہ زمین

اشتبہ چشم، موتیابند

نہ فقط ان کی بلکہ دونو بھائیوں فقیر سید عزیز الدین اور فقیر سید نور الدین کی آنکھیں عرصے سے کمزور ہوتی چلی آ رہی تھیں مگر کام کی کثرت اتنا موقع ہی نہ دیتی تھی کہ علاج کی طرف توجہ کریں۔ ان کی ایک آنکھ میں پانی اتر آیا۔ پھر دوسری آنکھ کی روشنی بھی کم ہونا شروع ہو گئی۔ ان کا تذکرہ ان کے دیوان میں دعائے صحت کی شکل میں بار بار آتا ہے۔ اپنے بڑے بھائی فقیر عزیز الدین کے حق میں کس محبت اور عاجزی سے دعا کرتے ہیں۔

چو عنکبوت مرض پردہ کرد بر چشمش ز چشمہ اش بھر پردہ تنیدہ او

اپنے ہم عصروں کے آئینے میں

"Faqr Nur-ud-Din especially enjoyed a very general respect in the country. And after the war of 1846 when Raja Lal Singh was defeated for treason. Faqr Nur-ud-Din was appointed one of the councils of regency to carry on the administration until the maturity of the infant Maharaja Dalip Singh."

لہ

دیوان امر ناتھ کی رائے

مولف ظفر نامہ رنجیت سنگھ دیوان امر ناتھ لکھتا ہے۔ چنانچہ پروانہ کرامت نشانہ سرکار والا موسومہ تہذیبہ صاحب ملاطون دوران گلشن حاجت روانی توان گفت کہ صیت مہربانیش از سمک تا سمک رسیدہ و از ذرہ تا خورشید گردش کردہ لہ

مولانا محمد حسین آزاد کی رائے

مولانا آزاد لکھتے ہیں فقیر سید عزیز الدین اور ان کے بھائی فقیر سید نور الدین اپنے زمانے میں نہایت فصیح مشہور تھے۔ جیسی ان کی تحریر تھی ویسی ہی تقریر بھی تھی۔ نظم میں دیوان فارسی ان کا موجود ہے۔ ریاست کے خط اور مراسلے انہی دونو بھائیوں کی تحریر سے جاری ہوتے تھے اور وہ زبان فارسی کی فصاحت اور تحریر کی متانت کا نمونہ ہیں۔ مولوی رجب علی خان جنہیں ان کی دانائی اور

قابلیت نے سرکار سے اسطو جاہ کا خطاب دلایا تھا ان کا قول ہے کہ یہ دونوں بھائی ابو الفضل اور فیضی تھے۔ مگر نہ معلوم ہو سکتا تھا کہ کونسا ابو الفضل ہے اور کونسا فیضی۔ لہ

ذوق شعری اور پہلا شعر

مختصر حالات و واقعات سے فقیر صاحب کی سخن سرائی کے محرکات کا سراغ نہیں ملتا۔ ہاں ان کے کلام کے مطالعہ سے یہ بات واضح اور عیاں ہو جاتی ہے کہ شعر گوئی کا مادہ وہی تھا۔ ان کا ذوق شعری فطری جذبات کا پرورش یافتہ تھا۔ تیز طبیعت کا خاصہ ہوتا ہے کہ ایک فن پر دل نہیں جتا۔ سرکار دربار کے کاموں کے علاوہ طرح طرح کے شوق دل میں اٹھے، طبابت کی طرف رجوع کیا اور نام پیدا کیا۔ اور تیز طبیعت نے بزرگوں کے علم یعنی طبابت ہی پر نہ تھمے دیا تو شاعری کا فطری جذبہ ابھرا۔ وہ ماحول کی سازگاری یا ناسازگاری سے یکسر بے نیاز تھے، ان کا یہ فطری ملکہ گویا ظہور و نمود کے فطری جوش میں خود ہی فوارے کی طرح اچھلتا رہا۔ مورخہ ویرانے میں ہو خواہ آبادی میں اس کو مستی و نشاط کے عالم میں رقص سے گریز نہیں۔ قدرت نے انہیں شعر و سخن کی صلاحیتوں سے نوازا تھا۔ وہ داد و پیش اور جلب منفعت سے بے نیاز تھے۔

دربار سے ان کا براہ راست تعلق تھا۔ بلکہ ہر شو ان کا طوطی بولتا تھا۔ یقیناً اکابر زمان سے ان کے مراسم ہوں گے۔ جن میں اہل علم و فضل بھی ہوں گے اور اہل عروج و جاہ بھی۔ مگر یہ بات واضح رہے کہ شعر گوئی میں ان کا کوئی استاد مسلم نہیں جس کے سامنے انہوں نے زانوئے تلمذ تہ کیا ہو بلکہ انہوں نے کسی آموزگار کا سہارا بھی نہیں لیا۔ شعر و شاعری کی ان دشوار گزار گھاٹیوں کو اپنی فطری صلاحیت اور استعداد کی روشنی میں عبور کیا اور استاد کی بجائے انہوں نے اساتذہ کے دیوانوں کو سامنے رکھ کر انکا تتبع کیا ہوگا اور یوں فائدہ حاصل کیا ہوگا جس طرح کوئی شاگرد زندہ استاد سے شاعری سیکھتا ہے شاعری کیلئے اول قدرتی جوہر فطری ملکہ اور بعد اسکے چند علمی لیاقتیں درکار ہیں بعد اسکے ذوق کامل اور شوق دوامی۔ یہ سب چیزیں ان کے ہاں بدرجہ اتم موجود ہیں۔ شعر انہوں نے کم سنی ہی میں کہنا شروع کیا، غالباً ان کا بچپن کا کہا ہوا پہلا شعر یہ ہے۔ نسخہ خطی الف کے آخری صفحہ پر یہ شعر ان الفاظ کے نیچے درج ہے "فرد کہ در خورد سالی تصنیف شدہ بود"

میگزدام، مچو بلبل روز و شب با درد و آہ در گلستان جہان امی گلخندان ہمتی

(فرد شامہ ۸۵)

فقیہ صاحب کی شاعری اور دیوان منثور

فقیہ صاحب نے جب طبع آزمائی کی تو فارسی شاعری کو عالم وجود میں آئے ہزار سال کے لگ بھگ ہونے کو آئے تھے۔ اس طویل مدت میں ایران اور برصغیر پاک و ہند کی سرزمین سے ہزاروں باکمال فنکار اُٹھے اور پیوند خاک ہو گئے۔ ہر کسی نے کتاب دل کی تفسیریں اپنے انداز میں لکھیں۔ بعض ایسی شخصیتیں بھی اُٹھیں جنہوں نے پرانے دگر سے ہٹ کر زمانے کی روش اور وقت کے دھارے ہی کو بدل کے رکھ دیا لیکن فقیہ صاحب نہ عرفی تھے نہ بیدل اور نہ ہی نظیری وغالب کہ اہل زمانہ کے مذاق ہی کو بدل کر رکھ دیتے۔ انہوں نے شاعری کی طرف پیشہ و شاعروں کی طرح توجہ نہیں کی۔ جو کچھ محسوس کیا کہہ لیا۔ دل پر جو کچھ بیتی اس کی ترجمانی کر دی۔ فقیہ صاحب نے ذوق فطری کی بنا پر ذوق و عشقی اشعار کہنے شروع کئے جن میں ان کے دینی افکار و مذہبی احساسات و عواطف کی جھلکیاں ہیں اور یہی وجہ ہے کہ انکی شاعری حسن و عشق کے جھوٹے تذکروں اور بے سرو پا خیالی باتوں سے یکسر پاک ہے بلکہ حق تو یہ ہے کہ ان کا کلام ان کی وضع زندگی اور طرزِ تفکر کا آئینہ دار ہے۔ یہ دیوان حقیقت و اصلیت کا مخزن ہے، جس میں سادگی، تاثیر اور گداز کے اعلیٰ محاسن شعری موجود ہیں عشق فقیہ تذکرہ عشق پاکبازان اور زبان ان کی نمونہ زبانِ جان گدازان ہے، جنہیں پڑھ کر ہر صاحبِ دل کے تار تار تاش میں آجاتے ہیں۔

کلام منثور اور اصناف شعر

کلام کے مقام کا تعین ایک طویل بحث کا متقاضی ہوتا ہے۔ یقیناً فقیہ صاحب کا کلام ہر معیار پر پورا اتر سکتا ہے۔ مگر میں یہ عرض کئے بغیر نہ رہوں گا کہ اس باب میں ہمیں ایرانی تصورات کو زیر بحث لانے کی ضرورت نہیں اور نہ ہی ہر حال میں انہیں معیارِ تنقید بنایا جاسکتا ہے۔ کوئی زبان ایک ملک سے جب دیگر ممالک میں پہنچتی ہے تو جو شکل وہاں اختیار کرتی ہے وہ اُس کا حقیقی معیار بن سکتا ہے جس کی واضح مثالیں دُنیا کی مختلف زبانوں میں موجود ہیں مثلاً انگلستان کی انگلش اور امریکہ کی انگلش ہرگز ایک نہیں۔ حالانکہ دونوں زبانیں انگلش کہلاتی ہیں۔ اسی طرح افغانستان اور ایران کو لے لیجئے ان دونوں کی فارسی بھی ہرگز یکساں نہیں لیکن دونوں زبانیں فارسی ہیں فقیہ صاحب کا پورا کلام یا دیوان ہمارے ہاں کی کلاسیکی فارسی میں ہے لہذا اُس کے لیے نئے پیمانے یا نئے معیار مقرر کرنے کی

ضرورت نہیں۔ پھر اس میں شک نہیں کہ فقیہ صاحب نے ہر صنفِ شعر میں جو کچھ کہا ہے اس میں کلاسیکی تقاضوں سے انحراف نہیں۔ آپ کا کلام متنوع ہے۔ حمد، مناجات، تعقید، غزل، منقبت، مثنوی، مخمس، مسدس، قطعہ اور رباعی سبھی پر مشتمل ہے۔ ہاں سب کا مرکزی خیال ایک ہی ہے۔ عشق خدا و رسول اور حب اہل بیت، انہی کو مرکزِ مان کر پرکار کی مانند انہی کے گرد گھومتے رہے ہیں۔ آپ منثور تخلص کرتے ہیں اور بسا اوقات تخلص کو صیغہ غائب میں باندھ کر عجب ایہام پیدا کر دیتے ہیں۔ دیوان منثور سرِ پا عشق ہے جس میں گل و بلبل، شمع و پروانہ اور می و میخانہ کے فرسودہ مضامین نام کو نہیں، ہر قسم کے سوقیانہ پن، ابتذال اور بازاری آلائشوں اور آلودگیوں سے پاک ہے عشق زیبا، عشق منزہ، عشق بوجہ مجرود، عشق بہ رسول خدا، عشق بہ آلِ پیغمبر، عشق بہ سالکان و کاملان راہِ کمال، ایک ایک لفظ سے جذبِ مستی اور خلوص و عشق پھوٹا پڑتا ہے۔ اشعار میں اک آتشِ درونی ہے عشق و حال اور جذب و شور اور اسی جذب و خلوص کی وجہ سے شعر منثور ہر قسم کے تصنع اور تکلف سے مبرا ہے۔ آئیے مختلف اصنافِ شعر کے آئینہ میں اُن کے کلام کا جائزہ لیں۔

قصیدہ

اس کلام سے انہیں کوئی مناسبت نہیں۔ وہ اصلاً قصیدہ گو شاعر نہیں۔ آپ نے شاہوں اور مہاراجوں کی جاویدجا تعریف میں ہرگز قلم نہیں اُٹھایا۔ ایک مطلق العنان حکومت کے زمانے اور ایک پر آشوب دور میں دربار سے منسلک ہونے کے باوجود اپنے دامن کو درباری مدح و خوشامد سے پاک رکھنا بڑی ہمت اور بلند فطرت کا ثبوت ہے۔ تعریف، مدح و منقبت کا سزاوار آلِ رسولؐ اور بزرگانِ دین و مردانِ حق کو سمجھا، بقولِ عزیزین :۔

مگر مدح پیغمبر و آل او کہ ہر کس بگویند خوش حال او

البتہ بعض غزلوں میں قصیدے کا سا زور بیان ہے اور غزل کی نسبت قصیدہ کی روایتی شان زیادہ جھلکتی ہے۔

غزل

غزل کی سب سے بڑی خصوصیت اور رُوح روان و جان کیا ہے؟ سوز و گداز، درد، معاملاتِ عشق اور عجز و نیاز۔ یہ شرط ضرور ہے کہ زبان سادہ ہو، بے تکلف ہو۔ الفاظ میں الجھاؤ نہ ہو۔ خیالات و دراز فہم نہ ہوں۔ ان کے بحرِ موزوں ہوں۔ شگفتہ اور چھوٹے ہوں۔

جہاں ملک ان باتوں کا تعلق ہے فقیر صاحب کانٹے کے نول پورے اترتے ہیں۔ وہ موزوں اور شگفتہ بحر میں اپنے جذبات درونی کا اظہار کرتے ہیں تو معلوم ہوتا ہے کہ اندر آگ لگ رہی ہے جس سے دھواں اُٹھ رہا ہے۔ ملاحظہ ہو : ۵

غم آل نبی سینہ ماست دل غمناک ما ذینہ ماست

وانکہ طوفان نوح گویش قطرہ دیدہ نمینہ ماست

روی خوبت را نگویم ماہتاب آفتاب است آفتاب

ما فقیران را ز بدخواہی و شرک اجتناب است اجتناب

یا الہی عنایت فرما کرم بی نہایت فرما

چون توئی کافیم کل امور یا الہی کفایت فرما

مارچہ آرزوی وصال محمد است خوش اشتیاق ما بجمال محمد است

گو شمع نہ آشناست بصوت رباب و چنگ خوش و جدا ز ذوق مقال محمد است

ماہ رویم دویدہ می آید بخدا نور دیدہ می آید

آہ اندر غم تو در گلشن گل گریبان دیدہ می آید

ای عنایم تو تا جدا رانند بندگان تو بخت بیدارند

دوستان تو جملہ سر دارند دشمنان تو بر سر دارند

ای ہر آنی ترا شانی دگر عاشقت را ہر دمی جانی دگر

ز فکر نارسائی ما جالش ماورا باشد کہ تاب دیدن نور نیست ہرگز چشم بنیاد

برایمن کا مگارے تو کہ باد نو بہارے زہال اختیارے تو چہ شاخ برگ داری

مٹی جام زہنگارے تو نشاط بے خمارے تو جگر کباب دارے تو نگارے گلغاری

غزل کی دوسری بڑی خصوصیت یہ گنی جاتی ہے کہ وہ ساخت کے اعتبار سے متناسب ہو۔ اس آئذہ فن نے غزل کی طوالت کو معیوب سمجھا ہے، جس کی وجہ وہ یہ بیان کرتے ہیں کہ غزل کا جسم ایک خاص صورت کا حامل ہوتا ہے جس کے حسن کے لیے دیگر اجسام کی طرح متناسب کا ہونا نہایت ضروری ہے غزل کے اشعار بارہ تیرہ سے آگے بڑھیں تو وہ متناسب نہیں رہتا اور غزل اپنے محرک مرکزی جذبہ سے ہٹ جاتی ہے جس سے متناسب اور موزونیت میں فرق آجاتا ہے۔ فقیر صاحب کی غزلیات اس نقص سے مُبرّک نہیں۔ ان کی اکثر غزلیات میں طوالت کا پہلو پایا جاتا ہے۔ طوالت کی وجہ سے زیادہ قافئے لانے پڑے جس کے باعث بعض اشعار محض قافئے کے پاس سے لکھے گئے معلوم ہوتے ہیں۔ یقیناً جہاں جہاں ان کی غزل طویل ہوئی ہے یہ طوالت اعادہ و تکرار کا باعث بن گئی۔ وہاں ایمائیت گھٹ گئی۔ ان پر مناقب کا رنگ غالب ہے۔ لہذا ان کی طویل نظموں کو غزلیات ہی کے زمرہ میں رہنے دیا ہے۔ اگرچہ شعروں کی تعداد تیرہ سے بہت حد تک زیادہ ہے مثال کے طور پر غزل شمارہ ۱۸/۵۶/۶۹/۱۲۹/۱۳۵/۱۹۸/۲۸۹/۳۰۳/۳۱۱/۳۲۲/۳۳۸/۳۶۳/۳۹۴/۴۰۴/۴۱۶۔ ان غزلیات میں جہاں تفصیل کی طرف قدم اٹھایا ہے وہاں اثر اور لطف کی کمی واقع ہو گئی ہے اور یقیناً ایسے اشعار دوسرے درجے کے ہیں۔ ان میں وہ جذبہ اجمال و ایمائیت موجود نہیں رہی اور بعض اشعار بے کیفیت ہو کر رہ گئے۔

نعتیہ غزلیات، تغزل و نعت

فقیر صاحب کا خود اپنا دعویٰ ہے : ۵

جہننا نعت و مدح و منقبت از ہنور نیست دیوانی دگر

اوپر ذکر آچکا ہے کہ ان کی غزلیات پر نعت کا رنگ غالب ہے۔ نعت کا موضوع ایک بڑا نازک سا موضوع ہے۔ عشق رسول کے نغمے الاپنے کے لیے حب رسول کے کرب و درد اور عشق حقیقی کے انہماک اور مرکزیت سے آشنائی اس کا پہلا ذریعہ و قرینہ ہے جو کچھ بھی ہو فقیر صاحب کی نعتیہ شاعری محبت کے رموز سے بھی آشنا ہے اور عقیدت کے رنگ میں بھی رنگی ہوئی ہے۔ نعت تو خیر ہے ہی محبت کا ایک مقدس نغمہ ان کی دیگر شاعری کا لب و لہجہ بھی ان کے درویشانہ دل کا آئینہ دار ہے۔ حضور سرور کائنات کے حضور میں اپنی متاع شاعری پیش کر کے آپ نے دوسری محبتوں کے تذکرے کو درخور اعتناء ہی نہیں سمجھا۔

محبت رسول میں بسی ہوئی شاعری میں زبان سے زیادہ جذبہ قابل لحاظ ہوتا ہے۔ مگر ادب کا یہ تقاضا ہے کہ آنحضرت کے سلسلہ میں ”ہمچر ہوشیار“ کی احتیاط کا دامن ہاتھ سے نہ چھوٹنے پائے اور ان کے کلام سے ظاہر ہے کہ وفور حقیقت کے طوفان میں بھی وہ پاس ادب کی کشتی کو سنبھالنے میں کامیاب رہے ہیں۔ اس صوفی صافی اور صاحب دل شاعر کو جذب اندرون کی بدولت اس سلسلہ میں کوئی دقت پیش نہ آئی۔ پاک نظری ان کی خاص روش تھی۔ عشق و عاشقی کا منفرد طریق، سارا دیوان طہارت کا اک مرقع ہے۔

مناقب

ان کے مناقب بھی تفریق کی جان ہیں۔ فضائل و مناقب میں آپ نے دین اسلام کے مقصوفانہ دامن کو نہیں چھوڑا۔ خدائے بزرگ و برتر کی ذات کو آپ نور محض جانتے ہیں اور باقی کائنات کی ہر شے کو اسی نور کا پرتو سمجھتے ہیں۔ اس نور کی اولین جھلکی حضور سرور کائنات کی ذات بابرکات میں جلوہ گر پاتے ہیں۔ اولیاء اللہ کی ذات نبی سے مستنیر اور کشائش حاجات کے لیے خدا کے حضور میں سفارش پر قادر جانتے ہیں۔ یہی وجہ ہے کہ پیر دستگیر حضرت غوث الاعظم کی ثنا خوانی میں انہیں باک نہ تھا۔ اس سلسلہ میں انہوں نے بڑے ابدار شعر کہے ہیں ان کے نعتیہ اشعار مناقب میں وہ خلوص ہے جو چھپائے نہیں چھپتا ہر لفظ سے ٹپکا پڑتا ہے۔ اس قسم کی عشق و عاشقی کے پاک خیالات کے ادا کرنے کے لیے ایک خاص لہجے کے علاوہ ایک خاص زبان بھی دیکر ہوتی ہے۔ جس کے الفاظ پاک، پاکیزہ ہوں۔ لطیف و شیرین ہوں۔ اشارات و تشبیہات عامیانہ نہ ہوں۔ ان میں اک خاص شان دلاؤ نیری و دلفریبی ہو۔ واردات قلبی کے معاملات، راز و نیاز، عجز و انکسار، سوال و جواب، محبوب حقیقی کے حسن و جمال کی تعریف، ان سب کو فقیر صاحب نے جس لطافت و پاکیزگی سے ادا کیا ہے اس کا اندازہ لگانے اور قارئین کی ضیافت طبع کے لیے دیوان ہنور سے چند مثالیں درج ہیں۔

نعت مناقب در عنزل

تخاطب حضور سرور کائنات^۲ حضور پاک سے انہیں بے پناہ حقیقت و ارادت ہے۔ ذرا یہ اشعار ملاحظہ ہوں:

نقاش ازل کشیدہ تصویر تا در نکشد دگر رقم را
بر صفحہ روی اوز حیرت بگذاشت ز دست موقلم را

اب ذرا اس کے محاسن شعری کو دیکھئے۔ اس شعر میں خدا تعالیٰ کو مصور اور نقاش کہہ کر فن مصوری کو تقدیس بخش دی ہے۔ گویا ان کے نزدیک خالق کائنات بھی ایک مصور و نقاش ہے اور کائنات اس کی نقاشی کا نمونہ ہے۔ انسان اس کا شاہکار ہے۔ اور انسانوں میں بھی حضور وہ تصویر، جواب و کان آئینہ ساز ہیں بھی نہیں۔ گویا وہ محبوب جو فقیر صاحب کے دل کا محبوب ہے اور ان کے رگ و پے میں بسا ہوا ہے۔ وہ اتنا کامل ہے کہ اس کا مثیل و شبیہ تو صانع ازل نے بھی پھر نہ بنایا یا کیونکہ وہ جمال کے تکمیل کا مظہر ہے۔ آنحضرت کی ذات بابرکات کو ”ماہ تابان گردون سین“، ”سرور غمائی بستان طہ“، ”محرّم بزم ادا دنی“ اور ”ثاںستہ پیرایہ لولاک لکھا ہے“ خدا نیست اما از خدا ہم جدا نیست“ چند نمونے ملاحظہ ہوں:

چون وجودت مرکز قوسین او ادنی بود ابروی مہ روی خوبان قوس پرکار شما
خاکروبان درت چون گلرخان عالم اند نضر بر ریحان و سنبلی می کند خار شما
محمد کافریش را سبب بود است می باشد شہ دین و مہ ایمان و شمع جمع محفلها
شہ لولاک در وصف چویم مگر کونین شد پیدا برایت
دہانت کوثر است زلف و لیل رخت خوش مصحف است خال آیت
ای مطلع انوار الہی رویت اندر شب زلف تو بلال ابرویت
کرد خوشبو چو خوش مشام دلم نگہت و زلف عینین شما
آکھ در دہر مہر نامندش ہست آویزہ نگین شما
بر لوح دلم کاتب قدرت نوشتہ غیر از الف تامت لجمی محمد
گر منصب کلیم ز حق کوہ طور بود در بہر روی ز دور تجلی طور بود
گویم چو وصف سید لولاک شان مگر نورمی وجود او چو مجسم ز نور بود
من میگویم خدائی یا نبی لیک از وی کی جدائی یا نبی

کدشب تا غم کن روز روشن از کرم
ای رخت شمس الضحیٰ و عی غصت بربدی
اگرچہ عرض بستکار هست بی ادبی
ببین بین ز کرم یا مستند عربی

تخاطب حضرت علی و اہل بیت کرم

حضرت علی کے موارد میں سلطان دین امام ہدی، شاہ لافٹی، زوج بتول، شیر خدا، باب مدینہ علم، دُلّیل سوار اور صاحب ذوالفقار کے عمدہ و خوشنما ترکیب استعمال کرتے ہیں :-

ای لافٹی و لمحک لُحی ز شان تُست
کون و مکان زمین و زمان ہم زبان تُست
غم آل نبی بسینہ ماست
دل غمناک ما د فینہ ماست
ای قدومت باعث آبادی کاشانہ ام
درد نامت راحت افزای دل دیوانہ ام
دُصور با تیمم بوتربانی کردہ می آیم
کہ تا باوی ادا سازم نماز بوتربانی را
ذره ام لیک آفتابی ام
خاکیم لیک بوتربانی ام

تخاطب بہ امام حسینؑ

شہدای کربلا اور شہید اعظم حضرت امام حسینؑ کے سلسلہ میں انتہائی درد انگیز اشعار کہے ہیں، مثنوی نمونہ از خرواری :-

از رُخ خوب خویش اگر رفع کنی حجاب را
چسیت عجب نخل کنی ہاں مہ و آفتاب را
مہر رُخ تو تا فگندہ پر تو نور خویشتن
برودہ ز عکس نور خود رونق ماہتاب را
ایکہ ز جام ذوق حق مست شراب وحدتی
بخش ز لطف خود بمن جرّہ این شراب را
حُب رسول و آل وی منجی ماست روز حشر
پس کسی پر دم روز حسنا حساب را
مصحف رویش ایدریغ شست بخون چہ بیدریغ
نخواند مگر نہ قاتلش صفحہ این کتاب را
گر بیانی ز رہ لطف بہ کاشانہ ما
ز شک فردوس زمین تو بود خانہ ما

ہاں مگر گویم ز شاہ کربلا وہ ہمتش
علق او دشمن بُرید و شاہ خود تکبیر کرد
مہ رُخا، مہر خدا، زہرہ جبینا مدوے
شاہ شمشاد قدا، صدر نشینا مدوے
بر قامت برینت شہ کربلا سلامی
برخ خوش حینت شہ کربلا سلامی
بدو عارض و جینت شہ کربلا سلامی
بدمان شکیرت شہ کربلا سلامی
بدو زلف عنبرینت شہ کربلا سلامی
بدو چشم عنبرینت شہ کربلا سلامی

تخاطب غوث الاعظم پیران پیر و پیرو تکیہ

اگر خورشید جیلانی نظر سازد دل مارا
کند در یک نظر لعل بدیشان گنگ خارا را
ز فکر نارسائے ما جاشش ماورا باشد
کہ تاب دیدن خود نیست ہرگز چشم بنیا را
در ازل بر ما چو لطف شاہ جیلانی بود
تا ابد در قسمت ما فضل یزدانی بود
نغم محمد ای دل ہزلان بار میگویم ترا
گر امیران را نگہ بر باب دیوانی بود
چونکہ از فضل خداوند کریم ذوالمنن
ما مریدان را پینہ محبوب سبحانی بود
چونکہ بر لوح دل ما نقش نام قادر است
ما غلامان را امان از شر سلطان بود
در حضورش کافقاب آنجا بود چون نورہ
خویش را چیز می شمردن حرف نادانی بود
من کہ با شتم دم ز خدای زخم چون در قصور
معترف قدسی و عرفی نیز خاقانی بود

مرثیہ

ان کے مرثی ان بلند یوں تک نہیں پہنچے جہاں اساتذہ فن نے پہنچایا ہے۔ مگر جہاں تک غور کیا جائے ہر مرثیہ سے خلوص کی نوا آ رہی ہے۔ اس خلوص نے ہر مصرع میں نشتر پوشیدہ کر دیئے ہیں۔ بہر کیفیت مرثیہ جیسے بھی ہیں خوب ہیں ان کی دل کی کیفیت اور عقیدت شعروں میں ڈھل کر نکل آئی ہے۔

ثنوی

ان کی ثنویات کی تعداد زیادہ نہیں مگر اتنی کم بھی نہیں کہ اُسے نظر انداز کیا جاسکے۔ جہاں جہاں ان کی طبیعت میں روانی پیدا ہوتی ہے۔ وہاں جذبات کا ہیجان اور تخیل کا طوفان نظر آتا ہے۔ ثنوی ایک طویل نظم ہوتی ہے۔ انہوں نے سیاسی و درجے سے اپنی شاعری کو دوسرے درجے اور اوقات فراغت پر اٹھا رکھا تھا۔ ان کو اتنی فراغت کہاں میسر تھی کہ طویل نظم کوئی کا اہتمام کرتے۔ ثنویات کے یہ ٹکڑے ان کی غزلیات کے سامنے بڑا درجہ نہیں رکھتے۔ البتہ ان کی قادر الکلامی پر دلالت ضرور کرتے ہیں :-

جستجوی گنہ ذات پاک را کی توانائی بود ادراک را
اندین وادی خرد گردید لنگ فکر را آمد درینجا پا بسنگ
عقل اینجا سر بسجده سودہ است جبہ خود را بجاک اندودہ است
در قیاس آید کجا این گفتگو
ربنا رب الہ وحدہ

ای کریم کار ساز بی نیاز وی رحیم پردہ پوش چارہ ساز
ای رفیق عاجزہ درماندہ وی شفیق جاہل ناخواندہ
ای دوا می درد ہا می لا دوا وی طبیب و معطی خیر و شفا
تو شہنشاہی شہا من بندہ ام گر بدم بد کردہ ام شرمندہ ام
از تو ام من بردت افتادہ ام برگناہم عاصیم درماندہ ام
دشگیر عاجز و درماندگان تکیہ گاہ و چارہ بیچارگان

عاجز من افتادہ ام دستم بجگر
عاصیم درماندہ ام عسدم پذیر

دو بیتی یا دو رباعیات اور قطعات

رباعی ہمیشہ بھر ہرج میں لکھی گئی ہے اس کے اوزان بھی مخصوص ہیں بعض کا بحر وہی ہے۔ لیکن رباعی کے متداول اوزان میں نہیں، لہذا انہیں دو بیتی کہا جاسکتا ہے جو رباعی ہی کا دوسرا نام ہے جیسے بابا طاہر عریا یا خود علامہ اقبال نے پیام مشرق میں لالہ طور کو رباعیات کا نام دیا حالانکہ ان میں سے بعض صریحاً قطعات ہیں کہ پہلے مصرع میں قافیہ نہیں۔ دو بیتی و رباعیات ان کے دیوان میں فراوان ہیں اور متوسط درجہ کی ہیں۔ جن میں شاعر کی جدت و ذہانت اور طباعی کا غیر معمولی کا زامہ نظر نہیں آتا۔ قطعات کم ہیں اور جو ہیں وہ بھی کم تر درجہ کے ہیں۔

فقیر صاحب کے کلام کا محور

فقیر صاحب کے تصورات اور شاعری اور عاشقی کے قدیم رشتوں میں ایک بنیادی فرق یہ نظر آتا ہے کہ عاشقی کو اس کے قدیم ڈگر سے نکال کر اُس کا محور ہی بدل دیا ہے۔ چنانچہ اُن کے پورے دیوان کے مطالعہ سے پتہ چلتا ہے کہ فقیر صاحب کے عاشقی کے جذبات یا تو حضور پاک کی تعقیب غزلیات میں ظاہر ہوتے ہیں یا اہل بیت و صحابہ اور بزرگان دین کی محبت میں سرشار نظر آتے ہیں گویا اُن کے نزدیک صرف مرد اور عورت کی محبت ہی اعلیٰ قدر زندگی نہیں بلکہ محبت کے اس سے اعلیٰ و ارفع موضوعات بھی موجود ہیں جن سے پیمانِ وفا باندھا جاسکتا ہے۔ آپ نے اہل بیت کرام کی عظمت و رفعت، ہجرات و ہمت، شجاعت و بسالت، امانت و ولایت، دیانت و امانت اور خطابت کے گیت گائے ہیں، گویا :-

داستان حسن جب پھیلی تو لا محدود تھی اور جب سمٹی تو تیرا نام ہو کر رہ گئی

چونکہ ان کے تصورات و نظریات کا محور یہی جذبہ پاکیزہ ہے اس لیے ان کے شعروں میں اک سلگنے والی کیفیت پائی جاتی ہے، ان کی نظریں ہر شے میں اسی حسن کو دیکھتی ہیں۔ جب یہ ثابت ہو چکا کہ ان کے کلام کے اکثر و بیشتر حصے کا قدر مشترک ایک ہی ہے خشیۃ اللہ، حب رسول، حب اہل بیت، حب شہدا، حب بزرگان دین۔ ان میں سے ہر ایک مضمون کو انہوں نے مکرر و مکرر باندھا ہے۔ یقیناً یہ تکرار و تکرار بعض نازک طبع ابداء و شعرا پہ گراں گزرتی گی۔ مگر حق بات یہ ہے کہ بار بار کی یہ تکرار نہ گراں گزرتی ہے اور نہ ملال انگیز ہے۔ ہر دفعہ وہ اُسے نئے ڈھب سے بدل کر کہتے ہیں اور یوں معلوم ہوتا ہے کہ کوئی نئی چیز پیش کی جا رہی ہے۔ ہر مرتبہ

اک نئے اسلوب سے کہا جس سے اک نیا اثر پیدا ہوا۔ اس مضمون کو فرسودگی اور کہنگی سے بچانے کے لیے کہیں استدلال کا طریق اپنایا ہے اور کہیں رقت انگیز طریقہ اختیار کیا ہے جس سے یہ پتہ چلتا ہے کہ ان کی قوت تخیل کس قدر قوی ہے۔ لیکن اتنے بڑے دیوان ہیں اس تکرار کا گاہے ملال انگیز ہو جانا بعید بھی نہیں۔

تنقیدی جائزہ

ٹھیک ہے فقیر صاحب کے کلام میں کوئی گہرا فلسفہ نہیں۔ یہ بھی کہا جاسکتا ہے کہ کوئی دقیق نکات نہیں۔ فلسفہ و دقائق اگر نہیں ہیں تو نہ ہوں شاعری صرف اپنی دو چیزوں پر تو مبنی نہیں ہے:

خوبی ہمیں کرشمہ و ناز و خرام نیست
بسیار شیوہ ہاست زبان را کہ نام نیست

لہذا سوال صرف یہ ہے کہ کیا شاعری یا شعر کہنے کی صلاحیت کے ساتھ زبان کی خوبی و صفائی ہے یا نہیں، یعنی فقیر صاحب اگر طیب یا وزیر نہ بھی ہوتے تو کیا وہ ایک شاعر ہو سکتے تھے یا نہیں؟

اس میں شک نہیں کہ دیوان ہنود میں مسلسل داستانیں ہیں نہ انہوں نے زبان کو ترقی دینے کی غرض سے شاعری کی ہے اس میں بھی شک نہیں کہ ان کی شاعری میں وہ مغلیہ دور کی شاعری کی توانائی، خطر طلبی اور قوت و صلابت نہیں، وہ اپنے آپ کو گلشن کا زمرہ خوان نہیں بلکہ نوحہ خواں سمجھتے ہیں۔ ان کے کلام میں نہ محبوب مجازی سے شکایات نہ اس کی ستم رانیوں اور اپنی پریشانیوں کا رونا، نہ رقیبوں کی فائز المرامی اور اپنی محرومی و ناکامی کی چیخ و پکار نہ بلبل کی فریاد ہے، نہ قمری کی افتاد ہے بس ایک اللہ کا بندہ عشق خدا و رسول اور حب اہل بیت سے سرشار اپنی سنا رہا ہے۔ ذرہ بھر اپنا حال نہیں چھپاتا۔ جو کچھ من میں ہے وہی قلم و زبان پر ہے۔ بناوٹ اور تکلف نہیں، جو کچھ کہا ہے وہ سادہ ہے۔ کچھ شیریں، کچھ پھیکا، کلام میں حتم نہیں، معلوم ہوتا ہے جیسے کوئی واعظ منبر پر وعظ کر رہا ہے یا کوئی مناجاتی سر بسجود ہو کر خدا سے کچھ التجائیں کر رہا ہے اور گڑگڑا کر دعائیں مانگ رہا ہے ہم ان کی مثالیں دینا ان کی بہتات و کثرت کے پیش نظر بیکار سمجھتے ہیں۔

فقیر صاحب کے کلام میں ماورائیت اور آفاقیت کی مثالیں کم ہیں۔ ان کا کلام ان کے ذاتی محسوسات، جذبات اور

واردات تک محدود ہے۔ کلام کا مطالعہ پتہ دیتا ہے کہ فقیر صاحب فارسی شاعری کی عراقی طرز کے دلداد ہیں اور عراقیوں میں بھی حافظ سے بہت متاثر ہیں۔ گاہے ان کا رنگ جامی کے زیادہ قریب ہے۔ ان کی غزلوں میں خال و خط، عارض و زحمار کا بیان اس تکرار سے ہے کہ بعض اوقات سادی غزل یا نظم کتاب حسن کی فہرست دکھائی دیتی ہے چونکہ جزو پر زیادہ زور دیتے ہیں۔ اس لیے مجموعی تاثر کا بیان کم ہو جاتا ہے۔

یہ بات بھی درست ہے کہ فقیر صاحب کے کلام میں معانی کی وہ عظمت اور جلالت موجود نہیں جو اساتذہ کے حصے میں آئی۔ اور یہ بھی صحیح ہے کہ ان کی شاعری میں فلسفیانہ تجزیہ اور حقائق فکری کم ہیں لہذا گہرائی اور فکری سطحیت کی شکایت اگر کسی کو ہو تو وہ بجا ہوگی مگر طہارت اور پاکیزگی کی شاعری میں وہ یقیناً منفرد مقام کے مالک ہیں۔

ان کے کلام میں خاص فکری عنصر کی کمی ہے۔ اس سے ان کی تنقیص کا پہلو نکالنے کا کوئی ارادہ نہیں۔ جہاں کہیں عقلی تجزیہ ہے وہ بھی آخر ایک جذباتی الجھاد ہے پختہ ہو جاتا ہے اور جلد ہی وہ اس کا دامن چھوڑ کر جذبات کے سائے میں پناہ لینے لگ جاتے ہیں اور ادراک حقیقت کے لیے دوہری راستے تسلیم شدہ ہیں۔ ایک طریقہ بحث و نظریاتی عقل و دانش یا استدلال کا ہے۔ دوسرا طریقہ تصفیہ باطن یا وجدان کا ہے۔ یہ تو ظاہر ہے کہ وہ صوفیانہ روایتوں کے مالک تھے لہذا ان کے نزدیک حقائق کے ادراک کا صحیح ترین بلکہ واحد ترین طریقہ یہی تصفیہ و تزکیہ قلب کا طریقہ ہے۔ پہلے طریق سے ان کی بیزاری ملاحظہ ہو:

برو سر بند مرغ عقل را بان بال و پرا اینجا
کہ مرغ عقل را اینجا دلا پر وانی باید

اور اب دوسرے طریق سے ان کی وابستگی اور اس پر اعتماد و اعتقاد کا عالم ملاحظہ ہو:

ہر گم کہ نگاہ کنی بر دل جامی است خدا نما خدا را بنگر

فلسفیانہ گہرائی کی کمی محض تنقیص پر دلالت نہیں کرتی۔ ظاہر ہے کسی شاعر کی شاعری کا یہ پہلو بھی اس کو قارئین کے لیے سہل و مرغوب نہ دیتا ہے۔ ان کے اشعار سادہ و سلیس ضرور ہیں مگر شاعری صنعت و حسن کاری سے محروم و بیگانہ نہیں۔

ہم یہ بھی کہہ آئے ہیں کہ ان کے کلام میں فکری گہرائی زیادہ نہیں۔ اس سے ہماری مراد یہ ہے کہ ان کے کلام کے مطالعہ سے

جستجو اور تلاش کی تحریک نہیں ہوتی نہ انہوں نے کائنات کے اسرار و رموز پر فلسفیانہ نظر ڈالی ہے نہ زندگی کے کوئی خاص بھید کھولے ہیں اور شاید یہ بات بھی سچ سے زیادہ قریب ہے کہ انہوں نے قلب انسانی کے عام محسوسات کا بھی فلسفیانہ مطالعہ نہیں کیا، البتہ اپنے قلب کی حالتوں کو بہت محسوس کیا گویا ان کی شاعری کا رخ کائنات کی طرف کم ہے۔ ذات کی طرف زیادہ ہے۔

غیبِ مے مجلہ بگفتی مہنرش نیز بگو

محاسن کلام

اگر فصاحت کے یہ معنی ہیں کہ مبالغے اور بلند پروازی کے بازوؤں پر بے پرکی اڑائیں، رنگا رنگ قافیوں کے پروں پر فر فر پھرتے جائیں، لفاظی اور شوکت الفاظ کے زور سے فضا کی لا قنابلی وسعتوں کو چیرتے ہیں اور تشبیہات و استعارات کی گہرائیوں میں ڈوب کر آنکھ سے اوجھل ہو جائیں تو فقیر صاحب یقیناً ایسی فصاحت سے دور ہیں اور اگر فصاحت کے یہ معنی ہیں کہ خوشی یا غمی، کسی چیز سے محبت یا نفرت، کسی شے سے خوف یا ہراس، کسی چیز پر قہر یا غضب، یعنی جس دلی کیفیت کا اظہار مقصود ہو وہ اس طریق سے باندھ دیا جائے کہ وہی تاثیر، وہی جذبہ سننے والے کے دل پر طاری و ساری ہو جائے تو فقیر صاحب کے ہاں یہ سب کچھ موجود ہے۔

ان کی شاعری کے جسم و روح دونوں کو ایران سے پوری نسبت ہے، شاعری وہی ہے جو حافظ و سعدی، رومی و خسرو سے وراثت میں پائی ہے۔ ان کے محور، قوافی، شیرینی کلام و روانی میں وہی فارسی شاعری ہے جس سے ہم صدیوں سے مانوس ہیں وہی روایتی انداز ہے۔ ان کے خیالات دلپسند ہیں، الفاظ شستہ، ترکیبیں پاکیزہ اور تراشیں خوشنما ہیں۔ ان کے ہاں مضمون کی گرمیاں بھی ہیں اور انداز کی شوخیاں بھی۔

انہوں نے شعر کی زمین میں غزلیں کہی ہیں۔ مگر ان کا یہ تتبع محض زمین شعر تک محدود ہے۔ نفس مضمون ان کا اپنا اور جنون ان کا اپنا ہے۔ فقیر صاحب نے مختلف اقسام شعر پر طبع آزمائی کی ہے اور تمام اصنافِ سخن کو کامیابی سے نباہا ہے۔ ان کا تخیل رنگین تھا، مشاہدہ واردات بھی تیز تھا۔ مگر قدرت اتنی شاید نہ تھی یا یوں کہہ لیجئے کہ فرصت شاید اتنی نہ تھی کہ فکر کی نئی راہیں نکالتے

اس لئے وہ روایات ہی کے دائرے کے اندر گھرے ہوئے ہیں۔

دردِ دل اور وارداتِ قلبی چونکہ ایک فطری چیز ہے۔ اسے صنعت گری سے دور کا واسطہ بھی نہیں ہوتا۔ تصنیع کو ان کے ہاں دخل نہیں اس لیے تخیل واضح ہے۔ نہ کوئی الجھن ہے نہ پیچیدگی۔ زبان صاف ہے، فصیح ہے۔ ہیر پھیر اور ایچ بیچ سے مبرا ہے استعارات تشبیہات کو کام میں لاتے ہیں مگر نہ تو وہ دور از کار ہیں اور نہ پیچیدہ اور معلق۔ اسلوب بیان میں شوخی پیدا کرتے وقت لفظی صناعت سے دامن کو پاک رکھتے ہیں۔ ان کی شاعری چستان نہیں خوشگوار ہے۔ ان کا کلام ان تمام محاسن و اوصاف سے آراستہ ہے جو حسن کلام کے لوازم ہیں زبان میں سلاست و صفائی ہے، بیان میں دلآویزی ہے۔ طبع آزاد ہے۔ اساتذہ کے کلام پر ان کی نظر ہے فقیر صاحب پر حب رسول اور حب الہی کا رنگ غالب ہے۔ ان کے تمام کلام میں یہ جذبہ بڑے جوش و خروش سے پایا جاتا ہے اور اس کا تسلسل شروع سے اخیر تک بدستور قائم رہتا ہے۔ عشق خدا و رسول میں جو وارداتیں آتی ہیں وہ ان وارداتِ قلبی سے باخبر ہیں اور ان سب جذبات کو پوری ارادت، واقفیت اور جوش و حقیقت کے ساتھ وہ شعر کے سانچے میں ڈھال دیتے ہیں جس طرح وہ دل میں آتے ہیں اور حرفِ تمنا کی اصلی حقیقت بھی یہی کچھ ہے۔

ان کے اشعار میں سادگی بھی ہے اور ایماء و اشارہ کی بلاغت بھی، مگر ایما سے کہیں بھی ایسے خلا پیدا نہیں ہوتے جن سے ابہام و تعقید پیدا ہوتی ہو۔ اشارات مانوس اور رمزی بلاغیوں سے لبریز ہیں۔ ان کی معنوی و سخیں شاعر کے احساس و تخیل کی گہرائیوں کا پتہ دیتی ہیں اور ان کا ایمانی پیرایہ بیان شاعر کی قدرتِ فن کا عمارت ہے۔ جس طرح ان کے موضوع جذبات کو متاثر کرنے والے ہیں، اسی طرح ان کا طریق اظہار بھی ایسا ہے جس کی وجہ سے عام و خاص سب ان کے شعروں کو اچھی طرح سمجھ سکتے ہیں۔

فقیر صاحب کے زمانہ میں سبکِ ہندی کی شاعری کا جو بن اور عروج تھا۔ اکثر شعرا باریک بینی اور وقتِ آفرینی کی بھول بھلیوں میں کھو جاتے، بال کی کھال اترنے لگی تھی۔ تشبیہات دور از کار اور استعارات پیچیدہ ہو گئے تھے اور شاعری محسوسات سے نکل کر طلسم خیال میں گھر چکی تھی۔ اکثر اشعار پہیلی بن کر رہ گئے تھے شاعری بہت حد تک لطفِ زبان سے بیگانہ ہو گئی تھی، مگر فقیر صاحب کا کلام جس پہ یقیناً سبکِ ہندی کی چھاپ ہے اور ہونی چاہیئے تھی، ان پیچیدگیوں، ان نازک خیالیوں اور دور از کار

تشبیہات سے متبر ہیں۔ بلکہ اُن کے کلام میں حسن اور لطف کا ایک بڑا ذریعہ اُن کی تشبیہات میں کوئی چیز ایسی نہیں جو پڑھنے والے کی دُسترس سے باہر ہو۔ ذیل میں مثال کے طور پر دیئے ہوئے اشعار کی طرح پیچیدہ و متعلق شعر کہیں دھونڈے ہی سے ملتا ہے :

از مطبخش و طیفہ لیسل و نہارِ چرخ این شمس مہر و ماہ دو نانِ تنورِ بود
دستِ ز دست تو شد بروں پی جستجویش سرتِ نگوں بتلاشِ آن برخش کنون بخدا بچاہِ ذوقِ در آ

صنائع و بدائع

محسّنات شعری جنہیں گزشتہ زمانے میں علم و فضل کے اظہار کا ذریعہ خیال کیا جاتا تھا اور جنہیں اب حسن کلام کے چہرہ کا بدنام داغ کہتے ہیں فقیر صاحب ان کے استعمال میں ذوقِ سلیم سے کام لیتے ہیں۔ ان کے ہاں صنائع بدائع لفظی و معنوی موجود ہیں لیکن یوں استعمال کئے ہیں کہ خیال کو پرواز مہیا ہوتا ہے۔ یہ نہیں کہ محسّنات زنجیر بن جائیں اور پڑھنے والے کو آگے بڑھنے سے روکیں۔

شعر اگر شاد سخن ہے تو مجاز اس کا پُر تکلف لباس و زیور، سادگی اُس کی ایک ادائے دلنشین تو آرائش بھی انہی کا کدِ دستور وائیں ہے۔ مگر اُس کا حد سے بڑھ جانا گویا پاؤں کی بوجھل زنجیر بن جاتا ہے۔ فقیر صاحب نے شاعری کو صنائع و بدائع کی بھینٹ نہیں چڑھایا۔ کہیں ابہام نہیں اور نہ ہی تعقید۔ کہیں حدِ اغتدال سے تجاوز نہیں کیا۔ جو ان کے کلام کا طرہ امتیاز اور اُن کے مذاقِ سلیم کا بے ثبوت ہے۔ آئیے ذرا اُن کے کلام کے آئینہ میں انہیں جھانک کر دیکھیں :

صنعتِ تلمیح

صنائع شعری میں کسی قصہ طلب واقعہ سے مضمون پیدا کرنا ایک لطیف صنعت ہے جسے اصطلاح میں تلمیح کہتے ہیں ملاحظہ ہو فقیر صاحب نے اس صنعت کا کس خوبی سے استعمال کیا ہے :

ز امواجِ معاصی خویش را کشتیِ فضلت بیفکنیم و بسمِ اللہ مجرہا و مرسہا
در کاسہ سداگر بہ بینی ستریت کہ آن بجامِ جم نیست
تا معطر شوم بگفتنِ نعت چون ادیم از سہیل ملک مین

پس شمارِ خویش را در روزِ حشر ہچو زالی در خسریاران تو
استحارہ کی بدولت اپنے حل مقصد کے لیے فال لی تو یہ صدا آئی :

کہ دادِ ہاتفِ غلیمِ ندا بیک ناگاہ عزیزِ مصر برآمد ز پاہِ کنغان
صنعتِ ابہام و تضاد

دوستانِ تو جملہ سر دارند دشمنانِ تو بر سر دارند

حسنِ تعلیل

آہ اندرِ غم تو در گلشن گل گر میان دیدہ می آید
تسبیحِ خوانِ حضرت او نیست گر سپہر تسبیحِ کبکشانِ بگبویِ فلک چراست
پسید دل ز عقل کہ در دیدہ مردم این مردمِ ستورِ سیہ پوش کیباند
فرمودِ عجمان بصدِ افسوسِ کنان آہ در اتمِ حسنین بغمِ پردگیباند

صنعتِ مراۃ النظم

چون وجودت مرکزِ قوسین او ادنی بود ابرویِ مہر و یِ خوبانِ قوس پرکارِ شما
خوشبو ز نستِ حنّ دل دادی تو بویِ خوش عطر و گلاب و عنبر و مشک و عبیر را

صنعتِ مترضاد

قرصِ خورشید و مہرِ مطبخِ دہر نانِ روزینہ و شبیئہِ ماست
شامِ ما نیکتر نمود ز صبح صبحِ خوش تر ز شامِ ما کردند
طویم گفتِ دی چہ نکتہ خوش بسز می پوش و سرخرو می باش

صنعت لفظ و نشر

کوزلیجا کیست مجنون از کجا سر بادول کیست یوسف کیست یلی کیست شیرین و دمن
در سوز و گداز و نوحه و ناز پروانه و شمع و بلبل و گل
ہر سبزہ ترا تسبیح و ہر بندہ ز تو بخش میرد و می گوید می پوید و می جوید

محاکات

کتابی چہ قابل تعریف خیال کیا جاتا ہے اس رعایت سے رُخ کو مصحف کہتے ہیں جب یہ بنیاد بندہ گئی تو پھر کتابی تشبیہ کے
دیگر لوازمات مثلاً آیات، سطور، بین اسطور وغیرہ کی مناسبت سے ان الفاظ کو کس خوبی و انسجام سے باندھا ہے :

بر مصحف رُخ تو میان دو سطر لب دندان خوشنمائی تو بین اسطور بود
مصحف و شیش ای دریغ شست بخون چہ بدیلخ خواند مگر نہ قائلش صفحہ این کتاب را

تمثیل و ارسال مثل

ایک بات کو مصرع اولیٰ میں ذکر کرنے کے بعد مصرع ثانی میں اُس کے ثواب و امثال و براہین لانے کا نام تمثیل و ارسال ہے ملاحظہ
ہو فقیر صاحب نے کس خوبی سے اسے باندھا ہے :

ای جان جان چہ خوش بدم با گرفتہ همچون الف کہ ہست مقامش بجان ما

استعمال امثال و اصطلاحات و محاورات

مصطلحات و محاورات و امثال و حکم کو فقیر صاحب اپنے دیوان میں جا بجا باندھا ہے اور نہایت خوبصورت پیرائے میں باندھا
ہے، ملاحظہ ہو :

چون بامید تو از جرم نکردیم دریغ آفرین باد برین ہمت مردانہ ما
پس ندانا خواستہ عسرت اگر آید بہ پیش نعم مخور ہر عسرا ای دل چو سیری پس است

نہ یمن حب آل احمد پاک نیم در جام و معشوقہ بکام است
اندین وادی خود گردید لنگ فکر را آمد درینجا پا بسنگ
ز آتش دوزخش ربائی دہ وقنا ربنا عذابا لئلا نر
از فضل خدا نہ کار ہانیت آغاز چو شد نکو، نکوست انجام
بہ نائے فضل تو از موج عصیان پند خود را بیفکنیم و بسم اللہ مجسریا و مرسہا
گر بشویم خویش تن را تاکہ گردم پاک تن میشوم ناپاک نہ چون سگ کہ نہ گرد و بدن
در حضورش کا فتاب آنجا بود چون ذرۂ خویش را چیزی شمر دن حسرتی نادانی بود

تکرار الفاظ و حروف

شعر کی صوتیت کو خوش آئند بنانے کا ایک ذریعہ تکرار الفاظ بھی ہے فقیر صاحب اس سے خوب فائدہ اٹھاتے ہیں :

ہر چہ فرماید بگوئی چشم چشم در ہر سد حال مارا گوش گوش
بر سر کوثر بہ تقسیم شراب ساغر م بخش و گوئی نوش نوش

تشبیہات

تشبیہ شاعری کے چہرے کا غارہ ہے اور ان کے کلام میں حسن اور لطف کا ایک بڑا ذریعہ ان کی سادہ اور رنگین تشبیہات
ہیں، ملاحظہ کیجئے :-

زلف روی تو بہم دیدیم و گفتیم عجا زلف روی تو بہم دیدیم و گفتیم عجا
دہانت غداش نعینہ و گل دو چشم ز گس و زلفش دو سنبل
مصحف بوئیش ای دریغ شست بخون چہ بدیلخ خواند مگر نہ قائلش صفحہ این کتاب را
دانکہ طوفان نوح گویندش قطرۂ دیدہ نمیدہ ماست

رخت را ماه چون گویم کہ مرانیت گیسوئے
نہ دندان و دہان تو نہ خال و خط نہ ابروئے
آنجا کہ وصف طرہ جانان می کنند
از مشک گر کنند حدیثے خطا بود

شوخی و طراوت

شوخی کی جھلکیاں اُن کے کلام میں کہیں شاد و نادر ہی پائی جاتی ہیں۔ لیکن جہاں ہیں نہایت لطیف اور نازک پیرایہ ہے۔ عام شاعروں کی طرح کہیں ضرورت سے زیادہ کھلے نہیں۔ ہمیشہ میانہ روی کو ملحوظ خاطر رکھا ہے:

چون بامید تو از جرم نکر دیم دریغ
آفرین باد برین ہمت مردانہ ما
پس باین کثرت نہایت او
گر گنہ کم کنم گناہ منست
اکتفا نیست بی حساب بدہ
در حسابت مگر چہ افتادہ
میکنی توبہ پس از جرم و دگر می شکنی
باز خوش آچو پی عفو گناہ امده
لاش متان را سزد بان غسل در شط شراب
گر بمیرد بلی از برگ گل زبید کفن

وصف گیسوی و زلف

زلف پیمپان بخت خوش آہ
ملفوظ قصہ رازی
سخن کوتاہ کنم در وصف زلف
کہ زلف و وصف زلف تو دراز است
از مقدم تو گشت جہانی چو معطر
ای باد صبا نگہت گیسوی کہ واری

قد محبوب

ندیم ہمو قدش است اندر بوستان ہرگز
منوبر دیدم و شمشاد و سرو و نخل خراما

زور بیان

حد شرعی ہوشیاران را زنند
مایکی مستیم از مستان تو

احوال ہر آنکس کہ رخت دید چہ باشد
شیدا شدہ آن کس کہ شنیدست ندیدت

واقعہ نگاری

بھائی کی آنکھوں میں موتیا یا پانی اتر آنے کا منظر کس حسین و دلکش پیرایہ میں بانڈھا ہے:

بدہ شفا بدو چشم رسد رسید او
بروب گرد و غبار از سوا دیدہ او
چو عنکبوت مرض پردہ کرد بر چشمش
ز چشمہ اش بر پردہ تنیدہ او
چو باز نور پریش ز آستانہ چشم
دگر بخانہ رسان طائر پریدہ او
بچشم خیر بندرت چو می کشد چلہ
قبول کن کر کم چلہ کشیدہ او

آیات و احادیث و قصص و تمثیلات

فقیر صاحب کے معلومات علمی ادبی اور مذہبی سے انکار نہیں کیا جاسکتا۔ انہوں نے اپنے کلام کو آیات قرآنی، احادیث نبوی کی تعلیمات اور قصص و تمثیلات سے نہایت عمدگی سے آراستہ کیا ہے اور ان سب کا استعمال نہایت بر محل کیا ہے اور ہمیں یہ کہنے میں ہرگز تامل نہیں کہ ان کے اکثر و بیشتر اشعار کی تشریح کا سمجھ میں آنا اُس وقت تک ممکن نہیں جب تک فارسی کو قرآن حکیم پر پورا عبور حاصل نہ ہو۔ ان کا سارا دیوان اس حقیقت کا بین ثبوت ہے۔ کثرت امثال کے پیش نظر اس سلسلہ میں مثالیں پیش کرنا محض تکلف اور تحصیل حاصل ہے۔ ہمارے اس دعویٰ کی تصدیق کے لیے خود دیوان منقور کی طرف رجوع کریں۔

فقیر صاحب کی زبان دانی

اس دور کے دور افتادہ مقامات کے ادیبوں اور شاعروں کی زبان میں سنسکرت اور ہندی الفاظ بکثرت پائے جاتے ہیں جو یقیناً فارسی جیسی بلخ زبان کی صفائی اور پاکیزگی کے منافی ہے۔ سکھ مصنفوں نے تو بٹالہ کو بھی ڈال لکھا ہے۔ مگر فقیر صاحب کا کلام اس نقص سے بالکل مبرا ہے۔ معلوم ہوتا ہے متقدمین اور اساتذہ فن کے دواوین ہمیشہ اُن کے پیش نظر رہے۔ انہیں زبان پر عبور تھا۔ لہذا زبان کی روانی اُن کا طرہ امتیاز ہے۔

عربیّت

اس سے کسی کو انکار نہیں ہو سکتا کہ فقیر صاحب کو قرآن حکیم پر خاصہ عبور تھا۔ بلکہ اُن کا دیوان خود شاہِ عادل ہے کہ وہ ضرور حافظ قرآن بھی ہوں گے۔ ہو سکتا ہے اس فن کی نادر کتابیں بھی اُن کے مطالعہ سے گزری ہوں اور اُن کے حافظہ میں محفوظ و مخزون ہوں۔ لیکن اس فن میں انہیں دعویٰ نہیں اور نہ ہی انہیں مابہ تسلیم کیا جاسکتا ہے۔ مگر دیوان میں عربی اشعار جا بجا بکھرے پڑے ہیں جن سے اُن کی عربی دانائی کا اندازہ ضرور ہوتا ہے مگر اس میں اکثر وہ قافیہ بندی اور بے جا تکلفات سے شاید آگے نہیں بڑھنے پائے شاید یہ اُس دور کا عام انداز ہو۔ چونکہ یہ محض حقیقت و ارادت کی بناء پر ہے نہ کہ نحو و نمائش یا ادعا کی خاطر، لہذا ان پر الزام نہیں آسکتا۔ سعدی کے شہرہ آفاق تعقیبہ قطعہ ”بلغ العلیٰ بکمالہ“ کے تتبع میں قطعات بھی لکھے ہیں۔ بلاشبہ فصاحت و بلاغت کی اُس بلندی کو نہ پاسکے۔ مگر سوال یہ پیدا ہوتا ہے کہ آج تک عرب و عجم میں ان بلندیوں کو کون چھو سکا ہے۔

اخلاقیات

اخلاقی شاعری فارسی شاعری کا طغرائے امتیاز ہے۔ متقدمین نے اس زمین کو آسمان تک پہنچا دیا۔ پھر ایسے بھی آئے جنہوں نے اس آسمان کو اور بھی بلند کر دیا۔ ظاہر ہے کہ فقیر صاحب کا جن کے نزدیک شاعری ایک ثانوی حیثیت رکھتی ہے کیا مقام ہو سکتا ہے تاہم انہوں نے چونکہ انسانی کردار کو اسلامی عینک سے دیکھا اور اُن کے باہمی میل جول اور اخلاق کو بھی اسی تراز میں تولد اور وہ اعمال جن کا تعلق براہِ راست عقائد سے تھا۔ ان پر گاہ گاہ ہے تبصرہ بھی کیا۔ مثلاً اخلاق و مواعظ، عجز و انکسار، تعظیم فقر و بزرگان، ریاضت، فقر و استغنا، تواضع، مروت، صلح جوئی، ترک طمع، بے ثباتی دُنیا، تفرقہ و جمعیت، توکل، تزکیہ نفس، عمل اور وحدت حق وغیرہ وغیرہ۔ چند شعری نمونے ملاحظہ ہوں :

درس اخلاقیات — بند و مواعظ

اگر برعیب کس آگاہ گردی ترا گویم ترا می پوشش می پوش

اگر بدگویت کس در جوابش نکو گو و زگوئی باش خاموش

درس قناعت

تا بخورد ضرب ہو قلب بود نام دل تا نہ قناعت کنی پُر نشود بام دل

اخلاق حسنہ

ز ہجوم ہتم و غم زبان شنوی اگر کنت بیان کہ ز بہر خیر و پی امان بھزار خلق حسن دآ

توحید پرستی

ہر چہ باشی باش لیک از غیر حق بیگانہ باش ای منظور در طریق بندگی مردانہ باش

تفرقہ و جمعیت

از پریشانی ز دریا قطرہ گردیدی دلا جمع شو با آب دریا تا دگر دریا شوی

وحدت الوجود

آفتاب قدرش در ہر دو کون تافت دھندہ پُر انوار کرد
دید از یک رخ موحّد تار تار چون نگہ در سبجہ و زئار کرد
آنکہ ہر یک از نقوش و از عقول بر وجود وحدتش اقرار کرد
ندیم ہیچ جا جز منظرِ یار اگر سنگ است گوہر و گل و خار
برگ سبز و گاہ خشک و خار و گل بنگری گر نیک ہر یک دفتر است
در میان سجد و زار چون یکدشتہ است پس چہ در شیخ و برہمن ہست وجہ کارزار

مرنجان مرنج

خدا یا چمنان ہمتم وہ بلند کہ ناید ز من ہیچکس را گزند

ما عاجزان ندایم آئین تلخ گفتن
گوئیم در تلمیخ خوش تلخ چون دوائیم

توکل

ما فقیران را بامید اله
جز توکل نیست سامانی دیگر

تقدیر و قضا

با قضا تدبیر ای ابوالهوس
چاره تقدیر با تدبیر ما
پیش طوفان نیست خیر از پشت رخس
اندر شهباز است بادام گس

فقر و صنعة الله

هر کسی زنگی اگر از قرمز و رودنگ کرد
خاک اکسیر طلا بنماید از مس فی المثل
مرشدم از صنعة الله زخمت من خوشترنگ کرد
کیمیای فستاد ما را بخود همزنگ کرد

یک حرف بس است

گوئیت تا بکجا پند که حرفی کافی است
لیک در خانه بشرطی که اگر باشد کس

جنت عاشق

حدیث جنت الرضوان چو بهر زاهد است
از برائے ما فقیران وعده دیدار بس

عالم و عاشق

عالمان علم ظاہر را چه باشد اطلاع
گر بهر سی رمزی از محرم اسرار پرس

حال و قال

ما کله پوشان متور صاحب تاجیم و حال
قال اگر پرس برود از صاحب دستار پرس

تواضع و انکساری

از حوادث گرامان خواهی دلا ناپسیر باش
خاکساری روشنی بخش دل آئینه است
کس نمی گیرد نشانه دانه خشنایش را
خاکساری زان گزیند آفتاب مانتاب
خاکساری می گزیند هر که مقبول خداست
خاکساری در دو عالم می نماید فتح باب

صلح جوئی

بد میندیش دلا باش نکو با همه کس
دست بردست و گداز تو بمالی چه و گس

بے ثباتی دنیا

عیش دنیا چسیت ماند خواب را
ای هنوز نظر کن بجہان گذران
بود وی ماند جباب آب را
خوش همی گفت بمن پسند سرا
در کاسه سر اگر به زمینی
تسریست که آن بجم جم نیست

خموشی معنی دارد

گر نه فوقیت خموشی راست مان بر گفتگو
لب به بند از غمیر یاد حق و گداز عیب او
غنچه را جمعیت و گل را پریشانی چراست
از فغان کلبسل و از خنده گلزار پرس

ایک دعوی

فقیر صاحب کایہ شعر ملاحظہ ہو جس میں شاعرانہ انداز میں اپنی شاعری کی شہرت کے ہر سو پھیلنے کا دعویٰ کیا گیا ہے جسے شاعری
کی اصطلاح میں شاعرانہ تعلی کہا جاتا ہے :

گفتہ من چو رفتہ رفتہ رسید
در نواحی بحر و اندر چین

لیکن مؤلف کو اس سے اتفاق نہیں۔ یہ دیوان یقیناً پہلی مرتبہ زیور طباعت سے آراستہ ہو رہا ہے۔ پہلے فقیر صاحب کی اپنی اور پھر ان کی اولاد کی الماریوں کی زینت بنا رہا تو پھر یہ کیسے ممکن ہے کہ اس کی شہرت بیرون ملک جا پہنچی ہو۔ ہاں یہ ممکن ہے کہ فقیر صاحب نے اپنے دور و راز بسنے والے اکابر یا دوستوں کو اس کے قلمی نسخے ارسال کرنے کا اہتمام کیا ہو۔

منتقدین اور متوسطین سے تتبع اور موازنہ

فقیر صاحب کو شاعرانہ متقدمین میں سے سبک خراسانی پہ بالعموم اور سبک عراقی پہ بالخصوص مکمل عبور نظر آتا ہے سبک بندی تو ان کی اپنی رگ و پے میں تھا ہی۔ دواوین اساتذہ مثل شبنم معنوی، دیوان حافظ، کلیات سعدی و جامی و بیدل و حمزین پر انہیں پورا عبور ہے۔ ان سے فقیر صاحب کو دلی ارادت و عقیدت بھی ہے۔ ان کا رنگ اہل فارس کی نکالی ہوئی راہوں سے جدا نہیں۔ وہ قدما اور متوسطین کی راہ سے گزرے ہیں۔ جابجا ان کی نظموں اور غزلوں کا تتبع کیا ہے، مگر نوا ان کی اپنی، ان کا نغمہ اپنا، ان کی دمن اپنی اور سخن اپنا ہے۔ تتبع کوئی معیوب بات نہیں۔ منتقدین اور اساتذہ فن کے دواوین آنے والے شاعروں کے لیے ہمیشہ قابل توجہ رہے ہیں اور رہیں گے۔ ادب میں ہمیشہ چراغ سے چراغ جلتا چلا آیا ہے۔ بات یہ ہے کہ شاعر کی فکر میں شاعر کی اپنی روشنی طبع بھی شامل ہو۔ فقیر صاحب نے اساتذہ کے تتبع یا جواب میں جو کچھ کہا ہے مضامین اگر ان سے لیے ہیں تو یقیناً اسلوب بدل دیا ہے اور ایسا بدل دیا ہے کہ یہ بھی معلوم نہیں ہوتا کہ یہ موتی انہی فطروں سے بنے ہیں۔

قارئین کی ضیافت طبع کے لیے اور اس تتبع کی پوری وضاحت کی خاطر ہم بعض نمونے درج کئے دیتے ہیں۔ توازن و تقابل کے لیے نہیں۔ حافظ بادشاہ غزل ہے اور سعدی شاعر آخر الزمان ہے اور ادھر فقیر صاحب کو ادعائے شاعری بھی نہیں۔ اب اگر وہ ان اساتذہ عیسیٰ بات پیدا نہ کر سکے ہوں تو ان کے فرق مراتب ظاہر ہیں۔ دکھانا صرف یہ مقصود ہے کہ انہیں متقدمین سے کتنی گہری عقیدت ہے اور استادان فن کا رنگ ان پر کتنا غالب تھا۔ نیز یہ کہ اُس تغزل کو فقیر صاحب نے نعتیہ غزل کی شکل میں کس خوبی سے نبھایا ہے اور یقیناً ان کی یہ کوشش لائق صد تحسین ہے ملاحظہ ہو :۔

چوتھے مصرع سے عیاں ہے کہ حمد و مناجات باری تعالیٰ کے یہ اشعار سعدی شیرازی کے شعر سے متاثر ہو کر اسی کے تتبع میں لکھے گئے ہیں

سعدی شیرازی

ای برتزاز خیال و قیاس و گمان و ہم
وز ہرچہ خواندہ ایم و شنیدیم و دیدہ ایم

منوّر

ای قاصراز زبان صفات زبان ما
شیریں بود ز شکر شکرت دہان ما
حیران کنہ ذات تو از عجز بودہ اند
و ہم و خیال و شک و قیاس و گمان ما

حافظ شیراز

منوّر

الایا ایہا الساقی اذ رکاسا و ناولہا
کہ عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکبہا
مراد منزل جانان چہ امن و عیش چون دژ
جرس میاد میدارد کہ بر بندید محملہا
شب تاریک بیم موج گردابی چنین حائل
کجا دہند حال ما سبکباران ساحلہا
بوی نافہ کاخ صباران طرہ بکشاید
ز تاب جعد شگینش چہ خون افتاد در دلہا
ہمہ کارم ز خود کامی بہ بدنامی کشید آخر
نہان کی ماند آن رازی کز و سازند محفلہا
بی سجادہ نگین کن گرت پر مغان گوید
کہ سالک بخیر نبود ز راہ و رسم منزلہا
الایا طالب لب لمقصود شفت بابا و انزلہا
کہ آثار رسول اللہ را در و لیت منزلہا
مجان را چو طوف حضرت او فرض عین آمد
نزد بانیت حرام گرم بند محملہا
شب قدر است پر انوار و فضل حق چنید شابل
کہ بحر فیض می ریزد بحمد اللہ بساحلہا
غلام گمشدہ ہرگز نہ بنید روز بد گاہی
غلامی درخش باشد کلید حل مشکبہا
محمد کا فریش اسبب بود است می باشد
شد دین و مہ ایمان و شمع جمع محفلہا
زاکر امش بحمد اللہ منور بادہ می نوشد
الایا ایہا الساقی اذ رکاسا و ناولہا

حضوری گری خواہی از غائب شو حافظ
مَتَى مَا تَلَقَّ مَنِ تَهْوَى دَعِ الدُّنْيَا وَاهْلَهَا
مراد دل اگر خواہی از غائب شو زائر
مَتَى مَا تَلَقَّ مَا تَهْوَى عَلَيْهَا اسْجُدْ وَاقْبَلْهَا

حافظ شیراز

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال ہند ووش بخشم سرفند و بخارا را

منثور

اگر خورشید جیلانی نظر سازد دل ما را
کند در یک نظر لعل بختان سنگ خارا را
ز جلت بر نیاید تا بمحشر مہر و مہرگز
اگر بی پرہ بنماید جمال زوی زیبا را
ندیدم همچو قدش راست اند بوستان ہرگز
صنوبر دیدم و شمشاد و سرو و نخل غما را
اگر بخشد مرا دیدار خود محبوب سبحانی
کنم تا کیمیا از خاک پایش گیرش پا را
نمودی زندہ دین احمدی را ای میحام
توئی کا حیا نمودی بعد عیسی رسم احیا را
غلامان غلامانت شہسان بودند در عالم
سکندر دیدم و جمشید و کی کاوس و دارا را
منور چشم میدارد باین بسیاری عصیان
شفیع آرد بمحشر بخریش آل طابا را

سعدی شیرازی

کریم السجایا جمیل الشیم نبی البرایا شفیع الایم
(بوستان سعدی)

منثور

بوستان سعدی کے تحت تاثیر محس کا یہ بند ملاحظہ ہو :-
اسلم نبیا شفیع البرایا شفیع البرایا کریم السجایا
کریم السجایا جزیل العطایا جزیل العطایا نبی الورایا
علیہ السلام علیہ السلام
سعدی کی اس غزل کے تحت تاثیر فقیر صاحب کی ایک نعتیہ
غزل ہے جس کی زمین اگرچہ قدرے مختلف ہے لیکن اثر یقیناً
بلبل شیراز سے لیا ہے۔ اس کا مطلع ملاحظہ ہو :-
از رخ خوب خویش اگر رفع کنی حجاب را
چیت عجب نخل کنی ہاں مہ و آفتاب را
صلوا علی شمس الضحیٰ کشف الدجی بحالہ
صلوا علی خیر الہدیٰ صلوا لروح المصطفیٰ
صلوا علی خیر الوریٰ صلوا علی صدار العلیٰ
صلوا علی کنز التقیٰ صلوا لروح المصطفیٰ
صلوا علی مطر الکرم صلوا علی بحر النعم
صلوا علی کہف الایم صلوا لروح المصطفیٰ
صلوا بحسن جمالہ صلوا بحسن خصالہ
مع الہ و عیالہ صلوا لروح المصطفیٰ

عبدالقادری بیدل

ستم است اگر هست کشد که به سیر و دهن در آ
 تو ز غنچه کم نه میسر در دل کشا بچمن در آ
 پی ناله های میسرده بو پسند زحمت جستجو
 بخمال حلقه زلف او گریه خور و بختن در آ
 نفست اگر نه فسون دم تعشق هوس جسد
 زه دامن تو که میکشد که درین رباط کهن در آ
 هوس تو نیک و بد تو شد نفس تو دامن و دو تو شد
 که این جنون بلا تو شد که بعالم تو دامن در آ
 غم انتظار تو برده ام به خیال تو مرده ام
 قدی بر پرشش من کشا نفسی چو جان ببدن در آ
 چو هوا ز هستی مبهی بتالی زده ام خمی
 گره حقیقت شنبی بشکاف و در دل من در آ
 نه هوای اوج و نه لپتیت خروش و هوش نه مستیت
 چو سحر چه حال مستیت نفسی شو و سخن در آ
 چه کشتی ز کوشش عاریت الم شهادت بی دیت
 به بهشت عالم عاقبت در جستجو بشکن در آ

منور

چه هوا خوش است بباغ دل در دل کشا بچمن در آ
 بخدا و خالق جان و تن چو روان بقالب تن در آ
 چه روم برایتو کو بکو چکنم ز بهر تو جستجو
 چو زنت این همه رنگ و بو تو بلسان بوی سخن در آ
 پی آهوان خطا و چین چه زنی با بروی خویش چین
 بخدا خطای مرا ببین تو ز چین بر آ بختن در آ
 چو ز حد گذشت خموشی تو قسم بغنچه دمانیت
 ز صبا ی لطف عمیم حق چو گل چمن بسخن در آ
 ز رخ تو شمس و قمر نخل ز قد تو سرو چه پایگل
 چو بماست لطف تو شتمل پی حل مشکل من در آ
 چو محمد هست شه ز من که بود خلاصه پختن
 ز پی امان دل و جان من به پناه شاه ز من در آ
 گل باغ احمد مصطفی مه پر ضیاء شکر بلا
 چو ز خاک و خولست تری قبا ز قبا بر آ بکفن در آ
 بخدای خود نگه نما رخ خوب خویش بمن نما
 تو که پادشاهی و شاه مای پی دفع رنج و محن در آ

عبدالقادری بیدل

بکدام آئینه مائی که فرصت این همه غافل
 تو نگاو دیده ز سلی مژه واکن و بکفن در آ
 ز سرش محفل کبریا همه وقت می رسد این ندا
 که بخلوت ادب و فاضل در برودن نشدن در آ
 بدر آئی بیدل ازین نفس اگر آن طرف کشت هوس
 تو بغربت آن همه خوش نه ئی که گویمیت بوطن در آ

غالب

حق جلوه گر ز طرز بیان محمد است
 آری کلام حق بزبان محمد است
 آنکه دار پر تو مهر است آفتاب
 شان حق آشکار ز شان محمد است

هوا مخالف و شب تار بحر طوفان نیز
 گسته لنگر کشتی و نا خدا نخت است

احمد جام

احمد جام کایه شعر جس سن کر حضرت خواجہ بختیار کاکئی نے اپنی

منور

دست از دست تو شد برون پی جستجو سرستگون
 بتلاش آن بخش کنون بخدا بچسب و ذوق در آ
 چو هنور است ز جان و دل به ثنا و مدح مشتغل
 پی حل مشکل بحل چو صبا سیر چمن در آ
 ز هجوم هم و غم زمان شنوی اگر کمنت بیان
 که ز بهر خیر و پی امان بصدار خلق حسن در آ

منور

مارا چو آرزوی وصال محمد است
 خوش اشتیاق ما بجال محمد است
 مارا مجال وصف رخ احمدی کجاست
 شرمندہ مہر و مہ چو ز خال محمد است
 گوشم نہ آشناست بصوت رباب چنگ
 خوش وجد ما ز ذوق مقال محمد است
 کشتی کہنہ و فرسودہ و طغیان آبی
 طرفہ تر اینکہ ندارد فی و ملاح و طناب

منور

فقیر صاحب کی ایک شہری کا مطلع جو آیت کریمہ "کُلُّ یَوْمٍ

جان جان آفرین کے سپرد کر دی تھی :

ہو فی شان کی تفسیر ہے احمد جام کے اس مشہور شعر سے متاثر
ہو کر لکھا گیا ہے :

کشتگانِ خنجرِ تسلیم را
ہر زمان از غیب جانی دیگر است

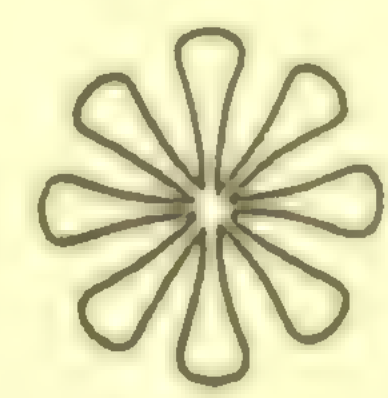
ای بہر آئی ترا شانی دگر
عاشقت را ہر دمی جانی دگر

تنقید اور انتخاب ذاتی پسند کی چیزیں ہیں اس لیے ممکن ہے بعض صاحب ذوق قارئین کو ان میں اختلاف کے بعض پہلو نظر آئیں۔ لیکن میں نے محاکمہ کا حق ادا کرنے کی سعی ضرور کی ہے اور میری کوشش یہی رہی ہے کہ دیوان کی تدوین اور کلام کے مطالعہ کے بعد دیانت داری سے جو رائے قائم کی گئی ہے۔ مقدمہ اور انتخاب کلام میں اس کی وضاحت کر سکوں اور یہ اشعار شاعر کے منفرد اور امتیازی رنگ اور اس کے ماحول کے اثرات کے ترجمان اور آئینہ دار ہوں۔

دیوان کی تدوین و ترتیب میں بعض فاضل احباب اور پروفیسر صاحبان کے مفید مطلب اور قیمتی مشورے لیے گئے۔ جن میں سے ڈاکٹر احمد نیاہی، ڈاکٹر ظہور الدین، ڈاکٹر بشیر احمد، اور پروفیسر ایم اے مجید زدانی کے نام خصوصیت سے قابل ذکر ہیں۔ ان کے مفید مشورے اس ادبی کاوش میں مولف کے لیے مشعل ہدایت کا کام دیتے رہے ہیں۔ فقیر سید مغیث الدین نے جس کمال مہربانی، فراخ دلی اور خندہ پیشانی سے مجھے ہر قسم کا مواد فراہم کیا وہ انہی کا حصہ تھا۔ ان کے کامل تعاون کے بغیر اس دیوان کی تدوین و ترتیب کا سوال ہی پیدا نہ ہو سکتا تھا۔

توقع ہے کہ اہل علم حضرات میری اس کوشش نامیام میں میری کوتاہیوں سے چشم پوشی و اغماض سے کام لیں گے :

نہ دست رسم بودم چاکِ گریبان
شرمندگی از خرقہٗ پشیمینہ ندارم



مخطوطہ کلیات یا دیوانِ منور کے خطی نسخے

فقیر سید نور الدین المتخلص قنور نے اپنے دیوان کو دیوانِ منور کے نام کے تحت اپنے جیتے جی مرتب کیا اور کتابت کروایا۔ اس کے چھوٹے بڑے تین مختلف نسخے ہیں جو سیالکوٹی کاغذ پر لکھے ہوئے ہیں۔ کتابت نہایت دیدہ زیب اور جاذب نگاہ ہے جو کتابت کے حسن ذوق اور لطیف طبع کی دلیل ہے۔

دیوانِ منور کی ترتیب و تدوین کے دوران یہ تینوں نسخے پیش نظر رہے جو سب کے سب غیر مطبوعہ ہیں۔ دیوان میں کل ۳۵۴ غزلیں اور مناقب، ۲۵ مثنویاں، ۷۷ قطعات، ۳۷ مسدسات، ۲۵ مخمسات، ۱۴۲ رباعیات و دو بیتیاں، امثلت اور ۱۷ منفرد اشعار ہیں اور یوں دیوان میں کل شعروں کی تعداد ۷۸۲۲ تک جا پہنچتی ہے۔

ان نسخوں کو میں نے سہولت و اختصار کے لیے نسخہ خطی الف، نسخہ خطی ب اور نسخہ خطی ج کا نام دیا ہے۔ نسخہ خطی الف اور ب میجر فقیر سید مغیث الدین کی تحویل میں تھے۔ اپنے اسلاف و نیاگان کے ان ادبی شاہکاروں کو فقیر صاحب نے حرز جان بنائے رکھا اور دوست و احباب کی نظر اور دست برد سے بچائے رکھا۔ انہیں اپنے آبا و اجداد کی ان ادبی امانتوں کی جدائی ہرگز گوارا نہ تھی۔ مگر سید بابر علی شاہ کی اس یقین دہانی پر کہ اب ان کے اسلاف و نیاگان کے یہ ادبی جواہر ریزے ان کی الماریوں سے نکل کر منصفہ شہود پر آئیں گے اور چھپ کر مکاتیب، مدارس اور یونیورسٹی لائبریریوں کی زینت بنیں گے، وہ انہیں میرے حوالے کرنے پر آمادہ ہو گئے۔ اور مجھے خوب یاد ہے کہ اپنے اسلاف کی ان ادبی امانتوں کو میرے حوالے کرتے وقت وہ کس گو گو کی حالت میں تھے اور مجھے کتنی بار تاکید و تاکید کی کہ میں انہیں انتہائی حفاظت سے رکھوں۔ نسخہ خطی ج عزیز سید بابر علی سے ملا۔ یہ نسخہ سب سے مختصر ہے۔ نسخہ خطی ب نسخہ خطی الف کے مقابلہ میں مختصر اور نامکمل ہے۔ البتہ جو کچھ ہے وہ نسخہ خطی الف سے مختلف نہیں۔ کہیں کہیں کسی شعر یا مصرع میں اختلاف ہے جو حواشی میں درج کر دیا گیا ہے۔ بعض غزلیات نسخہ خطی الف میں ہیں مگر

نسخہ خطی ب میں نہیں۔ اس صورت میں بھی حواشی و پاؤرتی میں تصریح کر دی گئی ہے نسخہ خطی ج ان دونوں سے بہت مختصر ہے اس میں زیادہ تر مسدسات، محسبات و رباعیات ہیں۔ مواد کے لحاظ سے نسخہ خطی الف کو جامع ترین نسخہ کہنا چاہیے۔

ان میں سے نسخہ خطی ب سب سے قدیم ہے۔ ان کے لکھنے والے ملک سیف الدین ہیں اور رجب المرجب کی آخری تاریخ سن نامعلوم مطابق ۱۸۰۰ء مگر سن نامعلوم میں اسے مکمل کیا۔ یہ اس عبارت سے پتہ چلتا ہے جو اس نسخے کے آخر میں یوں درج ہے۔
 دیوان قدوة العارفین، زبدة الکاملین، امام السالکین، خلیفۃ المسلمین، فیاض دوران، عادل زمان، امیر معدلت آئین، فقیر کرامت، تزیین، مقبول درگاہ باری، ولی نعمی ام حضرت فقیر صاحب والامراتب عالی مناقب خلیفہ نور الدین بخاری دام اقبالہ و اجلالہ از دست خط غلام کترین ارادت آئین ملک سیف الدین تباریخ سلخ جب المرجب کہ عبادت از ہر دوہم ماہ مگر باشند صورت اختتام پذیر اللہم اغفر لکاتبہ والقاریہ وللمن نظر علیہ“

نسخہ خطی الف کی کتابت کے متعلق سال، مہینہ، دن بلکہ گھڑی تک یوں مذکور ہے :- ”باتمام رسید و بانجام انجامید اجزا نسخہ متبرک متیمنہ طبع زاد حضرت خلیفۃ المسلمین، امام الکاملین، فیاض فیہ مسالکین، سرآمد فصحا متکلمین، امیر معدلت قرین مقبول اہل بیت مقرون جناب مقدس، مزیعی حضرت شیخ محی الدین قدس سرہ العزیزہ آئی مخدومی و مولائی نور الدین بخاری زاد اللہ شرفہ تباریخ نور دوم ماہ شعبان المعظم ۱۲۵۹ ہجری پنجشنبہ در مسجد بلند کھاری کھوئی والا بوقت بہشت گھری روز برآمدہ صورت تطہیر پذیرفت خود فقیر صاحب نے دیوان منور کی تاریخ تمام جزا اللہ فی الدارین خیدا“ لکھی ہے جو ۱۲۶۴ھ بنتی ہے۔ گویا ان کی وفات سے تین چار سال قبل یہ دونوں نسخے مکمل طور پر تیار تھے۔

تیسرا نسخہ خطی ج سب سے بعد کا اور آخری نسخہ ہے۔ اس کے لکھنے والے کا نام غلام نبی ہے۔ کاتب نے اپنے شہر کا نام بھی لکھا ہے مگر صحیح طور پر پڑھا نہیں جاسکا۔ تاریخ اختتام کتابت ۲۴ جمادی الثانی ۱۲۹۵ھ ہے۔ آخر میں یہ شعر لکھا ہے :-

نوشتہ بماند سید بر سفید نو لیسندہ زانیت سرا امید

یہ نسخہ یقیناً فقیر صاحب کی وفات کے بہت بعد کا لکھا ہوا ہے۔

راقم الحروف کو دیوان منور کی تدوین و ترتیب سے پیشتر اپنے ڈاکٹر بیٹ کے مقالہ کے سلسلہ میں بعض مخطوطوں کی چھان بین کا تجربہ ضرور تھا۔ مگر وہ کام نثر میں تھا اور اس سے اک گونہ مختلف ایک غیر مطبوعہ منظوم مخطوطے کی تدوین و ترتیب پر دیدہ ریزی اور کاوش کا یہ گویا پہلا موقع تھا۔ اس لیے جب اس علمی خدمت کا بار گراں اٹھایا تو اس راہ کی دشواریوں سے کما حقہ آگاہ نہ تھا۔ بالآخر حدس و ذوق سلیم کا سہارا لیا اور قدم قدم آگے بڑھتا گیا۔

خطی نسخوں کے حواشی میں بعض جگہ بہت وقت پیش آئی۔ کیونکہ وہ خط شکستہ میں لکھے ہوئے تھے۔ دوسرے نسخوں سے ٹکراؤ سے بالآخر وہ الجھنیں دور ہو گئیں۔ کچھ مقامات ایسے بھی تھے۔ جہاں سبھی نسخوں میں بعض مصرعے نامکمل ہیں۔ ان کی تکمیل کی سبیل بھی شاید کسی نہ کسی رُخ نکل ہی آتی۔ مگر ان کی خانہ پری کرنا علمی و بانٹ داری کے منافی تھا اور یقیناً کسی ایڈیٹر کو خود رائی کا حق نہیں پہنچتا۔ اس لئے ان کو ویسے ہی رہنے دیا۔ اس کے سوا کوئی چارہ کار ہی نہ تھا۔

دیوان کی ترتیب و تدوین میں راقم نے جن امور کو پیش نظر رکھا۔ ضروری ہے کہ ان کی توضیح و تشریح کر دی جائے۔ فقیر صاحب کی بعض غزلیات فنی لحاظ سے غزل شمار نہیں ہو سکتیں۔ یقیناً ان کی طوالت انہیں اس دائرے سے باہر لے جاتی ہے، میں نے ایسی غزلوں کی طرف مقدمہ میں صریحاً نمبروں کے تحت اشارت کر دیئے ہیں مگر انہیں علیحدہ نہیں کیا۔ اس لئے کہ نہ وہ قصاید ہیں اور نہ فقیر صاحب قصیدہ گو شاعر وہ مناقب کے زیادہ قریب ہیں اور فقیر صاحب نے خود انہیں غزلیات ہی کے زمرہ میں شمار کیا ہے۔ لہذا انہیں وہیں رہنے دیا ہے۔ ویسے فنی نقطہ نظر سے انہیں غزل شمار کرنے کا کوئی جواز نہیں اس لیے اس حصے کو غزلیات و مناقب کا نام دیا گیا ہے۔

پاؤرتی اور حواشی کو مندرجہ ذیل امور کو پیش نظر رکھ کر مرتب کیا گیا ہے :

الف : حواشی میں دیئے ہوئے اشعار متعلقہ غزل میں درج کئے گئے ہیں۔

ب : (الف ب اور ج) مختلف نسخوں میں جو تفاوت ہے ان کا توازن و تقابل درج کیا گیا ہے۔

ج : کتابت کی جملہ غلاط و اشتباہات کی نشاندہی کی گئی ہے۔

د : کلام میں جہاں آیات قرآنی کی تلمیحات ہیں انہیں واضح طور پر آیت کریمہ متعلقہ بمعہ سورتہ اور سیپارہ کے درج کیا گیا ہے۔

ه : اسی طرح حکایات قصص و تمثیلات و تلمیحات کی تشریح بھی کر دی گئی ہے۔

و : متقدمین و متوسطین کے اشعار جن کے تحت تاثیر کوئی غزل، نظم یا اشعار لکھے گئے ہیں، پاورقی میں متحد المضمون اشعار

کے موازنہ کی خاطر شاعر کے نام سمیت درج کر دیئے گئے ہیں۔

ز : غیر مانوس اور مشکل الفاظ کی تشریح و معانی دے دیئے گئے ہیں۔

ح : شرح اسماء رجال جن کی طرف اشارہ کیا گیا ہو۔

ط : مخفف الفاظ کی تشریح کر دی گئی ہے۔

ی : بعض جگہ دستور زبان فارسی کے لحاظ سے بحث کی گئی ہے۔

ک : کسی شعر میں وزن یا قافیہ وغیرہ میں کوئی سقم نظر آیا تو اُس کی نشان دہی کر دی گئی ہے۔

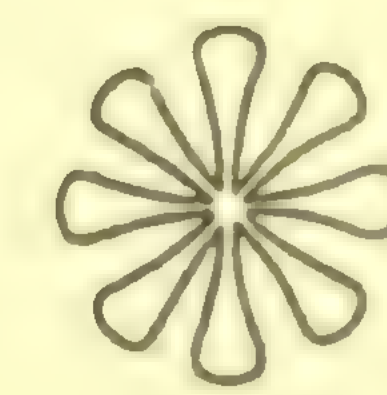
ل : کلام میں صنائع بدائع کی تشریحات بھی درج کر دی ہیں۔

کلیدی اشارات

۱ : دیوان کی ہجائی ترتیب شعر کے آخری حرف سے نہیں بلکہ دائیں جانب یعنی ابتدائی حروف تہجی پر رکھی گئی ہے۔

۲ : اصناف شعر کے لحاظ سے ترتیب یوں ہے (۱) غزلیات و مناقب (۲) ثنویات (۳) مقطعات (۴) مسدسات

(۵) مخمسات (۶) رباعیات و دوہنی ہا (۷) مثلث (۸) مفرقات



از رخ خوب خویش اگر رخ گئی حجاب را
چسیت عجب نخل گئی ہاں مہ و آفتاب را
مہر رخ تو تا سنگد پرتو نور خوشتن
برده ز عکس نور خود رونق ماہتاب را
نذر دو زلفت آورم صنبل سودہ با گلاب
نیز عبیر و عطر و گل غنبر و مشک ناب را
ایک ز جام ذوق حق مست شراب و حدتی
بخش ز لطف خود بمن جرعه این شراب را
وحش و طیور و جن و انس حورو ملک بصدا
وصف کنند ہر زمان از دل و جان جناب را
ہمچو گدا بہ پیش تو بحر چو کشتی آورد
نخلت بحباب داد بخشش تو سحاب را
سیم مہ و طلای مہر نذر تو میکنم سپہر
ہر شب و روز سزگون بوسہ دہد رکاب را
حب رسول و آل وی منجی ماست روز حشر
پس نکسی پرسم روز جزا حساب را
مصحف رویش ایدرخ شست بخون چہ بیدریغ
خواند مگر نہ قاتلش صفحہ این کتاب را
لعن و علن سزد برآن ہر کہ بدشت کربلا
زال رسول ایدریغ کرد دریغ آب را
گرچہ گناہ این حقیر بود فنون و لیک حق
داشت بحب اہل بیعت باز من عذاب را
بندہ خویش را شرف بخش بہ بندگی خویش
ای بغلای تو فخر شیخ و صبی و شاب را

۱۔ "پس نہ کسی پرسم" ماسیہ نسخہ خطی الف ص ۹۔

۲۔ "بحب اہل بیعت" ماسیہ نسخہ خطی الف ص ۹۔

تا که کشم بچشم جان سمره خاکپای شاه خوش بثره برو قسم عتبه بوتراب را
 جرم منور حقیر بخش ز لطف خود شبریز
 عذر سلام خود پذیر بهر حسدا ثواب را

اسباب ظاهری نبود گر برای ما خوش کار ساز ماست بعالم خدای ما
 ای خاک پاک تو خوش کیمیای ما وی نقش های پای تو خوش رنهای ما
 خیر دو کون بخش باین سائل از کرم لله شیء چو هست به پیشیت صدائی ما
 امن و امان و عزت و اقبال و عافیت ازین حُب گشت فراهم برای ما
 اکنون زین حُب تو مستبول عالم زین پیش گر نبود پشیزی بهای ما
 از مشکلات دهر مخور عنم منورا
 مشککشای ماست چون مشکل کشای ما

اگر خورشید جیلانی نظر سازد دل ما را کند در یک نظر لعل بدخشان سنگ خارا را
 ز فکر نارسای ما جمالش ماورا باشد که تاب دیدن خورنمیت هرگز چشم بنیارا
 اگر محبوب سبحانی پذیرد بسنده را در نذر نیازش میکنم جان و دل و ایمان و دین یارا

۱- بخش ز لطف یا شبریز حاشیة خطی الف ص ۹-
 ۲- اعتقاد عوام "شیء لله یا شبریز"
 ۳- مراد از "پیر" پیر دستگیر شیخ عبدالقادر جیلانی-
 ۴- حافظ شیرازی کی شہرہ آفاق غزل سے متاثر ہو کر اسی کے تلمیح میں لکھی ہوئی ہے۔ حافظ شیرازی کے بعض اشعار ملاحظہ ہوں یہ

اگر آن ترک شیرازی دست آرد دل ما را بخت نبردش بخشم سمرقند و بخارا را
 عشق ناتمام با جمال یار مستغنی است آب زبخت خال خط چو حاجت دوی زیارا

غلام درگش باشد فلک زان طسره لوٹو بسر دارد ز اکاش نمی بینی ثریا را
 اگر بخشد مرا دیدار خود محبوب سبحانی کنم تا کیمیا از خاک پایش گیرش پارا
 بدہ ساقی منور را می ذوقش کہ در چونی ندارد مثل و در لذت نجل بنمود ملہا را

مریدش ز اصغای نوید لا تخف زبید
 کہ بسیارند باوی کارهای دین و دنیا را

اگر مہ روی جیلانی نماید روی خود را نذر سازم بیک نظارہ او دین دنیا را
 ز خجالت بر نیاید تا بچتر مسر و ماہ ہرگز اگر بی پردہ بنماید جمال روی زیبا را
 ز توصیف خوش دعوی کہ بنماید تعالی اللہ کہ خورشید رخس دیدن کرا طاقت بگو یارا
 ندیدم همچو قدش راست اندر بوستان ہرگز صنوبر دیدم و شمشاد و سرو و نخل تنہا را
 نمودی زندہ دین احمدی را ای سیما دم توی کا حیا نمودی بعد عینی رسم احیا را
 غلامان غلامانت شہان بودند در عالم سکندر دیدم و جمشید و کیکاؤس و دارا را

منور چشم میدارد باین بیاری عصیان
 شفیع آرد بچتر بہر بخش آل طاہرا

الا یا طالب الامداد فی التحمید من طاہا بلا ا حصی ثنا کن شہای مالک جاہا

۱- تلمیح بہ آیت کریمہ لا تخف انک انت الاولیٰ پارہ ۱۶- قال الم سورۃ طہ آیت ۶۸
 ۲- رجوع باشارات ۱، ۲، ۳ (در صفحہ گذشتہ)
 ۳- "سردخل خرا" نسخہ خطی ب ص ۲۲- (واو) ندارد (اشتباه کاتب)

خداوند زمین و آسمان و عرش و مافوقش
خداوند نباتات و جمادات و ہر حیوان
باسم ذات پاک او نباشد جز الف اول
نوزند از خوان فیض ہر سحر ہر شام خوش روزی
کنون اندر جانش عرض حال خویش میزید
از ان افتادہ میگویم بدگارش بصد زاری
مجیب الدعوت، ستار عباد، غفر الذنبا
باین بیاری عصیاں بغفران چشم میدارم
ز امواج معاصی خویش را در کشتی فضلت
بفکنیم بِسْمِ اللّٰهِ مُجْرِیْہَا وَ مُرْسِیْہَا

منور تا بمالہ چشم خود بر پای خاصانت

ز اہل اللہ میگیرید از ان با صد ادب پایا

الا یا طالب المقصود شف بابا و انزلہا کہ آثار رسول اللہ را دروہست منزلہا

۱۔ "خداوند ہر نبات و ہر جماد و مجملہ حیوان" نسخ خطی الف ص ۱۔

۲۔ "جمع مجنون"

۳۔ "بوصف کثرت عصیاں بغفران چشم میدارم" نسخ خطی الف ص ۲۔

۴۔ تلمیح آیت کریمہ وَقَالَ اَرْکَبُوْنِیْہَا بِسْمِ اللّٰهِ مُجْرِیْہَا وَ مُرْسِیْہَا اِنَّ رَبِّیْ لَعَلَّوْذَ الرَّحِیْمِ ۱۲۔ سہارہ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ اَنْ یَّسْأَلَہُ عَمَّا فِیْ سَعْدِیْہِمْ۔

۵۔ "بہ نامی فضل تو از موج عصیاں در پنے خود را" نسخ خطی الف ص ۲۔

۶۔ فقیر خانہ کی طفق حویلیوں میں بازار چکماں میں ایک مقدس عمارت ہے جسے دربار عالی کے نام سے یاد کیا جاتا ہے جس میں آنحضرتؐ، اہل بیتؑ، ائمہ کرام اور بزرگان دین کے متعدد تبرکات ہیں جو فقیر صاحب نے لاکھوں روپے ہدیہ کے عوض حاصل کر کے وہاں بڑے اہتمام سے رکھے۔ فقیر خانہ کے عروج کے دنوں میں وہاں حفاظ ہمیشہ قرآن خوانی میں مصروف رہتے تھے۔ فقیر سید نور الدین نے بے پورے سنگ مرمر کی ایک مہری بنوائی جس میں دو زانو بیٹھ کر وہ ان تبرکات کی روزانہ زیارت کرتے۔ یہ تبرکات جنہیں مطلع میں آثار رسول اللہ کے نام سے یاد کیا گیا ہے۔ آج بھی فقیر خانہ میں موجود ہیں۔ پہلے مصرع میں اعتقاد عوام کی طرف اشارہ ہے۔ آج بھی عامۃ الناس اپنی عبادت کے حصول میں یہاں آتے ہیں۔ دربار عالی کا دروازہ کھٹکھٹاتے ہیں اور بڑے ششوع حضور سے دعا مانگتے ہیں۔

غبار آستانش نمرہ چشم ملک باشد
غلام در گمش ہرگز نہ بیسند روز بدگامی
مجان را چون طوف حضرت او فرض عین آمد
بہ لیل تار بیم موج و گردابی چنین بنگر
مراد دل اگر خواہی ازو غائب مشو زائر
مٹی مالتق ما تہوی علیہا اسجد و قبلہا

ز اکرامش بحمد اللہ منور بادہ می نوشد

الا یا ایہا الساقی ادرکاسا و ناولہا

ای آنکہ از تو ہست ہمہ رنگ بوی ما
خواہم دگر ز بہر عدو زردی روشن
کافیست در دو کون پی حل مشکل
زان ہرچہ ہست در دل من محبت حیدر است
وز بادہ محبت شاہ علی پُر است
گوید بچشم مقدمت اکنون منور است
از لطف خویش دار نگہ آبروی ما
خواہم دگر بدہر بود آبروی ما
پینی اگر بگوشہ چشی بسوی ما
باشد گواہ حال دلم گفتگوی ما
مینای ما و ساغر ما و سبوی ما
ای دلبراد و لبر ما، ماہروی ما

کز بہر حل مشکل ما ساز از کرم

یا شاہ بوتراب گذری بکوی ما

۱۔ یہ غزل خواجہ حافظ شیرازی شاعر کی گہری عقیدت کی شاہ عادل ہے۔ دیوان حافظ کی افتتاحیہ غزل کے چند اشعار ملاحظہ ہوں۔
آلا یا ایہا الساقی ادرکاسا و ناولہا
مراد منزل جانان چہ امن عیش چون ہر دم
حضور کی گہری خواہی ازو غائب مشو حافظ
کر عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلا
جس منہ را میدارد کہ بر بندہ محملہا
مٹی مالتق من تہوی دج اللہ نبیاً اجملہا

ای آنکه برکشی ز رخ خود نقاب را
سازی چسراغ صبح مگر آفتاب را
ای بادشاه حسن دگر چاره نمائ
بخز داغ بندگی تو بس مانتاب را
جای امان و مامن اجاب حضرت
بنیم چو خوش بزلت تو هر پنج دتاب را
وصف دو گیسویت چه نمایم که نگفتش
شرمند کرده ساخت نخل مشک ناب را
زان مشک ناب از سر نخلت که برده است
برخود کشیده است نه بینی حجاب را
گویم کنون سلام بزهر او مصطفی
با هر دو سبط پاک شر بوترب را

یا شاه بوترب هنور ز درگمت
خواهد بصد نیاز کنون فتح باب را

ای آنکه بندگان غیر تو فی خدا
دزد عرض آنها باشد ترا حیا
ای ارحم از اب و ام دی ساقی سقام
کردی نه رزق کس کم ایصاحب وفا
رزاق هر عبادی حلالی هر بلادی
هر نعمتم تو دادی ای سامع ندا
هر کس ثنات گوید سویت همیشه پوید
فضل ترا بجوید ای لائق ثنا
جز لطف تو ندیدم یار و شفیع هرگز
دیدیم چون بخوبی در دهر آشنا

* غزل شماره ۸ در نسخه خطی الف وجود ندارد.

له شاعر سعدی شیرازی کی شمره آفاق غزل سے متاثر نظر آتا ہے۔ سعدی کا مطلع ملاحظہ ہو۔ گرامہ من براغندا از رخ نقاب۔ برقع فرو مالد بمجال آفتاب را
له چاره ای نمائ۔

له جای امان و مامن اجاب حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۲۔

له ای صاحب نسخہ خطی الف ص ۴۔

له فعل مصرع ثانی بالفعل مصرع اولی تعاقبت ندارد۔ (ندیم - ندیم)

شاه به تست هر عرض موقوف تست هر غرض
در حکم تست هر مرض محکوم تو دوا
گوید فقیر احقر بنهاد بر دست سر
یعنی گدا هنور ای سامع دعا
خواهم دبی امانم از رنج دو جهانم
در سر و هم عیانم ایصاحب عطا
بپذیر پادشاه از لطف خود دعا

ای سامع ندا وی دافع بلا

نیم ذیقعد ۱۰۸۰ ۱۲۵۲ هجری

ای آنکه حلالی تو امیر و فقیر را
دی آنکه رازقی تو صغیر و کبیر را
بخشیده تو از کرم خود بدران
اقبال و بخت و حشمت و تاج و سریر را
کردی عطا بحکمت خود نیز از کرم
با دوستان خویش تو دلق و حصیر را
از تو بود جمال رخ گلستان دهر
از تست روشنی دل صافی ضمیر را
شیرین تو کرده ز عنایات خوشتین
قند و نبات و شکر و هم شهد و شیر را
خوشنور تست صندل و دادی تو بوی خوش
عطر و گلاب و عنبر و مشک و عبیر را
در روز حشر بهر نجات همه اُم
بنواختی نبی بشیر و نذیر را
کردم نیاز حضرت او روح و جان و دل
سازد مگر قبول نیاز فقیر را
یارب مرا مپرس بروز جزا که من
آورده ام شفیع جناب بشیر را

له ای صاحب عطا نسخہ خطی الف ص ۵۔

له تلخیص آیت کریمہ فَقَدْ جَاءَ كُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَاللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ سیارہ ۶۔ لَا يُجِبُ اللّٰهُ۔ سورۃ المائدہ آیت ۱۹۔

گوید بدرگه تو منور بصد نیاز در یاب بان ز لطف تو حال فقیر را
 رزق حلال داند و توفیق بندگی
 یارب بخش از کرم خود فقیر را

ای بندگی حضرت تو عزویشان ما بامن سزد که فخر نماید زمان ما
 از یمن فکر وصف جمال رخت بود پر نور چشم و سینه و روح و روان ما
 ما راست در طلائع امواج معصیت دامان پاک آل نبی بادبان ما
 اندر نعم شبیر چه آهی زخم ز دل این بس بود بسینه دشمن سنان ما
 بهر نثار حضرت تو یا شه شبیر پُر دُر و گوهر است در چشم دکان ما
 افزود حب آل نبی صد هزار شکر اقبال و بخت و دولت تو قیروشان ما

گوید بصد نیاز منور حضرت

سویم نگاه لطف شه هربان ما

ای چشم امید ما بر افضال تو دا باشد در تو ملجاء ما و ماوا
 محتاج مداوا نشود ذاکر تو نامت چه بود برای هر درد دوا
 ذوقی که بیاد تست هرگز نبود در قند و نبات شهد و شیر و حلوا
 خواهیم که بروز حشر جایم بخشی در بندگی شاه علی زیر لوا

له تلاطم امرد با -

نامد بوجود گر نکونی از من در زاد من است جمله از عرص و هوا
 من آمده ام از بهر حل مشکل با آل نبی که تا نمائی در وا
 در حشر میسر از منور ز عمل
 ای سائر عیب نا نگردم رسوا

ای خدای کریم و بی همتا واهب فضل و لطف و بخود سخا
 خالق عرش و فرش و ارض و سما رازق فیصل و مور و بوم و هما
 تو کبری و متادری و تدبیر غافر الذنب و بنده پرور ما
 چشم دارم که بی دوا یابد انظر از درد چشم خیر و شفا
 نیز خواهم بنور عین نبی بهر عینین او چه نور و ضیا
 شکر شد که با تقسم گفتا با جابت متین شدت چو دعا
 ای منور بشکر آن حق گو

صد هزاران سپاس و حمد و ثنا

ای رُخ خوب خوش مطلع انوار هدی هر دو خسته تو بود شمس ضعی بدو دوا
 هر دو گیسوی شریفیت بود ای شاه دو کون بهر ماحیل متین عسره و ثقی بدو دوا

له خد معنی رضاه -
 له "تخاطب بر رسول کریم - غرض تقوی - بدو الی - نور الهدی - کشف القوری -"
 له معنی مضبوط رستی او مضبوط دست -

خواستم وصف جناب تو نمایم لیکن
 هاں مگر نور نبی، نور علی نور بشو
 تا که از وی بوجود آمدی ای معدن جود
 با نعم داد درین عرصه بشارت از غیب
 کوب اکنون در آثار شرفیش به نیاز
 کوفتم چونکه درش کرد ز لطفم در باز
 من کجا وصف تو ای سرور کونین کجا
 نور شبر بیقین کرد ید الله کجا
 ای جناب تو مرا جای پناه و ملجا
 کای غلام شه شبیر بیا زود اینجا
 از پی خیر و شفا از پی امید و رجا
 باز فرمود بگیر آنچه تو خواهی ز اینجا

شد دعایت چو منور با جابت مقرون

ایستاده بدش بندگی است آرزو

ای شاه هر دو عالم سراج اولیا
 شاهی که خاک پایت خواهند اصفیا
 اندر هوای گردت گردد مدام گردون
 تا انجم و کواکب سازد جلا نغبارت
 ماهی که در طوافت گردند همچو گردون
 نام تو ورد دارم از بهر حل مشکل
 لوح و قلم برایت عرشت و نیز کرسی
 بر ذات اقدس تو شد ختم انبیا
 گیرند تا بدیده زان نور و هم ضیا
 دار همیشه زان چشم ماموری هوا
 آمنه حنائی او دارد از ان صفا
 اقطاب و غوث گردت چون هاله انبیا
 ای نام اقدس تو باشد سر دعا
 پیدا شده ز بهر تهم ارض و هم سما

له مراد "در بار عالی" که در بازار حکیمان است و آثار رسول الله و اهل بیت و بزرگان دین دارد.

له "از سر امید درجا" عاصیه نسخ خطی الف ص ۸ - له جمع غیر اونس - مراد بندگی بایش می باشد.

له "خواهند اولیا" نسخ خطی الف ص ۹.

از بهر دفع امراض از چشم تو نگاهی
 شاها بده امانم از رنج دوش جهانم
 خاک درش منور خاک شفاست بالله
 باشد بما مغان زان موجب شفا ها

ای شمسوار عرصه کون و مکان بیا
 از بهر حل مشکل این عاصی حقیر
 چو هر چه بود و هست بود جمله بر توست
 بنهاده سر بسجده کنم عرض حال خویش
 جز درگه تو چونکه نبوده است چاره ام
 آمد چنانچه باد صبا سوئی غنچهها
 وی راز دار مرتبه لامکان بیا
 ای از تو حل مشکل سر و عیان بیا
 ای تاجدار مملکت کن فکان بیا
 ای مایه مسرت و امن و امان بیا
 ای دستگیر و چاره بیچارگان بیا
 تا غنچه دلم شگفت همچنان بیا
 روید منور از مژه چون خاک راو تو
 در اشتیاق تو ای شه لولاک شان بیا

ای شه کربلا زمینت را بوسم و روضه بر نیت را
 مردم دیده سر بسجده شدند چونکه دیدند سر زمینت را

له از درد رنج و علت نسخ خطی الف ص ۷ - له اشاره به: تَوَلَّاهُ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفْلَاقَ - حدیث شریف
 تَوَلَّاهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا خَلَقْتَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةَ وَالسَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْكُرْسِیَّ وَلَا النَّوْحَ وَلَا الْقَلَمَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَتَوَلَّاهُ مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتَكَ يَا اَدَمَ - (شرح تفریح ج ۲ ص ۴۶)

اللق چرخ پشت خم دارد تا بگیرد به پشت زینت را
 خیره شد چشم مهر و ماه چو دید پرتو نور مه جبینت را
 سائل نغمت اند غنبر و مشک سنبل زلف عنبرینت را
 آهوان می رسد تا دیدند آهوی چشم نازنینت را
 مهر گردد که مهره گردد کاش یعنی آویزه نگینت را
 از پی حل مشکل کونین شافع آورده می دینت را
 عرض دارد منور مسکین سر نهاده بسجده طینت را
 عجی نیست گر تو بنوازی بنده عاصی کینت را

شافع آرم بعفو تقصیرات
 سیدا خاطر غمینت را

تأشیه نسخ خطی ب م

ای صبا مریون احسان خودم گن ای صبا یعنی از سوی من عاصی بسوی کربلا
 شو روان لیکن بشرط آنکه بر هر یک قدم عرض داری صد سلام و صد صلوة و صد ثنا
 در میان سجده با صد باخشوع و صد خضوع بر زمین سوده جبین خویش و بوده بجهت سا

له فعل اول و ثانی تظا بقت ندارد شاید که اشتباه کاتب باشد - ع آهوان می رسد تا بینند -
 له گردد اول فعل لازم گردد دوم یعنی فعل ناقص -
 له مراد غوث الاعظم می الدین عبدالعزت در جیلانی -
 له شماره نمبر ۱۸ در نسخ خطی الف وجود ندارد -

تاری اندر جوار پاک آن وادی قدس یعنی آن وادی خاک پاک دشت کربلا
 کز پی کسب سعادت میکند گردش طواف کز پی کسب سعادت میکند گردش طواف
 وز پی تعظیم و تکریمش طبقها پر ز نور وز پی تعظیم و تکریمش طبقها پر ز نور
 چون شوی دانگه ز بخت سعد و در نیک اختری چون شوی دانگه ز بخت سعد و در نیک اختری
 اعنی آن شاهنشاه دنیا و دین شاه بشیر اعنی آن شاهنشاه دنیا و دین شاه بشیر
 یعنی آن طوطی باغ حضرت بنت رسول یعنی آن طوطی باغ حضرت بنت رسول
 اعنی آن شمع شبستان شختم الرسل اعنی آن شمع شبستان شختم الرسل

یعنی آن سرمای ایمان و دین شاه حسین یعنی آن سرمای ایمان و دین شاه حسین
 اعنی آن لولوی تاج حضرت زین العباد اعنی آن لولوی تاج حضرت زین العباد
 اعنی آن جای پناه مامن انسان و جان اعنی آن جای پناه مامن انسان و جان
 اعنی آن در بنا گوش علی و فاطمه اعنی آن در بنا گوش علی و فاطمه
 اعنی آن مهر سپهر حضرت هادی اسبل اعنی آن مهر سپهر حضرت هادی اسبل
 آنکه در عز و وقار و حشمت و جاه و جلال آنکه در عز و وقار و حشمت و جاه و جلال
 با وجود آنکه خود تخت شهادت جای اوست با وجود آنکه خود تخت شهادت جای اوست
 گاه بر تخت نبوت برود "دوش احمدی" گاه بر تخت نبوت برود "دوش احمدی"
 سجده گن هاں سجده گن هاں سجده گن هاں سجده گن هاں سجده گن هاں سجده گن هاں
 بعد از آن گن عرض عالم ای صبا در خضرش بعد از آن گن عرض عالم ای صبا در خضرش

له تلج به آیت کریمه: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً - تبارک الذی - سیاره : ۲۹ - سوره العصر - آیت ما

کز شب تار غم کن روز روشن از کرم
ای رخت شمس الضحی دی عاضت بدرالدجی

از تو میخواهد منور

هر شبی شب قدر و هر روزش چو عید ای مه لقا

ای عسلام تو جمله شاه و گدا
ای رخ خوب تست شمس ضحی
من چه گویم دگر بوصف رخت
ابق دهر روز و شب گردد
روز و شب بر سر تو میگرد
چتر بر چتر بلکه می بینم
من اگر میروم بگمراهی
خانه زادت منور مسکین
چون عسلام تو ام شه بعداد
بهر امداد ما بیا و بیا

له اشاره به: "شمس الضحی بدر الدجی صدر العلی نور الهدی کشف الظور" (درود تاج)
له درج به اشاره به: "مفهوم" -
له ۵ زیر حکمت شما بام خدا نسخت خطی الف ص - نیز ع زیر حکمت بام حق شما (عاشیه نسخت خطی الف ص)
له مراد غوث الاعظم شیخ عبدالقادر جیلانی

ای فرود بخ مهر و ماه از هر دو رخسار شما
چون وجودت مرکز قوسین او اذنی بود
من چگویم وصف تو ای عندلیب باغ حسن
خاک رویان درت چون گلرخان عالم اند
انبیاء و اولیاء گردند گر گرد درت
طبع من در و گهر میریزد اندر لغت تو
ماه رویان جهان فلکان سرکار شما
ابروی مه روی خوبان قوس پرکار شما
طوطی و بلبل نخل از حسن گفتار شما
نخبر بر ریحان و سنبل می کند خار شما
کمترین هم طوف دارد گرد زواری شما
طبع من در و گهر میریزد اندر لغت تو
چون منور عن اب وجد بنده درگاه تست
هر زمان باشد بجان مشتاق دیدار شما

ای قاصد از بیان صفات زبان ما
حیران کنه ذات تو از عجز بوده اند
وحشی صفت اگر چه بهر سو زمند دلم
بفکر عالم ز عنایات بیحدت
ای جان جان چه خوش بدم جا گرفته
همچون الف که هست مقامش بجان ما

له در تتبع این غزل خواجہ حافظ شیرازی: ای فرود بخ مهر و ماه حسن از روی رخشان شما آب روی خوبی از پناه زرخشان شما (مافقا)
له تلمیح به آیت کریمه: "فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى" سیپاره ۲۴ - قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ - سورة النجم - آیت ۹۰
له تحت تاثیر شاعر شیخ اجل سعدی شیرازی

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و دهم
دفعه تمام گشت و پایان رسید عمر
در هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم
(سعدی)

خواہ منور از تو نغمہ الرسل کنون ای خالقِ دو کون و شبہ دو جهان ما

یا رب امان دامن بہر دو جهان بد

از بہر ما و بہر ہمہ دوستان ما

۲۲۰

ای ملائک تابع جملہ راست را سرگونِ اقطابِ عالم پائے را
کی گذری نفس کافر را بحال چون شکستہ جگر پاکتِ لات را
مردان را سجدہ سوی کعبہ است سجدہ ما قبلہ حاجات را
کی گذری بندہ خود مُردہ دل چون توانی ز زندہ کرد اموات را
بیت ربی گر مطافِ حاجیان است شد طوافِ ما مریدانِ جہالت را
عرض کن از بہر ما در پیشِ ربِّ تا نپرند قصہ آفات را
ایکہ خورشید از جنابتِ ذرہ آفتابی می سوزد ذرات را
از برای عفو تقصیراتِ ما گن شفاعت قاضی الحاجات را
شد یقینم آنکہ لامشک احمد چون شنیدم شانِ الهامات را

لہ مخفف "رای ترا" (رایت را) لہ مخفف "پای ترا" (پایت)

لہ لات و منات مشہور جنت جو کہے کے اندر تھے۔ لہ جات مخفف جاتی ترا۔

لہ در پیش۔ دو حرف اضافہ (جار) (PREPOSITION) ہم لائے گئے جو فارسی زبان میں جائز ہیں خواہ دو مختلف لفظ ہوں یا عیناً ایک ہی صورت رکھتے ہوں۔ اسے اہل زبان "تاکید ادا" یا "ادات" کہتے ہیں مثلاً

نہاد آن سرش پست بر خاک بر ہمین کرد نفرت بضاک بر (شاہنشاہ فردوسی)

ملاحظہ ہو شاہنامہ کے اس شعر کے پہلے مصرع میں وہی ایک (بربر) اور دوسرے مصرع میں (بربر) لفظاً اختلاف ہے۔ اسی طرح لفظ ازیراک یا زیراک بھی اسی جنس سے ہے کہ از و را با ہم استعمال ہوتے ہیں۔ مثلاً

زیراک تا بصرِ شب دوشین بیلار داشت بادہ نوشینم دیوانِ ضرر و طبعِ تہران

نیز ملاحظہ ہو۔ ع: ساحرانِ موسلی از استیزہ را۔ دشمنی مولانا دہم

چشم آن دارم کہ سازم دمبدم توتیای دیدہ خاکِ پایت را
درد نامست می نماید جلب خیر رفع سازد آفت و عالت را
رفت از خواہی دلا مان یاد کن غوثِ غلظتِ رافع الدرجات را
چون سعادت بندہ درگاہ تست بس شقاوتِ مکرہات را
ہست چون نصرت نصیب بندگانست من ندانم بحشتِ بردوامت را
نامہ ام گر پُر ز نہی و منکر است امر منرا نفی این اثبات را
جان و مال و عزت و ایمانِ خویش می سپارم سید السادات را
از منور پیچ ناید غیہ آنکہ

پیشت آرد حدیہ صلوات را

۲۲۱

عاشقِ نوحہ خلی ب م ۲۰ (۲۱-۲۰ ماہ ذیقعد ۱۲۶۲ھ)

ای وجودت باعث بہبودِ ما عاشق رویِ خوشت معبودِ ما
سوی درگاہت مرا شد رہنمون بخت نیکو طالع معبودِ ما
قبلہ حاجاتِ ما چون کوی تُست آشناتِ خوش بودِ معبودِ ما
یا حسین ابنِ علیؑ این نذرِ تُست مال و ملک و دولت معبودِ ما
از صبا ی لطف تو گل گل شکفت غنچہ نشگفتہ مقصودِ ما
حالیا گوید منور یا شبیر با نیاز و عجز نامعذودِ ما

لہ پات مخفف (پای تو) لہ در نسخہ خطی الف وجود ندارد لہ اشتباہ کاتب معلوم ہوتا ہے۔ نامعذود (دعای ع)

مرجا گویان رسید بر درت
ای قدمت باعث بهبود ما

۲۴

بیک پیامی که عرض دارم صبا خدا را بخر تو ما را
پس از دعایش بگو شنایش بگير پایش ز جانب ما
تراست شاهی بماه و ماهی جهان پناهی بُست لائق
نبی گویم ترا ولی ولی را کجاست یارا
شها چگویم چنی و چونی و لیک اقطاب اولیا را
تو دستگیری مرنیری شر سربری هر دو عالم
گناهکاری سیاه کاری رسید باری بگوش ده
سفید موی سیاه روی نقان بکوی تو آمد ایش
منم غلامت کنم سلامت مکن ملامت از عصیان
بد مرادم که خانه زادم بپا قدم که خاکپایت
شها بگویم ترا خدائی ولی جدائی از دانه هرگز
فلک رو مالی بدست کرده بگویت آمد پی گدائی

له "ای ش" نسخ خطی الف

له تلخیص و تائید به آیت کریمه: "مَنْ طِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ" سیاره ۴۰۰ سنه الفاء آیت شماره ۸۰

ملاحظه بر بی خیال از مولانا روم

له "شیء الله یا شیء" اعتقاد عامه الناس - ای اولیای حق را از حق جدا نشود

گر ظن نیک داری بر اولیا چه باشد
(دیوان شمس تبریزی)

شده ز خورشید و ماه و انجم که هست ز دوش هنوز روشن -
دو نان و مشتی برنج گشته ز خوان فیضت عطا سمارا
زهی جنابت زهی صفات که شد بذات خدای عاشق
زهی لسانت که بهر سائل گوی نفس بود حرف را
بچشم امید آنکه شاید گوی گذارد قدم بچشم
کند منور بهر دو دیده بچشم امید دیده جارا

۲۵

پذیر از بنده احقر شر بنده نواز ما
سلام و بندگی و عجز و زاری و نیاز ما
بهر آن و بهر ساعت بهر پاسی روز و شب
زهریک ماه و هر سال ای شفیق چاره ساز ما
شب عاشوره در بزم محبتان شمع میگفتی
سزد در ماتم شبیر این سوز و گداز ما
ندارم غم ز بی سامانی خود در جهان هرگز
توئی چون کار ساز بنده و خوش چاره ساز ما
منور چشم میدارد برای مقدمت زود آ
ز بهر سرنوشتی و برای امتیاز ما

۲۶

پشت و رو بهر دو سیاهست گر از نامه ما
در ملوث بگل فسق بود جامه ما
فنا من مغفتم روز جزا شد صد شکر
آنچه در وصف نبی کرد رقم خامه ما
نگمت سنبل زلفش چه مشام تر کرد
منت نگمت عنبر نکشد شامه ما
در چه من بی نهر دهرم و نالائق محض
بخش از روی کرم رونق بهنگامه ما
یا رسول عربی عرض منور این است
داد از لطف و کرم حرمت عمامه ما

له غزل شماره ۲۵ - نسخ خطی الف میں نہیں -

تا خلعت نور است بر شمس و قمر ۲۰
تا مهر بود تنگه گریبان ۲۱
تا طره پروین بر چرخ دهد زیب
تا پرورش از بیخ بود شاخ و ثمر را
تا زینت افلاک بروج اند کواکب
تا خیمه چرخ است بر جن و بشر را
از بنده سلام است بزهره و بحیر
وز بنده صلوة احمد و شبیر
دی شاه علی کرد منادی بدو عالم
آگاه کند تا ملک و جن و بشر را
من داد رسم چون بختان بدو عالم
بنید ز محبتان نه کسی رنج و ضرر را
عرضی است ازین بنده کنون بر در پاکت
یا شاه علی حرمت ثبت و ثبیر
بردار پی دشمن من تیغ بکشد
دشمن سرانم بدگر دست سپر
مداح جناب تو منور بدو دیده
خاک در شبیر کند محل بصر را
غم نیست دلا دشمنت از بر سر کین است
بپار سر دشمن خود تیغ دو سر را

تا طره پروین است بر چرخ برین را ۲۸
تا فرق زمین خاک هرگاه بپول است
تا کشور دین مامن هر خاص و عوام است
تا آهوی چین باج ده ننگت مشکست
یا سرور دین بر در آثار شریف
تا چرخ برین چتر بود فرق برین را
تا فخر رسل شاه بود کشور دین را
تا ننگت مشکست بناف آهوی چین را
گیسوی حسین ابن علی سرور دین را
سایم بادی عارض و عینین و جبین را

۱ تا هست گذرگاه جهان شام و سحر از نغمه خطی الف ص ۷۰
۲ اشاره به دربار عالی - تفصیلات که بیله رجوع کریں غزل شماره ۱۰

زان عارض و عینین و جبین است منور ۲۱
از خاک در پاک تو این خاک نشین را

چون نگو دیدم بعالم زاهد و عیاش را
همچنان دیدم دگر چون محسن و ادبش را
ز اینمه هرگز ندیدم راست میگویم مگر
هر کی چون نقش دیدم صنعت نقاش را
از حوادث گر امان خواهی دلا ناچیز باش
کس نمیکشد نشانه دانه خشخاش را
هر چه خواهی کن بعالم مان مگر هرگز مکن
شکر با حق از برای خلق او پر خاش را
ای منور نور احمد همچو ماه روشن است
چشم منکر هاش ماند دیده خفناش را

۳۰
(عاشیه نسخه خطی ب ص ۱۰)

چونکه شبیر گذر کرد بکاشانه ما
دل جان روح روان تن همه با عجز کنید
از سر رسید مظلوم کنم تا که نثار
شکر این نعمت عظمای حسینی چکنم
پس زند طبل مه و مهر اگر مطرب چرخ
چه خوش باغ بود این دل ویرانه ما
خوش نیاز است ازین بنده بجانانه ما
هر کی قطره اشکم شده دردانه ما
رحم سرور بر این هیکل پیرانه ما
می نرود صبح و مساییش در خانه ما

۱ غزل شماره ۲۹ در نسخه خطی الف وجود ندارد.
۲ تلمیح به آیت کریمه : لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ
۳ گزند بنید برود شپرو چشم - چشمه آفتاب را چه گناه.

در سرائید به بم و زیر زشادی ز عجب
چرخ زن چرخ همین شعر بشاها
چه عجب گر به چنین طالع معبود شود
نقد حُب شیه شبیر به بیانه
دست بردار منور بدعا وقت خوش است
چونکه شبیر گذر کرد بکاشانه
سیدا بادشا مسر خدا ماو لفت
پر کن از باده عشرت همه پیمانه

چه دانه من جم و دارا و کی را
چه دانه من رباب و چنگ و فی را
چو باشد پادشاهم شاه لولاک
سماع این بس که خوانم نعت دخی را
بنجاک محتبه پاک محمد
برابر کی مناسیم روم و تری را
تونی یا شاه شبیر ابن حیدر
بحشر دستگیر این عنق نخ را
سحاب بخشش ان کی تعجب
نجات گر دهد جواد طی را
کنون خواهم به پیش شاه جیلان
که سازم عرض بان لشده شی را
ز بعد نغم نعت احمد پاک
چو خوانم صبحگاهی صفت دی را
بگفتا ما تمضم از روی شادی
بجام عشرتم پر کرده می را
بدین شادی کنون زبید منور
سلام الله آن سرخنده پی را

له اشاره به تولدك لما خلقت الانا فلاك (حدیث شریف) نیز رجوع کری به غزل شماره ۱۰
له "دوم و رے را" نغمه خطی ب "سحاب بخشش" در هر دو نسخه الف م ب اشتباه کاتب است "جواد ط" نغمه خطی ب
له اعتقاد عوام "شیء لله یا شیء" صفت ویرا دهنده خطی ب

چه هوا خوش است باغ دل در دل کشا بچمن در آ
چه روم برای تو کو بگو چسکم ز بهر تو جستجو
پی آهوان خطا و چین چه زنی بابر وی خویش چین
چو ز حد گذشت خموشی تو قسم بغنچه دمانیت
ز رخ تو شمس و قمر نخل ز قد تو سرو چه پا بگل
چو محمد هست شه ز من که بود حلاصه نختن
گل باغ احمد مصطفی مد پر ضیا شه کربلا
بخدای خود نگه نما رخ خوب خویش بمن نما
دست از دست تو شد بردن پی جستجویش هرنگن
چو منور است ز جان و دل به ثنا و مدح تو مشغول
پی حل مشکل العجل چو صبا بسیر چمن در آ

ز هجوم بتم و نعم زمان شنوی اگر کمنت بیان
که ز بهر خیر و پی امان بکصار خلق حسن در آ

له تحت تاثیر شعر میرزا عبدالقادر بیدل در استقبال این غزل سروده :
ستم است اگر هست کشت که بهر سر سمن در آ
تو ز غنچه کمره دمیده در دل کشا بچمن در آ
بی ناله های دمیده بر پسند ز منت جستجو
بنیال ملقه زلف او گره خود و بختن در آ
غم انتظار تو برده ام بر غیال تو مرده ام
قدی به پیش من کاش نفسی چو جان بیدن در آ
بکلام آینه نالی که ز فرست این همه عنایتی
تو نگاه دیده بسملی، مژدگان و بختن در آ
ز سر و شش غفل کبیرا، همه وقت می رسد این صدا
که بخاست ادب وفا، ز در بردن نشستن در آ
(میرزا عبدالقادر بیدل)

(عاشیه نسخه خطی ب ص ۲۰)

درخت ظلم و جفا یا علی قلم فرما زهر دشمن من تیغ خود برسم فرما
 بخیر ما و بخیر همه اجسام برات بد طلب بنده برسم فرما
 چو بارگاه تو دار الشفاء انتقام است بیاد دفع عینم و همدم الم فرما
 رسیده ام بجنابت که از نسیم کرم چو گل شگفته شها غنچه دلم فرما
 منور است که گوید کنون بعجز و نیاز
 پذیر عرض من و حل مشکلم فرما

دی سوار اسپ فکر بهیستار باد پا بودم و گشتم بحبت و جوی مقصد بجایا
 هاتقم گفتا بیا زود آبدین سو مرجا مرده خوش فال خوش بشنو که میگویم ترا
 غم مخور هرگز که حل عقده کارت کند ناخن انگشتهای پنجبه مشک کشا
 آنکه بود و هست و خواهد بود بیشک دایما بهر حل مشکل کونین مامور از خدا
 آنکه نام نامیش باشد دوائی جمله درد دافع رنج و غنا و معطی خیر و شفا
 آنکه ذات اقدسش باشد میان اولیا همچو بدر اندر میان انجم و سیاره ها

له همه هم و غم و هم الم فرما (عاشیه نسخه خطی الف ص ۹) تلخیص: "یا علیاً منظر العجائب تجده عوناً لک فی التوائب کل هم و غم
 سیتجلی بنبوتک یا متمدن و لا یتیک یا علی یا علی یا علی یا علی اذ رکبته"

له رسیدم ام بجنابت پنجم آن که ز کرم (عاشیه نسخه خطی الف ص ۹) له با من سر - عاشیه نسخه خطی الف -
 له از نسخه خطی الف ص ۹ - نسخه خطی ب مشکلمش دارد

له (اندر میان ثابت و سیاره ها -

صاحب تیغ و لوا و واهب جود و عطاء واقف اسرار قدر و محرم سر قضا
 نام پاکش بو تراب و حضرت شاه طلیست والد شبیر و شبیر حضرت شیر خدا
 قوت بازوی احمد شهنشاه زهرای پاک حضرت خیر کشا اعی علی مرتضی
 ای منور زود شو بر خیز و عرض حال کن
 در جناب مستطاب حضرت مشکل کشا

ربنا اللهم اغفر ذنبنا واستجب یا ربنا وارحم لنا
 انت حسبی انت ربی بالکرم انت ستار العیوبی بالعطا
 انت حام للعباد بلطف عام انت مآج للمعاصی کلها
 فاغفر العصیان منایا اله بالذبی المصطفی خیر الورا
 الذی بدر الدجی شمس الضحی
 والعلی والفاطمه وابناهما

رسد عرض من سکین به پیش مالک دلها که در یک لحظه فضلش کرد آسان جمله مشکلم
 خدای اکرم و آمرزگار و احسن مطلق که بنماید نزول غیث بهر سبزی گلها

له از نسخه خطی الف ص ۹ - نسخه خطی ب علی مرتضی دارد -

له تلخیص: "شمس الضحی بدر الدجی نور الهدی کشف الوری مصباح الظلم - شفیع الامم (زود تاج)

له "المصطفی والمرضی وابنهما والفاطمه"

له ع که کرد افضال او سبزه خوش حل مشکلم - رجوع بر نسخه خطی الف ص ۳ -

چو ضامن شد رسول الله بامت میسر و سولش
 بخش خوش باین امید بر بند محملها
 نماز نیز اند نزع و گورد وزن پل خونی
 که لطف اوست در دنیا و دین شامل بمنزله
 محمد کافریش را سبب بود است و می باشد
 شریین و میر ایمان و شمع جمع محفلها
 شب قدر است پُر انوار و فضل حق چنین شامل
 که بهر فیض میریزد بحمد الله بساطها

منور عرض میدارد بامید می ذوق

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

سلام از من بآن شاه است کاند دین و هم دنیا
 نه پیدا شد دگر چون دی نخواهد شد دگر پیدا
 اگر پیدا نمی شد نور پاکش در ازل اول
 نبودی آدم و حوا نبودی جنت و الماوا
 شفیع المذنبین دانش محمد مصطفی نامش
 سریر آرای ملک قاب قوسینت و او ادنی
 شفیعاً شافعا حاجت روا یا سائر العیبا
 شفاعت از تو میخواهد اگر اعلی است در ادنی

له تحت تاثیر شعر حافظ شیرازی: ایکه برای ملاحظه چند اشعار حافظ شیرازی

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها
 که عشق آسان نمود اول دلی افتاد شکلا
 مراد منزل جانان چو عیش چون هر دم
 جوس فریادی دارد که بر بندید محملها
 شب تاریک نیم موج گردانی چنین حال
 کجا دانند حال ماسکباران ساحلها
 هر کام ز خود کامی به بدنامی کشید آخر
 نهان کی ماند آن رازی که سازند محفلها

(دولت حافظ غزل اول)

له تلحیر (الف) تَوَلَّاهُ مَخْدُومًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَلَا الْآخِرَةَ وَلَا السَّمَوَاتِ وَلَا الْأَرْضَ وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْكَرْسِيَّ وَلَا الْوُجُوهَ وَلَا الْقُلُوبَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا تَوَلَّاهُ عَمِدًا مَا خَلَقْتُكَ يَا أَدَمُ (شرح تفرق ۲۵-۲۶ ص ۲۶)

(ب) تَوَلَّاهُ مَا خَلَقْتُ الدُّنْيَا (الوالمصوح ص ۷۷)

له تلحیر ب: شَفِيعُ الْمُذْنِبِينَ أَيُّسُ الْعَرَبِيِّينَ رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ وَصَبَّاحُ الْمُتَّقِينَ رَأْفَةُ الْعَاشِقِينَ مَرَادُ الْمُشْتَاقِينَ

(در درج)

له تلحیر بیکه: فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (سیاره ۲۰- قال فما خطبكم - سره والبعث - آیت شماره ۹)

اگرچه پُر گنا هستم و گرچه فاسقم شای
 بحق اهل بیت خود بگوینم مکن رسوا
 بر اعدا فتیابم کن سپرد بوترابم کن
 شفیعاً فتیابم کن سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى
 منور از تو میخواهد در اکرام شنای تو
 شفا و صحت و دفع بلا و ذلت اعدا

عیش دنیا چیست ماند خواب را
 بودی ماند حباب آب را
 سیری دنیا کجا چون پُر نکود
 آب دریا کاسه گرداب را
 حرمت نام شر شبیر پاک
 عرض دارم فاتح الابواب را
 ای که دادی از کرمهای عمیم
 نور تابان کرمک شب تاب را
 چشم دارم تا دهمی از لطف خویش
 نور عارفان این دل بتیاب را
 وز تو خواهم حرمت دستار خویش
 وز تو خواهم عزت اجاب را
 وز پی امن و امان از درد و غم
 حرز دارم سوره احزاب را
 یا شر مشکل کشا در هر دو کون
 چشم دارم از تو فتح الباب را
 چون نباشم بقیار دیدنت
 مابیان جویند دائم آب را

زیب اکنون از منور صد سلام

احمد و آل وی و اصحاب را

له تلحیر ب: آیت کریم: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ السَّمَاءِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (سُبْحَانَ الَّذِي سَيَّارَهُ ۱۵ سوره نجر اسرأیل آیت شماره ۱)

کجا آید ز من حمدت آتیا خالقاً شاه
خدایا پادشاه، سارالعیبا، شهنشاه
قدیرا، قادرا، حاجت روا یا مالک الملکا
علیما، عالما، علام غیبا غیب آگاه
کریم، اکرام، آمرزگار غافر الذنب
رحیم، راحما، پروردگار نیک همرا
مبرا ذات تو از وضع و این کیفیت و کم باشد
نه جای از تو خالی ای منزله از همه جای
ز من عجز و نیاز و بندگی در حضرتت زیبد
که باشد در گشت طجای اعلا یا و ادنی یا
چو از نور عنایت کن نمودی موجب خلقت
کن از عین عنایت یک نگاشتی سوی من شاه
نی سوزد مرا نار جهنم گر تو می بخشی
نی از بحر فضل خود که بهر ماست دریا
چگونه از قصور خویش در وصف و ثنای تو
چو قاصر هست عقل و فکر و فهم و هوش دانا

هنوز معرفت شد با قصور خویش می خواهد

به تمجید و گداز امداد از مژمیل طاهات

(حاشیه نسخه خطی ب ص ۱۹)

کی رسد سرو چمن قامت دلجوی ترا
کی رسد مشک ختن کاکل خوشبوی ترا
ملک چین بلکه به بیعانه سرا پا چو خطاست
ای شه نحر ز من بدیه یک موی ترا

له شرح این آیت کریمه: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (سپاره ۲۵- البقره- سوره الشوری- آیت ۱۳)

له درج حاشیه نسخه خطی الف ص ۱

له تلخیص آیت کریمه: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَكَوْنَهُ يُقُولُ كُنْ فَيَكُونُ (سپاره ۲۰- واذ اسمعوا سوره انعام- آیت ۳)

له یک گاهی سون شاه "نسخه خطی ب ص ۳"

له ص- به تمجید و گداز امداد و اخلاص و اطاعت (حاشیه و پاورقی نسخه خطی الف ص ۱) نیز مراد از حضور سرور کائنات صلی الله علیه و سلم "مزعزل و طه" برود اسم آنحضرت دیا ایها المزعزل - طه- مَا أَوْفَرْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِنَشْفِي

کی رسد عطر گل و عنبر و کافور و گلاب
گل نسین و سمن نگمت گیسوی ترا
همچنان کی رسد این مهر و مهر چرخ برین
یا حسین اخ حسن پرتو خوش روی ترا
خواهد اکنون ز بناب تو منور به نیاز
سدا سرو علن خیر ثنا گوی ترا

گذاری پای خود را گر بصحرا ای چمن آرا
نمای سنبل و ریحان خس و خاشاک صحرا را
ز توصیف رخت گفتن نمیدانم مگر دانم
نخل خورشید بنمائی چو بنمای کف پارا
نسجد کیل فکرم حسن رویت را و گر گنجد
میان ذره خورشید و گیرد قطره دریا را
شمارد لطف و احسانت کسی گرد شمار آرد
یکی اقطار امطار و دگر امواج دریا را
منم چون خانداد تو پناه ماست درگاهت
غلامان درت دیدم چو من اجداد و آبارا
هنوز عرض میدارد ز بهر بخشش عصیان
شفیع آورده پیش حق بمحشر آل طاهات

سزد اکنون سلام از من بصد عجز و بصد زاری

نبی مصطفی و حیدر و حسین و زهرا را

گربائی ز ره لطف بکاشانه ما
ریشک فردوس ز یمن تو شود خانه ما
پیش ازین کسی به پیشینم نخریدی و کنون
چرخ گردد به مهر و بیعانه ما

له "بمعنی پیام ما"

له باران

له یکی از اسمای پاک حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم (آل پیغمبر پاک)

مردم دیده چو سُفتند بزرگان اشکم
منک گشت ازان سجده و در دانه ما
چون بامید تو از جسم نکردیم دریغ
آفرین باد برین بهمت مردانه ما
شکر لله که نمود است منور چشم
شاه شبیر باین عرض مجبانه ما

۴۳

(عاشیه نسخه خطی ب م)

گر چشم التفات تو باشد بسوی ما
باشد مقام صحت و عزت بکوی ما
بختم چو رهنمون شد بنمود کوی دوست
صد شکر بر مراد شده جستجوی ما
شاه شبیر ابن علی چون تویی بدهر
یار من و نگار من و ماهروی ما
پرمی بزم عشرتم اکنون ز لطف تست
میناء ما و ساغر ما و بسوی ما
یارب بهر زمان و مکان باشبیر پاک
باشی نگار من و آبروی ما
نازم باین قوت اقبال خود بحق
کاقبال کرد از کرم این گفتگوی ما
قلوب محب آل نبی چون منور است
مشکور فضل تست همه موبوئی ما

۴۴

گل غذا را گلر خا غنچه دانا مرجا
لوترا با حیدرا خیبر ستانا مرجا

له "باشد بسوی ما" "مینای ما"
ته "من دانا" خیبر واحد شکم و ضمیر جمع مکمل هر دو بهم در یک معراج که از فصاحت دور است -
ته عاشیه نسخه خطی الف ص ۶ "مربود ما" دارد -

در گلستان قلوب دوستان خویشتن
عندلیبا، بلبلا، شیرین زبانا مرجا
اقتیاج عرض عالم نیست اندر حضرتت
عالم سرو عیانا راز دانا مرجا
بهرتنبیه و سزای دشمنان این فقیه
شسوارا صف در خیبر ستانا مرجا
تا بدوزی سینه اعدای ما را در دمی
غالبا، تیغ ابروا مرگان ستانا مرجا
دزپی امداد حل مشکلاتم در دو کون
مشفقا، شفقت نشانا راز دانا مرجا

چون منور عن اب و جد بنده درگاه و تست

بحر ذخارا سحاب در نشانا مرجا

۴۵

گیری چو بدست خود علم را
آن کیست نگیردت قدم را
ای سرور دین چگونمیت وصف
شاهی بعرب مهبی عجم را
گویم نه فقط که هست مشهور
روحی در حل و جان حرم را
بگرفته فلک نذر برایت
دینار نور و مه درم را
دارد بطواف پشت را خم
گیرد بدو دست تا قدم را
نقاش ازل بشان رویت
بر صفحه روی همچو ماست
تا در نکشد دگر رقم را
این نکته خوش عیان شد از زلف
بگذاشت ز دست مؤ قلم را
از نخلت نگفت دو زلفت
بنمود چو تار و پیچ و خم را
گم کرد غزال مشک رم را

له مراد مولای مثل کثا حضرت علی مرتضی که خیبر را کشوند
ته اشاره به سید العزیز و العجم -
ته حل بمنی حرم به باهر آنا - احوام به باهر نکلتا -

کوس مه و مسر میزند چرخ ز اقبال تو صومت زیر و بم را
 من زان تو ام به بخش از لطف عصیان من و همه بدم را
 ای سرور دین برادر محشر دریاب و بگیر بان یدم را
 خواهیم ز تو تا دگر نه بنیم وزن و غم و رنج و هم الم را
 این نعت به پیش تست هر چند چون قطره به بحر و غم چویم را
 لیکن بپذیر از منور یا شاه و میرس کیف و کم را
 در صله نعت تست شاه تشریف تو آرزو برم را

انوار تو آرزو دلم را

هیجان تو آرزو سرم را

نام نامی خدایت سرنامه ما طره بگیش زینت عمامه ما
 از ادب سجده کنان در رقم نام نبی جبهه سا بر سر قرطاس بود خامه ما
 هر چه هست از تو بود ذائقه و لامه ام و بود سامه و باصره و ثامه ما
 حالیا از در تو عرض منور انیت در گل فسق گر آلوده بود جامه ما

در دو عالم بخدا رحمت عامت خواهد

یا رسول عربی معصیت تمامه ما

له اشاره به : دَافِعُ الْبَلَاءِ وَالْوَبَاءِ وَالْفَحْطِ وَالْمُرْسِ وَالْأَلَمِ
 له اشاره به : وَسَيَكُنُّنَا فِي الدِّينِ مَوْلَانَا وَمَوْلَى الثَّقَلَيْنِ

(عاشیه نسخه خطی ب م ص)

یا الهی عنایتم فرما کرم بی نهایتم فرما
 چون توئی کافیم لکل امور یا الهی کفایتم فرما
 حامیم چونکه جز تو دیگر نیست یا الهی حمایتم فرما
 راه گم کرده ام چو در شب تار بره نیک ارایتم فرما
 جبهه سا گویدت منور نیز

یا الهی هدایتم فرما

(عاشیه نسخه خطی ب م ص)

یا حسین ابن علی غم بر ما پیر ما هادی ما رهبر ما
 والدینت چو علی است و بشوئل خوش بود جبهه تو پیغمبر ما
 از کمال کرمت هست و بود خلعت عز و شرف در بر ما
 از عنایات عمیت چه خوش است بر سر تاج من و افسر ما
 کن مروج ز کرم نعت دلم گرچه قلب است شها این زیر ما
 وز کرمهای تو بنیم فقط این هجومی که بود بر در ما

له اشاره به : قَاضِي الْحَاجَاتِ وَكَافِي الدَّرَجَاتِ

له غزل شماره ۸۸ در نسخه خطی الف موجود ندارد

له ضمیر واحد مکمل و جمع مکمل دمن و ما، در یک مصرع بهم که غیر فصیح باشد

ای باعث آرام ما امدلنا امدلنا امدلنا
 ای شافع روز جزا امدلنا امدلنا امدلنا
 ای سامع عرض گدا امدلنا امدلنا امدلنا
 گوید منور جبهه ما امدلنا امدلنا امدلنا
 شیر خدا بهر خدا امدلنا امدلنا امدلنا
 اعنی علی مرتضیٰ امدلنا امدلنا امدلنا

۵۲

یا شبیر و شبیر بدین شما بدل پر عزم حزین شما
 بدو رخساره حسین شما بدو چشمان نازنین شما
 چشم دارند مردم چشم بزمه رفتن زمین شما
 کرد خوشبو چه خوش مشام دلم گنجهت زلف عنبرین شما
 به و مهر و زهره فحلت داد مهر دو رخساره و جبین شما
 ابلق و سر را بزین سپهر مهر و ماه و رکاب زین شما
 آنکه در دهر مهر نامندش هست آویزه نگین شما
 عرض دارد منور مکیین بنده احقر کمین شما
 که بود حشر او بر روز جزا

باشبیر و شبیر بدین شما

ردیف الباء

۵۳

(ماشیه نمطی بس ۲)

از گرد نعل پای شبیر این بو تراب روشن دو دیده ام شده چون مهر و ماهتاب
 یعنی چنان نمود دو چشم که روشت از خفت و کف چونکه دهد ماه و آفتاب
 زبید کنون سلام بر ارواح طلیات یعنی شبیر و شبیر و آتش ز شیخ و شاب
 نخواهم پس از سلام دگر یا شبیر پاک حل عقود و خیبر و امان هر سه بس شتاب
 خواهد دگر منور ملاح بعد مدح
 عفو گناه و صحت ایمان از آن جناب

۵۴

(ماشیه نمطی بس ۲)

إِنْ صَرَفْتَ الْعُمْرَ رَبِّي فِي اللَّعِبِ لَيْسَ غَيْرِ الْفَضْلِ لِإِعْفَائِي سَبَبٌ
 أَنْتَ سَتَارُ الْعُيُوبِ أَنْتَ رَبُّ غَافِرٍ لِلذَّنْبِ كَشَافُ الْكَرْبِ

له اشعار تحت شماره ۵۳ در نسخه خطی الف و ج و د ندارد. ۵۳ بر صحت از آتش چشم مرده شد. ۵۴ شرح منکوم دعای مأثوره :- یا الله یا الله یا الله یا الله یا غیاث المستغیثین یا امان الخائفین یا محیی الدعوات یا قاضی الحاجات یا ستار العیوب یا غافر الذنوب یا کاشف الکروب و اعف عني و اغفر لک و ارحمنا أنت خیر الرحیمین ۵ نیز ذکر رب اغفر و ارحم و انت خیر الرحیمین ۵
 (سپاره قد اطلع المؤمنون ۱۸ سورة المؤمنون آیت ۱۱۸)

فَاغْفِرِ الْعُصْيَانَ مِنِّي كُلَّهَا وَاقْضِ حَاجَاتِي بِسُلْطَانِ عَرَبٍ
 أَحْمَدُ الْمُخْتَارُ فَخْرُ الْأَنْبِيَا أَشْرَفُ الشَّرَفِ بِحَسْبِ وَالنَّسَبِ
 سَأَلْتُ مِنْكَ الْمُنُورَ بِالنَّبِيِّ
 فَأَعْطَهُ رِزْقُ الْكَثِيرِ بِلَا التَّعَبِ

۵۵

ای بکنه تو عمل در گرداب وی به بحر تو نه فلک چو جاب
 هیچکس منکرست نبوده و نیست هوشیار است در چه مست شراب
 یک نمی بحر فیض تست که دهر هر کجا می برد بچنگ سحاب
 روزی تازه از تو می یابند چه چنین و چه بچه شیخ و چه شاب
 بگدا و بشه عنایت تست گرچه دلق است در بود سحاب
 همچو یک ذره ایست از مهرت آفتاب است اگر دگر مهتاب
 چون پی حل مشکلات دو کون هست نامت کلید فتح الباب
 عرض دارد هنورت بحباب افْتَتِحْ يَا مُفْتِحِ الْأَبْوَابِ
 نیز خواهد بنام آل نبی
 جام کوثر بنزع و یوم حساب

۵۶

ای بجزرت چون فلک صد بحباب ذره از آفتاب است آفتاب

له "بچه در هم مادی" له یعنی کشودن در - له یعنی ای کشانیده در درمی را بریدیم بکشا -

غیر بحر فیض جاری حضور من ندیدم هیچکی الا سراب
 از عنایت های خود بنواختی حضرت شاه علی صفدر خطاب
 تا فشانده از عرق یکقطره از خجالت در صدف شد در ناب
 تا که بنموده عذار اندر چمن گل عرق بنمود یعنی شد گلاب
 باز هم مشور از شرمندگی ماند اندر شیشه از روی حجاب
 تا نموده گیوهی مشکین خود میخورد زلف بنفشه بیچ و تاب
 داغداران جنابش بوده اند صد هزاران بنده همچو آفتاب
 شیر را دیدم چو روبه منزلت پیش حکم آن شه عالیجناب
 نیز دیدم پیش قدر عایش فیل مورد و باز مانند ذباب
 هر کرا دیدم عنایم شاه بود گر صبی بود و اگر چه شیخ و شاب
 از کرامت هاشم گر بنو شتمی میشد از روداد هر روزی کتاب
 من نمیدانم چرا انکار کرد از جنابش خارجی خانه فراب
 من چو باشم مست نعت و منقبت پس نمیدانم می و چنگ و رباب
 عرض میدارد محبت در گمت یا علی یا ایلیا یا بوتراب
 از تو خواهم یا علی مرتضی صحت و خیر و ثنای لیکن شتاب

له این شعر در نسخه خطی الف بعد از شعر شماره پنجم است در نسخه خطی الف، له صفت شکن له شد یعنی فعل لازم است که فعل ناقص: چنانکه سعدی فرموده ع شد غلامی که آب بخورد له ع ز شرم رنگ رخسارش چو نیلوفر در آب است - (شیخ سعدی) له حافظ این طودی سروده است له پرده از رخ برگزیدی یک نظر در جلوه گاه دریا حور پری را در حجاب انداختی (حافظ) له مولانا جامی گفته: بنفشه طره مغرور نموده می داد - صبا حکایت بلطف تو در میان انداخت (جامی) له یعنی گس شد و گریه نسخه خطی الف، له گویا ع "شعری بنقادی من کاغذ شود" (روم) له آنان که علیه حضرت علی جنگیدند له ایلیا و بوتراب: هر دو لقب حضرت علی علیه السلام

از تو خواهم تا که باشد همچو شمع دوست را دل روشن و دشمن مذاب
از تو خواهم جلوه دیدار تو گر به بیداری به بخشی یا بخواب
هم بنزع و حشر بر آئی سرم از سر لطف و دبی جام شراب
کن منور از سر لطف عیم
جسم و جان بنده چون مهر آفتاب

۵۷

(عاشیه نسخه خطی ب م ص ۳۱)

در مدح شاه مردان

ای نجل پیش رخ تو مآفتاب پیش رویتو تو کی آرد مآفتاب
بنده گیت موجب آزاد گیت ایلام در گمت هر شیخ و شاب
از تو خواهم صحت و امن و امان از تو خواهم در دو عالم فتح باب
نام پاک تو شما مشکل کثاست مشکلاتم حل کن ! بو تراب
انتظار مقدمت دارم کنون تا بیائی بهر امدادم شتاب
وز تو می خواهم بسطین نبی صحت جان و تن ای عالیجناب
کن منور را ز عین لطف خویش
نیک نام و کامران و کامیاب

له معنی پیکار - له همچون آفتاب - نسخه خطی الف ص ۱۴

له در هر دو مصرع "مآفتاب" است - در یکی آفتاب و در دیگری مآفتاب بسته می باشد - له مراد "بندگی" است

له غزل شماره ۵۴ در نسخه خطی الف وجود ندارد -

۵۸

(عاشیه نسخه خطی ب م ص ۳۰)

ای صبا عرض را رسان بادب سر بسجده بپادشاه عرب
کای حبیب خدا و شافع ما دی بروی خویش تو عاشق رب
گرچه کردم همه بنادانی عمر خود صرف مان بملود لعب
در نباشد چو من و گر عاصی بجنوب و شمال و شرق و غرب
چشم دارم ولی بسطینت خیر دنیا و دین بغیر طلب
تا نه بنیم شما دگر زین بعد هیچک از منکر و رنج و درد تعب
وانچه خواهم که بنیم از لطف عز و جاه است و فرح و عیش و طرب
لیکن این جمله از تو می خواهم که دبی بنده را بغیر سبب
خواهد اکنون منور از باغت
به بهی خوش اند و سیب عنب

۵۹

ای عنلام دافدارت مآفتاب ذره از مهر رویت آفتاب
منکر محنت نباشد هر که راست چشم بنیا ای شه عالیجناب
خاک کویت سرمه چشم ملک گردد راحت تو تیاغی شیخ و شاب
از ارادت هر که میکوبد درت در زمان بر روی او شد فتح باب

له "عرض رسان با ادب" عاشیه نسخه خطی الف ص ۱۵

له بسطین پیروز (امام حسن و حسین)

له معنی انحر - له "هر که راست" له سرمه

زان منور عرض میدارد کنون
المدد یا ایللیک یا بوتراب

۶۰

(ماشیه نسخه خطی بی ۳۲)

ایکرم اکرم بے شک و ریب و یخدای آدم و نوح و شعیب
از تو میخوایم بنام پختن با وفور این چنین عصیان و عیب
ساز اکرام و لیکن آن قدر پر نمایم تا ازان دامن و جیب
صحت و اقبال و عز و جاه نیز با امان و امن و ایمان ده ز غیب
چشم میدارد منور از تو نیز
راحت هرگونه اندر وقت شیب

۶۱

ای که بخیز تو هیچکس را نه توان است نه تاب
میرسد روزی ز خوانست بچه ها را در چنین
هرکسی دارد امید فضل شایا از درت
مالک شاهنشاه آموزگار ببنده ام
چون نکردم از نکوئی بیج و کردم عمر صرف
از جنابت هرکه و مه فیض گیرد فیض یاب
رازقی شام و سحر شایا بطفل و شیخ و شاب
از برای عفو عصیان و ز پی امن از غلب
گر بختی چشم دارم در پرسی کو جواب
جمله در لهو و لعب یا در میان خورد و خواب

له "لقب حضرت علی مولای شگشتا" له ای کریم - نداد منادی باید جداگانه باشد -
له "دای خدای" نداد منادی باید جداگانه باشد - له فی توان است و نه تاب (نسخه خطی الفص ۱۴)
له هرکه و مه از جنابت (نسخه خطی الفص ۱۴) له رحم مادر - له کوه حرف استقام - یعنی کجا -

با وجود این همه همچون منور طرند چشم دارم از تو عفو تقصیرات فی یوم الحساب
پس گن شرمنده ام از لطف و فضل خویشتن
ای خداوند کریم و اکرم عالی جناب

۶۲

ای لسانت کلید فتح الباب ورد نامت مفتوح الابواب
نخل از هر دو خد تو باشد آفتاب است در بود ممتاب
نخلت از دست جود تو دارد گرچه دریا بود و گرچه سحاب
جرمها بم بحر رحمت تو بنود بان گم چو نقش به آب
چون منور غلام حضرت نشست
بنده خویش را شها در یاب

۶۳

(ماشیه نسخه خطی بی ۳۲)

بصد هزار نیاز و بصد هزار ادب برای خیر دو کون پی حصول ثواب
سلام و بندگی بنده بهر چارده است که هر یکی است ازین چارده رفیع جناب
نخست احمد مختار و بعد ازان حیدر که آن یکی است چو غورشید و آن دگر ممتاب
سوم بتول و زان بعد هر دو سبط نبی علی الخصوص حسین شهید تشنه آب

له یعنی روز قیامت - له کشاینده در -
له "خد" یعنی قصاره - له ع نخلت از دست جود تو باشد - ماشیه نسخه خطی الفص ۱۵ -
له "مادر چهارده معصوم" -

مع العباد و مع البائس و مع الجعنه
 مع النقی و مع العسکری و مهدی دین
 منور است که خواهد کنون ز بعد سلام
 کلید امن و امان و شفا و صحت و خیر
 بکاف و برضا و نفی مع الاجاب
 شفیع و شافع ما بندگان بیوم حساب
 ازین چهارده معصوم بهر فتح البابت
 ز بهر خویشتن و خاندان خود هر باب
 دگر منور مسکین طلب کند زین بعد
 امان ز درد و غنا و بلا و رنج و عذاب

۴۴

بیا بهر خدا یا قطب اقطاب
 توئی چون پادشاه هر دو عالم
 اگر چه سوئی قبله سحره ماست
 توئی قبله نما یا قطب اقطاب
 بدینا گر چه باشم یا بعقی
 غلامم از شما یا قطب اقطاب
 منم سائل بدرگاهت پی خیر
 بده خیر و شفا یا قطب اقطاب
 چه کردی زنده دین احمدی را
 دلم زنده نما یا قطب اقطاب
 منور چشم میدارد بدرگاه
 پذیرای عرض ما یا قطب اقطاب

له امام دین العابدین
 له ششم، چهارم تا ششم - اسمای گرامی ائمه معصومین دارد -
 له مراد از غوث الاعظم پیران پیر و شیخ عبدالقادر جیلانی است -
 له در نسخه خطی الف شعر شماره ۴ بجای شعر شماره ۶ است و مقطع شعر ششم است -

۴۵

پری دیدم ز بخت خوش عجب خواب
 به تنخست چون فلک بر چپار بالین
 چه دیدم اینچنین گفتم بصد بحر
 نه بل پیغمبران اندر شب تار
 نگنجد در کتاب جرم من آه
 گذشته عمر من جسد بعضیان
 بحد الله پس از اصفای احوال
 بگفتا در جوابم کای منور
 بدینا از برای حل مشکل
 هم اندر دین برای فتح ابواب

۴۶

چون بخت خوش روان گشتم براه بوتراب
 گرچه از بسیاری عصیان دل من تیره بود
 سنگ ما را لعل و دین خاک وجودم کیمیا
 زیب بخش کرسی دین شاه دین شد تا که کرد
 کارهای خویش بسپردم بشاه بوتراب
 ظلمت دنیا و دینم برد ماو بوتراب
 مین مهرش خوش نمود از کینگاه بوتراب
 در بروج دوازده انجم سپاه بوتراب

له تنخست - نسخه خطی ایست ۱۵ -
 له یعنی پیش و تحقیق و تدقیق -
 له مراد از دوازده بروج - اینجا دوازده ائمه معصومین می باشد -

روی خوبت را نگویم مانتاب
 ثناء جیلان ذات پاکت در دو کون
 زاهدان را از امور غیبه شرع
 مکرانت را شنش با مدام
 زان نصیب دشمنانت سیدا
 گرچه احقر را بعضیان روز و شب
 بنده را از فیض عامت آرزو
 زان منور را ز درگاهت مدام
 اطلابت اطلابت اطلاب!

ما فیران را ز بدخواهی و شرک
 اجتناب است اجتناب است اجتناب

۴۰

سروش غیب کرد آواز امشب
 شدم بیدار و گفتم شیئی لله

له تحت تاثیر شعر سعدی شیرازی - مایه روی خوب از من مانتاب
 بادی تا لبش دیت پموش تا بهر شانی جمال آفتاب (طبقات سعدی)
 له مراد غوث الاعظم پیران پیر شیخ عبدالقادر جیلانی است چون تونی یکفته از غرضید ذات - جمعی بین پر ز ماه و غمربیا -
 له نسو خطی ب، اجتناب است اجتناب دارد که اشتباه کتاب است - (مولوی - دیوان شمس تبریزی)
 له در نسو خطی الف این مقطع نیست شعر چهارم این نزل است -
 له تحت تاثیر شعر مولوی - بدون کن عتاب را از چشم اسرار که تا پیدا شود اسرار امشب (دیوان شمس تبریزی)
 له اعتقاد عوام "شیئی لله یا شیخ"

بامید غنایات تو شاها
 منور تا نمائی از قدومت
 مرا از مقدمت یا شاه بغداد
 بحمد الله ز نین شاه جیلانی
 رسیدم چون به بزم شاه جیلان
 چون شد آئینه چشم منور
 بعرض خویش میپردازم امشب
 هر دو دیده جامی سازم امشب
 ز لطف خویش کن ممتازم امشب
 مرا از غیب شد در بازم امشب
 از آن تا چرخ سرافرازم امشب
 بعکس روی او می نازم امشب

به بخت خویشتن ای جان جانان
 بدم افتاد چون شهبازم امشب

۴۱

کرم چو عرض حال بدرگاه بوترباب
 تا محل چشم خویش کنم گرد راه شاه
 هرگز نیرسد بخدا راست گویت
 خوش طاعتی ماست که روشن بعالم است
 بوده است والدیم چون ز جان بنده علی
 در سینه حسود مبدان منورا
 حل کرد مشکلات مرا شاه بوترباب
 زان ایستاده بشه راه بوترباب
 چرخ برین به پای خنکاه بوترباب
 از هر مستنیر بنی ماه بوترباب
 بوده است مادرم نه مگر دایه بوترباب
 ما آزموده ایم ز درگاه بوترباب

له شب روز از آن استار گانت - که در تابید در دیدار امشب (دیوان شمس تبریزی) - مراد از شاه بغداد شیخ عبدالقادر جیلانی
 له مخفف جیلان - رجوع به شماره ۳ - شدم مست و رخ گلزار امشب (مولانا دوم - دیوان شمس تبریزی)
 له شود این جان قطره بچو دریا - چو آمد پیش من لارا امشب (دیوان شمس تبریزی)
 له شاهزاده
 له پرستار کنیزک -

شمیر تیز و خنجر و تیر و سنان نه کرد
کاری که کرد آه سحرگاه بوتراب

در منقبت

کشتی کهنه و فرسوده و طغیانی آب طرف تر اینک ندارد فی و ملاح و طناب
چشم من هست مگر جانب شاه جلی که رسد بهر مردیان بدد زود و شتاب
قطب اقطاب بود نام شریفش لاریب غوث اغواش ز درگاه آهش خطاب
چون توئی سید بغداد بفیاضی عم همچو دریا بزین و بهوا همچو سحاب
المدد گفته کند عرض منور بجناب
بنده ام عن اب وجد سید جلیلان دریاب

(حاشیه خطی ب ص ۲۹)

ماههای سال را دیدم چو یب حضرت اثناعشر را با ادب
خوش سپردم تا ز بهر خیر ما هر یکی در هر یکی باشد سبب
پس بماه هشتم این سال نو از امام هشتم عالی نسب

له تحت تاثیر شرفا و غالب به شب تاریک نیم موج گردانی چنین مائل کجا دانند حال ما سبکباران را علما (حافظ شیرازی)
به بر ما حالت و شب تاریک طوفان خیز گشته لنگر کشتی و ناخدا خفت است (غالب) له یب - یعنی تیر پیکان دارد

له "مراود" دوازده امام
له حضرت امام رضا (مشهد مقدس)

من بصد عجز و نیاز و بندگی جبهه سوده با ادب دارم طلب
بهشت چیز امن و امان و عهد و جاه حشمت و اجلال و اقبال و طرب
بهر دفع شتر دهر و شکوه هم بهم و عنتم و حزن و وسواس و کرب
ای منور زبید اکنون صد سلام

بر امام شمامن له والا حسب

ماه ام گفتا بمن خوش نکته چون آفتاب کردش فی الفو اندر گوش خود چون در ناب
خاکساری روشنی بخش دل آئینه ما ست خاکساری زان گزیند آفتاب و ماهتاب
خاکساری میگویند هر که خواهد فیض حق خاکساری چون گزیند دهر می آرد سحاب
خاکسارانه نموده چهره خود تا فلک خیمه اش باشد از انرو ایتاده بی طناب
هر که شد اندر جهان گر شاه هست و در وزیر شد زمین خاکساریا بعالم فتح یاب
هیچ میدانی که حکمت چیست از گرد و غبار در عساکر آنکه میخیزند بسی زود و شتاب
تا نماید خاکسارانه بدرگاه اله بهر عرض فتح و نصرت هر یکی از شیخ و شتاب
خاکساری میرماند از عذاب و در عقاب خاکساری میرماند از حساب و از عتاب
خاکساری میگویند هر که مقبول خداست خاکساری در دو عالم می نماید فتحیاب
خاکساری چون نباشد موجب افضال حق خاکساری نبستی وارو بشاه بوتراب

له جوع بهر سرسوم -
له نکته چون آفتاب له یعنی عقوبت و سزا -
له تراز مترادف خاک و بوتراب لقب حضرت علی

ای منور زود شو بخیر و عرض حال کن در جناب مستطاب حضرت صفدر خطاب

من عن سلام یک نگاہی از کرم کن سوئی من

یا علی یا ایلیا یا براسن یا بوتراب

۴۵

در منقبت حضرت شاه علیہ السلام

یا حضرت منظر العجائب یا حضرت منظر الغرائب

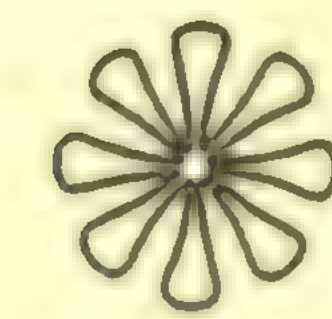
چون غیر تو دیگری ندارم چون از تو مراست در نوائب

ما را بحصار خود حصون دار از شرّ حوادث و مصائب

در هر طرفم بحسن خود دار از حدّ شمال تا ببائیب

یا ربّ بعلی بخش ایمان

اکنون که منور است تائب



له معشکن - باز هم لقب مولای مشکشا - یا ایلیا و براسن هر دو لقب حضرت علی

۴۵ تفسیر و تشریح :- ناو علی منظر العجائب و الغرائب بحده عوناً لک فی التوائب کلّهم و

نعم سین علی بیکونک یا محمد و قولاً ینک یا علی یا علی یا علی یا علی آذین - (دعای مازدر)

له گوشه شمال مغرب

روین الماء

۴۶

از پی ورد در همه اوقات از پی حشر در همه حالات

بگرفتم حروف مفلوکی از ابتدای سورت بالامات

تا بود ورد بر زبان ہر دم تا بود حشر در ہمہ آنات

تا بود باعث وصول مراد تا بود موجب حصول نجات

تا بود حلّ مشکلات از آن ہم بود زانچہ رفعت درجات

صحت ایمان امان در آن باشد ہم بود زانچہ عفو تقصیرات

۴۶ بمعنی تعویذ ۴۶ حروف مداول - باصل - ۴۶ جمع سوره مراد قرآنی سورتیں - قرآن پاک کی سورتوں کے حروف کا لحاظ حروف ابجد تذکرہ ہے - اسماء سور قرآنی مندرجہ ذیل ہیں جن پہ فاضل شاعر نے لحاظ حروف "احاد" عشرات اور حروف آت پر مبر کیا ہے :-

الح - طه - المص - یسین - الز - المر - من - کھیعص - طسم - حم - عسق - ق - ن - والنون
۴۶ اور ۴۶ کے تحت انہی حروف مقطعات کی طرف اشارہ ہے - اگلے اشعار میں انہی پہ بحث ہے کہ حروف ابجد میں
کون کون سے حروف ان میں آئے ہیں -
۴۶ جمع آن - ساعتیں اور لمحات -

الف و با و ہا و واو حاطا در احاد آمدند از صفحات
یا و ہم کاف و لام و نون بعدش سین و ہم عین و صاد در عشرت
بنود غیر قاف و تا در وی ایک می پُرسی از حروف آت
لِلّٰهِ الْحَمْد یافتیم ز اینها آنچه جستم بحذف تکرار
اعنی از فیض اقدس قرآن یافتیم درد این همه کلمات
احمد و فاطمه علی حسنین قل بسمای کلم صلات
عرض دارد منور مسکین سر بسجده بنجمه حضرات
کز ازل دست بیع درگاه است شکر لله به بیع بات بتات
سرفرازم به بندگی دارند در حیات و ممات و در عرصات
تا بدینا و دین مرا باشد صحت ایمان و رفعت درجات
جام کوثر نصیب من باشد
ہم بحشر و نزع و در سکران

۱۰ اشارہ بہ حروف ابجد (آب ج ذ) حروف تہجی - الف سب سے دیر وہ آتھ کئے جو حروف کے با ترتیب اعداد معلوم کرنے کی غرض سے بنائے گئے ہیں۔ یعنی :-
ابجد - ہوز - حطی - کلن - سفص - قرشت - نخذ - ففط - ان میں سے پہلے تین کلمات یعنی دس حروف تک ترتیب وار ایک سے دس تک اعداد ہیں۔ پھر دہائی بنتی ہے۔ دس بیس وغیرہ اور ق قرشت تک سوا تک اعداد ہیں۔ اس کے بعد سیکڑہ بدلتا ہے حتیٰ کہ رخ کے اعداد ایک ہزار ہیں۔
۱۱ اعداد یعنی ایک ایک "حروف اعداد" - الف - ب - ج - د - و - ز - ح - ط -
۱۲ اعداد یعنی دس بیس تیس چالیس تا نوے - حروف عشرت : ی - ک - ل - م - ن - س - ع - ف - ص -
۱۳ آت یعنی سو - صد - ۱۰۰ حروف آت ق قرشت سے آگے - ق - ر - ش - ت - تا ظ -
۱۴ تکرار حروف - جو بار بار ان سورتوں میں آئے ہیں - * نسخہ خطی الف و ب ہ و د میں اشتباہ کا تب ہے "غیر قاف و ظا در وی" ہونا چاہیے کیونکہ حروف آت ق قرشت سے شروع ہو کر مطلق کے ظ تک جاتے ہیں۔
۱۵ مراد پنجتن پاک شہ بیوشی مرگ۔

(۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰)

اگرچہ آئینہ دل ز جرم پر سنگت و گرچہ جسم دلم از گناہ چون سنگت
جناب سید شہیر بن علی ولی ہزار شکر کہ مہر تو نقش بر سنگت
زمن حُب تو دیدم بہ پشت شیر سوار پگاہ مور ضعیفی کہ پای او لنگ است
مراسم چشم کرم از توزان ترازوی فیض کہ ہر دو کون دران بہر وزن پاسنگت
خجالتت مرا ز تصویر خدمت تو چنان قصور ازان مور لنگ را ننگست
اگرچہ میل عزیزان دہر از پی رنگ بقرمز است و گر سوی رنگ رود ننگست
ز بہر پوشش ما بندگان شاہ علی بہ بوترا تب قسم رنگ گل چہ خوش رنگست
ظفر نصیب بود چون عنلام تو بدو کون نصیب بندہ درگاہ فتح بی جنگ است
کند منور مسکین شرف بخاک دت
چنانکہ منحصر سلاطین بہ پشت اور ننگست

آل پاک احمدیہ چونکہ عالی پایہ است حُب او ایدل ز بہر ما چہ خوش پیرایہ است

۱۰ تحت تاثیر شعر سعدی
دلی کہ عاشق و صابر بود مگر رنگ است ز عشق تا بہ صبوری ہزار رنگ است
(صدی شیرازی)

۱۱ خجالتی است مرا نسخہ خطی الف عاشق ۲۵
۱۲ اسم گناہ - جس سے کہنے رنگے جاتے ہیں - (دوماس)
۱۳ لقب حضرت علی شیر خدا
۱۴ احمدی را۔

بهر اطفال مراد اتم بمس امن دهر شیر فیض لطف یزدان هر کسی را دایه است
 در بی سرائیگی مشهورم ایدل در جهان غم ندارم فضل حق چون بهر سرائیه است
 از غنایات خداوند کریم کار ساز ز افسر ستاری حق بر سر سایه است
 ای منور از برای عفو عصیانهای ما
 آیت لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ مَا يَهْدِي

(ماشین خطی ب صف ۵۷)

امروز جلوش شب من چون بسریه است در مهر نگاه میر من سوی فقیه است
 از مهر علی لوح دلم ماه مینر است چون لعل که از پرتو خود نور پذیر است
 اکنون بگاهش که دلم لعل شد از سنگ بان نقش دلم نیست مگر نام شبیر است
 اکسیر ز قلب دلم گشت چو خاکش خوش خاک درش سجده گه شاه و امیر است
 شکرانه این نعمت عظمی ز منور
 در صبح و مساپیش خداوند قدیر است

(ماشین خطی ب صف ۵۸)

امید از حق ره اصل کمال است امید از غیر حق کفر و ضلال است

له ع خوش سند لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ آیه است (زیر همان مراح این هم نوشته) تلخیص آیت قرآن مجیده. لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا (سوره الزمر سیه ۲۳-آیه ۵۳) له تحت شین له در نسخ خطی "اکثیر" نوشته - اشتباه کاتب -

اگر محشر مقام قیل و قال است مرا از قیل و قالش کی ملال است
 سوالم گر کنند از کرن من مرا هم فضل حق جای سوال است
 چو حامیم نبی باشد به محشر نجاتم روز محشر کی محال است
 چو گویم یا رسول الله چه گویم که وصف فائق از دهم و خیال است
 چو تسنان عالم را به پشت لسان اندر بیان نصرت لال است
 بیان حق و صفت از منور

تعال الله چه امکان و مجال است

(ماشین خطی ب صف ۵۹)

اندین دهر اگر یار و گر اغیار است هر کجا می نگری جلوه گه دلداری است
 در تو با چشم بصیرت نگری ای عارف همچو آئینه همه خشت و در و دیوار است
 حیدر و شبّر و شبیر و بتول اندر نور حضرت ختم الرسل مطلع این انوار است
 عقبه پاک شبر چو کج شفا خانه ماست خاک نعل تقدش داروی این بیمار است
 در چه دهر است پُر از خوف و جهان پُر ز شورو هیچ نعم نیست دلا فضل خدا در کار است
 در شبیر ما مامن و شبیر ما حافظ و ناصر و حامی و معین یار است
 هیچ نعم نیست منور ز شورو عالم
 چونکه شبیر و شبّر دفع کن اشرار است

له ع "ای برتر از خیال و قیاس و گمان و دهم" (سعدی) له "چو تسنان در عالم را به پشت" نسخ خطی الف ماشیم ۲۱ له لنگ له میان شبیر و بتول (داو) بایست که در هر دو نسخ خطی مفتوحه

آنکه آدم را بنور احمدی مسجود ساخت وز پی یک سجده استاد ملک مردود ساخت
مخل آفات را از شش بهت بر روی مهر حرمت آل پیمبر از کرم مدد ساخت
با دو زلف و خط و ابروده چه خوش با بندو کشور خود شاه حسن از چار سو محدود ساخت
دین سپاه مردم از روی کمال احتیاط در دو برج دیده بر سرحد خود معهود ساخت
شکر آن حق ای منور بر تو آمد فرض عین
کز عنایت های خویش حل مشکل زود ساخت

آنکه مولا و شفیق و مشفق و آقای ماست بد پاک شبر و شبیر ختم الانبیاست
و آنکه حامی و کفیل و ضامنم در دواست والد سبطین و اخ حضرت خیر الورا است
اعنی آن شاهنشهر دنیای دین سرو علن حضرت حاجت روا مشککشایر خداست
و آنکه بهر هر دو چشمم باعث نور است و لب خاک نعل پای پاک حضرت خیر النساء است
و آنکه کشاف الکروب و مانع هم و غم است حضرت شبر شفیع المذنبین روز جزاست
و آنکه ستار العیوب و غافر الذنب منست ارحم از ام و احم شاه شهید کربلاست

له غزل شماره ۸۲ در نسخ خطی الف و مجرد ندارد له کولاً محمداً ما خلقتهک یا آدم (شرح تهرن جلد ۲ ص ۴۶)
له تلحج بیت کریم به «وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدْوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی وَتَسْتَكْبِرُ وَكَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ (سوره البقره سیاهه لا آیت)
«قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدْوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ لَمْ یَّکُنْ مِنَ السَّٰجِدِیْنَ (سیاهه ۸- سوره الاعراف- آیت ۱۷)
له معنی دارد له ملامت در کائنات - تحیر الوری نور الهدی - گفت الوری -
له مراد حضرت فاطمه الزهرا

مالیا عرض منور در جناب نخبین
از برای حل مشکلهای خود بهر خداست

ای بحر محیط قطره دریایت وی مهر سپهر ساغر مینایت
ای بی پدر و مادر فرزند و سیم جائت نی و بنیت بهر یکجایت
در دهر هر آنکه هست از شاه و فقیر غلبان تواند نیت کس آفایت
بر چشم عنایت باین همت پست بر پا چو نموده ام بعصیان رایت
کن عفو ز لطف خود بفرقان حمید صد صد گنه مرا بهر یک آیت
اکنون ز منور محقق به نیاز عرفیت شها بحضرت ولایت
که از بهر بشول و شبر و شاه شبیر
کن لطف ورا عنایت بی غایت

ای به پیش شان تو عرش برین را قدر پست کرد حق پیدا برایت هر چه در کونین هست
چشم و دارد بسویت اکرم کو هر کسی اهل دولت مفلس و شاه و گدا صوفی و مست

له تلحج به له کولاً محمداً صلی الله علیه و سلم ما خلقته الدنيا والاخره ولا السموات والارض ولا العرش ولا النکستی ولا اللوح
ولا القلم ولا الجنة ولا النار ولا محمداً ما خلقتهک یا آدم (شرح تهرن جلد دوم صفحہ ۴۶)

با کمال لطف و فیض و با غزاً و مهر و جنگ
 دین خود را خوش نمودی بادشاه بند و بست
 زیر حکم تو نجوم و سبعة سیاره اند
 زیر فرمان تو سعد و نحس و هرنیک و بد است
 وصف روی خوب تو گویم چه ای زهره جبین
 ابرویت دیدم بلال و همچو خورشید خداست
 احتیاجی نیست اندر حضرت از عرض حال
 چون ضمیر انورت روشن تراز جام جم است
 الآمان خواهم طفیلت از شمرور ما خلق
 فی السَّمَا وَالْأَرْضِ شاه هر چه از بیش و کم است
 چون منور را ز اقبال خوش و بخت سعید
 حُب اهل بیت بر لوح دلش خوش نقش بست

با وجود کثرت عصیان خود در روز حشر

از حساب آخرت با حُب اہلبیت رست

۱۲ رمضان المبارک ۱۲۵۳

در نعت

ای پشت فلک دو تاز جودت فخر دو جهان بود و جودت
 مردم بدو دیده جا نموده بنیند رست پی و درودت
 حقا که خدای هر دو عالم سلطان پیمبران نمودت
 آتش که شدی ز بهر معراج ابواب سما خدا کشودت

له ده جنگ جس میں حضور پاک نے بہ نفس نفیس شرکت فرمائی۔

له سات تیارے: شمس۔ قمر۔ زحل۔ مشتری۔ عطارد۔ مریخ۔ زہرہ۔

الفلق من شتر ما خلق (قرآن شریف۔ سیارہ ۳۰۰ عم۔ سورہ نلق)

له شئی بمعنی رفیق بطور فعل لازم۔ مستعمل نزد قدما: ۱۰

له غلامی کہ آپ جو آرد

آپ جو آمد و عیلام ہر دو

(سعدی)

در دستر بر انبیا و مرسل گویم بخدا خدا نمودت
 وصف تو شہا ز من چہ آید ای فخر رسل چو حق ستودت
 تَوَلَّاهُ لِمَا بَشَانِ تو گفت معشوق خودت خدا نمودت
 ہم بزم خدا تو بودی آنجا ہمزاز کسی دگر نبودت
 گوید بادب کنون منور سوده سر خویش در سجودت
 ای صاحب تخت قَابِ قَوْسَيْنِ ہر لحظہ سلام و ہم درودت

مامون و مصون دار ما را

از شر حرارت و برودت

(عاشقینہ خطی بص ۴۵)

ایدل چو ارحم از اب و ام کردگار ماست خوش ناصر و نصیر چون پروردگار ماست
 ما را نمی سزد کہ عنم کار خود کنیم چون منکر کار بخداوندگار ماست
 سیاب را قمار اگر اکسیر می دهد نامت قرار بخشش دل بقرار ماست
 از یمن وصف روی تو یا حضرت شبیر دنیا و مہر و ماہ چہ خوش سرشار ماست
 زلف سیاہ و روی سفید تو سیدا عید و شب برات بہ یل و نہار ماست

له اشارہ و تلخیص: تَوَلَّاهُ لِمَا بَشَانِ (حدیث شریف) نیز جُزء بہ غزل شمارہ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴

از مین بسدگی جناب شهر شیر روشن چو مهر ماه دل داغدار ماست
 اکنون منور است که گوید بصد نیاز
 در حضرت تو بسدگی به شمار ماست

(عاشق نغمه غلی بصفحه ۸۸)

ای ز خاک آستانت هر دو چشمم را ضیاست غنچه تنگ دلم را یاد تو باد صباست
 تکه زرین مهر از زر گر چرخ برین در حضرت یا علی نذر گریبان قباست
 درد نامت از برای ما مجانب شکر حق دافع رنج و بلا و معطلی خیر و شفاست
 من ز طوفان حوادث ناهیم که از فضل حق بادیان کشتی ما دامن آل عباست
 ای منور غم مخور بیچک ز مشکمای دهر
 دستگیرت در دو عالم چون شه مشکلاست

ایکه ابروی کجست خوش تیغ جوهر دار ناست روشنی هر دو کون از روی پُر انوار ناست
 پرتو انوار حق چون دست قدرت کرد صاف در او نور شید و ماه و صفوتش خوار ناست
 دین نجوم پُر ضیا اندر ترا زوی فلک خوب سنجیدم که هر یک دانه انبار ناست
 خوشه چینی سپهر منحنی از خرمنت روشت از خوشه پروین که از خروار ناست

له تلحیح به : دافع البلاء والنقص والمرض والالام -
 له کز فضل حق - که از (خارج از وزن)

له تلحیح - فتر صافی -

شاه او ادنی لقب ای قاب تو سینت مقررش و مایها چه گویم نقطه پرکار ناست
 کشمش و قند و نبات و شکر و شهد و مویز هر یکی شایا فدای لذت گفتار ناست
 کرد چون شاه از گدایم بندگی حضرتت بهر ما نعل هما خوش سایه دیوار ناست
 مادحت را کی بود خوف حساب روز حشر چون عسلاط و خانه زاد و بنده سرکار ناست
 در فزای صحن دل خواهد نه بیند گرد غم
 چون منور خاکدوب غلبه آثار ناست

ایکه بجز تو در جهان نیست دگر جهان ناست باعث خلقت زمان نیست دگر زمان ناست
 منظر قول در نشان بلبل روضه جهان طوطی باغ لا مکان نیست دگر زبان ناست
 قند و نبات در جهان شهد و مویز و شیرمان بلکه لذیذ تر از آن نیست دگر دمان ناست
 مرجع جمله انس و جان نخل زین آسمان حضرت قدس آشیان نیست دگر مکان ناست
 ابلق دهر را چنان آنکه بود کُشان کُشان هر طرفی بهر زمان نیست دگر غمان ناست
 ابروی روی موشان قوس قزح بر آسمان نیز کمان کهکشان نیست دگر کمان ناست

ای که منور ز جان هست همیشه نعت خوان

هر چه صفت کند بیان نیست دگر از آن ناست

له تلحیح به : فکان قاب قوسین أو أدنى (قرآن مجید) سوره الفجر سیاره ۲۰۰ آیت شماره ۱۹

له ح کشمش و شهد و نبات و شکر و شیر و مویز (عاشق نغمه غلی الف ص ۱۹)

له نغمه غلی الف و ب هر دو فزای صحن دل دارد که اشتباه کاتب بنظری آید - در فضای صحن دل بی با نیست -

له غلبه آثار ناست ملاک دبار عالی که آمار شریف دارد

له رجوع به غزل شماره ۱۶ - ۱۷ شماره ۱۶

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۸۹)

ای کہ حق روی خوشت را بدو زلفت آراست
دست زلفت کجاست از بندہ کجا آید راست
کہ بصد جدو بصد جد بروی خُشنت
بید قدرت خود صانع قدرت پیراست
دو سر شفقت و لطف و کرم و اُلفت دل
دست پرورد علی فاطمہ و خیر و راست
وی درت قبلہ حاجات و مرادت دو کون
سجدہ بندہ بہر نقش کف پات بجاست
کای نقوش کف پای تو مرا از رو صدق
راہبر و راہ نمائیل و نہارم بخداست
نسبت دست سمنای تو بدریا نخم
زاکم ہر خط کف دست تو شاہا دریاست
مادحت یا شہ شبیر کنون طالب خیر
در دو کون از تو بصد عجز بنام زہراست
پس بکن لطف و کن اقبال شہا عرض مرا
کہ بہ پیش تو بصد عجز شہا عرض گداست

بندگان ز نعم آزاد چو بنیم بدو کون
بمنور کن ارشاد کہ این بندہ ماست

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۸۷)

ایکے عجز و ادب و بندگی از بندہ تراست
وز تو عفو و کرم و لطف و عنایت ما راست

۱۔ اگر نہ واسطہ روی و موی او بودی — خدای خلق تکلفی قسم تیل و نہار (کتاب مایہ سعدی)

۲۔ "از بندہ نی آید راست" پائین ہمان سطر ۳۔ چون بصد جد بصد جد بروی خُشنت (حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۸) ۴۔ ای درت قبلہ حاجات (حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۸) ۵۔ چونکہ ہر خط کف دست (.....) ۶۔ بید عجز و کرم عرض گداست (.....) ۷۔ بمنور کن ارشاد (.....) ۸۔ وز تو چشم کرم و لطف (.....)

آنچہ زبندہ بود خوش ز ازل تا بابد
من اگر فاقم و فاجسم و زشت عمل
یعنی از پیش و پس و زیر و زبر و چپ راست
باش از شش جہتم دافع ہر رنج و عنا
چشم عفو گنہ از لطف تو دارم
چونکہ سیراب کند قطرہ ابر کرم
یا الہی نظری کن بہ منور ز کرم
چون منگندی من از مہر نگاہی صد شکر
خاکم اکیرو مرا لعل ز سنگ خارا است

ای کہ نام اقدس تو اکرم است ارحم است
ذات تو از ہر چہ باشد فائق است اعلم است
کار موقوف است بر فضلت اگر باشد کسی
ہمچو من آلودہ و تمارک و گدہ چون ادھم است
بندگانست انبیاء و اولیاء و پادشاہ
گر سلیمان و ادیس قرن است در جم است
وز برای بندگی تو شہا اندر رکوع
عرش را با کرسی و انلاک خوش پشت خم است

۱۔ یعنی از پیش و پس و زیر و زبر و چپ و راست نسخہ خطی الف ص ۱۹ (انتباہ کاتب) ۲۔ از فضل تو دارم نسخہ خطی الف ص ۱۹ ۳۔ کان زبان بندہ سبطین (حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۱۹) ۴۔ منقطع نسخہ خطی الف وجود ندارد ۵۔ بمعنی گندگار - آلودہ و تمارک الدنیا -

۶۔ مراد از امیر امرا، سالک طریق دیدار - ابو اسحق ابراہیم بن ادھم بن منصور - شہنشاہ ممالک بھی تھے اور مقرب حق تعالی بھی - حضرت خضر علیہ السلام کے مرنے اور شائع متقدمین کی صحبت سے فیض یاب ہو چکے تھے - امام ابو حنیفہ سے ربط خاص - ابتدائے حال میں حاکم ریخ اور پھر مشیت ایزدی سے مقرب تباری تھے - عمر بھر اپنے ہاتھ سے کمانی پوتی روزی کے سوا اور کچھ نہ کھایا - ان کے معاملات بالکل ظاہر اور کرامات مشہور ہیں - ان کے حق میں اقوال بزرگان ملاحظہ ہوں - ۷۔ علوم طریقت کی کتبیں ابراہیم ادھم کے پاس ہیں (حضرت بید بغدادی) ۸۔ وہ جہد وقت اللہ تعالیٰ کی خدمت میں مشغول رہتے ہیں اور ہم ہر وقت اپنے حق کی خدمت میں لگے رہتے ہیں - ۹۔ یوں وہ ہمارے سردار بن گئے (حضرت امام برہنہ) (تفسیر از کشف المحجوب، تالیف حضرت آغا محمد باقر) ۱۰۔ شمع نبوت کے پروانے حضرت ولید قرن کے ہونے والے تھے آپ کا شمار اہل تسون کے مشائخ کبار میں ہوتا ہے حضور پیغمبر کے ہم عصر تھے لیکن خود جوہ سے حضور کے دیدار سے شرف نہ ہو سکے (۱۱) ایک تو غلبہ مالی سے اور دوسرے حق والدہ ادا کرنے کی وجہ سے -

هر هری روح اندر خاک و آب باد و چرخ
از مملکات در شهری میان کوچه
از طبول باب رحمت چون شنیدم طبل ابر
پس کجا فهم رسد وصف ترا ای بی نیاز

روزی تازه ز خوان تو مهیا هر دم است
خانه و میطاق او را نام عرش اعظمت
زیر او آواز بارش غرش رعش بم است
بلکه فهم عاقلان اینجاست ایچم است

از منقور بی نیازا پس پذیر از لطف خویش
گفته او گرچه بی معنی است یا که مبهم است

(عاشیه نغمہ خطی ب صفحہ ۴۷)

ای که نور روز از طلوع آفتاب روی تست
مهر دم گردند گرد عارض روی نوحشت
بر سر لوح دلم کی شبای حرف دیگر است
قبله حاجات دیدم چون شها کوی ترا

لَيْلَةَ الْقَدَرِ مَجَانِ سَايَهٗ گیسوی تُست
مَشْكَتْ و غنبرمان نخل از کاکل خوشبوی تُست
جز الف ای جان جان کاف قامت دلجوی تُست
سجده ام هر دم از آن از دل بسوی کوی تُست

۱۷۔ زیر و بم اصطلاحات موسیقی، آواز کا اتار چڑھاؤ۔

۳۷۰ ۳۷۱

۴۷ بی مینست کے روز اول سال شمسی الزمان - عبدلی و مبش ہماران - اول ماہ فروردین مطابق ۲۱-۲۲ مارچ - ۴۷ شہ شہ قدر و قدرات مخلوقات کے

تعبیر کی رات - شب ۱۵ شعبان یا شب ۱۶ طاق ماه رمضان ۲۱ تا ۲۳ - شب ۲۴ رمضان - شب عید و دُعا و ثواب - شب زندہ داری - طالعہ و چرمان طالعہ القدر :-

أَنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ الْقَدْرُ حَرْفٌ مِمَّنْ أَلْفٌ شَهْرٌ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا مِنْ رَبِّهِ

مِنْ كُلِّ أُمَرَاءٍ سَلَامٌ كَمَا حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ﴿سورة القدر- سوره ۴۰- قرآن شریف)

ۛ جس نے سونگھی ہو تری زلف سیہ کار کی بُ
کیا پسند آئے اُسے نافہ تانار کی بُ (حسرت مرانی)

۴ نیست بر لوح دلم جز الف قناعت یار چکنم حرف دیگر باو نداد استقام

(دیوان حافظ شیرازی، ص ۲۲۹)

۵۴ دوم بصورت از در دولت سرای تو
لیکن بجان و دل ز مقیمان خسرتم
(دیوان حافظ شیرازی صفحہ ۲۲۵)

شکر لله خوش منور را کلید فتح باب
بهر حل مشکل از زلف تو هر یک موئی نبت

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۱۳۶)

ای لا فنی و لحکم الحی ز شان تُست
لخت جگر ترا شبر است و شبه شبیر
چون شسوار عرصه کون و مکان توئی
بر این گدای بی مهنر و پُر نجور و فسق
دزد من گرده بد طلب نام هر آنکه هست
اعلای دوستان ترا خود نشان نکرد
زان جاه و فتح و نصرت و اقبال و عز و خیر
کارم چه سان به لیل و نهارم بود به مدح
کون و مکان زمین زمان هم ازان تُست
آرام جان و راحت روح و روان تُست
این ابلق دو رنگ زبان زیر ران تُست
این ستر عیب و لطف غایت ز شان تُست
تفویض تیغ و خنجر و تیرو نان تُست
تیر قضا و قدر که اندر کمان تُست
ستر و عیان نصیب همه دوستان تُست
جان و جهان زبان و بیانم ازان تُست

گوید بہ بوتراب منور کنون بعجز
کین خاکسار خاک رہ آسمان ٹست

ای ماه جبین مهر است بر تو سلام است
دی شاه زمین ماه سما بر تو سلام است

له اشارہ ہے: "لَا فِتْنَةَ إِلَّا عَلَى لَاسِيْفٍ إِلَّا ذُو الْفِقَارِ"

لَعْمًا لَحِيًّا مَعْنَى "کہ تیرا گوشت میرا گوشت ہے۔ یعنی خون کا رشتہ ہے۔ مرا حضرت علی سے ہے کہ آنحضرت کے چمپرے بھائی تھے۔"

ۛ چنگبر گھوڑا۔

ای پادشاه هر دو سار بر تو سلام است دی داد رس شاه دگدا بر تو سلام است
 دی راهبر و راهنما بر تو سلام است وای سوی خدا راه نما بر تو سلام است
 یاشمس ضحیٰ بدر دجی بر تو سلام است دی داد و د و نعم بر ما بر تو سلام است
 ای شاهد و دی دلبر ما بر تو سلام است دی شاه علی شیر خدا بر تو سلام است
 ای ابرنخا بحر عطا بر تو سلام است دی شاد کن خاطر ما بر تو سلام است
 از شش جهت چونکه شما بر تو سلام است

وز بنده بهر صبح و مسا بر تو سلام است

ای مصحف خوش خط الهی رویت والیل بود شان نزول موت
 قافست ز بینی بلند تو پدید چون سوره نون از کشتش ابرویت
 کوثر دهنای شمس دقمر خدینا حم بدیدیم حم گیسویت
 این ظره تر آمد که بود سوره یسین دندان تو اندر دهن خوشبختیوت

فرما بتلاوتش منور چشم

ای مصحف خوش خط الهی رویت

لے شمس الضحیٰ بدر الدجی صدر العلی نور الهدی کھنڈ انوری (دردنا) اتانہ صحیفہ آسمانی قرآن مجید نیز خوشخط الهی درج ہے۔
 این اشارتیں حضور سرور کائنات کے پہرہ مبارک کو پر جلالیت مجموعی قرآن پاک سے تشبیہ دی ہے اور باقی اعضاء مبارک میں سے موسیٰ مبارک، بینی مبارک، ابروی مبارک،
 دھن مبارک، دھارن مبارک، گیسوی مبارک اور دندان مبارک کو علی الترتیب مندرجہ ذیل قرآنی سورتوں سے تشبیہ دی گئی ہے۔

۱) سوره والیل (سیپارہ ۳۰)، ۲) سوره ق (سیپارہ ۲۲)، ۳) سوره القلم (۲۹)، ۴) سوره القلم (۴)، ۵) سوره الکونین (سیپارہ ۳۰)، ۶) سوره الشمس (سیپارہ ۳۰)، ۷) سوره والفجر (سیپارہ ۲۴)، ۸) سوره ختم السجدہ (سیپارہ ۲۵، ۲۶)، ۹) سوره یسین (سیپارہ ۲۳-۲۴)، ۱۰) سوره شریف

* ع دین طرفہ تر آمد نظرم سوره یسین - نسخہ خطی الفص ۲۱

ای مطلع انوار الہی رویت اندر شب زلف تو بلال ابرویت
 دیدیم چه شمشاد و چه سرو و چه صنوبر پابند خجالت ز قدر دلجویت
 نسرین و گل و یاسمن و سنبل و یکان شرمندہ شد از بوی خوش گیسویت
 کردم بطواف حضرتت سر بسجود ای مرکز پرکار ہدایت کویت
 چون قبلہ حاجات دو عالم در تست سوئی کہ روم گر نیام سویت
 در سینہ بدخواہ مہمان تو بادا مژگان تو چون تیر و نان ہر سرمویت

خواہم کہ کنی منورم دیدہ جان

ای مطلع انوار الہی رویت

(عاشقینہ خطی بیس ۳۷)

بروح آنکہ او خیر الانام است سلامت و سلامت و سلامت
 غلامان درش را خیر کونین مدامت و مدامت و مدامت
 مہمان را ازان نار جہنم حرامت و حرامت و حرامت
 اجبارا ز لطف او می ذوق بجاست و بجاست و بجاست
 چو نور چشم احمد را بچشم مقامت و مقامت و مقامت

لے پیش تقدیر غامی تو - این ہمہ پابند خجالت و پابہ گل : آن سرو کہ گویند بلالای تو ماند - برگزدندی پیش تو رفیق نتواند
 لے مراد نصیحت اللغات لکین "سور کائنات" : (قیامت صدی)

لے در ہر دلی کہ حُب دولای مستدست حقا کہ بر او آتش دوزخ حرام شد
 (نامعلوم)

بمداشده مرا زان طائر بخت بدامت و بدامت و بدامت

منور اهل بیت مصطفی را

غلامت و غلامت و غلامت

۱۰۰

(ماشیه نسخ خطی بصفحه ۴۵)

به تخت قلاب قوسین ای نشست دل جانم فدای چشم مست

بنقش لابی بعدیست در دهر منقش خوش نگین مهر دست

نزیب جز سلام از من بسد عجز بناز این وجود حق پرست

چه خوش جن و بشر دانند در حشر شفیع خویش در روز است

نگاهی یا رسول الله که از جان

منور بنده درگاه مست

۱۰۱

(ماشیه نسخ خطی بصفحه ۴۱)

هم چشمان من گر پارسائی است بفکرم در سراسر پارسائی است

بمداشده مرا هم در حضورت بهوسم تا قدم خوش پارسائی است

له تلخیص به آیه شریفه: قَلَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْفَا (سوره النجم - سیاره ۲۴ - آیت شماره ۹)

له ع هر چه که لایق بعدی مراد آنحضرت مصطفی خاتم المرسلین

له مراد روز ازل جب روح من آست بر یکم که جواب من قائلو ای کایان با ندا - لهذا روز است نیز روز ازل اور روز میثاق -

دگر گم کرد راهم در شب تار ز مهرت یا علی خوش رهنمائی است

بهر گامیت در پا لغزله در دهر مرا چون دستگیری پایجای است

گدایان درت شایان دهراند گدائی درت خوش پادشاهی است

برای مقدمت در دم بسد عجز بیائی و بیائی و بیائی است

ترا چون یا علی بر کشتی ما بطوفان حوادث ناخدائی است

بمداشده نصیب ما محبان ربائی و ربائی و ربائی است

دگر از ناخن انگشت پاکت بهر کارم چه خوش عقده کشائی است

ازان در شکر حق اکنون بسد عجز

منور را مقام جبه سائی است

۱۰۲

(ماشیه نسخ خطی بصفحه ۳۹)

جوانان را اگر حسن و جمال است در استغای شان بر خط و خال است

دگر شاهان عالم را تبخت بهجاه و حشمت و اقبال و مال است

دگر زهاد را ناز است بر زهد بصدیقان دگر صدق مقال است

مرا بر مطیع نور محمد تعال الله خوش ابرویش هلال است

ازانم از ازل الحمد لله میان بر د عالم خوش مال است

له مراد گم کرده راه است

له پا لغز - مستعمل بطور اسم معنی - "یعنی لغزش پا"

له معنی مخرد ناز و نکست

له راستی و راست گوئی -

بنی ام شافع است و فضل حق عام نجات بنده را این هر دو دل است
منور را نجات از روز محشر
طفیل اہل بیت پاک و آل است

۱۰۳

۲۲- رمضان المبارک ۱۲۵۹ھ

چو بندگی تو در ہر دو کون آزادیت ہزار شکر دل بندہ خانہ شادیت
بود نصیب عجبان مدام عیش و سرور مگر دفاتم شاہ شبیر بیدایت
بہ بو تراب قسم خلقتم ز آب گل است نہ مثل خلقت کفار ناری و بادیت
بیا بچشم من ای نور چشم بنت نبی کہ بندہ را از قدم تو خانہ آبادیت
منور است کہ خواہد مدام امدادت
ہمیشہ با کرم مت چون بخت تو عادتیت

۱۰۴

۲۵- رمضان المبارک ۱۲۵۹ھ

چو بندہ را بقدم تو خانہ آبادیت ہزار شکر دل بندہ خانہ شادیت
دل چو از غم سبطین پاک خالی نیست نصیب بندہ در گاہ ازان غم آزادیت

۱- بمعنی دلالت کنندہ -

۲- آزدی است حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۵ - ۳- شادی است - حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۵

۴- یعنی "وفات شد من"

۵- لقب مولای مشعل مٹا حضرت علی -

۶- ع ای آمدت باعث آبادی ما -

بخاندان نبوت ہر آنچہ شمر لعین نمود حضرت زہراؑ بچشر فریادیت
حسینؑ گشتہ تیغ جفا حسن مسموم عبادت شد لب از آب اینچہ بیدایت
منور است چو مدح اہل بیت کرام
بہر صبح با کرام تو ازان عادتیت

۱۰۵

منقبت

چو فضل حق برین عاصی مدام است مرا شادی تو ہر صبح و شام است
ز یمن حب آل احمد پاک میم در جام و مشوقہ بکام است
بداندیشد بمن گردش من نہ فہم تیغ حیدر در نیام است
بر اولاد علی و آل احمد ز من چیزی کہ می زبید سلام است
ز یمن حب احمد چرخ گردان
منور را چہ خوش حب المرام است

۱۰۶

چو من ز آبا و اجدادم غلامت گویم راست یا حضرت سلامت
نشان بندگی توست ما را بسان داغ ماہ بر دل علامت

۱- حضرت امام حسینؑ کو قتل کیا گیا اور حضرت امام حسنؑ کو زہر دیا گیا -

۲- مراد ہے حضرت زین العابدینؑ سے -

۳- "اہلیت" حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۶ -

۴- مراد می در جام و مشوقہ بکام من است یعنی سرا سر عیش و لطف و سرور -

۵- گردش روزگار میری عین خواہشات کے مطابق ہے -

مشرف کن مشرف بنده خویش^۱ بیدار و باصغای کلامت
نیاز حضرت زین بنده درگاه صلوة است و درود است سلامت

تراشای منور را غلامی

ز فضل خود خدا دارد سلامت

چون الہا جزت خدای نیست غیر تو هیچ پادشاهی نیست
توئی مولای ما و من بنده اندرین گفتگو ریای نیست
این گناہگار را اذان رسول هیچک از حضرت حیائی نیست
ز قلب مرا ز خاک درت هیچ اکیر کمیائی نیست
بی بہایم ز فضل تو ورنہ غیر نمی جوم بہای نیست
پی گم گشتگان تینہ ضلال^۲ جز نبی هیچ رہنمای نیست
روشنی بخش دو جہان ایمان است غیر نورش دگر ضیائی نیست
در دو عالم چو احمد مختار بخدا صبح دلربائی نیست
کاه دل را چو حب آل نبی در جہان هیچ گہربائی نیست
وی منزہ ز جملہ جاہ^۳ نیک دیدم کہ جز تو جای نیست
غیر کونین وہ کہ خیر دو کون غیر حکمت دگر بجائی نیست

^۱ یعنی بیابان گراہی و ضلالت ^۲ بدون خدمت است مصراع اولی وزن سے گرتا ہے۔ ^۳ مگر کہ کاه را بخود می کشد۔ ^۴ یعنی لا مکان۔ صفت باری تعالی۔ ^۵ تمنائی عشاقی آن حضرت صلعم ^۶ مشرف گرچہ شد بجائی ز لطفش الہی این کرم بار دگر کنی (جائی)

ع۔ دیدار خوب آن شیر خواہم آرزوست۔ (عبید یکتائی ماص)

از جزای عمل چو دارم خوف غیر فضلت دگر رجای نیست
گویم اکنون بحضرت شام کہ مرا جز تو پادشاهی نیست

مغفرت گر کنی منور را

پس دگر هیچ ماجرای نیست

(ماش نینخو خطی ب ص ۵۹)

چون در دو کون عیس خدا هیچ یار نیست ما را ازان بغیر خدا هیچ کار نیست
دیدم چو عرش و کرسی و افلاک و مہروا^۱ جز کردگار هیچ کسی را قرار نیست
وادمی عشق چونکہ سراپا پر آتش است ای فی سوار^۲ بش کہ اینجا گذار نیست
این آب آتشین کہ شرابش نهند نام جز عاشقان بہ هیچ کسی سازگار نیست
گویم کنون ببارگی پاک آن شہی کان خالقی منت جزش کردگار نیست
این بنده را کہ عاشق و مختار خواندہ اند اکرام عام تست کہ آن را شمار نیست
لیکن ز نارسانی خود چونکہ دیدہ ام در عین اختیار^۳ مرا اختیار نیست
شرم نگاہ دار حسدایا کہ بنده را جز حضرت تو هیچ قرار دیدار نیست

^۱ خدایت آنکہ ذات بی ہماش۔ نگردد ہرگز از حلالی بحالی (صابیہ سدی شیرازی)

^۲ یعنی ع عاشقی شیوہ رندان بلاکش باشد۔ فی سوار طفل کوچک

^۳ ع عاشقی کھیل نہیں ہے بچے کھیلے۔ یا عاشقی کار سری نیست کہ بر بالین است۔

^۴ نظر فیقر راجع بہ جبر و قدر۔ نائن ہم مجبوروں پر یہ تمت ہے مختاری کی چاہے ہیں سو آپ کریں ہم کو عبث بدنام کیا (دیرتی میر)

(ب) این فرمودہ سلطان بدست کہ ایمان در میان جبر و قدر است

(قبال)

(ج) ع می شود از جبر پیدا اختیار (دومی)

گویم دگر بحضرت تو با صد انکار ما را سوال چون ز تو ہر حال عار نیست
خواہد امان و امن منور کہ جز درت
جای امان و امن و مقام مستار نیست
۱۰۹

(حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۲)

چون شد مشکل کُشا جز حیدر کرار نیست بیچ پروای مرا از اندک و بسیار نیست
من کہ در ذیل علی مرتضایم از ازل خوش طفلیم دلا زاد بہم درکار نیست
در غایات شد مشکل کُشا در ہر دو کون بیچ گاہی، بیچ راہی بہر من دشوار نیست
ہرچہ میخوای طلب کن ای دل از شاہ نجف چون نکو بینی کہ پروای درین سرکار نیست
عقبہ شاہ علی چون مامن ہر عابر است
از منور زان سلامی غیر ازین درکار نیست

۱۱۰

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۴۳)

چون این بندہ حناہ زاد علی است و در من در دو کون نادر علی است
نیت ایمان مگر بحُب علی ہمچنان کُفر در عناد علی است
خوش نہیستم بروزر حشر دلا چونکہ موقوف بر و داد علی است

لہ غزل شمارہ ۱۹ نسخہ خطی ب میں نہیں ہے۔ لہ معنی دامن لہ خوش طفلی ام (ہمان نسخہ) لہ مراد حضرت علی
لہ تلحیح: نَا وَجِلَّتْ مَقَلَّتْ الْعَجَابُ - برای تفصیل رجوع بہ غزل شمارہ (۳۳)
لہ دلا ایمان لمن لا یحب لہ

بندگی علی مراد من است سرفرازی ما مراد علی است
چون نباشد بما مہمان عید با نبی چونکہ اتحاد علی است
بہ نبی مرتضیٰ است استظهار مصطفیٰ نیز اعتقاد علی است
چون پی حل مشکلات دو کون بندہ را صبح و شام یاد علی است
زان پی حل مشکل کوئین اعتماد بر اعتماد علی است
شکر للہ کہ خوش منور را

خبر ستر و عیان ز داد علی است

۱۱۱

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۴۵)

حضرت شبیر ایدل بکیان را چون کس است از برای ما مہمان لطف عام ادب است
گر دفر جرم جومت ساخت چون نگہ سیاه گر گذارد بر سرت پا شاہ نگہ پارس است
ہست اندر زیر حکمش چین و شام و روم دری ہند و سند ترک و تازست اگرچہ فارس است
پس خدا ناخواستہ عسرت اگر آید بہ پیش غم مخور ہر عمر را ایدل چو یسری در پس است
گرچہ ناچیز ہستم ای حسین ابن علی
نیک میدانی منور را کہ انبارت خس است

لہ ع مصروف حق ہن بندگی بوزاب میں (غالب) لہ معنی پشت پناہی لہ معنی ہم بازو۔
لہ اندر زیر۔ دو حرف جار (اضافہ) ہم لائے گئے۔ یہ استعمال اہل زبان کے نزدیک جائز ہے۔ جسے وہ (تاکید ادا ت بہ ادا ت) کہتے ہیں۔ یہی مثالیں
ثانہ نامہ، دیوان نامہ خسرو، منزلی مولانا احمد دھڑ دواہن قدما میں عام ہیں۔
لہ تلحیح: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝ فَإِذَا أَقْرَعْتَ فَأَنْصَبْ ۝ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْجِعْ ۝
(عم۔ سپارہ ۲۰۔ قرآن شریف سورہ انشراح۔ آیت شمارہ (۵ تا ۸))

(حاشیه خطی ب صفحه ۳۷)

خداوندی که از هزار دانا است توانائی ده هزار دانا است
 بکنونات دلسای خلایق^{له} علیم و عالم و دانا و دیناست
 بکونین از برای حل مشکل چه خوش حاجت روای پیر زیارت
 قدیر و متاد و مسکین نوازی بهر چیزی که میخواهد توانا است
 بحمد الله می فروش شود پُر
 منور را اگر جام است میناست

(حاشیه خطی ب صفحه ۴۰)

نختم الرسل که سید و سالار دوسراست بعد از خدا بزرگی هر گونه مرد راست
 تسبیح خوان حضرت او نیست گر سپهر تسبیح کماکان بگویی فلک چراست^{له}
 هر ره روی که راه رود کی رسد بحق شرع نبی مگر بخدا هست راه راست
 بنیم چو لطف عام تو افزون ز حد و حصر هر آن و هر زمان و مکان سرور مراست
 ای تکیه گاه بی همزان خوش بهر دو کون
 تفویض اکارهای منور همه تراست

^{له} تسبیح ب آیت کریمه: یَعْلَمُ مَا تُكْتُمُونَ وَ مَا تُنْفِقُونَ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (و قد صحیح الله براه ۲۸ سوره النجم آیت ۴۰)
^{له} " قَالَ لِمَا يُرِيدُ " (هم براه ۳۰ سوره البقره آیت ۲۲۵) بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر (مولانا جامی)
^{له} غزل شماره ۱۱۳ در خطی الف وجود ندارد.

۱۱۴ "در معراج نبی صلعم"

در ره عشق نه بی خوف و خطر باید رفت المدد نخواه ز شبیر و شبر باید رفت
 ای قلم چون برو نعت نبی^{له} داری روی اندر این مرحله در سجده طبر باید رفت
 در توصیف دو زلف و رخ او داری عزم جبهه سا سجده کنان شام و سحر باید رفت
 شب معراج چو جبرئیل بیاید ببارق گفت ای پادشاه جن و بشر باید رفت
 طواف دارد بر مهت چرخ بنقد مه و مهر تا نثار تو کند نعت و زر باید رفت
 چونکه از بهر ملاقات تو حق منتظرات ای ز حد تو نخل شمس و قمر باید رفت
 سر در تیغ بلال و سپهر نراست در ره قدس باین تیغ و سپر باید رفت
 یا رسول عربی صاحب لَوْلَاكَ لَمَّا آدم پیش تو مان بسته کمر باید رفت
 هست آراسته شاهان چو بخلوت که قدس قباب قوسین برای تو مقرب باید رفت

ای منور بطواف حرم پاک نبی
 خاک روبان ز پی کحل بصیرت باید رفت

در کشور عشق مدح و ذم نیست در خانه فقر هم و غم نیست

^{له} مراد اینکه (الف) هست بس بر آفت و خوف و خطر (مثنوی مولانا روم)

(ب) یا بنده بر خود که مقصد گم کنی یا منته پا آمدین ره بی دلیل (حافظ شیرازی)

(ج) بی دلیل عزم راه کردن دلیل اعلی است (مولانا عبد الرحمن جامی)

^{له} کمر بند قلم کردار سرور پیش لب برهم بر حرفی که پیش آید تبارک چون قلم گردد (شیخ سعدی)

^{له} لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفْلَاكَ (مدیث شریف) ^{له} کماکان قباب قوسین آذانی (سوره النجم براه ۲۷-آیت ۹)

قام ازل هر آنچیز بنوشت ^{له} خوش باش دلا که بیش و کم نیست
در کائنات اگر به بینی سریت که آن بحبام جم نیست
اندر عنم آل پاک احمد مومن مشر که چشم غم نیست
در نزع و بحشر ای منور
گر حُب علی است هیچ غم نیست

۱۱۶

(ماشیه شقی بس ۵۴)

دوخته اقبال ما سیراب کز فضل خداست ^{نخله} باغ مرادم زان بخش نشود نماست
کز غایات خداوند کریم ذوالمنن حل مشکهای ما کز حضرت مشکل کثاست
در چه من نو میدم از بسیاری جرم و گناه شافع ما روز حشر حضرت خیر الود است
دی شنیدم نکته خوش من ز رند پیر سال کاسعش از پی شنندگان راحت فراست
گرد فو قیت خموشی راست مان برگفتگو غنچه را جمعیت و گل را پریشانی چراست
در غزا خواهی دلا استاده شو بر حرب نفس پیش زینت گفتم و بازت بجویم کاین غزا است
عرض احوال منور می نزید جسر علی
چونکه شاه و پادشاه ما علی شیر خداست

^{له} ع بر آن قسمت که آنجا رفت از آن افزون نخواهند ماند شیراز^{له} پیش ازین ترا گفتم -^{له} اشاره به: قَدِمْتُ خَيْرَ مَقْدُومٍ وَقَدِمْتُ مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ مُجَاهِدَةً الْعَبْدُ هُوَ

(العت) باب صغير ۲ صفحه ۸۵ (ب) ابياد العلوم جلد ۳ صفحه ۶

۱۱۷

دهر را هیچ اگر وفای نیست ^{له} در بدنیای دُون بقای نیست
زندگی در معیت تن و جان است ^{له} در جُدا شد دگر صدای نیست
از مودم که همچو تو سن عمر ^{له} در جهان هیچ باد پای نیست
تا توانی بکن بنفس جهاد ^{له} که دگر این چنین غزای نیست
ما هم از رو نکرد نیست غمی ^{له} ماه را چون رُخ و قفای نیست
در و ما صبح و شام ناد علی است ^{له} که مرا به ازین دُعای نیست
یا علی مرحبا تعال تعال ^{له} چون دگر چون تو غم زادی نیست
این دو زلف تو ^{له} به ازین سایه های نیست

ده لقا احقر منور را

که مرا غیر ازین دوا نیست

۱۱۸

دی ما تغم بگفت که کاری مبارکست ^{له} زود آ بخت خوش که دیاری مبارکست
حاضر شدم چه داد نشام ز روی لطف ^{له} شاهی به تخت و گفت قراری مبارکست
کردم قرار چونکه دگر گفت از کرم ^{له} یاری مبارکست و نجاری مبارکست
صد شکر در جواب مرا شاه بر سریر ^{له} گفتابی مبارک و آری مبارکست

^{له} اشاره به: قَدِمْتُ مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ مُجَاهِدَةً الْعَبْدُ هُوَ^{له} بمنی گل پشت و رو ندارد -^{له} رجوع کریں: نَادِ عَلِيًّا به نزل شماره ۱۵ اشاره^{له} كُلُّهُمْ وَنَحْمُ سَيَعْبِي بِوَلَايَتِكَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ أَدْرِكُنِي -

دیدم چو گیسویش بدو عارض بگفتش زلفی مبارکت و عناری مبارکت
گفتم دگر نظر بدو گیسوی و روی او یلی مبارکت و نهاری مبارکت
گفتا بنوش باده منور ز فیض حق
ابری مبارکت و بهاری مبارکت

۱۱۹

ساقی ما بحر شاه علی است در جهان بی محقق مادر علی است
بحر و انسان و طیر و وحش و ملک حور عین این همه سپاه علی است
نگار مایل و خاک را اکسیر چون نگو دیدم از نگاه علی است
سینه دوز عدوی بنده خویش راست گویم که تیر آه علی است
راه بی خوف راست پر نزدیک بخدا گویم که راه علی است
صبح عیدی که بعد او شامی نبود هیچگاه علی است
من عنایم ز شاه و حور العین می نزد بهر که داه علی است
کعبه گر سجد گاه مخلوق است سجد من ببارگاه علی است
از تعصب خبر ندارم هیچ مان مگر بنده خیرخواه علی است
بنده اجتهاد منور را چون بهر دو جهان پناه علی است

مشکی در جهان نخواهد دید
چون که مشکل کشای شاه علی است

له معنی پنهانی - پوشیدگی - تاریکی ناپدید - آغزاه قری - ع بن و انسان و وحش و طیر و ملک - نسو خطی الف حاشیه ص ۲۲ - معنی کیزک و پرتار

۱۲۰

سلام بنده بان بزم اقدس زهر است که ذات پاک نبی الودادش بزم آراست
غلام حضرت شان دیده ام سلاطین را اگر چه قیصر و جم و سکندر در دار است
دروید بجد و بی عد بحضرت شان است عنایت و کرم اکرام و لطف شان آراست
نزد کنون که دهم شرح محفل قدسی ز روی صدق و یقین آنچنان که دایم راست
نبود شاه علی مان مگر متعین نبی جناب شبر و شبیر خوش ذکر چپ راست
نمان به پرده عصمت ز دیده مردم که نور چشم نبی بود حضرت زهر است

منور آنچه طلب میکند ز محفل قدس

بصد نیاز و تضرع چه خبر هر دو سر است

۱۲۱

سلام بنده بان شاه پشت مختوم است که از ازل دل او لوح ستر مکتوم است
سلام بنده بان ذات اقدس زهر است که شان و رتبه و فضلش مطلق معلوم است
سلام بنده بشیر خدا رسد بادب که آن بنام خداوندگار مسموم است
سلام بنده رسد بعد ازین بشیر شبر که اخ شاه شبیر است شاه مسموم است
بصد هزار نیاز و بصد ادب اکنون سلام بنده بشیر پاک مظلوم است

له بان ذات اقدس زهر - نسو خطی الف حاشیه ص ۲۲

له درود بی عد و بی بخت شانت - نسو خطی الف حاشیه ص ۲۲ - معنی کیزک و پرتار

له که نور چشم نبی الودادش بزم آراست - حاشیه خطی الف ص ۲۲

له پشت که مهر ختم المسلمین داشت - معنی خطی و پوشیده و پنهان

له علی یکی از اسمای ذات

سلام بنده بساقي چاره زيبا است که هر یکی ز خطيات پاک معصوم است
هزار شکر بدويان چاره معصوم
منور است که نمش بر بنده مرقوم است

۱۲۲

سلام بنده بروج مقدس زهر است که بنت احمد مختار و نور هر دو است
سزد بحضرت شان بندگان و عجز و نیاز
بطوف حضرت ايشان ملک چو ميگردند
بخير هر دو جهان خوش ضمانتم بر ویت
منوری که بود دده ز آفتاب نبی
غلام و بنده اولاد حضرت زهر است

۱۲۳

ماشیه خطی بص ۵۲

شاه حیدر چو شهریار من است شاه شبر شه دیار من است
وز عنایات قادر بیچون شاه شبیر نعمگار من است
زبان بود بیغمی مرا بدو کون غم زدا ، غم با دیار من است
وز عنایات بیدش هر دم که رفیق من است یار من است
عزت و جاه و شمت و اقبال شکر الله که در کنار من است
چونکه دیدم بهم رخ و زلفش خوش بود لیل و خوش نهار من است

له چهارده مراد از ائمه معصومین - له صفت لعل و شیر غیر مرتب -

لطف شبیر یار در هر کار راست گویم همین بکار من است
بیغمی شد نصیب من بدو کون
شاه شبیر چون نگار من است

۱۲۴

شاهدم را چو باده در جام است روز عید است و نیک انجام است
و آن دو گیسوش گریه فام است شب قدر است و نیک فرجام است
کرد آزاد بنده را از غم هر دو چشمش اگر چه بادام است
وز عنایات قادر بی چون ایدل اکنون چو حمتش عام است
ای منور ترا مبارک باد
کاهوی بخت خوش ترا رام است

۱۲۵

ماشیه خطی بص ۵۱

شاه مشکل کشا چو شاه منست روز و شب بر همین نگاه منست
من چرا التجا کنم با کسی شاه مردان چو پادشاه منست
من نگویم بر لب کعبه دروغ اسد الله قبله گاه منست
ای زهی لطف او که در امداد قدش روز و شب براه منست
پس به نقشش پایش سجده کنم بخدا زانچه سجده گاه منست

له یعنی هم او و هم آن
له لقب حضرت علی
له شبیر یزدان - لقب حضرت علی مشککش -

پس این کثرت غایت او گر گنه کم کنم گناه منت
 شکر حق دیده ام منور کرد دو غارش دو مهر و ماه منت
 مرجا مرجبا علی ولی
 که درین عز و شان و جاه منت

۱۲۵

(عاشیه زحلی به صفه ۵۸)

شکر حق کا باب عیشم جملگی آماده است ساقی من گلرخ است و ساغر پر باد است
 نیست حق محتاج بر اباب در انجام کار سائبان چرخ ای دل بی طاب اتاده است
 چون نباشم شاه عالم ای شهید کربلا کز دو زلفت بر سرم ظل هما افتاده است
 غافل از وصف نمی بینم شهنشاها مگر پیر فرو تست اگر در طفل اشب زاده است
 چشم من رویان منور چون ز رویش خیره شد
 الله الله من ندانم این چه حسن ساده است

۱۲۶

شهنشاها نمیدانم خدایت ته و لیک از وی نمیدانم جدایت
 بچشم قدمت در دیده مردم به چشم خویشتن دیدند جایت
 بر جا پاگذاری چشم دارم که سازم سجده بر بر نقش پایت

له اشاره به: وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - ته پیر کن سال و طفل یک شب -
 ته من می گویم خدای یابی - لیکن از وی کی جدای یابی در بیان منور - ته الفت حسن را بر دیده ی خود مبره داد (عراقی)
 (ب) هر جا جاوید رخت آجا نهاد (عراق) - ته داشتن یعنی نهادن - دیده درخش راه -

شه لولاک در وصفت چه گویم مگر کونین شد پیدایش برایت
 دہانت کوثر است و زلف ایل زخت خوش مصحف است خال آیت
 چو راه گم کرده ام اندر شب تار بر آ ای ما و تابان هدایت
 کند چون بسر حل مشکاتم نگاو گوشه چشمت کفایت
 از آن گویم خدا را یا محمد نظر کن سویم از عین عنایت

که در محضر منور چشم دارد
 مقام خویشتن زیر لوائت

۱۲۷

عرض دارد فقیر یا حضرت مجرم بنے غییر یا حضرت
 از پی خیر دنیا و عقبی عرض دارد حقیر یا حضرت
 از برای تو هست و خواهد بود قلاب تو سین سیر یا حضرت
 من چه گویم ز حال خود پیشت انت صافی ضمیر یا حضرت
 آدم از برای خیر و شفا ده بنام شبیر یا حضرت
 بگناه من مبین که می باشد شفقت تو کثیر یا حضرت

له تُولَاكَ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَوَّلَاكَ (درین سرب) - ته اشاره به: تُولَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مَا خَلَقْتَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَالْاَسْمَاءَ وَالْاَرْضَ وَالْاَعْوَى وَلَا الْكُرْبَى وَلَا اللَّيْلَ وَلَا النَّهَارَ وَلَا تَارَكَكَ مُحَمَّدًا مَا خَلَقْتَكَ يَا اَدَمُ - (درین توبه مبره ۲۱)

ته تلح به: اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكُتُبَ وَالْقُلُوبَ اِذَا اَيْتُنِي - ته مراد قرآن حکیم به معنی پرچم
 ته رجوع کریں به غزل شماره ۱۱ اشاره به: وَمَنْ يَعْلَمْ شِعَارَ اللَّهِ مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ
 یعنی تو که روشن ضمیری از مال دل من آگاهی به - هر کسی را اندازد روشن دل - غیب را بیند بقدر عقل
 آینه دل چون کنی صافی و پاک - نقشها بینی بدون از آینه پاک
 (ردی)

من نگویم مرا به بخشائی بخش باد سگینه یا حضرت
چشم دارم که جرم من بخشی چه صغیر و کبیر یا حضرت
عجبی نیست دشمن مداح گر بدوزی به تیر یا حضرت
بشاعت توئی بامت خود بالیقین چون بشیر یا حضرت
داده ئست در جهان هر جا بامیر و فقیه یا حضرت
گرچه باشد سریر یا حضرت در چه باشد حصین یا حضرت
روزم کن بخت افروزش مسکن دلپذیر یا حضرت
تا که بیند جمال روی ترا چرخ بسیار پیر یا حضرت
می نهد روز و شب ز مهر ماه یکنک مستیر یا حضرت
نظر لطف تو بجز دو کون کافی للفقیر یا حضرت
درد را بهمه خود بنما رخ چو مسنیر یا حضرت
بشنود گر ز خواندن صلوة کر ز صادت صغیر یا حضرت
دشمنت را بود مثال نان یا بود همچو تیر یا حضرت
همه کس داندت که برحق تو نذیر و بشیر یا حضرت
شور بخت آنکه می خواند سیر را جای شیر یا حضرت
عرض دارد هنور عاصی بامید کثیر یا حضرت

له ع من گویم مرا به بخشائی - نسخ خطی الف حاشیه ص ۲۲ له ع بلکه باد سگینه یا حضرت نسخ خطی الف حاشیه ص ۲۲ - له ع تلخیص آیت: فَقَدْ جَاءَكَ نُبُؤٌ وَ نَذِيرٌ (سوره المائدہ - سیارہ لا بیت الله - آیت شانہ) له سریر صغیر یعنی فقر و شای له ده باغ حمیر سبغون کے میوے ہوں - مراد ہے بہشت له اشارہ دیکھتا ہوں اللہ آبرہن - اَنْتَ حَسْبِيَ اَنْتَ كَافٍ يَا مُسَوَّلٌ له دردہ ای را له جرم - با فوق اشارہ

شو تو ساقی مرا به نزع و بخر
من شوم جسام گیر یا حضرت

۱۲۸

عقد های نچہ و ہر چند از باد صباست یاد نامت دو کونم یا علی مشکل کشا است
ماہ رویان جهان حیران حُسنست بُوَدہ اند در خور دیدار رویت دیدہ بنیا کجاست
وصف رویت کی توانم ای مہ و مہر غلام روی تو شمس الضحیٰ خدین تو بدر اللہ جی ست
قبلہ حاجات عالم چون بود در گاہ تو سجدہ گاہ ما حجاب عقبہ کویت بجاست
ای هنور غم مخور ہمیک ز غوغای حباب
چون بخر دست تو در دامن آل عباست

۱۲۹

۱۲ - رجب المرجب ۱۲۵۴ھ

غم آل نبی سینه ماست دل غمناک ما دینہ ماست
در غم اہل بیت ای احباب چشم نمناک ما خزینہ ماست
وانکہ طوفان نوح گویندش قطرہ دیدہ نمینہ ماست
قرص نور شید و مہ ز مطبخ دہر نان روزینہ و شبینہ ماست

له اشارہ: شمس الضحیٰ، بدر الدجی، صندور العلیٰ نور الہدیٰ کہف النوری -
له پنج تن پاک -

له یعنی: ع سینه گھنہ محبت اوست - (حافظ شیراز)

له یہ طوفان حضرت نوح کی بددعا سے ۳۳۸۸ سال قبل مسیح میں آیا -
له ان دنتر مرتب -

تم انگشتریت چون بسجود مهر شیر بر گینه ماست
هر کجا سیر غم بود بدو کون حُب آل نبی سفینه ماست
شاور شیر گو منور را
بنده چاکر کینه ماست

۱۳۰

فائق ز بیان است چو اوصاف حمیدت کو مرتبه نعت و کجا منکر عبیدت
احوال هر آنکس که رخت دید چه باشد شیده شده آنکس که شنید است ندیدت
روی تو بود مصحف و خوشخط دو زلفت خوش شان نزول است بفرقان حمیدت
بی پرده رخت دید خدا گشت چو عاشق زان حضرت جبریل امین کرد بریدت
پروانه شمع رُخ خوب تو روان کرد هر چند بصورت که بعید است عبیدت
خواهم ز خداوند که هر روز فزون باد اکرام تو بر بنده و در بنده عقیدت
شکرانه این نعمت عظمای تو زبیده ایدل شه شیر چو با عیب خیریت
خواهد ز تو خیریت کونین بصد عجز این خادم دیرینه و مدح و مریدت
بی منکر جهان باش منور ز غم دهر
چون شاه علی از پی امداد رسیدت

له سرور نیادم بسلامتین روزگار - گرم ز بندگان تو باشم کینه دسج

له کو کجا هر دو استفهام انکاری -

له برید بسنی ذاک - قاصدی کرنا -

له رُخ خوب تو -

له نعمت عظمی "نسخه خطی الف ص ۲۷۰ -

۱۳۱

(ماشیه نسخه خطی ب صفحہ ۵۶)

کحل عیون چرخ برین گرد راوُتست در سنگ آنچه لعل نماید نگاوُتست
همچون مه چسارده دیدم به نیمشب بدر رخت که این بدوزلف سیاوُتست
خوشتر ز روز عید ز نوروز نیکتر از بهر باز لطف الهی پگاهوُتست
شاهنشاه بدهر مشال نجوم چرخ چرخچه در حساب نیاید سپاهوُتست
محض عنایت است برین بی نهر شما این عزت فیر که از پیشگاهوُتست
اکنون دلا سخن بتو دارم که اهل بیت چون شرافت بجز بدینا پناهوُتست

پس با چنین عنایت بسیار اهل بیت
ترسی گر از گناه منور گناهوُتست

۱۳۲

(ماشیه نسخه خطی ب صفحہ ۴۲)

گردی کنون دلا که برای مبارک است شاهی مبارک است سپاهی مبارک است
ماهم چو رُخ کشاده نگاهی بمن نمود ماهی مبارک است سپاهی مبارک است
بر چاه نجف رُخ او سبزه خطش چاهی مبارک است دگیاهی مبارک است

له سبزه چشم

له روز اول سال شمسی ایرانیان - عید قی ایران - نیز جشن بهاری -

له آستانه - درگاه -

له و سیکلتنا فی الدارین مولا و مولا الثقلین

له صفت مراعات النظیر نیز صفت لعل و نشر مرتب

امروز شد دو چار چو یارم بصبحم صبح مبارک است و گاهی مبارک است
خوش بر سر منور مراح از شبیر
تاجی مبارک است و کلاهی مبارک است

۱۳۳

(ماشینه خطی ب صفحہ ۴۰)

گرچه ایمان میان خوف و رجاست بحبان ز غیبت حکم نجی است
ضامن حل مشکلات دو کون بخدا بر بنده شیر خدا است
یا علی ولی امیر عرب بر روانت ز ما سلام و ثنا است
گرمایان را بسوی حضرت تو نقش پای تو چون که راهنما است
نقش پای ز هر کف پایت جانمازی برای سجده ماست
پس بهر یک قدم شهنشاه بخدا سجده گر کنم بر جاست
شکر الله رخت بدو عارض بدر دیدم و یک بدر دو جاست
چون بر اکسیران شرف دارد خاک کوئی شما که خاک شفاست

خاک روبرو منور از در تو

که ضیا بخش چشم و نور افزاست

له یعنی بجات و بخشش

له یعنی چادر نماز - مصلی - سجده

له "شَسْنُ الْعَصَى بِدَارِ الدُّجَى صَدْرُ الْعَلَى نُوْرُ الْهَدَى كَهْفُ الْوَرَى"

له ع که ضیا بخش چشم و نور شفاست - نسخ خطی الفص ۲۵ (اشتباه کاتب)

۱۳۴

روح دل من پاک چو از بغض و عناد است خوش نقش دلم بندگی زین عباد است
ماه است چون آویزه مهرش شبیر داغ سیش صاف ز باقی مداد است
با انجم و افلاک ز طوف محش عرش گاهی ز ازل می شنیدم که تاد است
پرسید خرد از دل من وصف علی را گفتا که ز افکار و زاد بوم زیاد است

یا شاه کنون هر در پاک تو منور

در سجده سر خویش بسجده عجز نهاد است

۱۳۵

(ماشینه خطی ب صفحہ ۴۲)

مارا چو آرزوی وصال محمد است خوش اشتیاق ما بجمال محمد است
هر دم بچشم آنکه به بینم جمال او در لیل و در نهار خیال محمد است
مارا مجال وصف رخ احمدی کجاست شرمند مهورمه چو ز خال محمد است
ما بندگان چو بنده آل محمدیم دین هر چه هست جمله ز مال محمد است
در آفتاب حشر ز فضل عیمیم حق خوش ما منم ز نطق نهال محمد است
گو شمع نه آشناست بصوت رباب چنگ خوش و جد ما ز ذوق مقال محمد است
گر بنگری بدیده انسان و جن و حور محل اعیون ز خاک نقال محمد است

له حضرت سید امام زین العابدین ع

له جای امن و پناه

له سر چشم

چون هر حل مشکل دُنیا و دین ز حق اُمید آبل و عیال محمد است
شکر خدا که درو هنور بصر و شام
صلوا علی مُحَمَّد و آل مُحَمَّد است

۱۳۶

(عاشیه خاتون علی بن محمد ۲۰)

ما را که جز علی ولی بیچ یار نیست ما را ازان بغیر علی بیچ کار نیست
دین بنده را بسرو علن در جناب او هر شام و هر بگاه بجز انکار نیست
بر پشت اسب ابلق این دهر جز علی چون نیک دیده ام دگری شمسور نیست
یا بو تراب نام خدا داد ما برس ما را که جز جناب تو جای قرار نیست
یا حضرت شبیر ما چون برود کون در سرو در عیان بجزت نمکسار نیست
کای نازنین حضرت زهرا و مصطفی در باغ حسن چون تو دگر گلخوار نیست
گویم بوصف حضرت شبیر اندکی اکنون ز اشتیاق که آزا شمار نیست
چون از وفور لطف و عنایات عام تو از عرض بار بار منت بیچ بار نیست

خواهد ازان هنور مسکین ز حضرت

اکرام بی حساب که آزا شمار نیست

۱۳۷

محمد کعبه ایمان و دین است محمد رهبر راه یستین است

له یعنی چکرا گهوارا له لقب شیر خدا حضرت علی

محمد صاحب تاج و نگین است محمد سرور و سالار دین است
محمد پادشاه مومنین است محمد رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ له است
ز حُب اهل بیت احمد پاک مراد در دو جهان حصین است
ز حق از بهر ماعصات و خسر محمد چون شفیع المذنبین است
و بخود او سند آمد مسند محمد پشت او بهر همین است

بمحمد الله مرا از یمن نعتش

هنور عارض و عین جبین است

۱۳۸

مرا چو باده عشرت مدام در جام است هزار شکر که عنقای بخت در دام است
ازان ز میکه ام هر که باده آشام است سرور و عیش برایش صباح و هر شام است
حساب روز قیامت اگر چه دانم راست و لیک گز نه بپرند فضل حق عام است
که این وفور گنایم با یخنین تگ دو بچشم فضل خدایا مستام اکرام است
پری بمیکه زند کمن چه خوش میگفت ادای شکر تو یا رب بگردانم دام است
که از عنایت بن غایتت و طیفه من دو قرص نان چو مد و مهر صبح و هر شام است
بگوش هوش شنو گو میت دلا اکنون نصیحتی که چو طشت فستاده از بام است

له و مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - (قرآن شریف - سوره الانعام - آیه ۱۲۸)

له مضمون تلوه و پناهگاه له عاصیان و گناهکاران - له خاتم النبیین شفیع المذنبین آیتین الغریبین رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ (درود تاج) له بر پشت آنحضرت مهر ختم المرسلین بود له قرض له فریفته - زبونی -
له طشت فستاده از بام است - له غنی العاشیه ص ۲۴

بگردش است فلک روز و شب رفت غویش
زین پست شدن بین چه خوش در آرام است

کنون به ختم سخن از جناب پاک نبی
هنور است که امیدوار انعام است

۱۳۹

مقدمت چون در آشیانه ماست
رعد هم کوس شادایند ماست

چرخ آورده گویدت به نیاز
مهر و نذر خادمانه ماست

گویم اکنون زمین مقدم تو
کیمی خاک آستانه ماست

در ز بسیاری گنه پرسی
فضل عام تو خوش بهانه ماست

شکر الله ز زمین منقبت

خوش هنورمه زمانه ماست

۱۴۰

(حاشیه خطی الف ۱۹)

تا خدائیم چون شبیر و مہروی نامی من است
نخوش عبودم با امان از مس آقای من است

شاه شبیر است سلطان من و آقای من
من غلام و آن شه از جانم ہمین راه من است

آستان سید الشہداء چو باشد مامنم
خاک عتبات شریف حضرتش جای من است

۱۰ زمین کی طرح جس نے عاجزی و انکساری کی
خدا کی رحمتوں نے اس کو دھنچا آسمان ہو کر

۱۱ بمعنی اکیر - مظلوم سازی -

۱۲ غزل شمار ۱۳۹ نسخہ خطی ب میں موجود نہیں -

۱۳ بمعنی نادر کشتی -

۱۴ ع برین زادم و ہم برین گندم (فردوسی)

بندگی حضرت او چون شرف بخش ہمہ است
خانہ زاد حضرتش ہر یک انبای من است

ای هنور غم محو ہمیک ز غم و ہم دہر

چون شبیر ابن علی در دہر آقای من است

۱۴۱

(نعرہ محرم الحرام ۱۲۵۷ ہجری)

وجودم گر سراپا حرص و آرز است
بمکدائد دلم از پُر نیاز است

اگر نیکان عالم را بہ بینی
الہا پادشاہا بر تو ناز است

ما ہم با دفر جسم و عصیان
نظر بر فضل عامت چشم باز است

بزیر حکم تو شیر است و روباہ
و گر کنشک باشد در چہ باز است

بہر دو جا ظہور قدرت توست
اگر باشد حقیقت در مجاز است

توئی جائی پناہ بہر دو یکسان
اگر محمود باشد در نیاز است

ندارم غم ز بی سامانی خویش
کہ حق بی حیلہ گازا کار ساز است

کنون بر روح پاک شاہ شبیر
سلام بندہ با صدم نیاز است

و گر گویم بہ پیش حضرت او
کہ او بحیپارگان را چارہ ساز است

چو باشد استفید از روی تو مہر
بشوقت شمع در سوز و گداز است

۱۰ یکم ماہ محرم - چاندکی پہلی تاریخ - ۱۱ اشارہ بہ المَجَازُ قَطْرَةُ الْحَقِيقَةِ

۱۱ عاشق گزین سو گر زان سر است عاقبت مارا بدان سر رہبر است (مولانا روم)

۱۲ کتاب از عشق رد گرچہ مجازیت کہ این بہر حقیقت کار سازیت (مولانا جامی)

۱۳ کہو لاجہ مجہ پر ستر حقیقت مجاز نے یہ چنگی ملہ ہے نیالات غلام کا (محمد اسماعیل بیگ)

۱۴ تلخیص بہ قصہ سلطان محمود و ایاز - نیز مراد آقا د غلام - ملک و مملوک ۱۵ کس بی کسان و چارہ بی چارگان -

سخن کوتاه کنم در وصف زلفت که زلف و وصف زلف تو دراز است
 بهر جایکه بنیم نقش پایت ^{له} بصدق آنجا ما جای نماز است
 نداند این سخن را کس جز آگاه مگر آنکس که او آگاه زراز است

بجدا الله زمین حب شبیر
 منور در دو عالم سرفراز است

۱۴۲

عاشیه نیکو خطی ب. ص. ۵ (م. ماه بیست و نه ۱۹۰۴ ش. ش. کبی)

وصف ذات پاک زهرچون ز فکر ما و راست پس بوفش من چگویم پرتو نور خداست
 بان مگر از رفعت شان جناب پاک او هر چه گویم لائقست و هر چه بنویسم رواست
 کان نبی را دختر است و زوجه شاه علی ^{له} مادر سبطین پاک و شافع هر دو سراسر است
 زبید اکنون تا نمایم وصف خاکش از شرف نقش نعل پای پاکش سجده گاه اولیاست

عرض میدارد منور حالیا در حضرتش

بهر حل مشکلات خود که آن حاجت رواست

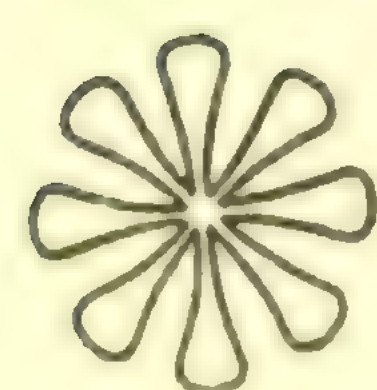
^{له} بر زمین کنش کف پای تو بود سالما سجده صاحب نظران خواهد بود (مانند شیراز)
^{له} ع در نیاید حال چنانچه خام (مولا ناردم)
^{له} مریم از یک نسبت عیسی عزیز از نسبت حضرت زهرا عزیز (ج) مادر آن مرکز پرکار عشق
 (الف) دختر آن رعد العالمین (ب) بازی آن جل اقی شکل کشا (ج) مادر آن مرکز پرکار عشق
 (علاء آقا)

۱۴۳

(عاشیه نیکو خطی ب. ص. ۵)

هر چند مرا نه ز راه است بر فضل خدا مرا نگاه است
 فعل ^{له} حسن است امید فضلش تو میدی ز آن همین گناه است
 در فسق و فجور نامه من هر چند زشت رویاه است
 آمد مددم چو از رو لطف آن مخبر رسل که پادشاه است
 ما را لبش سیاه عصبان از مهر محمدی ^{له} پگاه است
 و از چار قیل از چپار سیم ز آفات زمانه خوش پناه است

در بین قدمش ای منور
 خوش امن دامان و عز و جاه است



^{له} مراد اعمال حسناست.

^{له} تلخ چهار آیه زیرین :- (الف) قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (ب) قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (ج) قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْعَلَمِينَ (د) قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

رَدِیفُ الثَّارِ (ث)

۱۴۴

نیست هرگز چو جز تو کس یا غوث
 بهر این بنده دادرس یا غوث
 چشم من واست محض بر فضلت
 هر دم هر آن و هر نفس یا غوث
 تو امامی و پیشوا شایا
 اولیایت ستاده پس یا غوث
 خوش صدا میکند بقافله ات
 لَا تَخَفُ رُوزِ شَبِّ حَبَسِ یا غوث
 در گفت هر دو کون می باشد
 دانه خردل و عدس یا غوث
 یک نگاههی ز گوشه چشمت
 هست در هر دو کون بس یا غوث

عرض دارد هُنُورَت به نیاز

که بفریاد من برس یا غوث

له مراد غوث الاعظم بران پیر شیخ عبد القادر جیلانی
 له تلمیح به آیت: قُلْنَا لَا تَخَفْ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَكْبَرُ
 له راوی اور ماسش - (قرآن شریف - سوره طه - آیه ۱۹ - ۲۸)

۱۴۵

یا غیاث استغیثین کردگارم^{له} یا غیاث
 میخند در دامن دل غم چو خارم^{له} یا غیاث
 بار عصیان بر سر من زیر بارم^{له} یا غیاث
 پس بخوانی گر ز لطفم چشم دارم^{له} یا غیاث
 چشم دارم تا نپرسی من چه دارم^{له} یا غیاث
 بنده ام عرض مکر نیست عارم^{له} یا غیاث
 ای رفیق هر مکان و هر دیارم^{له} یا غیاث
 از جهنم الامان و از حسد نام^{له} یا غیاث
 عرض میدارد هُنُور کردگارم^{له} یا غیاث
 هست کافی از برای کشت کارم^{له} یا غیاث
 قطره از آب رحمت چشم دارم^{له} یا غیاث

گر بگیری بنده ام عذری ندارم یا غیاث

در نه بخشی جسم من امیدوارم یا غیاث

*

له اشاره به: یا غیاثُ اِستَغِیْثِیْنِ یا اَمَانَ الْمُتَلَبِّثِیْنِ یا اِلَهَ الْعَالَمِیْنِ

له ع یک نگاههی از کرم بر مال دارم یا غیاث - نسخه خطی الف ص ۲۴ -

له ع در برانی از درم رُو با که آم یا غیاث

له ع در به پرسی کرده ام بس شرم دارم یا غیاث

له مراد پختن پاک، آن حضرت علی و فاطمه و حسن و مراد از چهار یار خلفای راشدین حضرت ابوبکر صدیق، حضرت عمر حضرت عثمان حضرت علی است
 له معنی سوزندگی و حرارت آتش -

ردیف الحیم (ج)

۱۴۶

ای شهنشاه صاحب الافواج جن دانس و ملک ترا محتاج
گفته من اگر چه هست خدایه شعر من در چه هست همچو زجاج
آدم لابدش برای نذر
زان گویم چنانچه بتوانم گر چه باشد به پیش مهر سراج
ای ز جودت بود شهنشاه را تاج گر چه چون وصف به تخته عاج
گرد چین زلف تو چین است ز وجودت دو کون را منهاج
در نه ز افواج نگفت زلفت شاه چین مشک زان فرسید باج
باز را صید میتواند کرد مشک و چین بر دومی شدی تاراج
زوبه پیر را دی گر محکم گر تو گوئی به بخت دراج
بر درت چرخ با کمان گردد کند از بیشه شیر را اخراج
می سزد گر ز دشت کرب بلا از پی خدمت تو چون حلاج
گویم اینجا ز حالت ادلاج

له یعنی میکا - سنگ پاره
له لایه یا لازما دی را
له یعنی دانت نیز استخوان بسیار سفید
له شیشه - جسم شفاف
له سراج کو چرخ دکامان
له روش روشنی - زقار
له تیر
له ادلاج که محاذین ماسیه پر کما هواچه "بشب راه رفتن"

آب آنجاست نه بدید مگر ز اشک آل رسول بد افلاج
ز استماع فغان آل نبی میزدی گوسفند نیز شواج
تیر باران لعن را باید سینۀ قاتل شبیر آماج
ای مر مستنیر بروج اسد درة الستاج صاحب المعراج
مادحت تخت نور در جنت از تو خواهد نه تخت صندل عاج
خواهم اکنون بختم نعت شریف ابلق دهر باشم بهملاج
نیز خواهم ز کشور دلماس تا بگیرم شها چه باج و خراج
نیز خواهم چه سرسرازی خویش در پی دشمنان خود چه شجاج
ناگهان مانفم درین اشناء کرد اشارت بسوی خود بهجراج
که بیا زود هر چه خواهی گیر بحر افضال می زند امواج
ای هنور دگر بدینا و دین
تا نباشی بهیچک محتاج

*

له مخفف بود
له بر عاشیه در محاذین نوشته - "نهر جاری"
له میا
له مزد - مزد نادره - یا غیر استحقاق
له سرنگونی نوشته - برگشتن تقدیر
له حضور سرور کائنات صلی الله علیه و سلم

ردیف الناحیه

۱۴۷

ای که در بحر وحدتی صباح
 ذات پاک مقدست باشد
 دیده ام هر دو چشم پر نور
 ظلمت جمل را عجب مصباح
 یافتم هر دو زلف مشکینت
 مشکلات دو کون را منقار
 میگذارم ز عین زلف و رخت
 شام بس نیک بس سعید صباح
 بردت ایستاده می بینم
 زندگان جوق جوق با اجساد
 از برای صلاح و نیز فلاح
 هست از بهر عالمی کافی
 مردگان جمله نیند بارواح
 در جناب تو یا رسول این
 یک نگاهی تو از برای نجات
 با هزاران نیاز شام و صباح

از پی حل مشکل کونین

عرض دارد هنور مداح

له شناور - تیراک
 له معنی پاره گوشت - تو تهر
 له جوق کریں غزل شماره ۹۹ اشاره ۲
 له پروردگار
 له نجات بخشش

ردیف الناحیه

۱۴۸

ای خداوند بنخ و ثمره و شاخ
 حسب حکم تو مهر و ماه
 روزی از بیچکس نمی گیری
 گر بود بی ادب و گر گستاخ
 پادشاهی و کس وزیر تو نیست
 لامکانی و هم نداری کاخ
 هر چه در عالم است داده تست
 گر چه گندم بود و گر شامخ
 بخشش تست بندگان ترا
 گر بود جسم یا که اسفناخ
 عالمی ز آنچه هست در دلها
 سامعی بهر هر که کرد صراخ
 معطی روحی و حیات و حواس
 محسن بینی و دو چشم و صماخ
 بامیدت هنور ت مسکین
 عرض احوال میکند گستاخ

بخش عصیان من ز لطف و کرم

جمع خاطر بده برزق فرخ

له آشپز - بادری
 له سابع و ششونده هستی (دای مخاطب)
 له عطا کننده هستی (دای مخاطب)
 له چین - ایک مشهور نقد
 له فریاد زدن - وادیل کرنا
 له پرده گوشش

له پاک

ردیف الدال (د)

۱۴۹

از حُبّ علی ذوق بحبّانم دادند وز مدح و ثنا ذکر و بیانم دادند
 نازم بغایتِ خدائی اکرم کاینم دادند و نیست آنم دادند
 از سختی گور و نزع و میزان و صراط با حُبّ نبی امن و امانم دادند
 زین طره بئین نعت با اینهمه جرم در جنتِ فردوس مکانم دادند
 وز نعت رسول و آل پاکش صد شکر که اندر دو جهان عزت و شانم دادند
 با دامن تر بئین حُبّ آتش در حضرت قدس آشیانم دادند
 تا دیده دل منور از سرمه کنم
 خاک در شبیر از انم دادند

۱۵۰

(ماشیه خطی ب منقحه ۶۸)

اگرچه نامه ام از پشت و رویاه بود مرا بایه شاه علی پناه بود
 و گریه باین همه فسق و فجور عاصی را امان ز اخذ معاصی حُبّ شاه بود

له این داده دآن نیزیم له اشاره به میزان قیامت و پهل صراط له مواخذه و پرسش از عصیان

وگر بهردم عرم بروز و شب و سال هر آنچه کردم و کردم همین گناه بود
 مرا بفضلِ خداوند سائر و غفار ز بهر بخشش عصیان چه خوش نگاه بود
 خدایا مددی ای دلیل گرامان بر اینمونی راحی که شاهراه بود
 منور است که خواهد بخت شاه علی که شاه ماد شمشاه ز پادشاه بود

بهردمی که ز عمرش بود بیل و نهار

بود نکو و نکوتر سال و ماه بود

۱۵۱

(۲۵-جمادی الثانی ۳۶۳ هجری)

اگر من تنم بخویم یا محمد وگر من جنگجویم یا محمد
 نگاهی کن به بسویم یا محمد نگه دار آبرویم یا محمد
 به بنیم گر جمال با کمال همین است آرزویم یا محمد
 بشمع رویتو پروانه کردم کنی گر رو برویم یا محمد
 بگزار رخت گردد چو بلبل شنا گو مو بمویم یا محمد
 سیه شد نامه من گرز عصیان به پشت صاف گویم یا محمد
 نمی از قطره دریای فضل بده تا من بشویم یا محمد
 توئی چون شافع عصات مست ترا در حشر جویم یا محمد
 بنوشم سیرگر بخشی ز کوثر ز لطف خود بسویم یا محمد

له معنی رهبر و پناه له ع نگاهی یا رسول الله نگاهی له مامیان و گنگاران
 له تلخیص به: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (سپاره عم ۳۰-سوره الکوثر-آیت شماره ۱)

توئی دانای حال این محقر بگویم یا بگویم یا مستند

هنور عرض دارد بهر امداد

شنو این های و هویم یا محمد

۱۵۲

(حاشیه خطی ب. ص. ۷۰)

الا ای راکب نای محمد بکن خوش سیر در بای محمد
چه میجوی پناه غم افسوس ترا بس تکیه جای محمد
بود سرمای نور دو چشم ترا به نعل دو پای محمد
امور خویش اگر خواهی خوش انجام برد بگذار بر رای محمد
طلب کن هر چه میخواهی طلب کن زحق با آل و انبای محمد
خدا یا خواهیم اکنون صلۀ نعت بحق جملہ اسمای محمد

هنور باد سرشار می ذوق

ز جام راحت افزای محمد

۱۵۳

(حاشیه خطی ب. صفحہ ۷۰)

آنچه در دهر بهر صبح و مسامی زبید از تو فضل است ز من حمد و ثنا می زبید

له الا - حدیث تنبیہ - معنی خبر داد - له مٹی - گرد پا -
وہ دانای سبیل ختم الرسل مولای کل جس نے غبارِ راہ کو بخشا مسدود وادی سینا (اقبال)
له اشتعاہ کاتب (نقش باید) - له جملہ اسمای سرور کائنات کہ نود و نہ است (دناؤ سے)

بندہ را آنچه کہ در جہر و خفا می زبید
عاجت از غیر خدا خواستن از بی خودیت
صحت و خیر و سرفرازی و جمعیت دل
ره چون گم کرده ام اندر شب تار عصیان
طالب نور و فیائیم چو من از آل نبی
منکہ مذاج نبی عسیریم بخدای
شود استاد بمبشر چو لوی احمد
بخش عصیان هنور نہ ہی چونکہ شما
بندگیست کہ با صدق و صفای زبید
عرض حاجت بخدا پیش خدا می زبید
بندہ را دہ کہ ترا لطف و عطا می زبید
رہبرم شاہ علی بدر دجائے می زبید
سرمد دیدہ ما خاکِ ثنا می زبید
میکم عرض ازان آنکہ مرا می زبید
جای من روز جزا زیرا لوا می زبید
بندہ را معصیت و عفو ترا می زبید

بستہ ام محل خود چون سوی بحر کرمیت

دامن بندہ ازان پر گل دلا می زبید

۱۵۴

ای ابر بہر باغ اُمید از فیض تو کس نگشت نومید
نام تو شبیر بن علی است ای تخت نشین ملک جاوید
مہ را بہ رخت دہم چہ نسبت ہر حلقہ زلف توست خورشید
در حکم تو چرخ چرخ دارد محکوم تو مشتری و ناہید
شاہنشہ عالمی و زان رو محتاج تو کیقباد و جمشید

له معنی اعلانیہ و خفیہ طور پر -
له بدرالجبلی - له پرچم -
له ایران کے دو نامور بادشاہ -

از بارگران جسم هر چند لرزنده منور است چون بید

مداح ترا ز مین مدحت

پر بار شده درخت اُمید

۱۵۵

(عاشیه نغمه خطی ب صفحہ ۷۲)

ای آنکه توئی قوت بازوی محمد دی تاب و توانائی نیروی محمد

پُر نور کن این نبرگه مردم چشمم از پرتو انوار مه رُوی محمد

خواهم که بود روز و شبم عید و شب قدر از پرتو مسرُوح و گیسوی محمد

این سرود و صنوبر که بهستان جهان است بنیم نخل از قامت دلجوی محمد

عطر و گل و مشک ختن و عنبر و کافور خوشبوست چو از کاکل خوشبوی محمد

پرساز خوش از نگشت می کاخ داعم تا آنکه شود راسم سوی محمد

کن بهر حل مشکل کونین منور

مفتاح زهر نوک سرموی محمد

۱۵۶

ای برایت هر چه آمد در وجود وصف تو فائق ز گفت است و شنود

چون در آدم نور پاکت حق نمود زان ملائک را بسویش سجده بود

جبه خود را بخاکت هر که سود مقصد خود از جنابت یافت زود

چون شما در محرت سوزند عود انجن باشد شرار و چرخ دود

بر روانت از منور در سجود

یا رسول الله سلام است و درود

۱۵۷

(۲۲- محرم الحرام ۱۲۵۲ هجری)

ای بشام و سحر مه و خورشید میکند طوف حضرت جاوید

نام پاک تو شاه شیر است بنده تست زهره و ناهید

از دفر گناه و کثرت جرم دل من لرزه می خورد چون بید

عرض دارد منور از ره عجز در جنابت شهاب صد اُمید

به نبی و علی بتول و حسین

بنده خویش را مدد برسید

۱۵۸

ای جز تو بهر دو کون شاهی نبود خاموش زیاد تو گیسایی نبود

از ره ره راه نمودم تحقیق راهی نبود که سوست راهی نبود

آید با امید و پس رود نا اُمید در پیش تو همچو داد خواهی نبود

از خنجر تیز و تبر و شمشیر و نمان جز حکم تو رنج نوک کاهی نبود

له زهر و ناهید - دین سیاه شمس - آفتاب که گرد چکر کاشته والا سیاره جوانداد زمین که چو حقد که برابر ہے - رات کے پتلے اور
آہری حلقے میں بہت در نشان ہوتا ہے۔

له "بتول و حسن" عاشیہ نغمہ خطی الف ص ۳۵ - له سوت سوتی تو

له از خنجر و تبر و شمشیر و نمان - نغمہ خطی الف صفحہ ۲۹ -

دیدم چو نیکو بس زین دنیا جز فضل تو بیج زاد راهی نبود
گوید بدست منور ای سارعیب هر چند چو بنده پرگنای نبود

در یاب ز فضل خویش این مجرم را
ای آنکه جزت مرا پناهی نبود

۱۵۹

ای چون مه و مهر جبه و خد بد تو نبی دگر علی جد
داری لب لعل و سبزه خط یاقوت یکی دگر زمرود
بالای تو ای بلند بالا آن چرخ که سرفراز دارد
گردد بطواف تو شب و روز تا شام و سحر ثار سازد
دور و گسسته تاره و نجم ای زنده نمای دین احمد
گر بدترم از بدان عالم در بد ز سباعم وز دو بد
چون بنده ترا غلام صدامست صد خانه چو من هزار با صد
الطاف تو فایق از حساب است اکرام تو خارج از حد و عد
وز بهر نجات من شهنیست غیر از تو کسی که گیرم بد
عذرم بپذیر بخشش از لطف هر مجرم که از عسلاام سرزد
چون بنده احقرت منور فریاد رسی دگر ندارد

له مراد پیران پیر - پیر دستگیر شیخ عبدالقادر جیلانی
له درندگان - کسی که دستش را بجزم -

گوید بدر تو شی الله
ده خیر بنام پاک احمد

۱۶۰

ای خدای کریم بی مانند صبر کردی تو تلخ و شیرین قند
چشم امید بر تو وا دارند مست و بشیار و بله و دانشمند
از تو باشد خزینه و کجکول نزد شاه و گدا که گرد آرند
چن و انسان و وحش و طیر و ملک زیر حکم تو جمعه سردارند
ده گدائی در گمت که شهی است در نه سردار بر سر ده داند
بخت یار است هر که یاد تو کرد ذاکران تو بخت بیدارند
نبود اکتفا بعتاقت جای ساغر اگر چه ختم آرند
بامید نعیم و خوف و تحیم زاهدان طاعتت بجا آرند
عاشقان محو ذوق دیدارت از نعیم و تحیم بیزارند
نور دین هم کمینه بنده است
بندگان تو گرچه بسیار اند

له عقیده عوام، شی الله یا شیخ -
له محقق الد -
له جندا - کله تحسین -
له تجنیس خط تمام و صنعت ایهام -
له بهشت و دوزخ (جنت النعیم)
له اسم خود شاعر - فقیر سید نورالدین -

(ماشیه نغمه خطی به خط نستعلیق)

ای سراپا وجود تست املاد بوجودم مخمّر استمداد
زان مستدام سزد بحضرت تو به نیاز و امید و خیر و داد
از تو خواهم شها چه امن امان از تو خواهم شها چه دفع عناد
وز تو خواهم که تا کنی از یخ شجر غم و هم و رنج و فساد
وز تو خواهم ز بهر صحت تن رنج رنج از تنم کنی برباد
وز تو خواهم که تا روان باشد کشتی ام روز و شب باد مراد
بدان بدان و مشکل خویش وز تو خواهم شها چه بست و کشاد

نیز خواهد هنور مسکین

صحت تن شفا و نعمت زیاد

ای غلام تو تاجت دارند بندگان تو بخت بیدارند
دوستان تو جمعه سر دارند حاسدان تو بر سر دارند
کوس و دشمن دست بخشش تو رعد و برق و سحاب مظارند
نسبت خود بحضرت چکنم
اولیا چون غلام سرکارند

له ۱۶۱ در نسخه خطی الف و ج و د ندارد له معنی نمیرسد و طبیعت له در دو رخ - در دو باد - له باد شرط - موافق هوا -
له صنعت لغت و نشر قرب له تحت تاج و شمع حافظ غلام ز کس چشم تو تا بهار دارند - (ما فلا شیزد) له تجنیس غنی تام و صنعت ایهام

ای فدای تو جان چون من صد بجهت آفتاب و مهرت خد
همچس منکر سیادت تو نبود نیست هم نمی باشد
وانکه داند چنین نخواهد بود غیر ملعون و ملعون مرتد
چکنم وصف تو که بیرون است از حساب و شمار و از حد و عد
سیدا عرض من پذیر از لطف بحق لَعْرِيلُكَ و لَعْرِيْلُكَ
گر منم پُر گناه و پُرعصیان در نکردم بعمر خود جز به
بامید تفضلات تو بود برگنه کز حقیق سر برزد
چون توئی حامی مُریدانت کی مُرید ترا ضربه برسد
قمر خود را بکن مسلط وی هر که در حق من بد اندیشد
تا که پیش از بدی من قهرت دل بدخواه را قوی گیرد

عرض دارد هنور مسکین

شاه جیلانی است وقت مدد

(ماشیه نغمه خطی به خط نستعلیق)

ای یدالله را تو خوش دست خانی المده شاه قدس و شهید کربلائی المده

له معنی رخسار له نه بد نیست و هم نمی باشد - نسخه خطی الف ص ۳۸ - له تلخیص به آیات سوره اخلاص :-
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - اللَّهُ الصَّمَدُ لَعْرِيلُكَ و لَعْرِيْلُكَ (قرآن حکیم - سیاره هم ۳۰ - سوره اخلاص)
له مراد شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی
له دست خازنه

ایکه نور هر دو عین مصطفائی المدد راحت جان علی مرتضائی المدد
ای دل بشکته ام را مومیائی المدد ای به لیل مظلم نور و ضیائی المدد
ای باقلیم دل من پادشاهی المدد سید و سردار و شاه و دسرائی المدد
ای ز لورج خاطر کلفت زدای المدد غنچهای گلشن دل را صبائی المدد
ای که غیث لطفی و بحر عطائی المدد عاصیان را شافع روز جزائی المدد

ای بدر و ظاهر و باطن دوائی المدد

دافع هم و عنم و رنج و عنائی المدد

بزم عاشقان ساقی کجا پیمانه می باید که بهر بریکی اینجا نهم و نخحانه می باید
اشارت از تو ما را بس بود با گوشه چشمی که مشهور است یکت بوی پی دیوانه می باید
اگر نور خدائی را نیسانی جز دل ویران تلاش کاینچنین گنج از چنین دیرانه می باید
گرفتد عکس گیسوتو در آینه چشمم بدست مردم از عکس شرمشانه می باید
برای مرغ دل این حال وخی در ریز گیسویش بنیر سایه زین خوشتر چه دارم و دانه می باید
ولا از بدیه گیسوی خوشبویش چه می پرسی که هر یک چنین ادرا ملک چنین بجانیه می باید
ز سلک اشک بر شیر زبید سجده گردانی که نذر روح پاکش سجده زین در دانه می باید

له شب تار له ابرکم له دیوانه را بوی بس است

که ح تلاش کاینچنین کنز از چنین دیرانه می باید - حاشیه نسخه خطی الف ص ۳۲
(د) حسن کا گنج گرانه ای تجھے مل جاتا تو نے فراد نہ کھوا کھی دیرانه دل
(ب) ع که شکسته جو تو عزیز تر ہے مجھ سے آئینہ سازیں - (اقبال)
ه صنعت جنیس تام و صنعت ابرام - (اقبال)

با و آذنی نبی پاک را جا داده حق گفتا که بهر این چنین ممان چنین کاشانه می باید
منور مجلس قدس است دل از غیر خالی کن
که اندر این چنین محفل کجا بیگانه می باید

براه عشق خوش همو دل دیوانه می باید چو بر گل بلبل و بر شمع چون پروانه می باید
ز کلک شمع و قرطاس پر پروانه ایجانان ز شاه عشق سوزی عاشقان پروانه می باید
اگر پروای سردای مشو عاشق ترا گویم دگر عاشق شدی جانان ز سرپردانی می باید
برو بر بند مرغ عقل را بان بال و پر اینجا که مرغ عقل را اینجا دلا پروا نمی باید
گذاری گر براد عشق پای خویش جانانه خدا حافظ و لیکن همت مروانه می باید
چو هر دم درد همام خدا درد زبان دارم ازان تسبیح مارا یکصد و ده دانه می باید
بمخشر حیدر کردار زبید ساقی کوثر که بهر این چنین ساقی چنین نهمانه می باید
چو میدانی که آقای تو آگاه است احوالت برای عرض حال خود دلا غوغا نمی باید

منور چون ز لطف شاه شد مشهور و عالم

بمداح تو اکنون خلعت شایانه می باید

له طبع آیه کریم: ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (سپاره ۲۰ - سوره و انجم آیت ۴)
له ملاح پیوستگی حق زود عالم بریدن است - له پروانه می باید - نسخه خطی الف ص ۳۲

عشق بازی میت سرد پای جانان بافتن با سر اندر کوی دهر عشق نتوان بافتن

(سند شیلیزی)

له شعر شماره ۱۰۰ نسخه خطی الف ص ۳۲ - له مراد حضرت علی - بحساب حروف ابجد اعلیٰ - ایک سو دس ہیں -

خ - آ - تی = ۱۱۰ لهذا تسبیح یکصد و ده دانه - له چنین میانه می باید - حاشیه نسخه خطی الف ص ۳۲ -

له غوغا می باید - حاشیه نسخه خطی الف ص ۳۲ -

بر جفای سیدالشهدا بر آنکس غم کند
 از سعادات دو عالم میشود خوش بهره یاب
 بلکه از یمن کرامات غم شبیر پاک
 مقضی شد فضل حق تا شادی عالم کند
 زان نوازد زیر ز اوراق الشجر باد بها
 وز دوال برق بنگر بعد صوت بم کند
 از منور کی ادای شکر گردد زین نعم
 از زبان هر سر مؤشکر هر دم کند

(ماشین خطی ب ص ۸۶)

بعد ختم مناقب استمداد
 خواستم از در شهب بغداد
 بهر اقبال آنچه کردم عطف
 به نبی و باله الامجاد
 شکر حق که جناب نعمت پاک
 گشت ارشاد خوش بحسب مراد
 که ای منور صفت آل نبی
 دهمیت مژده تا شوی دلشاد
 سختت چون قبول محفل قدس
 اوفتاده مبارکت با شاد

له مراد حضرت پیران پیر شیخ عبدالقادر جیلانی

له پنهان پاک

له معنی مبارکت باشد

جناب حضرت نوشاه امجد
 بود لطف تو بیرون از حد و عد
 سری و سردی و مرشد لکل
 همه خدام را بگر منته ید
 شود شرمندۀ نورت مه و مهر
 نمائی گریه مستاقان خود خند
 توئی مهر سپهر فقر بجز تو
 هزار اقطاب جسم اولیاصد
 ندیم مرشدی دیگر بعالم
 باین صورت باین قامت باین قد
 زنجاند عنایم در گمت را
 اگر باشد سباع و موزی و د
 زلفه نا امید از در گمت کس
 اگر چه بود ملحد یا که مرتد
 بود خاک کف پائی تو مارا
 برای هر دو دیده جای ائمه
 نگیری بنده خود هیچکای
 بعضیان و به تقصیری که سرزد
 مریانت زهر شود صد هزاران
 بی و شیخ و شاب نیز آمد
 مریدم دست خود دادم بدست
 تواز لطف و کرم بجد و بیعت
 گرفتی دست و عین الحق نمودی
 مرا عید است دارم عین برید
 منور عرض دارد در جنابت
 اگر من عاصم گم مجرم و بد
 من از نالایقی ماندم مقصر
 و گرنه بنده ام من عن اب جد

له شاعر که والد بزرگوار فقیر سید غلام محی الدین جو بعدین نوشه ثانی کے لقب سے مشہور ہوئے آپ سید
 غلام شاہ کے فرزند تھے له دست من گرفتگی کہ دیگر ہستی له معنی نزار له درندہ
 له مکر خدا خدا شناس له از دین برگشتہ له سنگ مرمرہ سرمد کا پتھر
 له پسر مدون پیش له ع تو از لطف و عنایت ہای حیدر منو خطی الف ص ۸۰ له عین الیقین
 جو علم الیقین کا دوسرا مرتبہ ہے - شاہدہ له تقصیر و دار کوتاہ دست -

فقیر خویش را بنواز از لطف

مزن بر سینه او دست زد

۱۷۰

چون سریر مصطفیٰ بر علی بنهاد شد

روز نو روز است اسباب آلوده شد

یعنی از دیدار روی حضرت شاه علی

دز صبای لطف حق یکبارگی در کیدی

در جناب کبریای او تعالی شانه

هر چه باید هر چه شاید با حضور داده شد

۱۷۱

چون مراسمی زمی سرشار کرد

آفتاب قدرش در هر دو کون

دید از یک رخ موحّد تازان

می نزد اکنون که گویم حمد حق

آنکه در اصداق دور از اقطار کرد

له یا اشعار نظم خطی بی نیستی

نه بنهاد اند در نظم خطی ولی اشتباه کاتب

سه نوروز - ۱۱ - ۱۲ - مساوات لیل و نهار - جشن و عید ملی ایران تا دو هفته

سه ع آفتاب قدرش خوش در دو کون - نظم خطی الف ص ۳۰

سه یعنی که : پرداز چنان حرم و دیر نماند

بودم اندر خواب غفلت لطف او

ای هنور شکر احسانش بگو

آنکه خار مشکلات گلزار کرد

۱۷۲

منقبت

چون نگاه لطف بر من حضرت شبیر کرد

حسب او در طینت ما شد محمّر در ازل

بنده گیش با تغم گفتا که روشن دل کند

روی همچون ماه خود بنمود چون از راه ناز

خواتم چیزی بگویم از یزید نابکار

هان مگر گویم ز شاه کربلا ده تهنش

صاحب اقبال نعت عمر صرف حق کند

از جنابت یا شهید کربلا در روز حشر

منکه مداح رسول و اهل بیتم زان سبب

شکر الله سونى جنت احمد تبشیر کرد

همچکس هرگز نکند آزاد از دوزخ مرا

کردم آزادم اگر پس مالک تهریر کرد

له غیر شده مرشته

له ده جدا کله تخمین

له یعنی شوم و بدبخت سه بشارت داد

چون نگاه لطف بر من حیدر کرد
بی خبر بر چند بودم محرم اسرار کرد
بر سر بالین من خواب غفلت صبحدم
بخت بیدار آمد و این بنده را بیدار کرد
نخجهای بسته مقصودهای باغ دل
خوش نسیم حضرت شکل کشا گذار کرد
از شرور دهر لرزیدی وجودم تا که نشا
در حصار خود مرا چون نقطه پیکار کرد
سرشار حضرت شاه علی پهر خیر برین
قرص مهر و به بجای در هم و دینار کرد
جرعه پس خورده جام می ذوق نبی
ساقی کوثر با بخشیده و خوش سرشار کرد

لله الحمد ست والمنة که مهر جیدی

جسم و هم جان منور را پراز انوار کرد

خدا یا چنان بتم ده بلند
که ناید ز من بیچکس را گزند
ز پا و ز دست و ز چشم و زبان
که تا نام نیسم بعالم برند
دگر بخش توفیق نیکم ز غیب
با کرام و اطعام و اعطاء پسند
دگر صتمم بخش و خیر و کون
دگر عزت و منکر عالم پسند
دگر ده خلادت مرا در زبان
به از شهد و شکر به از شیر و قند
دگر از تو خواهم بنام قبول
علی را دو شش زاده ارجمند

له (جمله ای پس خورده جام)
له باغربان طاعت به اندازه کنی - تا برکت نام نیکت در دیار (سعدی)
له ملا حسین (امام حسن و امام حسین)

بدنیا و دین تا منور بود
درین سرفراز و در آن سربلند

(عاشیه نخوتی بصفحه ۷۳)

خوش حصول مرام ما کردند
می عشرت بهجام ما کردند
وز سر لطف شایه مقصود
چه خوش اکنون بهجام ما کردند
یعنی اندر حضور آل نبی
چه قبول سلام ما کردند
با وجود چنین حقارت من
ده چه عالی مقام ما کردند
کز دو گیسوی عنبرین شبیر
بوی خوش دشتام ما کردند
وز مه عارضت چه خوش اند
درد دیوار و بام ما کردند
شام ما نیکتر نمود ز صبح
صبح ما خوش ز شام ما کردند
ملک و انس و جن و دیو پری
بخدا جسد رام ما کردند
چونکه از بندگی آل نبی
آنچنین استلیم ما کردند
پس بشکرا و چنین اکرام
کز عنایت بنام ما کردند
دین همای سعادت اقبال
چون منور بام ما کردند

رسد اکنون سلام ما دیگر

که قبول سلام ما کردند

له کله حسین یعنی خدا -

در ازل بر ما چو لطف شاه جیلانی بود
تا ابد در قسمت ما فضل یزدانی بود
نغم مخور ای دل هزاران بار میگویم ترا
گر امیران را نگه بر باب دیوانی بود
چونکه از فضل خداوند کریم ذوالمنن
ما مریدان را پنه محبوب سبحانی بود
چونکه بر لوح دل ما نقش نام قادر است
ما غلامان را امان از شر شیطانی بود
همچس باشد نه چون میران شفیق اندر دکن
ما مریدان را اگر چه محرم جانی بود
بر برات قادر یان ز امر رب العالمین
لا تحف از شاه جیلان صداد دیوانی بود
در نصیب دوستانش چون بود فتح و سرور
در نصیب دشمنانش جمله حیرانی بود
من نمیگویم بنیش بل ذلی دامن و لیک
محی دین احمدی و یوسف ثانی بود
رخت مه رویان به پیش پرتو ماه خورش
من نمیدانم دگر چون رخت کتانی بود
خار را گل کرد پای شاه جیلانی کرد
عاشقی خوش گفت روز عید قربان نکته
در حضورش کافاب آنجا بود چون ذره
من که باشم دم ز تداوی زخم چون در تصور
نخوش را چیزی شمردن حرف نادانی بود
مقرف قدسی و عرفی نیز حساقانی بود

له بر باب سلطان بود - نسخ خطی الف ص ۴۰ - مراد شاه عبدالقادر جیلانی - که محبوب سبحانی - میران - پیر - پیر و گلگیر - خوش - غم - نیز
دی را گویند - رجوع به اشاره بلاط - که برای میران رجوع به اشاره - که قال خندا و لا تحف - بیاره - قال الم سرور و آیت
که اقرار و تصدیق کی علامت - منظور کنی کی علامت - که ایجاد کننده دین احمدی - که ایک نهایت با یک کبر - چو چاند
که سلفه - نه - به پیش ما - که از - نسخ خطی الف ص ۸۵ - که نکته ای - مراد - که ای
که تا - مراد از جان محمد قدسی - لغت و قصیده گوی مشهور در عهد مغول در هند - نیز محمد جمال الدین عرفی شاعر شهیر و قصیده گوی به نظیر در بداهه - نیز
نیز محمد افضل الدین عاقانی قصیده گوی لائانی ایران -

زیر حکمت ترک دتا جیست پین روم و ری
بنده ات هندی و سندی نیز ایرانی بود
ای هنور خاک پای پیر باش و نعم مخور
در دو عالم دستگیرت شاه جیلانی بود

شاه جیلانی تاج فقر ما را شاه کرد
خار بودم گل نمود و سنگ بودم ماه کرد
آن شهنشاه کز الطاف عیم خویشتن
دزد را ابدال اندر یک نگه ناگاه کرد
بودم اندر گمراهی حیران لیکن بنده را
دشگیر من گرفته دست من بر راه کرد
زاهدان گر با ریاضت ره بمقصد برده اند
بعیتش فوراً مرا از رمزی آگاه کرد
ما فقیران را بود در دو جهان توحید بس
در گرده ماست هر کس ذکر یا الله کرد
آنکه بهر بخشش دریا بود کشتی بدست
شیئا لله گفته پیشش کاره خود چاه کرد
ای هنور زود شو بر خیز و پای دشگیر
گیر بادو دست محکم کان گدا را شاه کرد

در منقبت شاه شهید علیه السلام

شیر چه خوش خلعت زیبا سرم کرد
تاج شرفم نیز بالای سرم کرد

له الف: کسی که ملک معنی در رسد خود را بوی بنا - که کرمس و انانی کییا را ارمان بینی - عرفی
ب: گر تو سنگ خارا و مرمر شوی - چون بصاحب دل رسی گوهر شوی - رومی
که ابدال جبه بدل - بانشین - قائم مقام - ده ستر ادبیا جب آن میں سے ایک فوت ہو جاتا ہے تو دوسرے فقرائے اس کا قائم مقام بن جاتا
ہے - اسی لیے ابدال کہلاتے ہیں - ۴۰ شام میں اودیس نقیہ دنیا میں ہیں
که توحید و بس - نسخ خطی ب ص ۸۴ - که رجوع به غزل شماره ۳۱۰ شده -

از آل نبی روز ازل کاتب قدرت
بر لوح دلم سوره اخلاص رقم کرد
از لطف نگاهی شه شبیر بسویم
دفع غم و هم و مرض و رنج و الم کرد
آمد بگدائی چو فلک بر در شبیر
از مهر و مهش بخشش دینار و دهم کرد
بشنیده جفای شه شبیر مجبا
بی دین بشمر هر که برین دیده نه نم کرد
ز اصفای جفای عطش سید شهنش
در کرب بلا دیده من ز اشک دویم کرد
داند بیقین جاش بود دوزخ سوزان
بر آل نبی هر که جفا کرد رستم کرد
تا قتل کند دشمن من حضرت شبیر
آمد بسر دشمن و شمشیر علم کرد
فرمود مراد رسیدیم مجبا
نگذاشت سر دشمن تا تا که قلم کرد

آمد بدر سید شهداء چو هنور
بنواخت غلام خود و بر بنده کرم کرد

در منقبت شاه کربلا

*

شکر خدا که شاه مقصود نمود
ابواب عیش و عشرت و خیر و نفا کشود
وز غم و هم و حزن و خطر بائی جهان
اعفای این عظام شه کربلا نمود

له منعت ایام - اخلاص و وفا نیز میگوید: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ - (پاره عم - سوره اخلاص - قرآن مجید) له یعنی شنیدن له ع نگذاشت سر دشمن من نسو خطی الف ص ۳۵ له بمعنی عفو کردن -

یعنی ز یمن نعت شهنشاه هر دو کون
زنگ که درت از دل این پرگنه زدود
در یمن حب آل نبی خیر و جهان
بخشش نمود چونکه مرا قادر و دود
در عزم قلبه بوشی درگاه اقدس
یا حضرت شبیر رسد تا دم و دود
از من بصد هزار نیاز و هزار عجز
بر هر دمی خشوع و بهر یک قدم سجود
من بعد ازین بطوف جناب شریف تست
بر هر قدم سلام و بهر دم شهادت دود
اکنون هنور است که اندر ادای شکر
با صد نیاز جبه خود را بخاک سود

شوقی بخت من مرا چون که گرفت و گیر کرد
بنده خویش را را حضرت دستگیر کرد
هر که بدش برود داد ز رنج بی زری
از کرش چگویمت چون بدمی امیر کرد
برود او بصد نیاز بعد سلام بحساب
از پی دفع مرض با عرض چون این حقیر کرد
شاقی درد های ما از سر فضل بشمار
بین که وسیله شفا شکر و شهد و شیر کرد
خار و خس وجود خود پر گل دلای معصیت
بر نظر عنایتش نذر چو این حقیر کرد
یمن نگاه او ز خار کرد گل و خوش نمود
نبل طیب ساخت مشک از گل و لاجیر کرد
شکر عنایتش بیان کی شود از من حقیر
نگاه دلم بیک نظر همچو میره منیر کرد

له خد شاعر - له آستان بوسی -

له ع: شوقی بجم من نسو خطی الف ص ۳۹

له مراد حضرت می الدین شیخ عبدالقادر جیلانی

له گر تو سنگ خارا و مرمر شوی

چون به صاحب دل ری گوهر شوی
(مولانا روم)

منشی چرخ شد بقوس گفت مرا منجی
بین کہ برای دشمنست چرخ بقوس تیر کرد
چون کہ منور از یقین بر صلابت در گلاب
عبر و مشک و عطر دگل مندل و ہم بگیر کرد
شت دمان بکام جان نیرسان بعد از آن
در زبان خویشتن نام شریف پیر کرد

مشکل هر دو کون را حل بزمین نام تو
احمد و حیدر و بٹول شبر و ہم بشیر کرد

کار حق است این نداند هیچکس تا چون کند
چیت یارا چون کسی در حضرت نیچون کند
یک پیشری غیسر حکم او نمی آید بکار
در فراہم بر خود کس مخزن تارون کند
مالک است آن میتواند بحر را کردن سرب
قادر است آن دردی از قطرہ جیچون کند
می سزد او را خدای کنز عدم کون و مکان
اینچنین خلقت نکند از حرف کاف و نون کند
رخت های من گر از عصیان بسی چرکین شدند
آب بحر رحمت حق پاک بی صابون کند
عرض میدارم بنام شاه جیلانی کہ زود
لشکر غم را ز استلیم دلم بیرون کند

ای منور غم محو از انقلاب دهر بیج

چون ترا ہر دم حفاظت قادر نیچون کند

لہ مراد عطارد چہ منشی فلک، منشی چرخ اور دیر فلک ہی کہا جاتا ہے۔ آفتاب سے قریب ترین تیار۔ اسے تیر ہی کہتے ہیں۔
لہ قوس ایک آسمانی برج کا نام۔ لہ ع عبر و مشک و عطر دگل مندل و حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۳۹۔ لہ نیز لسان و
بعد از آن۔ حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۳۹ لہ خدای یکتا دی ہوتا۔ لہ غم زاد حضرت موسیٰ۔ متول ترین انسان جس کے پاس پہل
گنج تھے۔ بنیل اور غیسر ترین امیر جو قرانی سے عرف ہو گیا۔ لہ از قطرہ جیچون کند۔ جیچون و سیچون۔ دو دریاؤں کے نام۔
لہ کاف و نون کن فیکون اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَہُ شَيْءٌ اَنْ یَقُولَ لَمْ یَكُنْ فِیْکُوْن (سیدہ و مال ۲۲۔ سورۃ یٰسین۔ آیت ۸۲)
لہ عرض میدارم نسخہ خطی ب،

غزہ ۱۰، رمضان ۱۲۵۵ھ ہجری

گر منصب یکلم ز حق کوہ طور بود
در بہر دی ز دور تجبلی نور بود
گویم چہ وصف سید لولاک شان مگر
نور می وجود او چو مجسم ز نور بود
از مطبخش و لطیف لیل و نہار چرخ
این قرص مہر و ماہ دو نان نور بود
یا خاتم الرسل رخ خوبت چو مصحف است
این زلف و دیدہ سورۃ واللیل نور بود
بر مصحف رخ تو میان دو سطر لب
دندان خوشنایتو بین السطور بود
در تختگاہ سینہ احباب اہل بیت
دیدم چو نیک نام تو صدر الصدور بود
آن بہ کہ دل دہیم و بگیریم نام دوست
چون غیر دوست ہر چہ دیدیم زور بود
زین طرفہ گویمست۔ چنین و شکستگی
وین بیع و دین شراب بخدا بیکسور بود
از حضرت تو نیست برین بندہ غیر لطف
وز بندہ ہر چہ بود چو گویم قصور بود
این نعت چون بحضرت تو یابنی پاک
از بہر جلب نفع و دفع شہر بود

یار بخش جرم منور زین نعت

باشاہ کہ بلا کہ صدور و شکور بود

لہ چاندکی پہلی تاریخ لہ تا لہ تلحیح: لَوَدَلْتُ لِمَا خَلَقْتُ لَمْ أَفْلَکْ نِزَع۔ مسطقی راضی نشر الآیات
(ب)۔ لہ موسیٰ زہوش رفت بیک پر تو صفات تو میں ذات می نگری در تبسبی
لہ حقیقت آسمانی مراد قرآن حکیم تشبیہ زلف و چشم بہ سورۃ واللیل و سورۃ النور، قرآنی۔
لہ آنچہ کہ در میان دو سطر است
لہ دیدم نیک نام تو (حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۳۳) نیز صنعت ایہام۔
لہ ہمنی مکرو فریب لہ ہمنی خمید و فروخت۔
لہ ع در حضرت تو حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۳۳۔

(۲- رمضان المبارک ۱۲۵۸ھ)

ماہ رویم دودیدہ می آید بخدا نور دیدہ می آید
 بحر مگاہ قدس از رہ ناز، میجو آہو رسیدہ می آید
 تا معطر کند مشام دلم چون گل نو رسیدہ می آید
 صد ہزاران دعاش ہمراہ دوست ^{لے} کہ بظاہر جسدیدہ می آید
 چشم بد دور خوش ز عالم قدس بصفات حمیدہ می آید
 یعنی آن سرو بوستان نبی عرض عالم شنیدہ می آید
 پی امداد من برای عدو تیغ ابرد کشیدہ می آید
 در طوافت سپریا شبیر با قد خوش خمیدہ می آید
 آہ اندر غم تو در گلشن گل گریان دریدہ می آید

تا منور کند دو دیدہ من

پردہ از رخ کشیدہ می آید

(ماشینہ خطی ب منقہ ۸۰)

ماہ من چون شتاب می آید از پی فتح باب می آید

لے دیدہ سعدی و دل ہزار گشت تا نہ چلای کہ تنها میروی (سعدی شیرازی) جریدہ بمبئی تنہا
 لے صنعت حسن تعلیل لے غزل شمارہ ۱۸۳ و نسخہ خطی الف و جہد ملارد۔

گشت ما را سحاب می آید تشنگانرا چو آب می آید
 شکر لشد چہ خوش پی امداد مالک شیخ و شتاب می آید
 پی امداد بندہ عاصی بمدد بوترا ب می آید
 زان بر اعدائی خود کنون ملج ناصر و فتح دیاب می آید

ای منور چہ خوش بمقدم خیر

شاہ عالی جناب می آید

(رمضان المبارک ۱۲۵۸ھ)

در منقبت شاہ

مرا چو بندگی شاہ بوترا بود گرہ کشائی کارم ازان شتاب بود
 جناب پاک تو یا حضرت علی دلی پناہ ہر دو جہان بہر شیخ و شتاب بود
 بکشد دل اجاب اہل بیت نبی فروغ چہرہ خوبت خوش آفتاب بود
 نہ بلکہ از رخ خوبت نخل شود خورشید اگرچہ رومی شریف تو در نقاب بود
 بہوئی سنبل زلفت نمیرسد ہر چند شہا ز نافہ تاتار مشکناہ بود
 ملاوت لب شیرین تو شہا باشد فزون ز قند و نباتیکہ در گلاب بود

منور از تو ہمین آرزو کند بدو کون

ہمیشہ خاک کف پای بوترا بود

لے نقب حضرت علی لے پیرو جان لے جس نے سو گئی ہو تری زلفت بیا مار کی بو کیا پسند آئے لے نافہ تاتار کی بو
 لے قند و نباتی کہ در گلاب بود۔ ماشینہ خطی الف ص ۳۷۔ (صرت خوانی)

ہمچو باد بہار می آید بچمن گلزار می آید
شاہ دلدل سوار می آید صاحب ذوالفقار می آید

ای منور نگار می آید

حیدر نامدار می آید

۱۱- ذوالحجہ ۱۲۵۲ ہجری

مقابل رخ خوب تو کی شود خورشید غلام بارگہ تست قیصر و جمشید
بر دو کون علامت ز بند آزادست غلامی درت آزاد میکند از قید
بجل مشکل کونین یا شہ جیل بدرگہ تو بیارم شفیع پیر جنبہ
بیا بیا شہ بغداد فتح بام کون کہ کوئم در فیض ترا بچشم امید
منور است کہ خوابد بجل خاک دت
دو چشم خویش منور چو ماہ و چون خورشید

منم گم کردہ راہی یا محمد ندارم زاد راہی یا محمد
بسویم یک نگاہی یا محمد بشامی یا بگاہی یا محمد
توئی خوش پادشاہی یا محمد ملائک خوش سپاہی یا محمد

۱- شہ شہر حضرت علیؑ ۲- ع محمد کی غلامی چہ سند آزاد ہونے کی۔
۳- مخففت جیلان۔ مراد شیخ عبدالقادر جیلانیؒ
۴- حضرت بنو ہاشمیؑ مشہور مونی بزرگ۔

بہ بنیم شاہ راہی یا محمد بیای تاکہ گاہی یا محمد
بجل مشکلات ما بکونین بیا باخوش سپاہی یا محمد
منم از جان و دل مشتاق دیدار نگاہی گاہ گاہی یا محمد
سزد ہان گر نمائی کمرائی منم چون برگ گاہی یا محمد
اگر یارم سراغ نقش پایت نمایم سجدہ گاہی یا محمد
بطوف ماہ رویت ہمچو کردم چو مالہ گرد ماہی یا محمد
بجان دشمنم از دشمنی پیش بن ہان تیر ماہی یا محمد
برای سایہ من روز محشر کشا زلف سیاہی یا محمد
رسیدہ بر درت بہر گدائی فقیری رو سیاہی یا محمد
شود سائل پی عفو معاصی حقیری پُر گناہی یا محمد

ندارد بندہ مسکین منور

بجز لطف پناہی یا محمد

(۳- ذیقعد ماہ ۱۲۵۲ ہجری)

مہر رویت نہ ماہنام کرد ذرہ بودم آفتابم کرد
بجز وہ نہ حساب حشرم نیست ہمچو مد گرچہ در حسابم کرد
شکر لشد بمشکلات دو کون یک نگاہ تو فتح بابم کرد

۱- ذرہ ای، ۲- اصطلاحات جغرافیائی۔ چاند کی کشش کے سطح آب پر اثرات۔ لہذا اٹھنا یا نیچے گنا۔

همچنان در معساک ثقلین^۱ در دِ نام تو فتح یابم کرد
نگ من لعل و خاک من اکیر نظر مهر بُو^۲ تراجم کرد
گرچه جرم ز حد فزون بوده حُبت آزاد از عذابم کرد

زان منور شمع بهر دو جهان

که علی بنده جنابم کرد

میدد صبح سعادت خوش و میدد نهامش باد
ای که می پرسی ز عزتش کوئی شاه جلی است^۳
یا الهی پیک ما بر منزل مقصود خویش
در هوای غوث اعظم می پرد چشم ز شوق
پشت چرخ از بار منتهای او گردید خم
میچکد از جوش حدش شیراز پستان فیض
کهر بای اشتیاقش می کشد مارا چو کاه
در سواد لا مکان از ناز ای محبوب حق
بوی خوش از باغ مدحت میثمد خوش نور دین

له جمع مکرر - دو جهان که مکرر -

له لقب حضرت مولانا علی^۴ له مخفف جیلان - قصیده است در عراق مولود منش حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی^۵
له مراد از محی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی^۶ له عالم الهی جو مکان و اطراف که مکرر - له مفرس از ششم - سوگند -

میشوم آزاد در دُنیا و دین از بعتش میخرد مارا عنای خوش خرید نهامش باد
عرض احوال منور میشود در حضرتش
بشنود از گوش جان و خوش شنید نهامش باد

میوزد باد صبا و خوش وزید نهامش باد
جانب بغداد و کوئی شاه جیلان میرود
زود رو خوش و حسد را از ادب بر هر قدم
چون رسی بر آتانش سرنه برداری ز خاک
عرض احوالم بگو با دستگیر بیکسان
یا الهی خرم و خوش زود با سرعت راتش
گر بچشم پا گذارد نور چشم احمدی^۷
چون مرا هر لحظه یارب در دِ نام قادر است^۸
میدرخشد از رُخ مداح او خوش نور دین^۹
مهر ویش کی تواند دید بیمهر رخس

جبه می ساید منور بر در دولت سرش

باب دولت باب عزت باب حشمت و اش باد

له معرب جیلان - قصیده در نواح بغداد و منش شیخ عبدالقادر^{۱۰} له خوش رو^{۱۱} نسخ خطی المص ۳۲ له مکرر
له کی از اسمای ذات - میان بن سبت شیخ عبدالقادر^{۱۲} له یعنی فکر کار با هوش باد له نور دین احمدی نیز تصادفاً اسم شاعر هم همین است
له مکرر - میند بر در شیره چشم چشم آفتاب چه گناه
(سعدی شیرازی)

وصف ذات تو چه آید زمن ای معدن جود کز عدم کون و مکان بهشت تو آمد بوجود
گر نمی بود وجود تو شها کی بودی کرسی و عرش برین لوح و قلم چرخ کبود
نور تو جلوه نمی داد اگر در آدم کی شدی بابو البشر ملک سر بسجود
ما نداریم عشم روز قیامت شام شافع روز جزا چونکه خدایت بنمود
خاک نعلین تو از بهر جلاله عینین مهر و ماه و فلک و خورشید ملک سرمه نمود
میکنم سرمه کنون خاک شفائی در تو تا کدورت برد ز آئینه چشم زدود
عرض دارم بجناب تو بصد عجز و نیاز بقیام و برکوع و بسجود و بقعود
هدیه لائق تو چونکه ندارم دیگر از من ای خدای بر تو سلام است درود
قصه کوتاه کنم راست بگویم به یقین باعث خلقت کونین توئی یا محمود

ما تقم گفت خوش آرد منور که ترا

شاه مقصد کونین ز رخ پرده کشود

ما تقم دی چه خوش بشارت داد رحمت حق بگفت و گویش باد

اشاره به: **لَوْلَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا خَلَقْتَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَلَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْكَرْسِيَّ وَلَا اللَّوْحَ وَلَا الْقَلَمَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا مُحَمَّدًا مَا خَلَقْتَكَ يَا أَدَمُ**

(شرح ترمذی ۲/۲۶۷)

۳- حضرت آدم علیه السلام کی گشت - ۴- حضور سرور کائنات که ناموں سے ایک نام - حکیم - محمود - عاقبت ...
۵- بگفتگویش باد

کای محبت رسول و آل رسول مادر اہل بیت با اولاد
عمر خود در بفسق گز راندی در نکردی دمی حصار اباد
کار عقی اگر نکردی هیچ عمر خود داده دگر برباد
گر ادا شدند از تو حق پدر نی حق مادر و حق استاد
مادر دهر مجسمی چون تو مادر دهر مجسمی چون تو
گر گناہان تو فزون باشند دز شمار و وحش و طیر و عباد
از عنایات حق مشو نویسد گفته حق مگر نکردی یاد
حب آل نبی سفینه ماست فضل حق بر دی است باد مراد
زود بر خیزد عشم مخور هرگز ز آل پاک رسول جو امداد
ای منور بشکر این نعمت که ز آل رسول دست داد

شو بنعت رسول ہاں دلشاد

در بہ تبدیل متافیه باشاد

ہر کسی رنگی اگر از قمر زد رود رنگ کرد مرشدم از صبغة اللہ رخت من خوش رنگ کرد
خاک اکسیر از طلا بنماید از مس نی مثل کیمیای فسترد او مارا بخود ہمزنگ کرد

۱- ع گفته حق مگر نداری یاد - نسخہ خطی الف ص ۳۴ - ۲- مراد باشد در بہ تبدیل متافیه باشد - ۳- دو مختلف رنگوں کے نام

۴- تلخیص بہ آیت کریمہ: **صَبَّغَهُ اللَّهُ وَ مِنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صَبَّغَهُ وَ تَحْنُ لَكَ حَبِيبُونَ** - (سپاہ و سوزہ البقرہ آیت ۱۳۸)

۵- کسی کہ ملک معنی در رسد خود را بوی بنا کہ گریس و غنائی کیمیا را ارمان بینی
(عرفی)

دی شنیدم عاشقی میگفت اندر رهگذر
در حق معشوق یارب اینچه شوخ و تنگ کرد
شیشه گر دیدم بعالم شیشه می سازد و تنگ
ای عجب کان سنگدل چون شیشه دل تنگ کرد
می شنیدم قلعه دل را که آن قلبیست یک
فتح بابش نازنین از یک تنگ بی جنگ کرد
فیض بخش هر دو عالم چونکه از فیض قلیل
از برای بندگانش عار کرد و تنگ کرد
نگ او زانش ندیدم یک در میزان فیض
عرش و کرسی چرخ و ماهیها در آن پانگ کرد
اسپ عقل و سکر در جولانگه نو کرد و بیان
با چنین تندی سر میدان کنش لنگ کرد
ای منور شکر آن حق گو که فیاضی او
از وفور فیض دامان دولت را تنگ کرد
وز کرم با وصف نقض عهدهای این حقیر

از گناه هم در گذشت و از غلام تنگ کرد

۱۹۷

یا برید الصبا لا سقدا
رج سلم لسید البغداد
والذی دافع عنایتہ
لطفہ فائق عن الاهداد
الذی دافع الاسقام
والذی قام مع لاصل فساد
والذی حيلة لمغفرتی
والذی شافع بیوم تباد
فاستل الخیر منه لی بنی
لعیالی وجملة الاولاد

له این چه که فوجی کارگر له وزنه - پارسنگ هم شکستن عهد له عاشیه صفحہ ۱۲۲
نسخه خطی بین بھی درج ہے - له ڈاک نے جانے والی ٹکڑے ڈاک - له الذی دافع الاسقام
عاشیه نسخه خطی بس ۱۲۲ یعنی بیماریوں کو دفع کرنے والا - له فساد کی جڑ کو کاٹنے والا - له روز جزاء
روز قیامت -

وبال وکل اخوانی مع اولادهم وبالاحفاد

والتمس عندہ لصحتنا

اعنی ارواحنا مع الاجساد

۱۹۸

یا حسین ابن علی اسباب عیشش آماده اند
کاسه های محفل عشرت همه پر بادہ اند
عقد های کار ما که غیب اندر یک دمی
ثزاله سان از گرمی مهر تو خوش بکشاده اند
خیر مقدم مرجا زود آ که بهر مقدمت
جان و دل روح و روان بهر سلام استادہ اند
در گلستان دلم کا جابست ای آل نبی
از غموم هر دو عالم همچو سرد آماده اند
شکر حق کز یمن مهر حیدر و سبطین پاک
کلبه تار دلم را نور ایمان داده اند
صد هزاران عاشقان با صد هزاران انتظار
همچو نقش پادشاه راو شان افشاده اند
نازنینان جهان در حسرتشان با نیاز
از برای سجده سرا بر زمین بنهادہ اند
چون منور در دو عالم شاه با شاه علی است
حضرت شبیر و شبیر هر دو این شهزادہ اند

مین که از یمن شه و این هر دو شهزادہ مدام

شکر حق کا سباب عیشم جنگی آماده اند

له بیٹے بیٹیاں، تو اسے نواسیاں، پوتے پوتیاں - غلام کنیز نوکر چاکر -
له صد ہزاران عاشقان با صد ہزاران اکسار - در عاشیہ جہان نسخہ خطی بنیز عاشیہ نسخہ خطی الفص ۳۹ -
له ع همچو نقش پادشاه راو شان افشاده اند - عاشیہ نسخہ خطی الفص ۳۹ -
له ع از یمن شاہ ہر دو شہزادہ مدام - عاشیہ نسخہ خطی الفص ۳۹ -

ردیف الذال

(ذ)

۱۹۹

اگرچه قند و نبات است و شهد و شیر لذیذ مراست زین همه نام شه شبیر لذیذ
اگرچه خواب بسجایب راحت شایانست و گزشت سلاطین ست بر سریر لذیذ
بخشم دیدن رویتو شاه کرب بلا بدرگه تو بود خواب بر حصیر لذیذ
وظیفه خوار دو مستصمد و خور تو فلک بگفت نان خمیر است هم فطیر لذیذ
چو من عسلاام تو ام سیدا بهر دو کون بکن وظیفه من نعمت کثیر لذیذ
چو سائلم بدست ده جواب شیرینم که از جواد بود لفظ مان بگیر لذیذ

مرا بگفتن بدست چه خوش منور گفت

بود کلام شکر ریز تو فقیر لذیذ

ردیف الراء

(ر)

۲۰۰

(عاشیه نزه علی بی ۹۳)

از تو خواهم یا اله العالین با زب فر خلعت زیبای نیر دین و دنیا را ببر
وز تو خواهم دوستان خویشان را در امان از شرور و دشمنان خویش را زیر و زبر
واز تو میخواهم شفا و صحت و اقبال و جاه حرمت زهرای پاک و حرمت خیر البشر
دشمنم را آنقدر مهلت مده که زومی رسد این عسلاام در گمت را هیچک از رنج و ضرر

وز تو میخواهد منور عزت خود در دو کون

حرمت همرا و حیدر شاه شبیر و بشر

له به اشارت نزه علی الفین نہیں۔

الا ای دوستدار شاه شبیر غلام داعن در شاه شبیر
 ز اشک دیده کن گوهر فانی برای سزنا شاه شبیر
 بوصف آنکه از حکم الهی بخاند آبدار شاه شبیر
 میان کربلا بر سختی عطش به بین این اصبطار شاه شبیر
 ز حسرت ابر ناله تا به محشر نیاید چون بکار شاه شبیر
 هزاران خرمن دشمن بسوزد گرفت یک شرار شاه شبیر
 نماند مهر و ماه دیگر ز نجلت اگر بنید غدار شاه شبیر
 ز قلب مرا کسیر باشد دلا خاک مزار شاه شبیر
 شراب کوثر اندر حشر خواهم بجایم زرنگار شاه شبیر
 منم ممنون و مشکور از دل جان ز لطف بیشمار شاه شبیر
 خدایا چشم دارم روز محشر که باشم در جوار شاه شبیر
 سلام بیدد اکنون کند عرض
 منور خاکسار شاه شبیر

آن که مه سای که کردی بر فقیر کی توان کردن بیان باد شمشیر

له صبر کنایه تحمل سے کام لینا
 له مراد از خود شاعر - له مراد از حضرت محی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی

آبرویم را نگه در دو جهان دار از بهر خدا پیران پیر
 اولیا خوش بر سپهر مکرمت چون نجومند و تونی بدر منیر
 ظلمت جهل از جهان کردی بدر شاه جیلان چون شستی بر سریر
 با مردان گفتم قول لا تخف سوی جنت جمله را هستی بشیر
 آن کسانی را که از درگاه تو گشته محرومند تو هستی نذیر
 ذات پاکت چون در است بر دو کون چون صدف ای سید روشن ضمیر
 غوث صمدانی مدد مرا بمن تا شود بر جسد اعدا نصیر
 از کرم چون نور دینم خوانده
 ظلمتم بر بانی ای بدر منیر

(عاشقین غزل ب سنه ۹۴۰)

آه در کربلا بجسد تقصیر چه ستم رفت بر صغیر و کبیر
 که پی تشنگان آل نبی چون کشیدند خنجر و شمشیر
 نهر جاری شد از میاه عیون آب پیکان دگر ز بارش تیر
 بود از هر طرف بر آل رسول مان بزن مان بزن بگیر و بگیر

له دگران همستاره له تلخیص آیات :- (د) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَحْزَنْ - قرآن مجید سوره طه
 سیاه قال الم - آیت ۱۱ - (ب) قُلْنَا لَا تَحْزَنْ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَالِي - قرآن مجید سوره طه قال الم - آیت ۱۱
 له محضت بود جمع - پانی - بت سے پانی - له نسخ خطی ب میں بود و از هر طرف چه
 بظاہر اشتباه و کاتب (داؤد)

تا کہ اولاد پاک شاہ علی گشتہ گروید دیا کہ گشت اسیر
 ای غضبایدین ای افسوس داؤ دیلا و حسرت است کثیر
 کہ شبی تار گشت و عالم شد تیرہ بر ہریکی فقیر و امیر
 بشفق آفتاب پنهان شد ^۱ چونکہ شد غرق خون رخ شبیر
 بشہیدان کربلا اکنون خواهد این بندہ ای خدائی قدیر
 بعد صد مصلوۃ و بعد سلام بہر یک ازین صغیر و کبیر
 از تو ایمان امان و صحت و خیر عزت جملہ خاندان فقیر
 بخش تقصیر بندہ ^۲ و از اطف سزود از بندہ گرچہ صد تقصیر
 داز تو خواهد دگر منور زار ای خداوند مالک تقدیر

کہ بشاہ علی و آل نبی
 بخش تقصیر و دمان حقیر

ای بر سر مسند نبوت خوش صدر از بہر محبت دلم گشت چو بدر
 بر چہ دلم بود از قلب و لیک دین تو سرہ نمودش از غش و از غدر
 تا حُب تو نقش بست بر نقد دلم زان شد زان نقد دل بصد تیرہ ^۳

^۱ منت سخیل ^۲ بخش تقصیر بندہ و از لطفت ^۳ نہ پس واو ہے جو سو کاتب دکھائی دیتا ہے
^۴ یعنی "فقیر خاندان" جس کا خود شاہ چشم دھار ہے ^۵ نہ کہ نامور کہو ^۶ خاص کہو ^۷ کہو
^۸ صد تیرہ ^۹ دو زین

با زلف و رخ تو یا رسول عربی روزم ہمہ عید است ہمہ شب شب قدر
 در صلہ نعت تو منور اکنون
 خواهد بدو کون از تو افزائش قدر

(عاشیہ نسخہ خطی بس ۹۵)

ای بچشم نور و وی دل را سرور حضرت شاہ علی را دی دو پور
 منجی ^۱ ما با عنایت ^۲ الہ از عذاب نزع و ہول نفع صور
 دی برای ما محبتان از کرم در دو عالم خوش کفیلین امور
 یا الہی از تو میخواد کنون بندہ تو یعنی این کلب حضور
 نام سبطین علی در روز حشر جنت الفردوس با سحر و قصور
 دز برای شبر و شیر پاک دہ بچشم نور و ہم دل را سرور

وز عنایت خود و نام بتول

بخش عصیان منور بالضرور

(عاشیہ نسخہ خطی بس ۱۱۳)

ای بہر آنی ترا شانی دگر عاشقت را ہر دی جان دگر

^۱ لہ دو پس مراد حسین ^۲ نجات دہندہ ^۳ صور اسرائیل کا چھو کنا ^۴ کفالت کرنے والا ^۵ شہ گ

^۶ یہ ایک امر واقعہ کی طرف اشارہ ہے شاعر کی آنکھوں میں "نور" آ گیا تھا۔

^۷ تلحج بہ آیت کریمہ : نَسْتَعِذُّكَ عَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَا كُنَّ تَوْمَ هُوَ فِی شَأْنِ (سپارہ ۴۴۔ سورہ الرحمن آیت شمارہ ۱۹)

^۸ اس شہ آفاق شعر کے تحت تاثیر جس چہ حضرت خواجہ بختیار کاکی نے جان 'جان آفرین کے سر د کر دی ہے

کشتگان غمخیز تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است

بیستم چون با علی مرتضی است غیر از نیم نیست پیمانی دگر
 خاک پاک در شش دامن ماست غیر از نیم نیست درمانی دگر
 کان گوهر از چه میخواستی دلا گوهر ایمان است ارکانی دگر
 حُب اهل بیت ایمان نیست غیر از نیم نیست ایمانی دگر
 شاه شبر جان و جانان نیست غیر از نیم نیست جانانی دگر
 چار یار ارکان اسلام منند غیر از نیم نیست ارکانی دگر
 شاه ما چون شاه عبدالقادر است غیر از نیم نیست سلطانانی دگر
 مافقران را بامید اله جز توکل نیست سامانی دگر

جز ثنا و نعت و مدح و منقبت

از منور نیست دیوانی دگر

۲۰۷

(عاشیه نسخه خطی بسمه ۹۸)

ای خداوند کریم کار ساز کردگار دی خداوند رحیم ارحم الراحمین
 کهنه دستاری سر پیر کهن سالی که اوست بس ضعیف و بس غریب و بس حقیر و خاک
 با هزاران عجز و با صد ها نیاز از حضرتت حرمت شبیر خواهد حرمت و عزت و وقار

له اشاره به: وَلَا إِيمَانُ لِمَنْ لَا مَحَبَّةَ لَهُ
 که مراد از خلفای راشدین - ابو بکر و عمر و عثمان و حیدر
 که مراد از غوث اعظم شیخ عبدالقادر جیلانی - پیران پیر و شیخ
 که مراد از خدای عز و جل و بندگان و بیگانگان (فقیر خاندان)

دز تو مداح رسول و آل پاک و صحبت او آرزو دارد لب بد عجز و هزلاران انکسار
 یا رسول و یا بشو و یا دوست و یا دوست پاک او شافع آورده به پشت حضرت دلدل سوار
 اعیان آن شاهنشهر دنیا و دین شاه علی حل نمایی مشکلات و شافع یوم القدر
 صاحب تیغ و لوا و واسپ لطف و کرم مونس و غمخوار احباب و رفیق و غمگسار
 امن و ایمان و امان و حشمت و خیر و شفا عزت هر دو جهان اندر صغار و در کبار

دز تو میخواستی منور یا حسین ابن علی

تا بود در هر دو عالم نیکنام و کامگار

۲۰۸

(عاشیه نسخه خطی بسمه ۹۲)

ای خداوندی کریم کردگار راه چون گم کردم اندر لیل تا
 یا علی مرتضی دلدل سوار یا شبیر و شبر عالی تبار
 لطف فرماتان نگردم شرمنا یعنی از لطف عظیم بیشمار

عرض میسازد و منور بار بار

دست من بگرفته بر راسم یار

۲۰۹

ای خداوند هر فقیر و امیر خالق و رازق صغیر و کبیر

که صما کرام
 که مراد حضرت علی رضی الله عنه روز قیامت
 که مراد حضرت علی که صاحب ذوالفقار - علم برادر روز فتح خیبر

داده تست هر کجا باشد ^۱ نزد شاه و گدا سر بر خیمه
روز و شب چرخ گیر و از خوانت خوش دو نان مهر و نه نطیر و خمیر
شافع آورده بسر عفو گناه غاصد احمد بشیر و نذیر ^۲
چشم دارم بخفرت که توئی ^۳ الرحم الراحمین متدیر و نصیر
گفت زنگ از دلم بردار ^۴ نصیر منیر پیر کبیر
غوث اعظم ^۵ شهنشہ جلی ^۶ دست گیرنده فقیر حقیر

دست بر دارد و نماید عرض

چون منور کنون پذیر و بگیر

۲۱۰

(۶ شعبان ۱۲۵۰ هجری)

اے خدای کریم و رب غفور خالق غم و هم و فرح و سرور
چشم امید بر تو وا دارند ساکنان دیار و اهل قبور
شر مسام اگر ز کثرت جرم نادم در شما ز فسق و فجور
بنده خویش را به بخش و مپرس پستی و علی به بعث و نشور

از کرم های خویش ماح را

کن منور شما بخلعت نور

۱- صنعت اعلیٰ شریک - و صنعت تضاد - ۲- از عاشیه نسخ علی احمد ۳۱ - ۳- تلخیص بآیت کریمه: اِنَّا ارسلناک شاهدًا و مبشورًا و نذیرًا - ۴- دیار هم - سره الحق آیت شاه ۵ - ۵- مراد از پیران پیران است
۶- جلی محقق جیلان که مولود شاه شیخ عبدالقادر بوده - ۷- صنعت تضاد - ۸- روز رستاخیز - روز قیامت

۲۱۱

(عاشیه نسخ علی ب صفر ۱۲۵۰)

ای خط بخش و عیب پوش فقیر دی حمایت کن فقیر حقیر
دی انیس جلیس من مردم دی رفیق شفیق بسنده پیر
ای شفاعت منای من در حشر دی مرا شاه و پادشاه و فقیر
دی سرور دل نبی و علی یعنی رخ شبر و شاه شبیر
منم از جان و دل زخمه پاک بود اصحاب کبف چون قطیر
در جناب مقدست ثنا با پس ضرور است عرض حال فقیر
گویمت زان کنون بصد زاری عذر مارا پذیر و دستم گیر
چون چشم اعانتت ماراست درد یستر علی و کل عسیر
مشکلات دو کون ما کن حل از عنایات خویش لطف کثیر
وز تو خواهم رفاه و عزت و جاه بشه و پادشاه ختم غدیر
وز تو خواهم که حق مرا باشد حافظ و ناصر و حفیظ و نصیر
گوید اکنون منور است به نیاز
المدد المدد شمشیر

۱- پنج تن پاک -

۲- ده اشخاص بود قیام با شاه که ظلم سے ڈر کر ایک غار میں جا چکے تھے۔ ان کے ہمراہ ایک ستھی بھی تھا۔
۳- مشہور ہے کہ یہ لوگ تین سو سال کے بعد جاگے اور پھر سرگئے اور قیامت تک سوتے رہیں گے۔
۴- قطیر - اصحاب کبف کے کہے کا نام ہے۔ ۵- یا علی عسیر را بکیر تبدیل کن۔
۶- ختم غدیر یا غدیر الخ - ایک تالاب جہاں پنیر پاک نے فرمایا تھا میں کہتے ہوں لا فقیلا فقیلا

(عاشیه نسخته خطی ب صفحہ ۹۱)

ایدل اندر طواف حیدر در قلبه آتش دزپی سعادت زر
 که غلام علی بود در دهر هر کرا سبکری ز جود و صر
 جان جانم عسلی به بنه هست پچنین بین به زبرد غیر زبر
 باز زبر زبر بغیر زبر صدفت و علیش باشد در
 پچنین غیر زبر و زبر و زبر زین گهر تا بحشر یابی پر
 شکر الله بیمن این توصیف گفت ماه منیر انجم و خور

ای منور ز مخزن غیبی

هر چه خواهی بگیر و بخش و بخور

(۲۲- محرم الحرام ۱۲۵۱ هجری)

ای دل عصا بفضلت دلیر از تو سر رزق بر دوا و شیر
 مالک بر حق و جز حکم تو برگ درختی نه بنفتد بزیر
 چشم عنایت تو دارد مدام گرچه بود گرسنه و بهت سیر
 فضل تو بیرون چو از حد است عد عرض نمایم بجنابت دلیر

عقده کارم به نبی و علی

زود کشا زود کمین بیج دیر

(۴- جمادی الثانی ۱۲۵۰ هجری)

ای رخت مطلع انوار و خدایت مهر منیر داده تست بشایان جهان تاج و سریر
 نصرت و فتح و ظفر هست چو خانه زادت زان مجان تو باشند ظفر یاب و نصیر
 میکنم جمع کنون مشک و گلاب و عنبر عطر با صندل ساییده و کافور و عبیر
 تا بشویم دهن خویش و بگیریم نامت ای غلامت همه شاهان و سلاطین و امیر
 پادشاهی و شهنشاهی کونین تراست نام پاک تو بود سید شهادت و تبیر
 عرض دارم بجنابت پی دفع امراض ای جناب تو مرا ملجا و مادا و ظہیر

پس بیا زود بادار هنور شاه

به نبی و عسلی و بشبر و یا تبیر

(یکم ذی الحجه ۱۲۵۱ هجری)

منقبت سید الشهدا

*

شاه گلرخ و سمنبر دی نور دیده پیمبر
 از ننگمت زلف عنبریت شرمندہ عبیر و مشک و عنبر

له معنی رخسار -

هزار بار بشویم دهن به مشک و گلاب

هنوز نام تو گیرم کمال بی ادبی است

له معنی پشت پناه -

محتاج دوا مساز مارا ہر چند بود خیار و غیرت
من زان تو ہستم دل و جان همچون کہ ز والد تو قبرت
وز مہر تو سیداً بجافم
چون مہر منور است لبس

۲۱۶

ای شہان را شد و سران را سر تاج لولاکش باشدت بر سر
خلعت قرب حق ترا در بر ایستادہ ترا جہان بر در
در گمت بہر اولیاء مرجع ذات تو بہر انبیاء مغفر
عاشق روی خوبت خدا قاب قوسین شہا تراست مقرر
بہ نجوم و سیارہ پرخ برین خوش مرصع بعشق توست منر
میکند ز امر حق فلک شب و روز سز نثارست نجوم و شمس و قمر
ہست ز امر خدا چو در کونین عاصیان را در دست پناہ و مقر
بجنابت ز بہر عفو گناہ عرض دارد منور حق
گر پذیری شہا ز می نطفست

بہ بتول و علی شبیر و شبر

۱۔ کھرا۔ گڑی۔ ۲۔ خیار شہر در اصل خیابان خیر کا معرب ہے۔ یعنی امناس جو سہل کی مشہور دوا ہے۔
۳۔ حضرت علی کے ایک نہایت دفا دار غلام کا نام ہے۔ ۴۔ اس لفظ کو اگر لمبر پڑھا جائے تو معنی ملامت یا سرکاری
نشان اور اگر تتر پڑھا جائے تو مغرس ہوگا بمعنی تزیل۔ ۵۔ رجوع بہ منزل شمارہ ۱۲۵۔ اشارہ ۴۔ ۶۔ رجوع بہ منزل
شمارہ ۱۲۶۔ اشارہ ۵۔ ۷۔ جہاں مستار۔ پناہ گاہ۔

۲۱۷

ای شہ دنیا و دین دی ماہ روی کردگار پنجن را نور چشم و دوستدار چار یار
آدم از بہر بخشش بر درت امیدوار ای بہ پیش حضرت تو نا امید ی نگار
جرم من ہر چند باشد بیشتر از پیشتر ہست فضل و بخشش عام تو شاہا بشیار
کوس اقبال تو کوبان کردہ حق در ہفت صرخ ای ز انوار رخت مہ شد نجل خورشیدار
چون شود در عرصہ قرطاس نامت جلوہ بخش میشود پا بوس او از شوق کلکم بار بار
گر ہمہ ذی روح و صفت را بیان بالاتفاق روز و شب سازند باللہ یک نیاید از ہزار
دافداران درت روشنند انداز پرتوت ای کی از بند گانت ماہتاب دافدار
پیش از ایام ظہورت ابر گرد ز لاف فیض زین نہامت ما بدمان جہان شد آشکار
شد جناب عالیت از بہر ما در ماندگان رافع الدرجات دنیا شافع یوم القرار
خویش را انگندہ در پایت زین مانند خاک آسمان گرد سرست گردید شاہا چتر دار
باد نور الدین حسدایا از جناب عالیش
کامیاب و کام بخش و کامران و کامگار

۲۱۸

ای غلامت چو سکندر صد و جمشید ہزار ابلق و ہر عجم تو رود سیل و نہار

۱۔ مراد غلامی را شدین ۲۔ صفور کاغذ۔ ۳۔ تلخیص بہ آیت کریمہ: وَکُوْنُ اَنْ مَّا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرٍ اَوْ اَنْلَامٍ اَوْ اَلْبَحْرِ یَبْدُو
مِنْ بَعْدِ سَبْعَةِ اَجْمَلٍ مَا کَفَتْ لَکَ الْجَنَّتُ اللّٰہُ اِنَّ اللّٰہَ عَزِیْزٌ الْحَکِیْمُ۔ (پارہ ۲۱۔ سورہ نمل۔ آیت شمارہ ۲۰۔)
۴۔ ویشیکتا فی الدارین (در دنیا و آخرت ہر دو)
۵۔ اسم خود شاعر فقیر سید نور الدین ۶۔ چکر گھوڑا۔

موجب خلقت کونین تو بودی و تویی باعث بخشش عصیان چه صفتار و کبد
 هست شام و سحر از تو امید بخشش گرچه عصیان مرا نیست حد و حدود شمار
 دی شنیدم به لب بحر که رندی میگفت بر سر مرقد سنگین بدینج بسیار
 عاشقان را چو بود بارگران سر بد و دوش ایدریغا بر سینه شان سنگ مزار
 طایر قدس بد این روح لیکن افسوس اشتیاق نفسش دام شد از بهر شکار
 میکنم عرض دگر باره بدرگاه رسول کای شه هر دو سرا مالک هر شهر و دیار
 چون شنیدم که عبا رو تو بر باید ظلمت آینه ما و بفزاید انوار

بادشا با نظری کن بمنور ز کرم

بحق آل کرام و بحق صفت کبد

بامید جناب شاه شبیر نکردم هیچک اندر جرم تقصیر
 ازان با صفت این عصیان دارم بگوینم خدا داد است توفیر
 پس آنکه یمن بخشش بین که ما را بود هر دم در آن توفیر
 کنون در شکر اکر امش هنور سلام فایق از نصیر و تحریر

بصد عجز و بصد زاری کند عرض

بدرگاه جناب پاک شبیر

له رجوع به تلخیص قرآنی غزل شماره ۱۳ اشاره ما نیز غزل شماره ۱۴ ع: من ملک بودم و فردوس برین جایم بود (حافظ شیرازی)
 ع: انا ملک بودیم و بار ملک بوده ایم (ردی) ع: طائر رفته قدم چه دهم شرح فراق (حافظ)
 ع: صحابه کرام، اصحاب رسول الله ع: صنعت تمییس خطی

(عاشقین نغمه خطی ب منفر ۹۰)

بیارگاه خداوند سار و غفار رحیم و ارحم و آمرزگار و مشفق و یار
 بصد نیاز و خشوع و عرض دنیا بهر صبا و مساکای خدای لیل و نهار
 بتوبه گر چه جهان از گناه گرد پاک سزد ز توبه من صد هزار و استغفار
 بچشم فضل تو این کاروان عصیانم رسید بار شتر با بصد هزار قطار
 بگیرد در عرض هر کی ز عصیانم عنایت و کرم لطف کن هزار هزار
 بنام احمد مختار و بنت معصومش هر دو سبط نبی و بحیدر کزار

هنور است که گوید کنون به خسته پاک

سلام بید و بیعد صلوٰه بالا کثار

(۲۲۰- شوال المکرم ۱۲۵۵ هجری)

بحکمت ای که تدبیر است و تقدیر بفرمانت بود بتدبیر و تخییر
 قیاس و عقل اندر گننه ذاتت ز حیرانی است همچون نقش تصویر
 اگر جرمم ز حد بیرون افرون است گناه بنده از نصیر و تحریر

له غزل شماره ۲۱۹ در نغمه خطی الف و جود ندارد.
 ع: هر صبح و شام ع: درود و سلام و صلوة کثیر: یا ایها المظنون بیور جماله صلوة علیه و آله
 و سلموا تسلیما کثیرا کثیرا.
 ع: بشارت و خوشخبری دینا. ع: لڑکی کوپرده می بیند یا کسی عضو کو گرفت یا کن کن.
 ع: نغمه خطی ب تقریر تحریر (بدون واژه) سهوا کاتب.

جناب پاک اہل بیت احمدؑ شفیع آرم چو ہر عفو تقصیر
منور را مکن رسوا بمحشر
بزہرا و علی و شاہ شبیر

۲۲۲

در منقبت

شبیر و بابل بیت شبیر ہر کہ بودہ است از منیر و کبیر
آہ در کربلا نبود آبی مان مگر آب پنجہ و شمشیر
ہر کہ دارد روا بر آل نبی این چنین ظلم آہ بی تقصیر
چون نگویم بروح شمر لعین لعن ستر و علن بطعن کثیر
ای منور بگو درود اکنون
شبیر و بر آل پاک شبیر

۲۲۳

منقبت

برون ز حسد شمارند گر گناہ فقیر و گر چہ جرم من از حد و حسرت کثیر
نیاز زلفت تو کردہ گلاب غنبر و مشک بقطر و صندل و کافور و عود خام و عبیر
شمار خاک کف پاستاختہ دل و جان بصد نیاز کنم عرض یا شہ شبیر
چون من از ان تو ام چارہ دگر نبود جز این کہ عفو کنی جرم این فقیر حقیر

۱۔ یزدی نوع کا عہد یاد۔ حضرت امام حسین کا قاتل۔ ۲۔ منعت ملاقات النیر یا منعت تناسب۔
۳۔ جز ایک منو کنی۔ حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۳۔

بخشش این ز کرمای خویش عاصی جناب سید شہدائے امیر و فقیر
حق اسد و زہرا و حیدر و شبیر توئی چو روز جزا شافع منیر و کبیر
بصد نیاز منور نہادہ جہنہ خویش
بر آستان تو گوید کہ عرض من پذیر

۲۲۴

بنقل عافیت ببط احمد مختار ان کہین شبیر پور حیدر کرار
کہ بار رحمت عام خدا ابد بروی وزین غلام بروش سلام باد ہزار
کنون دعای من از ہر آل اولادست کہ خوش زینند بعجز دراز بر خود دار
منور است کہ خواہد دگر ز شہ پاک
بصد نیاز نکونام و طالع بیدار

۲۲۵

نعت عربیہ

بنی الکرم والحدید و جناب البتول والشنبر
وشیر و عابد ابنہ ۵ وابنہ الباقر مع الجعفر
وبموسیٰ کاظم ورضا والتقی والنقی و ذی الصکر

۱۔ بخشش۔ حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۲۔
۲۔ ع: توئی چو روز جزا شافع منیر و کبیر۔ نسخہ خطی ب سہو کاتب
۳۔ بلاد کوچک
۴۔ دشمن پر متواز محلے کرنے والا۔ حضرت علی کا لقب۔
۵۔ نعت عربیہ میں بابہ اماموں کے نام درج ہیں جو خط کشیدہ ہیں۔

و جناب محمد المهدی و محبوب قادر الاکبر

رب اغفر خطیبتی وارحم

واقض رتی حوائج الاحقر

۲۲۶

بیک خیال منم از هزار دیو بهتر بیک خیال دگر از ملائکم بهتر
ز حال خود چه گویم چه من نمیدانم چه ام که ام ز چه جایم کجایم است مقرر
ولیکن اینقدرم بنده راست علم یقین که جز در تو نباشد مرا مفسد و مفتر
هنور است که خواهد کنون بخش پاک نبی علی و بتول و شبیر و شاه شبر

که از کمال عنایات فضلها بی عیم

خدای سائر عیبا ز لطف پرده مَد

۲۲۷

در منقبت حضرات خمس و دوازده امام

پری با لطف من گفتا محبتان عیان بنگر تماشای عجیبی چشم واکن در جهان بنگر
پی تو روح چارده این چارده باشد طبق بر خوان فیض خالق هر دو جهان بنگر
ازان این جمله حیوان و ملائک بود زان فیض بهر سو هر زمان هر جا کجا پنهان عیان بنگر

له معنی اینکه آن خداوند رحیم که او میری مخلوق است در گذر کرد، تو تاملی، اما بابت چه را پس بنده استخرکی حاجات که پورا کرد.

له کسی می زند دی درین معنی راست کین آمدن او کجا و رفتن کجا است. (در عیالم)

له اولین در یقین جو علم سے حاصل ہو (۱) علم یقین (۲) عین یقین (۳) حق یقین.

له جای مستدار و جای مستدار.

له چهارده معصوم حضور سرور کائنات و بنت الرسول و دوازده امام.

اگر پرسی ز اسم چارده احمد بود حیدر پیش زهرایش حنین شاه انس و جان بنگر
پس از دی عابد و با مستر پس از دی جعفر صادق پس از دی موسی کاظم نبی راجم و جان بنگر
رضا باشد پس از کاظم تقی و هم تقی بعدش پس از دی عسکری و مهدی آسمان بنگر
زمن خلقت این چارده خورشید شد مأمور برای خدمت روزانه و شب همچنان بنگر
قر مأموری باشد ز بهر مثل افروزی چراغان میکند هر شب ز انجم آسمان بنگر
غلام اهل بیت و خاکپای چارده مصوم محبت و خاندان و مدح خوان خاندان بنگر

هنور ایستاده بر در دولت همی گوید

ز پیش هر یکی زین چارده امن و امان بنگر

۲۲۸

پندی دهمت شنفقه بنویس بزر اندر عملش بکوشش ای جان پدر
هر که که نگه کنی بر آینه دل جامی است حسانا خدا را بنگر
لیکن از شکست او عبادت پال الله از بهر خدای خویش دار خدر
گویم تو در شکست هر ریزه او نوکی ز کار و د خندنگ و خنجر

خواهد ز جناب حق هنور اکنون

تالیف قلوب بهر شبیر و شبر

له معنی خانه زاد. غلام له شنفق بمعنی شنیدن له مراد باب زر. له ع: دل گزگار. جیل کبر است (مولانا دوم)

له از درون خستگان اندیش کردن له در دعائے مردم پر بهیسه کار

له منبتی آو مظنون بصبح له سخت گیرد فلان را در حصار (صدی شیرازی)

له آنچه یک پیر زن کند بحر له کند صد هزار تیسر و تیر (لادسی)

(ماشیه نین خطی ب صفحہ ۹۲)

ترا چو بخت سعید است و طالع خوش یار مدار پیچ غم از انقلاب دل خوشدار
 هزار بار ترا گفتم و دگر گویم که کار خود بخت دادند کار خود بسپار
 که او رحیم و کریم است ستر عیب است ز لطف عمام خود راحم صفار و کبار
 نصیحتی است دگر گوئمت شنو از من که گوشواره گوش دشت کنی در دار
 ز دل بد هر چو هیچک متاع خوشتر نیست همین خوشست ز دنیا ترا که دل بردار

منور است که گوید کنون بحضرت حق

که باشیش تو بهر دم معین و یاور و یار

(ماشیه نین خطی ب صفحہ ۱۰۲)

چشم دارم از جنابت ای خدای بھر و بر خالق ارض و سما و رازق جن و بشر
 امن و ایمان و امان و صحت و فتح و ظفر بالنبی و حیدر و زہرا و شبیر و شہر
 دزخو ستہای انجم یعنی از سیارگان و از ثوابت و ده امانم بالنبی خیر و البشر
 بخش یارب از کمال لطف اند شجرہ ام خیر مثل و خیر شاخ و خیر برگ و خیر بر

۱۔ اشارت خطی العتب میں نہیں ہے : فکر و کار یا آزار یا (مولا نامہ) ۲۔ ع : پند من و گوش کن چون گوشوار (سعدی)

۳۔ ع : ہمیں خوشست ز دنیا تراست دل بردار۔ ماشیه نین خطی ب ص ۹۲ (استبوا و کتاب)

۴۔ کہ تو بہش باشی۔ ۵۔ صنعت تضاد ۶۔ صنعت تناسب و مراعات النظیر

یا اللہ العالمین از لطف خویشم فضل کن خیر عقی خیر دنیا خیر جان و خیر زر

و از تو خواهم یا الہی حرمت خیر النسا

ستر عیب بندہ و سرا پرده مارا مدر

(یوم رمضان المبارک ۱۲۵۰ھ)

چکم وصف رخ و زلف تو ای عالیقدر صبح عید است رخت زلف تو باشد بقدر
 یا بود زلف سیاه تو شب و رومی شریف ای شہ کرب بلا ابن علی همچون بدر
 هست حُب تو بما در دو جہان کشتی نوح نیست شکی و ظنی هیچ درین امر نہ عذر
 زیر دامان خودم پوشش ز شر کونین ای ترا حضرت زہرا و علی مادر و پدر

خویشتن را بیاورد منور بہ نیاز

چہ بود گر پذیرد بغایت ای صدر

(ماشیه نین خطی ب صفحہ ۹۹)

حمد سجید چون نگویم بر خدای بھر و بر خالق ارض و سما و رازق جن و بشر
 ارحم و ارحم ابو جد از برای بندگان منجی العصاة یوم الحشر من نار السقر
 آنکہ از لطف عمیش در چنان جینی کہ بود بر زبان ہر کی این لغت عین المفر

۱۔ مراد حضرت بی بی فاطمہ الزہرا بنت رسول

۲۔ نجات دہندہ عاسیان ۳۔ از آتش دوزخ

۴۔ قرار گاہ اور جہاں کہ آرام پانے کی جگہ۔

امن و ایمان و امان و دولت و اقبال و جاہ
صحت و ادلاد نیک و عزت و فتح و ظفر
رفت درجات و حل مشکلات و نام و ننگ
یافتم از چارہ معصوم این اربع عشر
عالیا عرض سلام از من سزد با صد نیاز
بر روان ہر یکی زین چارہ تمام و سحر
وز پئی نور و ضیا از عتبہ این بارگاہ
خاک می روبد ہنور تا کند کحل بصر

۲۳۳

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۱۰۱)

دی چه خوش میگفت زندی پاکبازی نامدار
با نگارے گلزارے بختیاری کامگار
در میان سبھ و زنار چون کیر شتہ است
پس چه در شیخ و برہمن ہست و بخت کارزار
بایدم اکنون کہ گویم آنچه دارم گفتنی
در جناب مستطاب پادشاہ نامدار
حضرت مشکل کشا شیر خدا شاہ علی
والد شیر و شیر و دل دل سوار
ای عجب گر بگذرد رو باہ عنہم اندر دلم
کہ این دل من مرغزار است و تو شیر مرغزار
از تو میخواہد ہنور تا بدست خود دہی
تاج بر فرق من و بر فرق دشمن ذوالفقار

۱۔ در چہ چارہ معصوم۔
۲۔ (عطیہ) نسخہ خطی الف و ب دونو میں عطیہ ہے جو سہو کاتب معلوم ہوتا ہے
۳۔ خاک می ریزد ہنور تا..... حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۳۰
۴۔ سرچشمہ۔ ج: شریف ہے میری آنکھ کا خاک مدینہ و نجف (اقبال)
۵۔ حضرت علی کی تلوار کا نام۔

۲۳۴

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۱۰۰)

ز کثرت گنہ خود نمیشوم دلگیر
بخاک عتبہ تو کان بود مرا جاگیر
کہ بود و ہست و مدام ہمیشہ خواہد
ز من خطا و عطا از تو یا شہ شبیر
ز بی پناہی خود همچنان نمی ترسم
و گرچہ دشمن من غالب است بر تقدیر
کہ خوش و دوزخ دراز مسلت شاہ
مرست جہل متین و بد شمن زنجیر

ہنور است کہ دارد شفیع روز جزا

ز بہر عفو گناہ شاہ شبر و شبیر

۲۳۵

۱۔ صفر المظفر ۱۲۷۵ ہجری (حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۹۹)

سلام اللہ باللطف الکثیر
علی الروح الامیر ابن الامیر
برادی منہ سبط المطفائی
اخ الشبر مستی بالشبیر
ثمَّ عَجَزْتُ ثُمَّ عَجَزْتُ
الیہ مع السلام من الفقیر
فیستریا الہی کلَّ عُسْرِ
بلطف العالم للعبد الحقیر

و کثر دولتی بصحاح حم

بحرمت صاحب الخیم الخدیر

۱۔ مضبوط رسی۔
۲۔ الٰہی میری تمام نیکیوں کو آسانیوں میں بدل دے۔
۳۔ نعم الخدیر یا خدیر الخیم ایک تالاب ہے جہاں پیپر صلح نے فرمایا تھا مَن کُنْتُ مَوْلَاہُ فَعَلٰی مَوْلَاہُ۔

(ماه رجب ۱۲۵۲ هجری)

نصیحتی است مجانبه بشنوای دلدار
 بگوش هوشش فراموش مان کن ز نهار
 بمزرع دل خود تخم حب آل نبی
 بکار تاکه خزان دست شود گلزار
 در از حوادث دوران غمی نمیخواهی
 همیشه دار غم آل سید ابرار
 کنون هنوز مسکین بدین وسیله مدح
 بصد نیاز طلب میکند که یابد بار
 به پیش شاه حسین ابن حیدر گزار
 بگفت هاتف نبی که خوش بیا و بیار

۲۴۰

و جود توبه من از شکست چندین بار
 نماز قابل تیمار دست استغفار
 ازان شدم ز درستی نایمید بسی
 ز مویای فضلش مگر کند تیمار
 خدای سائر و غافله ردت و حیم
 کریم و اکرم و ارحم شفیق و مشفق و یار
 که دوست مالک روح و دل و روان فقر
 دزوست غظم و شرابین و لحم و بهرگ تار
 عجب نباشد اگر بنده را درگ بخشد
 بلطف عمام رها کند دل مرا ز خاکار
 بال پاک رسول و مجله اولادش
 بحق احمد مختار و چار یار کبار

له غیب سے آواز دینے والا فرشتہ۔

له دعا کرنے والا اور بخشنے والا۔

له مراد ع: ابوبکر و عمر و عثمان و حیدر۔

هنور است که گوید کنون بچشم کرم
 بخشش وقتا ربنا عذاب النار

۲۴۱

(ماشیه خطی بیت)

و کسر طهرا اعدای جمیعاً بحکم القادر رب القادر
 و کل العرض منی فی جنابه و ان ضاع العقان مع البصیر
 فبشری ثم بشری ثم بشری لمداح الشبیر من الشبیر
 فاسئل للمنور منه فضلاً بامر الوهاب اللطیف الکثیر
 و اسئل منه ستر العیب کله

و مغفرت الذنوب من الحقیر

۲۴۲

یا حسین ابن علی ارج شبر بودم آهین من اقیم کردی ز زر
 شیر نبودی بچشم مردمان گرچه من بودم بتر از گاؤ ضر
 شاخ خشکی را بلطف خوشتن سبز کردی و نمودی پُر ثمر
 از عنایات چو مشک و عنبر پاک کردی و ستودی سر سبز
 زبید کنون بر روان تو سلام

از هنور با ادب شام و سحر

له تلخیص: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
 سیپاره ۲۰۰- سیقول سورہ البقرہ آیت ۲۰۱

در منقبت چہار یار کبار^۱

یارب بحق احمد و صدیق و عمر عثمان غنی و ہمام علی حیدر
ہم حضرت زہرا و ثبیر و شبر ہم عابد و باقر و امام جعفر
ہم موسیٰ کاظم و رضائی اطہر ہم شاہ تقی شاہ نقی الاشہر
ہم حضرت عسکری قسیم کوثر ہم ہادی مہدی و شفیع کوثر
ہم حضرت دستگیر غوث اکبر
بفرست کلیہ مشکلات احقر

عربیہ

یا رب صل علی النبی وحیداً و علی البنوۃ شفیعنا فی المحشر
و علی الامام الثانی الحسن الشہید و علی الحسین الساقیان لکوثر
و علی العباد ابن الحسین ابنہ السید الباقر و ابنہ جعفر
و علی الدین و ابنہ موسیٰ التضا و علی التقی مع التقی الاطہر
و علی الامام العسکری و محجۃ
فاجب بحرمۃ منہم دعاء الاحقر

لے مطلع میں سرور کائنات کے چاروں گرامی صحابہ اور دوستوں کے نام ہیں اور آگے چل کر بارہ اماموں کا فرداً فرداً تذکرہ ہے اور آخری شعر میں پیر دستگیر شیخ عبدالغادر جیلانی کی طرف اشارہ ہے۔

ردیف (ز)

پری بگاہ چو از خواب چشمم کردم باز سر و ش غیب ز لطفم چہ داد خوش آواز
کہ ای محبت نبی و محبت آل نبی ہمیشہ دولت و اقبال باشدت و مساز
بیا بیا کہ نمایم رہت بہ محفل قدس چنانچہ رفتم و کروند بر رخم در باز
ز بخت خوش چو شرف شدم حضرتشان سلام گفتم و کردم بصد ہزار نیاز
سوال خیر دو کون از برای خویش و دگر برادران و باولاد خود بجز دراز
سوال من با عابت قرین پوشد اکنون ہزار شک کہم از خدای بی انبار
منور است کہ انجام نیک میخواید

از ان کہ از کرم خویش کرد نیک آغاز

لے ہائے غیب غیب سے آواز دینے والا فرشتہ۔ لے لاشد یک: بی ہمتا۔

(عاشیه خطی ص ۱۰۶ - یک رمضان المبارک ۱۲۶۲ھ)

چو بحر فیض در جوش است امروز نگارم خوش در آغوش است امروز
 چو مارا شاہد مقصود کونین بحد الله در آغوش است امروز
 نہ بینی چون مؤذن واعظ شہر ز پندم دست آغوش است امروز
 کہ یارم خوش ز شادی بی تکلف بہ بزم عیش می نوش است امروز
 ز فرق دشمنم کوبند تا طبل بفرقش ضرب پا پوش است امروز
 ز اصغای صدای عام فضلت بہر یک بار بردوش است امروز

بجای جام حشم آور هنور

کہ بحر فیض در جوش است امروز

دلا یاد حق کن کہ باشی عزیز کہ مشغول غیر خداست یجنز
 خدای ہمہ جوہر و جسم و عرض خداوند ہرچہ کہ نامند چیز
 ملک جن و انس ہمہ بندہ اند عبادش ہمہ مرد و زنہا کنیز
 بہ بخشش ذوق یادش کہ شیرین بود ز قند و نبات و ز شہد و مویر

لے محبوب دو عالم لے سر

لے گوش دادن لے شننا

لے غسل خانوں میں نہانے کے لیے استعمال کا برتن۔

لے دو شے جو بذات خود قائم نہ ہو۔ مثلاً حرم کا غنیم۔ کاغذ جو ہر اور حرفت عرض۔

لے کشش۔ نیشک انگور۔

بکن نقش لوح دلت یاد حق اگر عقل داری و منکر و تمیز
 کہ جز یاد او ذوق در قیل و قال چو مورسیت بر برگ کہ در کیمز
 بکن یاد حق تا شوی پسر حق بجز یاد حق می نیسزنی پشیز
 درت پر تو نور حق آرزوست پس شب بیادش بخیزد بخیز
 و گر حاصل گم کردہ خواہی دگر برو خاک نہ در ہای خاصش بیز
 بامید انفصال او حالیا ہنور کند عرض احوال نیز

بدرگاہ پاکش کہ در ہر دو کون

عزیزم بدر آبرویم مریز

دی چو برخاستم از خواب نمودم در باز دیدم استادہ بہ پیش در خود محرم راز
 کہ ز خوش طالع شد بہدایت دمساز بسوی بارگہ پادشہ بندہ نواز
 چون رسیدم بسلاش من پرچم و پر آرز شرمسار از گنہ و چپم بر افضالش باز
 گفتش سجدہ کنان بآداب و عجز دنیا بخداوند کبری کہ ندارد انباز
 لطف محمود اگر بود بر اوصاف ایاز من باین تاہنری بر کرمت دارم ناز

لے محنت کاہ لے پیاب گوہر فضلہ۔

لے پیر تبتان و خلقان تیسراہ

لے کردہ ام بخت جوان را نام پیر

لے کوئی پانی ادنی ترین سکہ۔

لے تکیا کی است مک صغ گاہی

لے غرضاً را حصار آسج کشانید

لے تمنا در دل کی ہو تو کر خدمت فیروں کی

لے ترکیب ثانی لے سلطان محمود غزنوی کا چاہتا غلام۔ مراد وفا و ذہانت کا مجتہد۔

خلق مانند شبند و سپرہاہ
 کو ز حق پیر است ناز ایام پیر (مولانا روم)

در آن کشور بی بی ہرچہ خواہی
 کلید آسمانست کار آسج کشانید (نظامی گنجوی)

نہیں تہا یہ گوہر بادشاہوں کے تختوں میں (اقبال)

لے شریک ثانی لے سلطان محمود غزنوی کا چاہتا غلام۔ مراد وفا و ذہانت کا مجتہد۔ ع من باین تاہنری... عاشیہ نسخہ خطی ص ۱۰۷۔

کرد کوتاه چه خوش قصه ام از بود دراز ساخت از نیم بگه چونکه گس را شهباز
سجده شکر بجا از هنور به نیاز
که به تشریف شریفش شدی اکنون ممتاز

ز بانم خوش گهر بار است امروز که اندر نعت گفتار است امروز
ز هر سو نور میبارد بعالم تعالی الله پُر انوار است امروز
برای سرشار احمد پاک درم مه شمس دینار است امروز
مزمین هفت چرخ از هفت اختر ز بهر شاه ابرار است امروز
پسهر آمد مکتل با جواهر چه پر نور این شب تار است امروز
ز بنی طره پروین ز اکرام فلک از یب دستار است امروز
ز پیشانی مهرد ماه و انجم سعادت خوش پدیدار است امروز
ز امداد جناب شاه لولاک بجای خار گلزار است امروز
ز بهر دیدنت روشن شد از مهر فلک را چشم بیدار است امروز
مرا خیر الوری فردای محشر شفیع است مدگار است امروز
بر آبر مطلع ای منزهت مرا هم شوق دیدار است امروز
ز زمین وصف تو نخل مراد بحمد الله پر شمار است امروز

له تاج ترصع بر سر
له ثریا سات سپیدین کا جملکا
له رجوع کریں غزل شماره ۵۸۰ شده ۵۸۰

حسودم دی که دم کرده چو آهو به بین چون نقش دیوار است امروز
سبک تر پله حشاکم از بود ز نعت خوش گرانبار است امروز
ز زمین نعت تو محکوم باشد گر اغیار است گریبار است امروز
بحمد الله ز جام ذوق نعت

هنور مست سرشار است امروز

منقبت

شاه مارا بسر تخت تمام است امروز ماه مارا مه و خورشید غلام است امروز
صبحدم دیدم داز بخت نکو بر سر لطف چشم بد دور مرا چشم بکام است امروز
ابروی کج بر خشن نیست مگر از جادو خوش بلالی بسر ماه تمام است امروز
صنبل و عنبر و کافور و گلایم اکنون ز پی گفتن نام تو بکام است امروز
نخوش بیا حضرت شبیر علیه السلام بر روانت چو مرا قصد سلام است امروز
رخ مداح تو فردا است بمحشر چون بدر رویش از مهر رخت ماه تمام است امروز

نعم مخور هیچ هنور چو شفیع فردا است

شاه شبیر و معین خیر انام است امروز

له نیکیان -

له هزار بار بشویم دهن به مشک و گلاب هنوز نام تو گیرم کمال بی ادبی است

له هزار

له که شفیع فردا است - عاشقیه نعت خطی الف ص ۴۸

عرض دارد بتو ای پادشاه بی انباز بنده فاسق و پُر جرم و گناه و پر آزار
کای بما زمره فساد و فجور و مجرم از پی عفو معاصی در اکرام تو باز
رانده عالم و سوتیو تو می آیم باز که خرد کاغذ باطل شده را کاغذ ساز
وی توئی شاتر و غفار من بنده نواز روزی تازه رساننده بکجشک به باز

جبهه ساء می طلبد از تو هنوز به نیاز

امن و ایمان و امان صحت تن عمر دراز

گیر بنده خود را و از کرم آمرز می پرس کرده ما را و از کرم آمرز
ذنب و جرم و گناه هم شها اگر چه بسیت می پرس ناصی و حالا و از کرم آمرز
اگر چه عیب نمودم بسی ز نادانی عیوب من مکن افشا و از کرم آمرز
می پرس آنچه نمودم گناه و فسق و فجور بنام حضرت زهرا و از کرم آمرز
اگر چه جرم من از موجهائی کمر افروخت به بخش مصیبت ما و از کرم آمرز
پوش جمله عیوب به بخش جمله ذنوب مرا بجد و آبا و از کرم آمرز
توئی چو اکرم و ارحم عباد را ز کرم به بخش جرم و خطا با و از کرم آمرز
توئی چو سامع عرض عباد از سر طغف قبول ساز دعا را و از کرم آمرز

می پرس از کرم خویشتن هنوز را

بنام سید شهدا و از کرم آمرز

بنده فاسق و پُر جرم گناه و پر آزار (نسخه خطی با خط دراز) که پرده پوش - تار -

ردیف السین (س)

از من اندر نعت اوزان جمله گفتار است و بس از من ذوق نبی این بنده سرشار است و بس
نمین نعتش بین زبانم خود گهر بار است و بس میشود در در صدق گرز ابر نیسان قطره
بر نبی این در و گوهر بهر ایشاد است و بس در زبان و در بیانم معترف بان بالقصور
در میان جسم و جانم جمله انوار است و بس از ازل در طینتم چون مهر آل احمدی است
ما محبان راشه شبیر دلدار است و بس هر یکی را در جهان ایجان جان گر دلبریت
راست گفتی مرجا از بنده اقرار است و بس از حساب روز عشر آغچه گفتی و اعطا
حق رحیم و راحم و غفار و ستار است و بس لیکن این هم بشنواز من آنچه گویم راست است
چون ز جرم و فضل حق بیارید است و بس ای دل از بسیاری عصیان مشو نومیدان
روز عشر ششافتم خوش شاه ابرار است و بس مژده دیگر شنو از من دلا می گویمیت

ای هنوز خوش بیابن گر که باشد دشمنیت

دست بردار از عداوت در نه بردار است و بس

له منعت تخنيس له قطره ای له مشربان نا امید نسخه خطی الف ص ۵۰ له روز عشر ساقیم ... ماشیه نسخه خطی الف ص ۵۰
له منعت تخنيس تام

ایدل از خواہی نجات از احمد مختار پُرس در برسی راه حق از سید ابرار پُرس
 قیمت در معانی را چه داند جوہری در برسی گوئیت از طبع گوہر بار پُرس
 لب بہ بند از غیر یاد حق و گرنہ عیب او از فغان بلبس و از خندہ گلزار پُرس
 عالمان علم ظاہر را چه باشد اطلاع گر برسی رمز عشق از محرم اسرار پُرس
 چارہ یار و پنج تن را اتحاد کلی است گر شکی دار بود از حیدر کدار پُرس
 تید کرب بلا در حشر گوید گای الہ سرگذشت بیگنہ از تیغ جوہر دار پُرس
 پس بخشش از فضل خود در خونہای این شہید امت جد من و نی از کم و بسیار پُرس
 وصف ذات اقدس و پاک شہ کرب بلا من نمیسگویم فقط از کوچہ و بازار پُرس
 ابرویش دیدم ہلال و رومی او دیدم چوہا وصف ہر دو عارضش از مہر نواز پُرس
 ہدیہ گیسوی مشکینش نمی گنجد بفکر ہدیہ چیش ز چین و تارشش از تار پُرس
 ما فقیران آشنائی بحر توحیدیم و بس قصہ ہر دو طرف از سبہ و زنار پُرس
 ماکلہ پوشان ہنور صاحب تاجیم و حال قال اگر برسی بود از صاحب دستار پُرس
 فیض تحمید و ثنا و نعت و مدح و منقبت
 از ضمیر در فشان و کلک گوہر بار پُرس

لہ ع۔ می نداد حال پختہ، بیچ خام (مولوی)

لہ ع۔ وصف ذات اقدس و شہ شہید کربلا۔ ماسحیہ نسخہ خطی المص ۵۰۔

لہ ع۔ از خرقہ و زنار پُرس " " " " " " " " " " " "

(ماسحیہ نسخہ خطی بیس ۱۰۹)

ای نہ برتر از عبد اللہ جز تو ہیچکس از تو فائق تر شہنشاہ بود اللہ و بس
 از برایت گشت پیدا جن و انسان و ملک حور عین و وحش و طیار شہباز است مگس
 سوخت از نار جلالت از پی صدق و صفا آنچه بود از کفر و گمراہی بعالم خارخس
 ہر کسی را چشم و او سوئیومی بنیم شہا گرچہ دزد است اندرین دنیا و گر میرحس
 کن پئی بی دستگان از کمال لطف و رحم کس نمی بنیم بعالم غیبر تو فریاد رس
 از گدائی در دست در کاسہ پرخ برین باد و نان ماہ نور انجم بود دال عدس
 گرچہ میدانم کو شہنشاہ لا ریب فیہ ندرود از مزین عفتبلی کسی جز مانعش
 لیکن از انصاف فیض عامت ای ختم الرسل از تو منجواد ہنور تا بود ای وارس
 نیکنامم از زمین و آسمان از لطف تو
 ای خوش از تخت الشری تا لامکانست سترس

باقضا تدبیر کار ای بوالہوس پیش طوفان نیست غیر از مٹ خس
 چارہ تقصیر با تدبیرا اخذ شہباز است بادام گس
 چون کہ بان فہمیدم و دیدم کہ نیست بہر مانع از خدا فریاد رس

لہ چیت کوتوال۔ سراپا سنان لہ آفتاب

لہ جو زمین میں بریا گیا ہو۔

لہ بحر اس کے جس نے بریا ہو۔ مراد ہے کہ دنیا آخرت کی کمی ہے۔

زان بفیضان حسدای ذوالجلال کارهای خویش بسپردیم و بس
یا علی گویم تراز در لیل تار پاسبانم باش یا میرعس
شکر الله خوش بامادم رسید شهبسوار از غیب پرپشت فرست

پس منور شکر آن حق گو که کرد

حل مشکهای مادر یک نفس

۲۵۷

بد میندیش دلا باش نگو با همه کس دست بردست و گرنه تو بمالی چو گس
گو میت تا بجای پند که حرفی کافی است لیکت در خانه بشرطی که اگر باشد کس
در هوا گرچه پری در چه روی بر سر آب پس کرامت چه بود چو گس باشی و خس
ای منور نظری کن به جهان گذران خوش همیگفت بمن پند سر راه جرس

تا یکی عمر گر نمای گذاری به لعب

چون گزشتی ز چهل بهر خدا باید بس

۲۵۸

(در نعت شریف)

پادشاه هر دو عالم شاه ابرار است و بس عاشقان را روز محشر شوق دیدار است و بس
طره لولوی حسن خلق یاران در جهان از برای مقبلان این زبیب تار است و بس

له شب تاریک له اسب له ع: در خانه اگر کسی هست یک حرف بس است (خام) له اشاره به شیخ ارا
گفتند که فلان کسی بر روی آب میرود گفت سهل است چیزی و معونه نیز بر روی آب میروند گفتند فلان کس در هوا میرود گفت سخن
و گس نیز در هوا میرود (نعت امیرالمؤمنین علیه السلام) له اشاره به شیخ ابوسعید الخدری (۵۵) له اشاره به شیخ
له پهل سال عمر عزیزت گذشت مزاج تو از حال ماضی گشت (سعدی) له اشاره به خوش بختان و غنایان

بر سر عصات بر امید فضل عام حق از گنه در روز محشر گرگران بار است و بس
از برای بخشش عصات در روز جزا شکر الله احمد مختار مختار است و بس
بر مزار عاشقان از مهر و ماه زبید چراغ در پرسی گنبدش از چرخ دوار است و بس
در نصیب ما محتبان نبی از فضل حق صحت و اقبال و جاه و بخت بیدار است و بس
فارغ از غیر خدا شو ایلا اندر دو کون چون نگو دیدم همین دیدم که حق بار است و بس
انبیاء و اولیاء و اهل عقل و علم و فضل هر یکی در گنه داشت نقش دیوار است و بس
در جنابت بهر اطهرت حسین ابن علی عرض از بهر شفای چشم بیمار است و بس
گوهر منظوم نصرت و منقبت از مادحت هر چه گوید یابنی از بهر ایشار است و بس

از منور گر نیاید هیچ خیر اندر عمل

بندگی و عجز بجد زین گنهگار است و بس

۲۵۹

دارم از کثرت عصیان گله چندانکه می پرس زانچنان مضطرب و مادام و حیرانکه می پرس
باعث لغزشش پا در گل و لای عصیان آنچنان در گل و لای شد دامان که می پرس
رد بکاری امور است دو کون است دمرا کودک طبع چنان احمق و نادان که می پرس
یا الهی نظری کن ز کرم زانکه فقیر چشم دارم بکرمهای تو زانسانکه می پرس
شد چو حکمت که ز دندان شکندندانی آنچنان نرم ز حکمت شده نماند که می پرس

له فلک گردند له ماهیت و حقیقت ذات حق سبحان له افتر خود شاعر است به جوع به محنت
له درد و کون است مرا نه صلی ب له مراد از خود شاعر که از خاندان فقیر بوده له این جس به لوبار لوبا کو مانی

در نہ بی حکم تو از خوردن فالوده نرم
حالتی میگذرد بر سر دندان که میپرس
روز محشر بحق حضرت شاه شبیر
خواهم از درگاہ تو ایند مناجات که میپرس
شاه شبیر شد ہر دو جهان باشد و بس
آنچنان از کرمش دیدم احسان کہ میپرس
کی تو انم کہ کنم وصف رخ چو ہمیش
نگہتی داشت بر آن کیسوی پیمان کہ میپرس
بود شد منہ عطرت او عنبر و مشک
حالتی بود سر سنبل و ریحان کہ میپرس
از لبش خون جگر خورد چو یاقوت و عقیق
آنقدر گشت پُر از خون دل مر جان کہ میپرس

بحق وصف جناب تو هنور شاہا

خواہد از لطف عینیت صلہ چندان کہ میپرس

۲۶۰

(عاشقہ نسخہ خطی بیس)

در امشب چونکہ باقی بود یکپاس
زیادہ جرم غالب شد بمن یاس
از آن با احمد محنت و آتش
از آن با خضر و ابراہیم و الیاس
کلام حق شفیع آورده از حق
من از الحمد لله تابه والناس
سوال بخش عصیان نمودم
بدفع ہم و غم و حزن و دسواس

بخدمت اللہ هنور ماہ نوشد

با مرش مزرع یاس مراد اس

لہ خدای بزرگ و مہمن لہ صفت حسن تعبیل سے خضر گراہوں کو رسد کھانے والے مشہور پیغمبر
یا ولی الیاس بھی ایک پیغمبر جو حضرت نوح کے پیغمبر سے جاتی ہیں۔ لہ مراد تمام قرآن مجید جو الحمد للہ
دب العالمین سے شروع ہوتا ہے اور من الجنة والناس سے ختم ہوتا ہے۔ لہ ع مزرع بہر فلک
دیدم و اس بر نو (ماخذ شیار)

۲۶۱

در جهان گرچہ گنہگارند لبس
دیگری چون من نباشد بیچ کس
ای خداوند زمین و آسمان
خالق ہر ذی حیات و ذی نفس
دی خدای حق و انسان و ملک
رزق بخش پستہ و مور و گس
با وجود این چنین عصیان خویش
مغفرت از درگاہت دارم ہوس

ای هنور کار خود با حق سپار

چونکہ میدانی یقین اللہ لبس

۲۶۲

در گلستان جنام گلزار یار بس
گوشہ عزت ز بہر کنار یار بس
گر فلک نقد مہ و نور شید آرد در نذر
نقد ایمان و دل و جانم شمار یار بس
گر مطاف حاجیان بیت الہی بود است
قبلہ حاجات ما باللہ دیار یار بس
ای دل از خواہی شدن کحل العیون قدسیان
خاک گردیدن ترا در راہگذار یار بس

خوش هنور را بخت ساتی کوثر بدہر

بادہ عشرت ز جام زرنگار یار بس

۲۶۳

دل من مہر ترا چو نگین باشد و بس
مہر شبیر و شبیر نقش نگین باشد و بس

لہ بمعنی کثرت و بسیار لہ اللہ و بس عاشقہ نسخہ خطی الفس ۵۱
لہ طوان گاہ سے سرزد چشم سے نقش و نگین نسخہ خطی الفس ۵۱۔

نسبت خوشی کسی نیست بذات تو مگر حیدر پاک ترا خویش و قرین باشد و بس
 چون جمالت بمهر و مہر بمیزان دیدند رنگ و زلفش بفلک بهر همین باشد و بس
 مهر آویزه بود کاکشان رشتۀ او مهر بردار تو خوشش چرخ برین باشد و بس
 نعم ز بسیاری عصیان کن ایدل که ترا شافع روز جزا سرور دین باشد و بس
 انگار است که سر سبز نماید بدو کون خوش ریان بهر همین روی زمین باشد و بس

از هنور بر عقبه پاکت زان رو

یا نبی عارض و عینین و جبین باشد و بس

۲۶۴

(عاشیه نغمه خطی پ صفحه ۱۱۳)

را بهر را و نجاستم سید ابرار بس حل نمای مشکلا تم حیدر کردار بس
 دوستی چار یارم از پی امن و امان از برای حصن من از پار سو دیوار بس
 دوز برای ما محبتان حسین ابن علی غنبدات جنات تجری تحتها الانهار بس
 چون تراب عقبه آل نبی خاک شفاست خاک پاک آستانت داروی بیمار بس
 دوز پی امن و امان در هر زمان هر مکان شاه جلیلانم رفیق و مهربان و یار بس
 از غنایات حسد داند کریم دوا لهنن پاسبان صبح و شامم طالع بیدار بس

طه کاه کشان - نسخه خطی الف و ب

طه غزل شماره ۲۶۴ نسخه خطی الف و ب موجود نیست

طه تلخیص آیت کریمه و کثیر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنة تجری من تحتها الانهار
 (سپاه الم - سورة البقرة آیت شماره ۲۵)

ای هنور ز انقلابات زمانت هر می

حب پاک آل احمد دافع اشرار بس

۲۶۵

شکر الله لطف حق بر این گنکار است بس کز شراب ذوق وحدت بنده شرار است بس
 عاصیان را روز محشر یا الله العالین از کرمهات مقام ططف بسیار است بس
 چونکه از صیبت کرمهات زهر سو عالمی بار عصیان بر سر اند راه دشوار است بس
 آنچنان راهی که در وی با چنین همت بلند عاشقان دهر را یکسر گران بار است بس

از حساب روز محشر ای هنور غم مخور

چون نکو دانی که حق غفار و شفا است بس

۲۶۶

قافله سالار امت احمد مختار بس رهنمای جمله عالم سید ابرار بس
 حور عین و جنت الرضوان چو بهر زانست از برای مافقران وعده دیدار بس
 ماه روی ما ندارد احتیاجی یا سلام ابروی خمدار خویش تیغ جوهر دار بس
 رهروان عشق را باشد نظر کی بر خیم عاشقان را بر سر راه سایه دیوار بس
 دیگران جویند گر اعمال بهر جز خویش سوره اخلاص ما را دافع اشرار بس
 غم مخور ای دل که می باشد تراد در دو جهان از برای حل مشکل حیدر کردار بس

طه سهرت طه حوران سپاه ششم طه دارند جنیت طه احتیاج با سلام نسخه خطی ب طه نیمه
 طه تحفظ طه تلخیص: قل هو الله احد الله الصمد (قرآن شریف سپاه ۳۰ عم)

اقفال دو کون رادر مفتاح دیدیم دلاچه خوش دو گیشوش
شد نور چو صاف من یدالله از درد و کدورت ارکشی گوش
شد ماه ز درد پرتو نور دز صافی او شد مش بنا گوش
یا شیر خدا از بهیت تو شیر اند و پلنگ همچو خر گوش
از راه نیاز خوش منور آمد بدرت چو حلقه در گوش
یا شاه شبیر و شبر پاک
کن عفو گناه و عیب وی پوش

۲۶۹

در منقبت نغوشیه

به بحر فیض سبحان میروم خوش بسیر موج عرفان میروم خوش
تفاشی سید بغداد صد شر چو سایه پای بوسان میروم خوش
منم مور و کلامم هدیه مور بدن سوی سیحان میروم خوش
بروز حشر در امن از غذایش نقل شاه جیلان میروم خوش
ز درگاهش بحر شیا الله با سباب و بسامان میروم خوش
چو مقبول جنابش شد دعایم ازان نازان و شان دان میروم خوش

له ع : خوش کرد منور این دو گیشوش : حاشیه نسخ خطی ب ص ۱۱۰

له علامت غلامی

له مراد از غوث الاعظم پیران پیر شیخ عبدالقادر جیلانی

له پس پر دستگیر له تلخیص : پای تلخیص هدیه مور

له عقیده عوام : شیتا الله یا شیخ عبدالقادر

ندای لا تخف بشنید صد شکر بسوی پیر پیران میروم خوش
سوی سرو خرامان میروم خوش زگل پیکره دامان میروم خوش
ندارم آرزوی سیر عالم بکوی شاه جیلان میروم خوش
ز فیض غوث اند صله مدح با کرام نمایان میروم خوش
شفا بخش مریدانست چون غوث بسویش بهر درمان میروم خوش
ز زمین گفتن حدش بصد شکر بسوی پیر پیران میروم خوش

ز زمین مدح شاه غوث اعظم

بمحمد ابد بایمان میروم خوش

۲۷۰

پر عیب را ز حضرت خود تر عیب بخش نور و سرور دیده و دل از عیب بخش
چون خوش گذشت عهد شباهم ز لطف تو خیر و کون از در خویشم بشیب بخش
مارا بمصطفی دادم های دیگران با موسی و سج و خلیل و شعیب بخش
در جست و جوی هر چه که کردند مردمان از لطف عام خویش بخش
این بنده را ز ذره مهر محمدی از عین لطف همچو بلال و صهیب بخش
صدق و یقین و صحت و اقبال و عزتم با خاک پاک پای بتولم بحیب بخش

له تلخیص : لا تخف انک انت الکافی سوره طه، سیپاره ۱۶ - آیت ۲۸

له تکرار مصرع ثانی له نور و سرور دیده و دل را نسخ خطی ب ص ۱۱۶

له کسوت پیری له امهای دیگران - نسخ خطی ب ص ۱۱۶

له اول ذکر رسول مقبول صلعم کے محبوب مؤذن اور مؤثر الذکر حضور پاک کے نصیح و بلغ صحابی تھے۔

اکنون منور از تو طلب میکند بخیر
یار بمرتضای علی دست عیبش

۲۶۱

تا یکی گردی بگرد غیر با شرمندہ باش
نکتہ بشنوز من زود آخدا را بنده باش
باغبان باغ دل باشی اگر میگوئیت
تا یکی چون غنچه باشی چو گل پر خندہ باش
خلقت باغ دلت خوشتر ز گلزار حق است
گاه خود روح و ساوس زان بر کنده باش
در برای کار دنیا آره بودن عاقبت
من نمیگویم ازانت تیشہ شویا زنده باش

ای منور خیر خواهی ز حق در بر و کون

دوستدار چار یار و مصطفی را بنده باش

۲۶۲

تا توانی ای دل اندکیش کوش
عیب کس گوئی بکس زان پیش کوش
گرچه نوش و نیش می باشد بهم
ذوق پیرماست بان بی نیش نوش
ساتر عیب شاهنشاه ما
عیب پوشیدن بود بان خویش خوش
در سواری خاک راه رو باز مژه
هم ز دیده آب پاش و پیش پوش
شد منور دیده ام تا دیده است
روی او چون صبح خوش شامیش خوش
شیخ صنعان زیر پاکر و شیش خوش

لے نکتہ ای بشنو لے مراد از خلفای راشدین لے عمومی او
لے شیخ صنعان ایک بلند مرتبہ بزرگ جو ایک نصاریٰ مذہبی پر عاشق ہو کر گمراہ ہو گئے۔ اور مدتوں جنگ میں سوار چراتے رہے۔
اور بالآخر چہر زائید و ہدایت یابی سے راہ راست پر آ گئے۔

بان دگر بارہ نکر دی حقو گمر
بود خوک پختہ بانیشش نوش
دیده ام من خاک پای پیر خویش
اولیا با سرمہ میکردشش دوش
لوی خوش از گلشن مدشش دلا
تا توانی از کم و از بیشش پوش
در امان داری دم را از کرم
تا ز خار غم بود بی ریشش روش

چون شہ کونین دادت ملک دل

ای منور با یقین با بیشش جوش

۲۶۳

ز ساقی خوش شنیدم این سخن دوش
کہ میگفتی سحر با رندی نوش
اگر روزی بدی موقوف بر ہوش
جنین می بود از روزی فراموش
چو می بینی رسد روزیش بی جہد
چرا بر فضل حق باشی نہ خاموش
اگر پندت بگویم خوش ز تو تو
چو درش بایدت افکند در گوش
اگر بر عیب کس آگاہ گردی
ترا گویم ترا می پوش می پوش
بگفتا دیگرش با لطف بسیار
کہ یاد آمد مرا پند نمہ پوش
اگر بد گوئیت کس در جوابش
نکو گو و در نگویی باش خاموش
دگر گفتا کہ خوف نیست از جرم
گر حق دان یکی ہرگز مگو دوش

لے فعل امر آن را بگو

لے اگر روزی بدانش بر فردی
ز نادان تنگ روزی تر نبودی
لے بنادان آنچنان روزی رساند
کہ دانا اندران جیسلان بماند
لے بچہ در شکم مادر
(سعدی شیرازی)
لے بدی مابدی سہل باشد جزا
اگر مردی حسن الی ما اس۔
لے دو تا مگو۔
(سعدی)

دلم گفتا پس از اصغای پندش بن کای از گنا هست بار بردوش
 چو نقد عمر خود برباد کردی نکردی هیچکده پند مرا گوش
 چه سازی چون شود انجام کارت ب فکر تو صد افسوس است کن بپوش
 درین اثنا ز غیب آمد ندای باین عاصی که ای بدپوش مخروش
 چو فضلش مشتری شد جرمها را خوش آ پیشش بقدر فضل بفروش

کنون بر جای غم خوش گشت شادی

هنوز بخر فیض می زند جوش

۲۷۴

ز شیخ وقت چه خوش نکته شنیدم دوش که بود شاه سخنها ز بهر کشود گوش
 بزا بدیکه نمد پوشش بود یعنی گفت نمد پوشش بر دعب های مردم پوش
 کنون ز بنده عاصی پر گنه عرض است ببارگاه خدای کریم عذر نیوش
 بچشم فضل تو خوش می برند بار گناه کسی به پشت و کسی بر سر و کسی بردوش
 چو جوق جوق خواص و عوام از پی عفو گهرز آیت لا تقنطوا فگنده بگوش

مرا بجنبه اطهر که لب گرانبارم

میا ز ما د مپرس بگیر و بخش و بپوش

له و الف سوال و جواب

له فیدر

له نکته ای شنیدم دوش

له دلق پوش

له تلحج به آیت کریمه: لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا (سوره الزمر آیت ۵۳)

۲۷۵

(عاشیه زنی نعلی ب منو ۱۱)

من نمیگویم که عاقل باش یا دیوانه باش بهوشیار دهر یا لایعقل و مستانه باش
 باش صحرا یا بیابان بخش یا دیرانه باش یا بصحر اگرد و یا در مجلس زندانه باش
 تیشه شو یا زنده شو یا ازه را زندانه باش آسایش از برای دانه و یا دانه باش
 یا بسو شو یا خم میخانه یا میخانه باش باش ساغر یا که مینا باش یا سپایه باش
 کهر باشو یا که زهر مار و یا دردانه باش شمع محفل یا چراغ خانه یا پروانه باش
 شو خا یا سرمه شو یا باش پان یا شان باش یا صبا یا غنچه شو یا عشوه جانانه باش
 موزه پا یا بدست ما هر دو دستانه باش مهره شطرنج شو یا سبجه صد دانه باش
 روزه آسا باش یا با هیبت شیرانه باش در لباس فقر یا با افسر شاهانه باش
 محسب شو یا که واعظ یا پی افسانه باش یا بمسجد جا کن و یا سکن کاشانه باش

هر چه باشی باش لیک از غیر حق بیگانه باش

ای هنور در طریق بندگی مردانه باش

۲۷۶

وجود خاکی ما را بوتراب به بخش گناه و معصیت ما به آنجناب بخش
 سرشت طینت ما چون بحال نبی مپرس کرده ما را دلی حساب به بخش
 بنزع و گود و پل و حشر یا علی دلی ز حوض کوثرم از دست خود شربت بخش

له غزل شماره ۲۷۵ زنی نعلی انصاف نیست له فانی عقل له مانند روبا

چو شوق دیدن دیت مرا ز حد افزونست زیارتم ز سر لطف بی حجاب به بخش

مقاصد دو جهانی شها منورا

بال احمد و اولاد خود ثواب به بخش

۲۷۷

در منقبت غوثیه

مان دلا بیدار شو کن هوش هوش بحر فیض پیر ما زد جوش جوش

نخز دارد بر بحار دو جهان بحر اودا من چگویم جوش جوش

شیر از پستان فیض اکنون دلا تا بنوشد طفل طعم دوش دوش

از خدا نبود حبس دامن پیر ما احوال است آن هر که بنید دوش دوش

لا مکان میدان چوگان بازیش نه فلک انگیزی بان کوش کوش

ستر عیب ما مردان می کند هست ستاری جلی خوش خوش

از شراب غوث تاستی کنم ساقی در ده صدای نوش نوش

میفرستم ای صبا یکن ترا کی فرستم تا نگیری کوش کوش

زود رو خوش رو سعادت یار باش تا رسی در حضرتش بان کوش کوش

چون شود بارت نخستین نعل او سجده بروی تا کنی بان جوش جوش

باز داری چشم آن تا پرسدت بر همین امیدواری کوش کوش

له معنی مل مصدر له معنی فعل امر از جوشیدن له فعل امر از دوشیدن که دو تا به بیند
له بجای کوش کوش بائیت - معنی گوی آن له غوثی دی که کوشی دی له معنی مل مصدر
له حاصل مصدر

هر چه نسراید بگوئی چشم چشم در برسد حال ما را کوش کوش

مزرع ایمان ما سر سبز کن دز هجوم شتر عظیم پوش پوش

آدم آوده دامن بر درت لطف فرما ز آب حمت شوش شوش

بر سر کوثر به تقسیم شراب ساغر من بخشی دگوئی نوش نوش

مال و جان و عزت و ایمان دلا هر چه داری جمله دانی زوش زوش

بوی خوش از بوستان مدح او

ای منور تا قیامت بوش بوش

۲۷۸

یا الهی هر آنچه خواهیم بخش رفعت شان عز و جاهم بخش

گرچه جرمم ز حد و حد افزونست به نبی الهدا گناهیم بخش

بعلی و بهر دو شهزاده از کرم سوی خویش راهم بخش

راحت تازه ده بهر شامم عشرت تازه هر یکا هم بخش

تا منور شود دل و جاهم

از ره مهر خود بهمانم بخش

۲۷۹

یارت با لبت نبی جرم من به بخش باخیر جان مال مرا خیر تن به بخش

له دی را گو - فعل امر له در هجوم شتر نشستن فعلی المص ۵۲
له فعل امر آن را بنوش که معنی تا از او است له مراد آن را بنوش
له حاصل مصدر

امن و امان و صحت و اقبال بندہ را با احمد و بشول و حسین و حسن بخش
دین بندہ محقر خود را ز روی لطف آرام بہر دو کون بہ خیر شکن بخش
وز کثرت گناہ گرم لائق عذاب امن از عذاب حشر بیوم لعن بخش

خواہد ہنوز از تو چو اکنون باین ہمہ

توفیق فعل نیک بسر و علن بخش

۲۸۰

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۱۵)

یار بزم شاہِ علیم گذار بخش یا بوتراب جرم من خاکسار بخش
خواہم نہ عفو جرم یکی بار از درت یا راحم العباد مرا بار بار بخش
یار بمرتضی علی بخش جرم من از زلف و روی شاہ بلبل و نہار بخش
خواہم ز مرغزار تو یا شیر حق کنون یک برگگی گیاہ کنان مرغزار بخش
یا شاہ بوتراب من از کثرت گناہ شرمندہ آدم بمن شرمسار بخش
خواہم دگر بچشم غنایات بحدت ای شاہ نامدار سیہ بشمار بخش

بخش ہنوز است بغلانت از یکی

از پیگاہ تست امیدش ہزار بخش

۲۸۱

حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۱۵

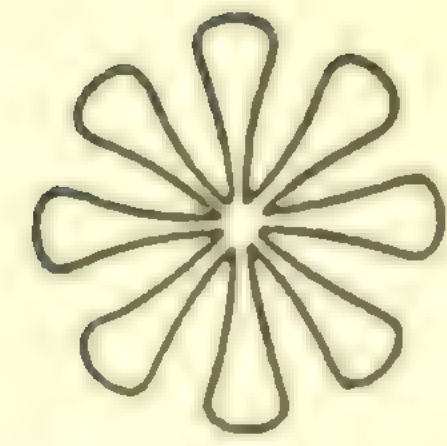
یار ب مرا گذار بہ راہ صواب بخش وز لطف جرم بندہ بیوم الحساب بخش

لہ ام مصفا از برگ

در نزع و گور بخش مرا بادہ طہور در روز حشر نیز ز کوثر شراب بخش
وز انقلاب دہر و شرور سہا و ارض حرم ز شش جہات ہم الکتاب بخش
امن و امان و صحت و اقبال و عز و جاہ دین بندہ را العام شہ بوتلاب بخش
با خاک پای نعل بتولم شہنشاہا خیر و شفا و صحت جانم شتاب بخش
چون حضرت شبیر و شہر شتاب جنت اند نورم بہر دو چشم باین ہر دو شتاب بخش

خواہد ہنوز از تو کنون نام بختن

یار ب بہر دو کون مرا فتح باب بخش



لہ آفات زمینی و آسمانی -

لہ ع: انعم ز شش جہات حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۱۵ نیز شش جہات شاید بمعنا و ضرورت شعری
در نہ عدد کے ساتھ محدود و محدود شکل میں آتا پایہ - لہ قرآن مجیم

لہ قرآن مجیم

لہ جنت میں نوجوانوں کے سردار - اشارہ: وسیدا شباب اهل الجنة

ردیف الصّاد (ص)

۲۸۲

بردی خوب جناب شبیر با اخلاص
چنان رنج که بلطف و کرم ز پرتو نور
مہی کہ پرتو نورش نجل کند مہر
چنان شہی کہ نباشد کسی باین بہت
ز بحر خون بکمال علو ہمت خویش
چو ہست موجب آزادی غلامی دی
رسیدہ ام بدر پاک تو شہنشاہ
محب خویش شمر از کرم ہنور را
کہ حبست ز ہر چیز در دو کون خلاص

ہزار شکر کہ احقر بزمین نعت شریف

شمرده شد بجنابش غلام خاص الخاص

۱۔ تَبِيعَ بِآيَاتِ كَرِيمَةٍ ۛ وَ اِنْ يَكَادُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَيَزْلُقُوْكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ ۛ وَيَقُوْلُوْنَ اِنَّهٗ لَمَجْنُوْنٌ ۛ (سورہ النمل - آیت ۵) ۛ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ۛ اللّٰهُ الصَّمَدُ ۛ..... كَلُوْا اَحَدٌ ۛ
۲۔ (سورہ عم - سورہ اخلاص - قرآن پاک)
۳۔ حصہ دینا ۛ حضرت عیسیٰ علیہ السلام -

۲۸۳

خواب نوشہ ثانی ببحر حق خواص
ز درگہ شہ جیلان غلام محی الدین
چہ گفت نکتہ خوشتر بلطف خود روز
سزد بمجلس ما ذکر کلمہ طیبہ
وگرچہ گفت بندش رنج کس ہرگز
مگر بکشتن نفس تو گویت صد بار
وگرچہ گفت کہ اندر خلوص نیت کوش
وگر ہر آنچہ بدست آیدت ز فضل الہ
وگرچہ گفت کہ میخواندہ باش نیل دنیا
وگرچہ گفت کہ می روب عتبہ فقرا
تشنید چونکہ ہنور کلام پر اثرش
کمر بہ بندگیش بست شد زنج خلاص

دلا سعادت کونین گر ہمی طلبی

بروب عتبہ نوشاہ ثانی از اخلاص

۱۔ بجمع کریں غزل شمارہ ۱۷۸ اشارہ ۱۔ ۛ تَعْلَمُ اَنَّكَ اَنْتَ الْغَالِبُ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَالِبُ ۛ (نسخہ خطی ب۔ تا اخلاص) نسخہ خطی الف ص ۵۴
۲۔ ۛ اِنَّ اللّٰهَ مُخْتَلِفٌ اِلَى الْغَالِبِ ۛ ۛ فَاَنْتَ اَنْتَ الْغَالِبُ ۛ (نسخہ خطی ب۔ تا اخلاص) نسخہ خطی الف ص ۵۴
۳۔ دفعہ مبارک بیت نگہ نے اپنی جاہلیتی عقیدہ اور رقاصہ کو جس کا نام شیراز تھا اور جسے مبارک پیار اور انکی آنکھوں کی رنگت کی مناسبت سے بلکہ کہا کرتے تھے از راہ تفنن کہا کہ اگر فقیر سید نور الدین کو اپنے حسن و جمال کا تامل کر سکو تو تمہیں اتنا انعام و اکرام دیا جائے گا۔ رقاصہ نے بلا تامل جواب دیا۔ نہیں مبارک شکر یہ کیا آپ یہ چاہتے ہیں کہ میں اس شوق پر پیر کا راہ خلا سیدہ انسان کو غلط بین نہ کہوں سے دیکھ کر ادھی ہر جاؤں ۛ یہ تاب یہ مجال یہ طاقت کہاں مجھے ۛ کشتن نفس امارہ قصاصی نہاد ۛ اَلَا عَمَّا لِيْ بَلِيَّاتٌ ۛ ۛ کَافِيَتْ (نسخہ خطی ب) ۛ حصہ دینا -
۴۔ اردو امی ۛ بجمع پغزل شمارہ ۲۸۲ - اشارہ ۵

ردیف الضاد (ض)

۲۸۴

ای مه آسمان و وی شه ارض معطی خیر و دافع هر مرض
چون ندارم بیهشتی افسوس من کنم بر کدام جوهر عرض
که زمین جز بدی نشد کاری شدنه از من ادای سنت و فرض
چشم دارم بفضل تو شاها چونکه از بنده نیست چیزی قرض
گر به بخشی گنه هنور را
قصه کوتاه کنم ز طول و عرض

۲۸۵

لطف عظیم تو گرفت چونکه سما و جمله ارض پس بدر تو بحق بحق آمده میکنند عرض
آدم دجن و هم ملک وحش و طيور و حور عین از پی حل مشکلات دو جهان بحسب عرض
شاه شهید که بلا مالک قدر و هر قضا ابر عطا، بیم سخن دافع درد و رنج و مرض

له حوران سیاه چشم
له بحر سخاوت

نختم کنم برین سخن بخش بنام پنجتن گرچه ادانشد ز من سنت و مستحب فرض
عرض هنور فقیر از سر لطف خود پذیر
بخش مرا بستگی برای ز تو جوهر است عرض

۲۸۶

هزار شکر شدم کامران ازان عارض که یافتم ره حق را نشان ازان عارض
نه معترف بقصوم فقط بوصف بخش که قاصر است زبان جهان ازان عارض
باین قصور که گفتم بغرم وصف بخش زبان بنده در افشان شده ازان عارض
صدف کشاده دهن منتظر بود هر دم که در کندنجی نوگو نشان ازان عارض
بدایع ماه عیان کرد نکته خوش دی ز بندگیست که دارم نشان ازان عارض
ز پر تو رخ خویش نخل شده خورشید بزیر ابر شده مه نهان ازان عارض
ز نور بخشی رویت چو مهر گشت منیر چه مهربانته نوری چنان ازان عارض
ازان نظر بعبایات لطف و فضل و کرم هنور آمده خوابان چنان ازان عارض

دل شکفته و اقبال و بخت روز مزید

دگر چه صحت امن امان ازان عارض

له سنت (در تقلید پیغمبر، فرض عبادت الهی، مستحب و پسندیده کام جس کے کرنے میں ثواب ہے اور نہ کرنے میں عقاب نہیں۔
له مراد پیران پیر، پیر سنگی، شیخ عبد القادر جیلانی

له جوهر دہیز جو بذات خود قائم جو۔ عرض کا برعکس ہے جس کا قیام جوہر کی ذات یا وسیلہ سے ہوتا ہے۔

له معنی پانی کی کھال۔ یہاں مراد پسینہ

له مراد نکته ای خوش

له ع: از حیا حورو پری در حجاب انداختی

له ع: چو مہربانہ نسخہ خطی الف ص ۵۲

رَدیف الطاء (ط)

۲۸۷

ای رخت مصحف و بالای لبست باشد خط
سوره کثره بنوشت بسطری خوشخط
جبهه ات منبت تخته و سوره یاسین دندان
باقیت مصحف باقیست بخوان نبیت غلط
عین هر جای رکوع است نشانی بروی
گیسویت شان نزول است و بود خال نقط
هر چه گفتم صفت روی تو یا شرشیر
نیست این وصف رخ خوب تو از بنده فقط
که بگویند چنین خور و ملک، دشت و طيور
طولی و فاخته و زاغ و زغن بلبل و بط
تالیان رخ تو نیز همین می گویند
مانخواهیم چنین مصحف خوش با یک خط
چون نمودی رخ خوب تو بگلشن شاما
گشت ثمر منده گل و آب رخش گشت سقط
خواهم اکنون بحق مصحف روی خوبت
خاطر دوست گل و دیده دشمن چون شط

مغرت بود منور ز قصورش حالا
میکند عسدر ز اشعار چنین خام نمط

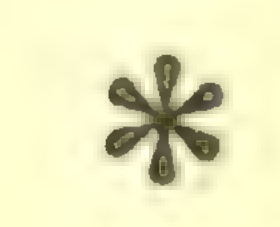
له صیغه آسمانی مراد قرآن حکیم
له تیس :- اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْبَر فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَنُهَرِ اِنَّ شَأْنِكَ هُوَ الْاَبْتَر - (قرآن حکیم - سیاره عم - ۲۰ - سوره الکثر)
له تیس :- اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مَا لَیْلَ یَوْمِ الدِّیْنِ اَیَّاکَ نَعْبُدُ وَاَیَّاکَ نَسْتَعِیْن
..... وَلَا الضَّالِّیْنَ (قرآن حکیم - سیاره - ۱ - سوره فاتحه)
له تیس :- یٰسَیْنُ وَالْقُرْاٰنِ الْحَکِیْمِ اِنَّکَ کَیْنُ الْمُزِیْلِیْنَ (قرآن حکیم - سیاره ۲۲ - سوره یسین)
له نراندی یا دریا کاکاره
له روشن و ستور

رَدیف انطا (ظ)

۲۸۸

ز چشم زخم زمان باشد خدا حافظ
ز سر چشم بدان باشد خدا حافظ
تو روح و جان منی بلکه جان جمله جهان
میان هر دو جهان باشد خدا حافظ
بهر کجا که روی ای سرور و راحت جان
ز تیر و تیغ و سنان باشد خدا حافظ
ز درد و رنج و بلیات دین و هم دنیا
شها بسر و عیان باشد خدا حافظ
هنور است که گوید دعائے خیر شما
بر روح و جان و روان باشد خدا حافظ
گلی ببانجی جهان و بوستان زمان
توئی چو سر و روان باشد خدا حافظ

دعای خیر کند ساغر و صراحی و می
جناب پیر مغان باشد خدا حافظ



له : اَللّٰهُمَّ احْفَظْنَا مِنْ جَمِیْعِ الْبَلَاءِ وَ الْقَضَاءِ مَا اَهْلَکَ مِنْ سَرِّ الْاَعْدَاءِ (دعای مانوده)
له "مرشد کامل" - مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم -

روایت العین (ع)

۲۸۹

(ماشیه نسته خطی بس ۱۱۹)

ایک در بزم احمدي چون شمع بنده را از تو صد هزاران طبع
 شست رخت دلم ز لوث مجور غیث لطف کند نه ابرک مع
 از تو خواهم که خوش ز باغ دلم شجره غم ز بیخ سازی قمع
 صیت ذوق دلم و شمع و لبهر دز تو خواهم بخیر قوت سمع
 چشم دارد و هنوز از تو دگر

صحت جسم و جان خاطر جمع

۲۹۰

دلا بیاد خدا گوشش کن ز غیر و داع که غیر نام خدا بوده است جمله صداع
 خدای واحد و فرد و صمد که هست یکی یقین آله نه شنی و نه ثلث و رباع

له آلودگی گناهان له ابریکرم له معنی چکنا برا آسو له درخت غم را ازین آفشدن
 له مراد از محاسن خد صفت مراعات النظیر له انقطاع از ماسوی الله له در در
 له دو سو چهار

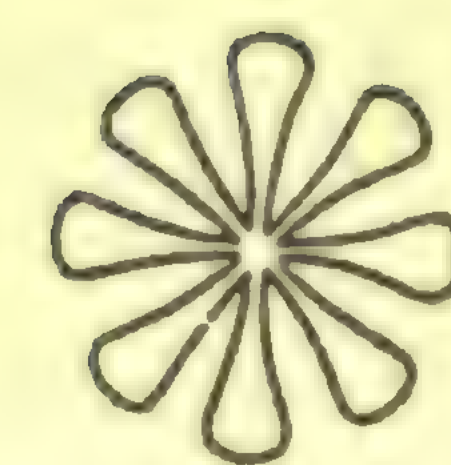
که بوده است بود قادر و قدیم و حکیم
 که حکم اوست بهر جا و عیس فرماش
 خورد ز روزی وی هر یکی ز شاه و گدا
 ز خوان نعمت او تازه میخورد روزی
 بامر و قدرت او تخم سر کشد از خاک
 با و نهد که رساند صبح و شام دمام
 کنون کنم بجناب تو ای خدای کریم
 دعا برای عزیز جهان با صحت
 بخیر و خوبی دارین و عزت کنین
 بود نصیب وی دوستان وی فرحت
 ز من دعا و روح الامین بود آیین
 مناسب است که گویم ز حال خود چیزی
 همنزدانم و دارم متاع بی هنری
 هزار بار بنازم بفضل حق لیکن
 که کرد ستر عیوب فریب کمر و خداع

له ع که بود دست و بود نسته خطی الف ص ۵۸ - له صفت تبیین الصفات له اطاعت کیا گیا
 له چوپایون کا سبز زارین کله بندون برنا شه ع خورد ز روزی نسته خطی الف ص ۵۸ له درنگان شه کشت
 کیتی شه سبز گامس چرنه کی شه شکم پر پی تا بعد سیری شه روکنه والا له مراد غیر سیدین برادر
 بزرگوار شمر له له دار فانی و دار باقی له کس معنی او خدا هونا کس معنی بیماری کا
 عود کر آنا له له حضرت پیر نیل علیه السلام له مخدوم و سردار شه ناا له فریب

نمود جنب خدش پاره مرا یعنی چو مه بدیده مردم بخت تو در شجاع
ادای شکر تو یا رب زمین کجا آید که هست فضل تو بر بنده با هزار انواع
کنون منور مسکین دعا کند بدرت برای خیر خود و خیر جمله اسباع

بهر دو کون بتوفیق یک صدق مقال

بست نبوی کن نصیب می اتباع



رودیف لغین (غ)

۲۹۱

(ماشیه نسخه خطی بس ۱۱۳۰)

ای بوصفت مشتعل طوطی و زارغ وی ز لطف حق صبا می مایبارغ
لاله بر روی زمین دمه بچرخ هر دو دارند از غلامی تو دارغ
مشک را از نگمت گیسوی تست چون نکو دیدم بعالم تر دارغ
از برای دشمنانم مان توئی همچو باد تند از بهر چارغ
ده ز حزن رنج و درد و هم و غم
مان منور را ز لطف خود فراغ

۲۹۲

ای بوصف تو گفت حق ما زارغ ماه دارو ز بند گیت دارغ

له معروف

له سر مست و مرشد

له تلخ به آیت کریم : مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى (پایه ۱۴ - سوره النجم آیت ۲۱)

چرخ دارد هم از غلامی او بر تنش مهر نقش و مهر و صلاغ
 ہم نشان غلامیت دارد لاله بر جان خویشتن در باغ
 نیست موقوف جن و انس و ملک وصف تو میکند کبوتر و زاغ
 بیچس نی بُد و نخواهد بُود فارغ از لغت تو مگر آلاغ
 من که تدرج تو ز جان باشم پس ترا کی بود زبندہ فراغ
 ہاتھم گفت تاگ از سر لطف فی بطور کنسایہ فی امرغ
 صرف اوقات تو چو در مح است سعی میکردہ باش در اسباغ
 ہاتھ از عیب باز داد مرا بسوی مخزن مراد سراغ
 یعنی از نگہت دو زلف شبیر کرد خوشبو مرا مشام دماغ
 یا الہی بقتبہ اشس کہ بود بہر ادراج اہل بیت او تراغ
 روزیم دار تا بیوم قیام خاک رومی و روشنی چراغ
 نیز کن سرخ رو مراد و کون کین چنین رنگ انوئی عباغ
 شکر شد زمین نعت شریف شدریان باغ و شد مخضر راغ

ہاتھم گفت پس برین شادی

ای ہنور باغ گیر ایاغ

لے جلنے کا نشان
 لے عربت پوشیدہ و مرموز
 لے ابدال دق مبتلہ باغ، اتراق شہر کے کاغذ
 لے تر و تازہ
 لے ساغر جام
 لے اشباع از آلاغ بمعنی خرد قاطر بار بردار
 لے کامل کرنا۔ پایہ تکمیل کو پہنچانا۔
 لے عباغ۔ دگریز
 لے سرسبز

(عاشقینہ خطی بیس ۱۳۱)

چو داغ بندگی ٹسٹ لالہ را در باغ ز بندگی تو بر چرخ ماہ دارد داغ
 ہزار شکر کہ از بخت بیک طالع خوش بشاہ راہ جناب تو یافتہم چو سراغ
 از ان نیاز جناب تو میکشم شش چیز گلاب و عطر و عیبر و گل و بخور و چراغ
 قبول ساز ز لطف خود عنایت کن ز رنج و ہم و نعم و فکر و حزن و خوف و فراغ

دگر دو دیدہ ام از لطف خود ہنور کن

بحق سورہ والنون و آیت مازاغ

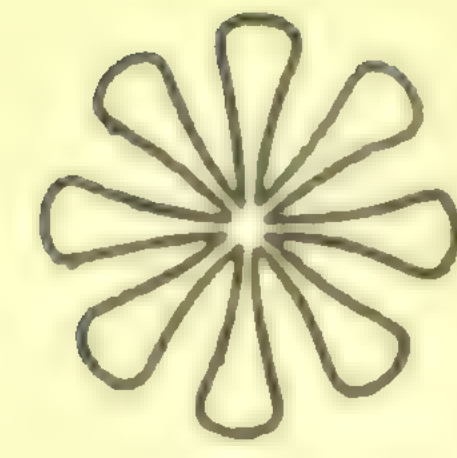
(۱۵۔ رمضان المبارک ۱۳۰۰ در ہولم پور سر دودھ شہ)

در مرثیہ

ای دل اندر ماتم شبیر و شہر ایدریغ غسل میباید آب دیدہ تر ایدریغ
 با وجود آنکہ جد پاک شان باشد رسول والدین شان بود زہرہ و حیدر ایدریغ
 حضرت شہر بود مسموم و شاہ کربلا در زمین کربلا افتادہ بی سرا ایدریغ
 گل پریشان خاطر است غنچہ از غم منقبض در چین از ماتم اولاد حیدر ایدریغ

لے یہ اشعار نسخہ خطی بیس ۳۸۴ پر بھی درج ہیں لے مراد شہرا لے خوشیہ لے
 لے مراد سورہ انعام ہے جس کا آغاز "ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ" سے ہوتا ہے اور عوام اسے سورہ والنون بھی کہتے ہیں
 لے تلخچہ آیت کریمہ: مَا ذَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (سپاہ ۲۰۰) تال نما خطبکم۔ سورہ وانجم۔ آیت شمارہ ۱۰
 لے جسے زہر دیا جائے۔
 لے تنگ دل۔ سکڑا ہوا۔

مہر و ماہ و انجسم و افلاک اندر گرد باد
 می کنند در ماتم شان خاک بر سر ایدریغ
 وز پی ماتم بود باہر دو پوشاک سیاہ
 گر قرقفل بگری در مشک اذفر ایدریغ
 بر گلوئی خویش تن چون دید شاہ کربلا
 نخبہ تیز است و گفت اللہ اکبر ایدریغ
 دشمنان آل احمد را بود آب فرات
 وز پی شیر باشد آب نخبہ ایدریغ
 بر بیان سرگذشت آل احمد حالیا
 بعد عرض بندگی گوید ہنور ایدریغ



روایۃ الفاء (ف)

۲۹۵

در نعت

ای ترا جسد پاک عبد من
 می سزد حق رُخ ترا و صاف
 چونکہ بعد از خدا بزرگ توئی
 اندرین ہیج نیست لاف گزار
 مہر و ماہ روز و شب ہمیگردند
 گرد کوئی تو از برای طواف
 مذنبان اند در جہان ہر چند
 الف آلف الف الف آلف
 فاسقی ہمچو من نخواہد بود
 در جہان دیگری بگویم صاف
 چشم دارم ازان بخمسہ پاک
 تاکہ تقصیر ما کنند معاف

یا الہی بدہ ہنور را

خیر اخلاف و بخش اسلاف

۱۔ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے دادا کا نام
 ۲۔ یا صاحب الجہاں و یستایل بشر۔ بعد از خدا بزرگ توئی فقہ مختصر
 ۳۔ گنگا دان کے ہزار و ہزار
 ۴۔ فرزندان و ہانشینان
 ۵۔ نیاکان متقدمین۔

۱۔ لونگ۔ گرم مصالحہ کا مشہور جزو۔
 ۲۔ اذفر نسف علی ب م ۱۳۰۔ بمعنی مشک نابالغ۔
 ۳۔ عراق کے ایک شہر دیا کا نام جس کا پانی امام حسین اور ان کے ساتھیوں پر بند کیا گیا تھا۔

(ماشیہ نسخہ خطی باب صفحہ ۱۳۲)

ایک دُری و دو عالم چون صدق حکم تو تیر است بلائی دوت
چونکہ نقد عفو میداری بکفت امر کن جرم مرا با داو عفت^۱
نیست مہر و ماہ بہ پیش خد تو^۲ مان مگر چون پیش مہر و مہر خد^۳
چون براہت منتظر استادہ اند اولیا خوش ہر دو رویہ بستہ صف^۴
مقدمت را مطرب پیر فلک میزند خوش از مہ و خورشید دوت^۵
مرحبا، صد مرحبا، صد مرحبا مقدمت بالخیر یا شاہ نجف^۶
شکر حق چون بر سرمشاہم رسید خوش گرفتہ نقد آرزوش بکفت^۷
وز پئی امنم حصاری حیدری چون خط پرکار کرد از ہر طرف^۸
ز انقلابات وز نیزگی دہر وانگی فرمود مارا لانخف^۹

پس صنور شاد شو کز فضل حق

نیر اقبال آمد در شرف^{۱۰}ای صبا زود شو بعز و شرف عرض مارا رسان بشاہ نجف^{۱۱}^۱ یعنی عفو و درگزر ^۲ کہ رخسار^۳ ع میزند خوش از مہ و خورشید دوت - ماشیہ نسخہ خطی الفص ۶۱^۴ خوش آمدید - ع ای آمدنت باعث آبادی ما - ^۵ عجب روزگار^۶ برای تلخ - رجوع بہ غزل شمارہ ۲۹۸ اشارہ ۵^۷ کہ تم قلاب بر صفت انہار^{۱۲} - حضرت علی بن کاہیہ تحت بخت تھا - دیں شہید ہوئے اور وہیں مزار علی ہے

ای مہ برج کمر مت بہ یقین ذات تو دُر ہر دو کون صدق
نہود قدر مہر و ماہ پیشیت^۱ مان مگر پیش مہر چو خد^۲
اولیا، ہچو ہالہ^۳ میگردند گرد مہر زخت چہار طرف^۴
چون صنور غلام درگہ تست^۵
بخش جمعیتش بعز و شرف^۶

نقد ایمان و دل جان از پئی نذر بکفت آدم سجدہ کنان سوی تو یا شاہ نجف^۱
کہ تُوئی قبلہ حاجات ہمہ شاہ و گدا ای وجودت گہر و کون و مکان ہچو صف^۲
نسبت رویتو با مہر سپہر ار بکنم نسبت مہر بود با صدف مہ و بخد^۳
مجلس عشرت مارا بہ بنی و بعلی^۴ ماہ و خورشید سزد دائرہ شادی و دوت^۵
دارد امید صنور ز تو اکنون شاہا^۶

بی خطا تاکہ رسد تیر دعائش بہد

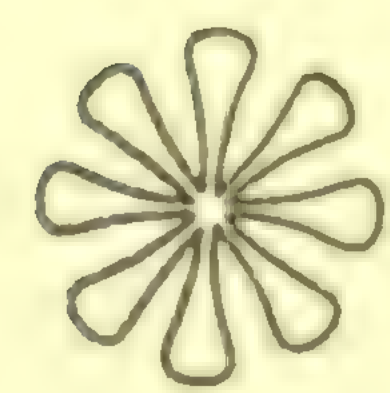
ہا لقم گفت دی بعز و شرف دامن بخت آور اندر کف^۱
یعنی از یمن طالع نیکو پیش شو زود مان بگیر کف^۲
چون شدم پیشتر عیان دیدم محفل پُر ضیا میسان جف^۳

^۱ لہ کنکہ ^۲ چاند کے گرد کا دائرہ^۳ پناہ ^۴ شدم یعنی رفتم (مصدر لازم) ^۵ شہ غلامی کہ آب جو آورد^۶ اینخامراد از گیر و دار و طرفدارئی دنیا ^۷ آب جو آورد و غلام برد

ماه روی و اولیاء حوش ایستاده بزند صف و صف
چون نجوم و کواکب روشن پیش و پس راست و چپ هر طرف
وصف رخساره اش کنم چه بیان داشتندی بهر ماه شرف
بلک بودند مهر و ماه هر دو پیش و دو عارضش مثال خد
از درخشندگی قطره نیش بود محبوب در میان صدف
پادشاهی که مثل او شاهی نیست هرگز نبوده است سلف
زیر حکمش ملائک اند و دگر جن و انس و چرنگان علف
تا که از راه لطف کرد طلب در حضور خودم ز روی الف
چونکه حاضر شدم نمودم نذر دل و جان روح و هر سه را بکف
شکر شد که از کمال کرم کرد اقبال نذر شاه نجف
شاه دستم گرفت و من قدمش بهر اظهار را ز هر دو طرف

ای منور بر اینچنین شادی

مطرب چرخ را سزومه دف



ردیف القاف (ق)

ای آنکه تو محبوب خدائی برحق وی نام تو از قدرت قادر مشتق
بر چهره گل نیست هویدا بشنم پیشانی گل کرده ز حسن تو عرق
بجز تو علی مناسیح خیر بوده بجز دگر ت نبی قرینه شوق
در پیش تو نیست صد فلاحون ثابا جز آنکه بود کودن و بله و احمق
بر روی فلک ز عکس خوف بدت بشیر عیان بود چه در شام شفق
در حکم تو فیل و شیر و گریست پلنگ محکوم تو مورد مار و هم پشه و بقی
خواهم ز درت شهادتین ^۱لله عصیان مرا به بخشش یارب خلق
ز اعتنائی دعای بگفتا از غیب با تفت که بگویت برب مطلق

محبوب خدا چو شد شفیع در حشر

در پیش خدا هنور اچیت خلق

له نذر نعل العینین له ایل بهر که مشهور قلعه له اشاده به معجزه شوق فقر
له مچهر کمال له رجوع کری غزل شاده له اشاده به له تلخیص : قل اعوذ برب الفلق ...
سپاه عم ۳۰ - سوره فلق - آیت ۱ - له مننا -

(۲۱ - شوال المکرم ۱۲۵۵ هـ)

در نعت

ای برویتو جهانی مشتاق بر درتست هجوم عشاق
 وصف حسن تو چه آید از من هست مشهور چو اندر آفاق
 ماه رویان جهان از سر عجز پیش تو پست نمودند اعناق
 هیچکس منکر حُسنَت نبود بخداوند عمیم الا شفاق
 بندگی من و آفتابی تو ثابت است از ازل و روز و ثاق
 صبت فیض تو گرفته یکسر چین و ایران وری و روم و عرق
 بعد ازین دوری خود را پسند زین محقر که شده طاقت طاق
 بر درت حضرت شبیر کنون عرض دارم به پنداران اشتواق
 کن منور بحال رخ خویش چشم امید من از روی وفاق
 دیدن روی خودم روزی کن
 تمانه بنیم دگر از روز و فراق

ای دل از خوابی رهی از لعل و دوق خویش را بسپار با انفضال حق

لعل جمع معنی گردن

لعل روز ازل - اشاره به پیمان و میثاق و ازل اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ - قَالُوا بَلَى - اقرار بربوبیت

لعل موافقت و سازگاری لعل مضارع واحد حاضر

آن خداوند کریم لَحْدَ یَزَلْ خالق و روزی ده سیم رخ و بقی
 کز عنایات عمیم خویشتم از شفاعت داد احمد را سبق
 رب یَسْتَرْیِ اموری بالنبی آنکه از اعجاز خود مد کرده شق
 عکس خون سید شهید است آه بر رخ چرخ آنچه می بینی شفق
 حال من از عسر کرده سویی یسیر از کتاب دهر گردانده ورق

ای منور شکر آن حق گو که کرد

فتح باب شادی و دفع قلق

ماشیه ز خطی ب صفحه ۱۳۵

رمضان المبارک ۱۲۶۲ هـ

ای مالک غرب مالک شرق دی خرم دشمن مرا برق
 دیدیم نهاده بر در تو در سجده بعجز انس و جان فرق
 وز نجلت جرم خویش هر چند این بنده نشت غرق در عرق
 گر ابر بکر بلا نبارید میریزد ازان ندست آن عرق
 یا شاه شبیر ابن حیدر مستم از مصحف چو سر ورق

لعل عنقا و پیشه لعل تمییز به آیت کریمه: رَبِّیَ شَرُّ مَرِئٍ صَدْرِیْ وَ یَسْتَرْیِ اَمْرِیْ وَ اَحْلَلْ حَقَّهٗ مِنْ رِیَاسَتِیْ قال الم - سیاره ۱۲ سوره طه - آیت ۲۶، ۲۷، ۲۸ - لعل اشاره به معجزه شوق و فقر و غلبه
 لعل صنعت حسن تعلیل از تنگی به فراخی نیز اشاره به: قَالَتْ مِمَّ الْعُسْرُ یُسْرَا اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا
 سیاره ۳۰ - سوره الم نشرح - آیت ۵ - لعل کشودن در لعل سرچوئی

هر صفت و سطر و لفظ و فرشت
خواهم صحیح و سالم از حرق^ل
در سیل بلا و آتش نعم^ل
باشد بامان ز عسق و فرح^ل

۳۰۴

ای وجود تو معدن اشفاق
ای ز جود تو شود در آفاق^ل
وصف روی تو چون توانم کرد
برخ خوبت حق مشتاق^ل
پیش قدم تو با هزار نیاز
انبیا کرده اند پست اعناق^ل
دگر عشق بس بود مشکل
هر یکی حرف صد هزار افلاق^ل
سهل کردی ز لطف خود ورنه
عاشقان را بد است طاقت طاق^ل
آستان شریف تو شاهما
شد برای فرشتگان اد تراق^ل
شب معراج از خدا آمد
از برای تو جبرئیل و براق^ل
بر سر تو ملائک از هر سو
ریختندی ز نور حق الطباق^ل
نظر پس برای آمدنت
خالقت بود با هزار اشواق^ل
تا که بالای تخت آد آذنی^ل
بنشاندت کسی که بد مشتاق^ل
قَابِ قَوْسین گفته در شانت
پاره بنمود نامه های منبراق^ل

له نار آتش له صنعت لغت و نشر مرتب
له جبرئیل و میکائیل و گورابین له مشکلات - بندش نشانی
له محقق بوده است له قیامگاه
له فکان قَابِ قَوْسین آذ آذنی قَاوُلَی زلی عبیدیه ما آذنی دیاره ۲۰ - سوره انجم آیت ۱۰
له جوع - مافوق

یا الهی بنمن ذات شریف
از تو خواهم و مناق عهد و ثانی^ل
از تو خواهم سرور نا محصور
نیز خواهم چه صحت و افراق^ل
نیز خواهم ز دوزخ سوزان
روز محشر نجات و هم اعتاق^ل
لیک خواهم نه سرور هرگز
که حسابم گنی بخود ییباق^ل
عرض دارد هنور مسکین
در جناب تو بهر استیفاق^ل

بهر اتباع سنت شاهما
که بود سم جسم را تریاق^ل

۳۰۵

بخدادند معنی الارزاق^ل
ورد ما بالعش والاشراق^ل
نام شبیر پور شاه علی^ل
نور چشم نبی سوار براق^ل
شکر شد بیک دمی حل کرد
باموم هر آنچه مبد افلاق^ل
عالی را ز بار منت است
ز سر انکسار پست اعناق^ل
ز پی دینش همی گردند
جن و انس و ملک مع الاشواق^ل
بر رسول و بتول و شاه حسن
بعلی و شبیر در آفاق^ل
دور گردون برای ما گردد
روز و شب سال و مبهود وفاق^ل
بر سرم می سزد به نعت نبی^ل
گر بریزند پُر ز نور الطباق^ل

له عهد است - اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ - قَالُوا بَلٰی - له صحت و سلامتی له کنیز و غلام آزاد کرنا
له معرب تریاک - نوشدارو - زهر مہر - روزی رسان - له شب و روز صبح و شام له مشکلات
بندها نشانی له سازگاری و موافقت

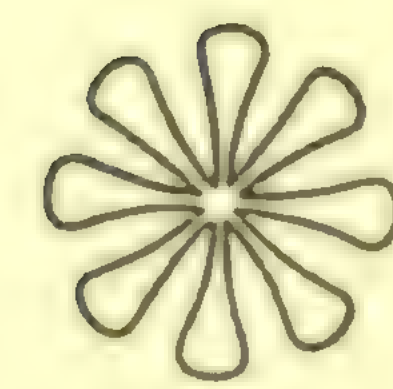
روز عشر به جنت الفردوس باد جا از برای این مشتاق

یا الهی مه منور را

ده بهر نبی امان ز محاق

۳۰۶

مه سیادت من خوش کشیده چون محاق هلال ساخت جناب شبیر در آفاق
بر این هلال مبارک سزد مبارکباد بماند وز سزد وز چین و روم و عراق
هزار شکر ازان روز و شب همیزید بقادری که کشود است این چنین اغلاق
چو اتفاق در احباب خود طلبدارم خدا نشان ندهد روی دشمنی و نفاق
کنون بحرمت آل نبی مرا چشم است نگاه نیک خدای خود و ز دهر وفاق
خدا بر نظری یا شبیر ابن علی که دیدن رخ خوب ترا منم مشتاق
ز مشکلات دو عالم چه غم منور را
بود ممد و معینش چو شهسوار براق



له ہندی میں "اوماس" وہ راہیں جن میں چاند نظر نہیں آتا۔
له ع ا مہ سیادت ا..... حاشیہ نسخہ خطی الف۔
له مشکل، بندش،

ردیف الکاف (ک)

۳۰۷

ای بحکم تو تا سماز سمک ہر کسی بُوہ و بود بی شک
ہمیکس را نہ در خدائی تو ہیچ نیکی و نی گمان ہیچک
در قصور تو عرش ایوانی است یک جانی بہ بحر توست فلک
پیش قدر تو ہفت جنت را نبود ہیچ قدر جز برگشت
غیر حکمت بدشت کی آید حرکت از شیر و از غزال کشت
پیش دریای فیض تو باشد قطرہ بحر محیط بلک مکشت
پس یقین است مجہم این عاصی پیش فضلست بود بسی اندک

له از مہی تا بہاء
له ع در حضور تو..... نسخہ خطی الف ص ۶۳
له ا م صغیر از برگ
له ا م صغیر از رم
له صغیر از کم

یا الهی باسم مختار که بود شرح ادب ان محکم
 چون بود عرضهای من بسیار زان همه گویمت نگویم یک
 بخش پس از برای مغفرتم گرچه باشند بحر فیض نمک
 نیز خواهم که تا بنوشم سیر ز آب کوثر نه جام بلکه نمک
 می شوم سرفراز در کونین گره به بینی به لطف خویش دمک
 صحت و خیر نیز ده از غیب بنده را ای خدای ملک ملک
 تا نباشم ز غم پس از این دم ای خدا لا شریک الاک
 ما تقم گفت ناگهان از غیب به دفع غمت رسید ملک

ای هنور ز اهل بیت
 تان بینی ز هیچگونه نمک

۳۰۸

ای در صفت ز غایت پاک لولا که لما خلقت الافلاک
 این بنده به نعت تو چه گوید و صفت چه بود و رای ادراک
 گرد فلک بکوب از مهر در بند گیت چه چیت و چالاک
 جز راه نبی هر آنکه حق جنت پس را برین است و در دو قرآک

له معیار و کسوتی که تصغیر بحق بنم
 له سرافراز نسوختی ب له منعت تجنیس تام
 له لولا که لما خلقت الافلاک - حدیث شریف نیز برای مزین تشریح رجوع بنزل شده
 اشاء به له غلات پیر کسی را گزید - که هرگز بنزل نخواهد رسید (سعدی شیرازی)
 له قزاق

در دهر هر آنکه منکر تست خاکش لبر است و نیز خاشاک
 من معترف قصور خویشم یا ختم الرسل ز ما و صنفناک
 والله لما رایست فردا فی الدهر بمبشل مار انیاک
 بر ختم الرسل کنون هنور پیشانی خود نهاده برخاک
 از پیش تو عفو جرم خواهد
 یا جد شبیر و شبیر پاک

۳۰۹

۱۹ - رمضان المبارک ۱۲۵۵ هـ

ای گلبن باغ شاه لولا که دی مهر سپهر حیدر پاک
 نام تو شبیر و شان جدت لولا که لما خلقت الافلاک
 حیران جمال تست والله عقل و خرد و قیاس و ادراک
 دیدیم بهر کجا که دیدیم در ماتم تو بصفحه خاک
 سر کجا که گل است پس بهر رنگ تا حشر بود بدامن چاک
 هم مشک و قرقل است شاما در ماتم تو شبیه پوشاک
 روح و دل جان دین ایمان با صدق و یقین شهادت ناک
 یا شاه شبیر ابن حیدر قبل قبل کما عرضناک

له جوع به مانوق اشاریه
 له منعت حسن تعلیل - له صنعت حسن تعلیل
 له عرض بنده قبول فرما -

وز عجز و نیاز پس منور گوید بتو یا امام غمناک

ده صحت و خیر و امن و ایمان

با بنده خود بحیدر پاک

ای مه لامکان و شاه سلوک خاک روبرو در تو جمله ملوک

سالک لامکان توئی یا غوث ای خوشا سالک زهی سلوک

مردخور از گدائیت دارد چرخ دینار و درهم مسکوک

بهر بازیچه کودکان تراست کمکشان ریسمان فلک چرخوک

در می شایش زهی زکرم گریباید بدرگمت مفلوک

با وجود چنین توانائی ملک دلهما گرفتار شده سلوک

در می میری زهی لطفت مد زال گم کند گردوک

نکر مملوک جمله مالک راست ای ترا مالکی و من مملوک

حق بر آورد چون برون بهرت کشتی از قعر آب کو مشکوک

گر امان بخشیم ز روی کرم آن مان کین زمین بود مدوک

دین و دنیا عنایتیم کردی من ندانم ز تارک و متروک

له در اصطلاح صوفی تقرب حق جستن له مرزده سکه له چرخک معنی لغو نیز منت مرعات النیر
له نکلا له اشاره به اعتقاد صوفی - عوام کا عقیده ہے کہ پران پیر شیخ دگیش کی دعا سے ایک
غرق شدہ کشتی سالوں بعد سطح دریا پر ابھرتی - یہاں اسی کی طرف اشارہ ہے - نیز مصرع میں استفہام قری
له معنی متوق - ہے تلمیح بہ ارباب تبتانی الدنیا حسنة و فی الاخرتہ حسنة و قنا
عذآب النار - (سیارہ: ۲، سنبول: سورہ البقرہ سورہ ۲۰۱)

سکہ تست بر دلم شام حرف غیر است از دلم محکوک

دیدہ جان ما منور کرد

سرشہ خاکپای جتہ و ابوک

ای وصف تو ماورای ادراک در پیش تو پست شان افلاک

بر مسند فقر جز تو کس نیست من بعد جناب شاه لولاک

کردی چو توجہ موجبہ یاشاہ ابتر است بر خاک

گردی بمردخت شرف یافت زانجاست مردج او بر افلاک

دیدیم بسی ولی ندیدیم در دہر کسی کمار انیاک

گر حب علی نباشد ایمان چون غسل بود آب ناپاک

این بندہ محبت تست از تست این دولت مہاہ و مال اٹلاک

خواہد ز جناب تو منور خیر و دجہان بشاہ لولاک

من بعد نجات حشر خواہد

یاشاہ علی بخشنہ پاک

له دور کردہ شد

له جس طوت نہ کیا جائے -

له لقب حضرت علی له تلمیح بہ بیت کہیدہ فلما رآیہ الہیۃ و قطعن آیدو یھن و قلنا
حاصل اللہ ما ہذا بشراہ ان ہذا اہل ملکہ کویم (سیارہ: ۱۲، حامن دابہ: سورہ یوسف آیت: ۳۱)

روایت اللام (د)

۳۱۲

در مناقب غوثیہ

*

ای بوصفت زبان طوطی لال
بلکہ قائل زبان ہر ذی نطق
وصف رویتو کس نمیداند
گر بخویند عالمی مثل
گرچہ جام جهان نما جم داشت
رویتو کعبہ و لبست زمزم
بمدد میرسی مریدان را
خدایان تو اویس صد ہا

رویت آئینہ جمال و جلال
شد تبصیرت تو بحسن مقال
جز خدای عزیز و جل جلال
چون تو یابند ہیچکے نہ مثال
ہست ذاتت خدا نما الحال
بر لبست حجر اسود است چه خال
میکند عرض چون کسی فی الحال
بند گانت ہزار اہل کمال

لے مہی گنگ

لے جمشید شاہ ایران کا پہلا جو حکمائے ایران نے بنایا تھا۔ اس کے ذریعے آسمان کے ستاروں کے مقام اور ان کے ذریعہ جس چیز کا سوال کیا جائے اس کا انجام احکام نجوم کی وساطت سے معلوم ہو جاتا تھا۔

شب چو دیدم بمطلع رویت
پس دعا خواستم ز حق فی الفور
از برای خود و پی انخوان
باز کردم دعا کہ باد قبول
من چو ہستم غلام تو شاما
ملک دلہا بمن عنایت کن
شکر احسان و منت بسید
نیر خواہم بجنّت الفردوس
نیر شاما برای مقدمت تو
شاہ بعد مقدمت بالخیر
نیر از شرق و غرب می گویند
از زمین نیر ہم ز چرخ برین
بود طالع ز ابرو تیو ہلال
از پی صحت و پی اقبال
بہر اولاد و بہر جملہ عیال
عمر این ہمگنان بود صد سال
پس بود لابد از تو مال و منال
تا نمائیم خراجش استصال
از سلوک خود و ز صدق مقال
نہر جاری ز شیر و آب ز لال
بندہ دارد بصد نیاز سوال
روح و جان میکند با استقبال
نیر از جانب جنوب و شمال
از زمین نیر ہم ز چرخ برین
مرجا مرجبا تعال تعال

لے الحمد للہ منور کرد
کلمہ منظم زہی قبال

۳۱۳

ای توئی نور ہر دو چشم رسول
وصف ذاتت بود و رای عقول

لے مراد فقیر سید عزیز الدین وزیر غائبہ مبارک رحمت سنگھ و برادر بزرگ شاعر لے بمعنی حصول خراج
لے تلمیح بہ آیت کریمہ بَرِّحَتْنَا مِنَ النَّجْوٰی مِنْ تَحْتِہَا اَلْاَہْلَآءُ وَحَلٰدِیْنِ فِیْہَا وَ ذٰلِکَ الْقَوْرَ الْعَظِیْمُ
لے تاریک جو پیری۔ (سپارہ ۴۔ سورہ النساء آیت ۱۳)

شیران مبین تو باشد پدر و مادر علی و بتول
 وصف روی تو کی تواند کرد چو من بنده و ظلم و جهل
 بان مگر خوانم آنچه میدانم ای مه کربلا شه مقتول
 روی تو مصحف است با خط خوش هست بروی و زلف شان نزول
 بجانب منور سکین عرض داد اگر شود مقبول
 به نبی و علی و بنی رسول بشیر نور هر دو چشم بتول
 که ز افکار در دو رنج و الم خاطرش بیچگه مباد ملول
 نیز خواهد ز درگه پاکت
 صحت و خیر در فروغ و مهول

۳۱۴

حاشیه نرسد علی بصفحه ۱۳۶

ای ز رویت مهر و مهر و نخل دی ز رایت عقل اول پابگل
 رویت را چن و انسان شائق اند رایت رافع و نصرت مشتمل
 دی ز جویت رونق بستان دین دی ز جائیت حل مشکهای دل
 حق و صفت کی ز من گردد آدا بان مگر هستم بمحدث مشغول

له برادر بزرگ

له تلخیص به آیت کریمه: إِنَّا عَرَضْنَا آلَامَانَا عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... إِنَّكَ كَانَتْ ظُلُومًا جَهْلًا.
 له اصل او شافعی مراد خود و مال و اولاد
 له منجمله دس فرشتوں کے پہلا فرشتہ حضرت جبریل علیہ السلام ہے صفت
 له مشغول و مصروف

دولت و عز و دستار دهر را کن بنام نیک سویم منتقل
 کین همه باشند نزد مادحت دایما با تندرستی مستقل
 دز تو میخواهد منور دایمت
 کشور دل را هوای محتل

۳۱۵

ای شه کرب ملا نور نبی پدر بتول مصحف روی ترا زلف بود شان نزول
 عین بر جای رکوع است بران جب رسم آیت سجده کیای وجه است قبول
 تالی مصحف رویتو ملائک باشند بان نبی و شبر و حیدر کردار و بتول
 نام پاک تو شبیر ابن علی میباشد مادرت فاطمه و جد شریف تو رسول
 می نوازند برایت بروج و کرسی مهر و مشتری و زهر و نابید قبول
 ماکه جوئیم ز دریای تو یک قطره فضل ماچه دانیم چه عمق است چه غرضت چه طول
 آنچه مقصود مراد دل عاصی بوده شکر الله که ز بین صفت گشت حصول
 حالیا عرض من اینست که مارا بحضور از عنایات تو یا شاه بود بار و مهول

عرض دارد بجانب تو هنور زین بعد

نا نباشد ز عنایات تو محزون و ملول

له تلخیص به آیت کریمه: سَيَمْلَأُكُمْ فِي دُجُورِهِمْ مِنَ أَكْثَرِ السُّجُودِ (سپاه ۲۲، هم - سوره النجم آیت شامه ۱۹)

له پیروکار

له ع: مهر و مشتری و زهر و نابید بتول - اشتباه کاتب حاشیه نسخ خطی الفص ۶۶

له شرف باریانی حاصل بود

در مدح حضرت شایه صاحب غفران پناه

ای صدر نشین کشور دل شاه درویش و پیر کامل
فریاد رسی چو بهر خدام اندر یک دم هزار منزل
بهر امداد این محبت بر بند ز لطف خویش محل
وز خادم خویش عفو تقصیر فرمائی و نمائی حل مشکل
یعنی بدان ز درگاه حق با خورد و کلان شفای کامل
ایستاده بر آستانه تو هر لحظه هنوز است سائل

شاه از تو بهر صحت تن

با خاطر جمع و خیر عاقل

(حاشیه نسخه خطی ب صفحه ۱۵۰ — ۲۳ — ماه ذی الحجه ۱۲۶۲ هجری)

بشیرای خداوند ز افضال نظر فرما بر این سروده احوال
که تو عیال غمی و دل آگاه چه شد که حال دل گفتیم باجمال
ز بهر بنده خود امروز رسا شد مشکل کشت را حل اشکال

له ع شاه درویش پیر کامل نسخه خطی الف ۲

له ع فرما و نمائی حل مشکل " " ۲

له منعی المنعی از دادن

له تبلیغ به عالم الغیب والشهادة - نیز و یعلم ما نسیرون و ما نعلنون ط والله اعلم
بذات الصمد و سپاره ۲۸ - سوره الشاهین آیت ۲۸ - ش مختصراً

دگر خواهیم که تو ما را کنی عفو ز جز و مد و نیز اجمال انفال
دگر خواهیم که تا ما را نگیری باعمال و بافعال و باقوال
دگر خواهیم که ز الواح دل ما ربائی نعم و ستم و خزن فی الحال
دگر خواهیم که قدم را فرمائی بنام نیک اندر جاه و اقبال
دگر خواهیم که نیکو نام باشم بقال نیک و حال نیک خوش فال
دگر خواهیم دوام خیر هر نوع ز بهر خویش با اولاد و با آل

دگر خواهیم هنوز را بشبیر

چه نام نیک اندر حال و آمال

حاشیه نسخه خطی ب ص ۱۴۸ ۱۲ - صفر الحظرف ۱۲۶۵ هجری

بنام پاک رسول و آل پاک رسول بنام پاک بتول و بهر دسبط بتول
برای صحت و امن امان خیر و کون دعای ماست بدرگاه حق که باد قبول
دگر بنام علی ولی همی خواهیم که بیچگاه نه منعموم باشم و نه ملول
دگر بنام طاهر طلب کنم از حق که باد مقصد کونین این غلام حصول
دگر ز درگاه حق همچنان سوال من است که دشمنم نبود در جهان مگر مخدول

له آمین، خواهش

له شماره ۳۱۷ نسخه خطی الف و ج و دارد

له پنج تن پاک

له زبیل و عوار (اسم معنول)

دگر به بار که حق ز بنده این عرض است که باد حاکم بهم و نعم از دلم مغرول

منور است که ساید کنون جبین نیاز

بشکر آنکه دماش نموده حق مقبول

حاشیه سطر خطی به صفحه ۱۳۳

پادشاه دو جهانی یا رسول سرور کون و مکانی یا رسول

شافع انسان و جانی یا رسول باعث امن و امانی یا رسول

چون نگردم گرد کویت و شب کعبه ایمان و جانی یا رسول

بهر امن از شر گرگان جهان گله ام را کن شبانی یا رسول

وین منور را بهر دو سبط پاک

زود با مقصد رسانی یا رسول

تا نخورد ضرب هُو قلب بود نام دل تا نه قناعت گنی پُر نشود جام دل

در قفس تن چرا طائر روح آدمی بیخود و شیدا چنین گرنه بدی دم دل

عقل به پنهانیم گفت عجب نکته یافتی آرام را اگر نشدی رام دل

له مراد الله هُو - یا هُو - برای تزکیده نفس -

له صنعت ایهام یعنی دل و تاسره (دکوتا)

له ع تا قناعت گنی نسو علی الف منفره

له نکته ای

له صنعت تجنیس را از دناقص -

هست بدنیای حسن چونکه بدیدیم نیک روی خوش و زلف یار صبح دل و شام دل

عقل و خرد فکر و هوش اینهمه در ملک تن حکم بجای آورند چون رسد اعلام دل

گرچه دلم را بنواز یار پری برده بود یافتم از بخت خوش در برش آرام دل

چون بجرم میزدند زائر بیت الحرم بر سر ما فرض شد بستن احرام دل

یک دل بیچاره و فکر معاش و معاش ساز الهی نکو از کرم انجام دل

عرض منور یارم هست بخیر الانام

تا که بود صبح و شام بخش مرا کام دل

دل من بد ز مشکلات ملول بخت من داده به نرم رسول

عرض کردم که یانبی و علی یا جناب شبر شبیر و بتول

گرچه من پر گناه و بد معلم در منم فاسق و ظلوم و جهول

برگنه های من مبین و به بخش ای کرمهای تو بمن مبدول

یعنی از لطف عام خود حل کن مشکلات مرا ز بهر بتول

لله الحمد از کمال کرم عرض این رو سیاه شد مقبول

یعنی از پیشگاه خمسه پاک شده دو حرف کافیم محمول

حرف اول ز حیدر و حسنین حرف آخر هم از رسول و بتول

له صنعت لغت و نشر مرتب له مجاز آخرت و دنیا له تلخیص برایت کریمه انا عرضنا الامانة

علی السملوت و الاوص انا کان ظلو متا جهولا - (سیاره ۲۲ سوره الاحزاب آیت ۴۲)

له صدر - بارگاه - در بار له دو حرف مراد اول حرف مراد اول حرف حیدر و حسنین که ح می باشد و آخر

حرف رسول و بتول که ن می باشد - مراد - حل - یعنی حل مشکلات -

اعنی از ہر عقل مشکلمہ ہچوکن یافتہ دو حرف اصول
من چہ گویم ز عین تاثیرش بود اسناد آن درای عقول
مشکل ہر دو کون را دو کلید
بس بود این دو حرف شان نزول

۳۲۲

(عاشیہ نسخہ خطی بس ۱۳۵)

دی بجراب کج ابرو تیو خال شامگان بانگ میزد چون بلبل
کہ ای محبان حسین ابن علی خوش بیا میید و بینید این بلبل
کز برای ما محبان بودہ است نیک فال نیک حال نیک فال
خواہد اکنون ماح شہیر پاک بر بلبل خیر خیر جان مال
با ہمہ اہل و عیال خوشتن با ہمہ اولاد خوشتن و جملہ آل
عالیا ملاح شاہ کربلا بر امید رب پاک ذوالجلال
با کمال عجز میسار و دگر حرمت آل محمدین سوال
یا الہی چونکہ فضل عام تو فائق از عقل و قیاس است خیال
وہ ہنور را ز لطف خود شرف با ہمہ احباب و اعدا را و بال

لے تلخیص آیت کریمہ: اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - (سپارہ ۱۰ ص ۲۳ - سورہ یسین آیت ۸۲)
لے جناب رسول مقبول صلیع کے مودن جو جیسی تیرا تھے - ابتدا میں حضرت ابو بکر صدیق کے غلام تھے -
عوام گریں سابقون الاولون میں سے ہیں -

ہچنان وہ راحت اور اثبات
ہچنان وہ رنج و دروش را زوال

۳۲۳

دین احمد کہ بود بدر کمال یافت نورش چو در محاق زوال
ذات پاکت ز نور مصطفوی کردہ پیدا حسدای جل جلال
خوش فرستادت ای شہ کونین بہر احیای دین زہی اقبال
منتظر زان برای آمدنت ایستادند بہر استقبال
اولیا انبیا و جملہ رسل ہمہ اقطاب و جملہ ابدال
وز پئی مقدمت ہمہ گویان تا بیائی شہا بستعال
محی دین محمدی زود آئی مرجہا مرجہا اتصال تعال
تا رسیدہ و زندہ کردی دین وہ چہ این قدر تست و جاہ و جلال
نہ ہلالی کہ باشدش ز کمال کاشش نور باز عاید حال
بل ہلالی کہ تا ابد نورش تابند و نبودش محاق و زوال
یا رب این ماہ نو مبارک باد مومنان را بخیر حال و مال
خاصتہ بخش ما غلامان را صحت و خیر و عزت و اقبال

لے ع: ہچنان وہ رنج و دروش را و بال نسخہ خطی الف ص ۶۹ (سہو کاتب)
لے چاند کا گھٹنا - آخری تین تین جن میں چاند نظر نہیں آتا -
لے وہ ولی جسے خدا کی طرف سے کسی خط کا انتظام سپرد ہو -
لے وہ شہزاد یا جن میں سے پائیس ملک شام اور میں بقیہ دنیا میں رہتے ہیں - ایک کی موت پر دوسرا اس
کا قائم مقام بن جاتا ہے -

زبید اکنون که اندکی گویم من بوصفِ شہ عیدم مثال
عشقناز ترا ز بازی چرخ کہ بود خوف بُرد و مات و خلال
نانِ خورِ سپیخ دارد از خوانت ہست فیاقیت برین نانِ دال
در گمت را کنم چہ عجز و نیاز دشمنت را کنم چہ ضربِ نعال
ہست جُملہ کلام من مدحت من ندانم ز بحثِ خط و زخال
صرف اوقاتِ ما چو در مدح است ای خوشا روز ما و خوش مہ و سال
غنچہ را گل کند چنانچہ صبا در گلستان چو میوزنی الحال
ہمچنان غنچہ دلم یا عوث بشکند چون وزید بادِ شمال
مُرخ طبعم ز یمن گفتن مدح گشت شہبازِ خلدان فی الحال
جبہ سایم بدرگمت یا پیر الامان خواہم از وبا و وبال
امن و ایمان دہانیم ز خدا ای فدای تو جان مال و منال
لِلّٰہ الحمد شد منادی خیر کہ نماند دگر وبا و ملال
خلق حق را درو امان باشد مشرق و مغرب و جنوب و شمال
نور دینم چو گفتہ اکنون گفتن مدح تو ز ہی اقبال
مینفرستم شہا درود و سلام بد پاک ترا بصحب و بال

لہ بُرد شہر کی بازی اس طرح مات کرنا کہ شاہ کے سوا تمام ہرے اسے جابیں مات شہر میں شکافید
جو جانا لہ صنعت ایہام
لہ شمال کی جانب سے آنے والی ہوا۔ بہار میں فرحت فزا مگر سردیوں میں سخت سرد سوز
لہ ع۔ خلق حق را درو امان باشد۔ اشتباہ کاتب ہے۔
لہ نور ایمان دینم از تو سوال۔ نسخہ خطی الف ص ۶۹۔

کلبہ منظم ہنور کرد
گفتن مدح تو ز ہی اقبال

۳۲۴

نورہ محرم الحرام ۱۲۹۰ھ ہجری

سلام ماست بان سید شہید قتیل کہ بہر بخش عصا من است و کفیل
شہنشی کہ لبس یاد میرسد یکسان برای حافی و ماسی و بہر را کب فیل
جناب حضرت شبیر ابن بنت نبی کہ داد تن جنسایِ خدای رب جلیل
سزد غبارِ درش از برای نور و نصیا بجای سرمہ ملایک کشند گر با میل
مناسب است کنوغم باین آنچہ گزشت بر اہل بیت نبی از کثیر جزو قلیل
در یخ و درد کہ در کہلا نماند کسی ز اہل بیت نبی ہاں مگر عبادِ علیل

ہنور است کہ خواہد کنون ز بعد سلام
حصول مقصد کونین خویش با تعجیل

۳۲۵

وصف روی تو ای بدیع جمال فائق است از قیاس و ہم و خیال
پر ز شور جمال تست امروز مشرق و مغرب و جنوب و شمال

لہ تیز و تار یک جھون پری۔
لہ لہ عانی یعنی بہینہ پا۔ ماسی یعنی پیادہ رو۔ را کب فیل یعنی سوار فیل
لہ امام زین العابدین جو ایام سانچہ کہ بلا میں تیار تھے۔

رُخ تو بدر و زلف تو شب قدر عافیت مهر و ابرویت چه هلال
پس بگویم برین که پیدا نیست دگری چون تو ای عظیم مثال
از پی حل مشکل کونین بجایست هجوم اهل کمال
از اشتیاق منور مسکین عرض دارد کنون مناسب حال
مهدو یا شبیر ابن علی
مرحبا مرحبا تعال تعال

۳۲۶

هلال مطلع عصمت بود جناب بتول نسیم گلشن عفت بود خطاب بتول
بود عنایت حق در رضای آل نبی چنانچه قمر الهی است عتاب بتول
ز خون بهای حسین از سوال حق باشد بخشش امت بود جواب بتول
نوشت کاتب قدرت چه نیک تفسیری فقط ز آیت تلمیز در کتاب بتول
کند بروح شریفش کنون هزار سلام
منوریکه بود ذره ز آفتاب بتول

*

له ابرویت چه هلال - ماست نیز خطی الف م ۶۹
له ع : منور که بود ذره - نیز خطی بس ۱۴۵ (اشتباه کاتب)

ردیف المیم (م)

۳۲۷

(ماست نیز خطی ب صفح ۱۶۰)

از جناب تو شها من نه دوامی طلبم مان مگر صحت و هم خیر و شفای طلبم
من ازین دهر بنام تو نمیخواهم هیچ مان بفضل تو مگر مهر و وفا می طلبم
از جنابت بحق خویش نخواهم جز فضل وز برایتو ز خود صدق و صفای طلبم
د از گلستان جهان از پی خیر عالم قمع یخ شجره جور و جفای طلبم
از برای خود و اخوان شریفم بدو چشم من ز خاک در تو نور و ضیای طلبم
من نخواهم که عسب دهر به بنیم دیگر دین دعا من بشه کرب بلا می طلبم

امن و ایمان امان بهمنور کنون

من ز درگاه تو از روی دعای طلبم

له مراد از فقیر سید عبدالدین بلادر بزرگ شاعر و وزیر نادر چهارم بهرحمت سگده -

از راه خاکساری ہر چند زیر پائیم
ما زمرہ فقیران زانجس با خاکساری
از زمین پای احمد خاکیم و رہنمایم
ہمچون عبا گردون گردیم و بر سمائیم
شامان چو بر در او گردند چون گدایان
بنندگان ظاہر از حال ما چه دانند
ما عاجزان نداریم آئین تلخ گفتن
گوئیم در تلخی خوش تلخ چون دوائیم
آلودہ دامن ماست ہر چند در معاصی
لیکن اگر بہ بخشی ما مجملہ پارسائیم
گوید گدا ہنور با اہل و ہم عیالش
یا اہل بیت احمد ما بندہ شمائیم
خواہم کہ تا مجتہد در سایہ لوایت
باشیم و خوش گویم در سایہ ہمائیم

ای دل بیا بصحبت گل ذوق گل کنم
یعنی بذوق شاہ تماشای گل کنم
چون بانہر ز حال محبان خود علی است
من بہر در خویش چرا شور و غل کنم

لے ع خاکیم گرچہ در اہل بیک چو نقش پائیم - نسخہ خطی الف ص ۳۷
لے ع از زمین نقش پائیم حاشیہ ہمان نسخہ (پاورقی)
لے شاہیم گر گدایم - نسخہ خطی الف ص ۳۷، (واو ملارد)
لے ع بیک ز فیض صفوت ما مجملہ پارسائیم (حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۳۷، (خود تصحیح نموده)
لے یعنی چہیم

لے ایک بارک فال ہم آثار - استخوان خوار جانور - کہتے ہیں جس کے سر پر سے گزر جائے وہ صاحب اقبال ہو جاتا ہے۔
لے ع ای گل تو خوشنم کہ تو بوی کسی داری۔

مشکل کشا چو بہت کفیلیم بہر دو کون
تفویض کار باش من از جزو گل کنم
چون حل مشکلات دو عالم کند نبی
من عرض حال خویش بختم الرسل کنم
در راہ آخرت اگر ابلیس رھزن است
نعم نیست اقتدا چو بہادی السبل کنم
چون ذکر لا الہ بود ذوق بخش من
من وجد کی بہر بط و صوت دہل کنم
بہر امان و امن ہنور ز درد و غم
بہر چار سو حصار ز ہر چار قل کنم

ای قدمت باعث آبادی کاشانہ ام
درد نامت راحت افزای دل دیوانہ ام
آرزو دارم ز بہر مقدمت در بزم عیش
تا کہ باشد جام مہروماہ بود پیمانہ ام
کلبہ احزان ما را خانہ شادی نمود
شکر لعل از قدم خویشتن جانانہ ام
گردنم از بار منتہای خویشان خوش رہاند
ہمچنان آزاد کرد از منت بیگانہ ام
یا الہی از می ذوق علی آباد دار
ساغر و پیمانہ و مینا و ہم مینانہ ام
ما محبان علی را بہر درد صبح و شام
یکصد دہ دانہ زربیدہ سجہ وردانہ ام

لے از جزو گل کنم - حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۳۷ لے بیروی لے دانائے ہر راہ -
لے مراد دو کلبہ طیب لے تلخ : لے قل یا ایہا الکفرؤن - لے قل ہوا للہ اخذ - لے قل اعود برب الفلک
لے قل اعود برب القایس (قرآن مجیم، سجادہ ۳۰ - آخری رکوع)

لے ع تا کہ باشد جام مہروماہ بود پیمانہ ام (حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۶۶)

لے ع ساغر و مینا و پیمانہ و ہم مینانہ ام (حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۳۷)

لے چونکہ اعدا علی از روی حروف ابجد صدودہ است - (ج ۴۰ - ل ۳۰ - ی ۱۰ - ۱۱۰ - لہذا تسبیح صدودہ دانہ -

وز تو میخواد هنور با علی نطف اعم
که از عنایات بود آبادی این خانه ام

۳۳۱

بظاهر گرچه از درگاه دورم بحمد الله ز جان کلب حضورم
شنش با من از فقدان طاعت نگویم لائق حور و قصوم
باعدات و لیکن چشم من است بنزع و گود اندر نفع صوم
زمین بندگی شاه بغداد شرف بر شیر دارم گرچه موم
کنون از پرتو انوار مهربت
ز سرتا پا هنور خوش بنورم

۳۳۲

چو افضال عمیمت را نگه کردم نگه کردم بامید که مهاسیت گنه کردم گنه کردم
گناه شام را فرصت ندادم تا پیکه هرگز گناه صبحگاهی را پیکه کردم پیکه کردم
خطا کردم نه در جرم و معاصی تا توانستم بهر عیبی که دانستم همه کردم همه کردم
دریغا زاد راه نه اندوختم از بهر خود چیزی و گراندم ختم چیزی تبه کردم تبه کردم
ملک چون نامه اعمال من خوانند حیرانم که از مشق گناهانش سیه کردم سیه کردم
پتی امن از معارک بهر خود یا سید الشهداء ز عکس موی گیسویت زره کردم زره کردم

له لک حضوری

له ع ز عکس حلقه زلفت نه حاشیه نیمه غلیظ ص ۸۸

با کسیر نگاه حضرت شیر بن حیدر
در قلب هنور اصره کردم صره کردم

۳۳۳

مریم بل سلام پادشاهم غلط گفتم گ گ آن بارگاهم
خطا کردم نه سگ بل پای گناه بود در هر دو عالم سجده گاهم
اگر من عاصم در مجرم و بد و گم من فاسقم یا پیر گناهم
تو خود فرمودی الفاجراناله توئی طبعاً و ماوا و پناهام
بنام احمد و شبیر و شبیر بنام حیدر خیر النساء هم
هنور عرض میدارد بدگاه
شنش با توئی جای پناهام

۳۳۴

ز نام خویشتن دادم بدست شاه جیلانی بدست شاه جیلانی ز نام خویشتن دادم
بلطف خویش کن شادم مرا یا غوث صمدانی بلطف خویش کن شادم مرا یا غوث صمدانی
ز محنت با گن آزادم مرا یا قطب ربانی ز محنتها گن آزادم مرا یا قطب ربانی
بده دادم کی بیدادم مرا محبوب حقانی مرا محبوب حقانی بده دادم کی بیدادم
بدرگاه تو استادم مدد یا شیر نیردانی
مدد یا شیر نیردانی بدرگاه تو استادم

له سره بایست - دس اشتباه کاتب - صنعت تقاد - ز نام سره کوهنا - سره - خالص
له اشاره به : ارفاء عنا الباری والفاجراناله قال رضی الله عنه

(حاشیہ نسخہ خطی صفحہ ۱۵۷)

زم غزار دلم کردم چو آہوی غم بہ گریز و بدو باہ منکر و شیرالم
 ہزار شکر ازین بندہ مژاسکت است خدای ارض و سما و خدای لوح و قلم
 کریم و اکرم و آمرزگار و راحم خلق شفیق و مشفق و حاجت وادافع ہم
 کہ لطف اوست صبح و شام با رفیق کہ فضل اوست بصر و مسامرا ہم
 هنوز است کہ اکنون بنین آل نبی
 شاد است بہ بحر عطا و جود و کرم

شہسواران ترا ہزار سلام چو بہ نقش گام میگویم
 دہن خوشتن بخطر و گلاب زان بہ صبح و شام می شویم
 ز ابر لطف بہ مزرع عقی چون بحسب مرام می رویم
 می ذوق محمد عربی بخدا من ز جسم می جویم
 از رخ حور عین بقصر نعیم زلف خوشبو بہام می بویم
 از هنوز بید الشہداء
 تا رسانم پیام می پویم

لہ دوران سیاہ چشم
 لہ مراد جنت النعیم داسم کی از بہشت بہشت

عاقلم ہر چند در دیوانہ ام ہوشیارم من و گرستانہ ام
 چون گرفتم شاہ مردان پیر خویش آفرین بر ہمت مردانہ ام
 بیعتم چون بید شاہ علی است میزد ہر دو جہان بیجانہ ام
 ای گنج اولیاء روشن چو شمع من ہم اندر عشق تو پروانہ ام
 در تو باشی حاسنم اندر دو کون در دو عالم ہیچگی پروانہ ام
 از قدم خود کنون یا بو تراب کن منور از کرم کاشانہ ام
 وز عنایت ہای بی پایان خویش
 ساقیا در حشر دہ پیمانہ ام

(حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۸۰)

گوش دل من چون بانگ جرسی میدارم من نہ امید ز اخلاص کسی میدارم
 سیدامن چو غلام تو ام از روز ازل زان ز الطاف تو امید بسی میدارم
 شہسوارا چہ عجب گر گزری از رہ من کہ بپا بوسی تو من ہوسی میدارم
 چہ شکفت است کنی پاک گرای غیث کرم در بر خویش کہ رخت نجبی میدارم
 زندہ دل چون نریم ہچو هنوز بجان
 چونکہ شبیر میما نفسی میدارم

لہ از دیوانہ ام حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۵۰ لہ غزل شمارہ ۳۳۶ نسخہ خطی بین نہیں لہ دم عینی جس سے مراد
 زندہ ہوجاتے تھے۔

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۵۴)

مادست گرفته شبیریم ادشاه انست و ما فقیریم
 زبان از دل و جان بهر شب روز هر حکم کنوست می پذیریم
 خاکیم چو از ازل بر آهش خوش سرمه چشم هر امیریم
 گردیم عباد ازان به شمعیم تا دامن او بدست گیریم
 دز مهر منورش بکونین
 تا بنده تر از مه منیم

من اگر بی حجاب می آیم یا من اندر نقاب می آیم
 ز آه سوزان و فکر جرم کثیر بادل چون کباب می آیم
 بار عصیان و جرم بر سر و دوش باد و چشم پر آب می آیم
 بر لب بحر فیض جاری تو تشنه ام بهر آب می آیم
 چون ز آن تو ام پوش و میس من اگر مست خواب می آیم
 بر سر حوض کوثر در حشر بهر جام شراب می آیم
 همچو سایه دوان بدنبالت الکریم گوشتاب می آیم
 از برای گذارش احوال بنده ام در رکاب می آیم

له بهشت کی ایک نہر کا نام

از پی حل مشکل کونین بامید جناب می آیم
 الغرض بهر عفو تقصیرات بر در بو تراب می آیم
 ناگهان گفت با تقم اینجا باش تا من شتاب می آیم
 پی ابشارت ای محبت علی از برای ثواب می آیم
 چون رسیدی بر آستان علی بجواب صواب می آیم
 بل دهم مژده ات مبارک باد کہ پی فتح باب می آیم
 پس بگو حالیا بقوت بخت از درش کامیاب می آیم
 بعنایات حیدر کرار ناصر و فتحیاب می آیم
 شکر لشد بزور شاه علی خصم را پنجه تاب می آیم
 بخدا چونکہ من بروز حساب ہمرہ بو تراب می آیم
 نعم ندارم ز پریش اعمال کہ چو مدد حساب می آیم

ز آفتابش منور اند حشر

ہمچو مه نور یاب می آیم

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۵۶)

منکہ در بی ہنری منور ز نام چکنم فاسق و فاجرو بدکار جہانم چکنم

له حضرت علی کا لقب

له فرشتہ غیب

له دشمن پر متواتر حملہ کرنیوالا - مراد حضرت علی

له منعت ایہام - تہ سے یہاں مراد وہ خط جو حساب کی کسی رقم پر کمینچا جاتا ہے۔

غیر فضلت چو مرا چارہ کارم نبود مددی گر نکنی سرو عیانم چکنم
 سود و بهبود خود از لطف تو دیدم ورنہ چونکہ من بخیر از سود و زیانم چکنم
 حالیا بہر شفاعت ز خدا گر لے بخدای العیاذ احمہ عنہا ز نخوانم چکنم
 یا رسول عربی از پی دفع غم و ہم المدد گر نبود ورد زبانم چکنم
 وصف رویت چہ نمایم کہ خوش از مہر و مست در بود مست تو بالا ز بیانم چکنم

چونکہ خوش معرض مداح ہنور در دست

عرض خود گر بحضرت زسانم چکنم

۳۴۲

من ہمین خواہم کہ بیسیر پا بہ قطع رہ کنم رخت گل را کہ صبا و گشت بازش تہ کنم
 دین دل خود را کہ بنیم بدتر از سنگ سیاہ از نگاہ مہر مہر آل احمد مہ کنم
 آرزو دارم دگر شاہا کہ چون قبلہ نما سوی کویت رہنمائی بہر ہر گم رہ کنم
 وز رہ عجز و نیاز خوشتن با صد شوع بندگی و کوشش اندر حضرت آتشہ کنم

کان ہنور را شد است نور چشم حیدر است

شاہ شبیر است ہش خلق را آگاہ کنم

لے گر ہذا حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۴۴

لے ع وصف رویت چہ سازم حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۴۴

لے مراد بی سرو پا

لے صنعت ایہام

لے قطب نما کی طرز کا ایک آدھ جس میں سوئی کا رخ شمال کی بجائے مغرب دیکھ کی طرف رہتا ہے۔

لے ادب سے مجھ کو سلام بجالانا۔

۳۴۳

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۱۶۴)

من ہمیکو میت کہ یار تو ام بندہ ام لیک دوستدار تو ام
 شرفم ثابت است بر یحان چونکہ خاشاک این دیار تو ام
 خوش نشاط دو کون لطف نمود بادہ جام زر نگار تو ام
 شکر اللہ ز مصحف رویت تہائی صفحہ عندار تو ام
 میز نم بانگ حیدری کہ شہا جرس اشتر قطار تو ام
 یاشہ بو تراب من ز ازل بالیقین چونکہ خاکسار تو ام
 از پی دشمنم بریشش ناظر ضرب ذوالفقار تو ام

یا علی دین دلم ہنور کن

ہمچو مہ چونکہ داغدار تو ام

۳۴۴

(حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۸۱)

ہشیام دگر دگر چہ بستم گر نا کسم دگر کستم
 بان خندہ مکن بفکر بستم ہر چند کہ بار جسم بستم
 من نیکم اگر دگر بدستم دامان نبی است خوش بدستم

لے گیارہ خوشہ ہوار - ناز بو گلاب کے سوا ہر قسم کے پھول - لے مثل صیفہ آسمانی

لے حضرت علی کی تلوار کا نام

لے مراد اگر کس بستم

از رنج و عذاب دهر رستم
بر بستر بیغی نستم
ملح نبی چو از استم
در دهر ازان منور اتم

۳۴۵

یا کریم ابن الکریم، ابن الکریم، ابن الکریم
شاه جیلان، پیر پرانی و پیر دستگیر
سرور کون و مکانی و شهر بهر دو جهان
مالک ملک کراماتی و محبوب خدا
حضرت محبوب سبحان پور شاه مرتضی
دستگیر بکیان و پرده پوشش عاصیان
من چه گویم وصف تو داند خداوند علیم
ساتر العیب علانی و شافی سقیم
واهب امن و امانی صاحب لطف عظیم
مُرشد و هادی و رهبر صاحب خلق عظیم
نور عینین بنور و سید محی الهمم
شافع روز جزا و بر سر کوثر قدیم
عرض میدارد منور بند درگاه تو
اکرم اکرم یا کریم و ارحم ارحم یا رحیم



له روز آفرینش کائنات نعمنا اشاره به یشاق است اَلَّتْ بِرَبِّكَو قَالُوا بَلَّ

له شفا و مهند بیا

له بخشند

له تلمیح به آیه کریمه: وَ اِنَّكَ لَعَلَّیٰ قَلْبِنَ عَفِیْنُو تبرک الذی: سیاره ۲۹: سورة القلم- آیت شماره ۲

له احیاء کنند و استخوان های بوسیده

له حوض کوثر به تقسیم کرنے والا

ردیف النون (ن)

۳۴۶

الا یا ایها العاصی استغفر من العصیة که بایک توبه بخشد جرم صد سال را سبحان
کریم اکرم آمرزگار ساتر غافر خدای ارحم از اتم و ابجد و عم و اخوان
شفیق و مشفق و حاجت روی ارحم مطلق قدیری متاد پروردگار صاحب دیوان
نصیر ناصر رزاق هر ذی روح در عالم علیم و عالم و دانای غیب ایزد منان
منور نعم مخور از سیل بحر جرم خود هرگز
که حب اهل بیت کشتی است آل کشیشان

۳۴۷

(نسخه خطی ب صفحه ۱۴۸)

ای بدینا و دین مرا مامن دی شفاعت کن بمن آمین
ای کفیل امور ما بدو کون دی بهر دو جهان مرا ضامن

له خبردار ای گنگار از گنگان خویش تا آب شو

له ع کریم و اکرم و آمرزگار و ساتر و غافر - نسخه خطی الف ص ۲۸ شماره ۳۴۵ نسخه خطی الف بیس
موجود نیست که جای من ۵۵ ع: ای کفیل امور من در عاشره بجای ما من است

نسبت نیکیم چو پیش بدست ہجو یک جہ با ہزاران^۱ من
خوش گزغم ازان ز بہر نجات آل پاک ترا شہا دامن
گوید اکنون متورث کہ شہا
نگذاری گئی مرا بامن

۳۴۸

ای برخت دیدم نمود فزاید بعین سجدہ در گاہ تو بر سر مافرض عین
از پئی وصف جناب شستہ کنم باکلاب کام و زبان و دہن ہر دو لب نور تین
ہر محبان عیش خوش بحد میرسی ای شہ دنیا و دین ہیچ نہ شک است تین^۲
چون کرم از حد فزون تو برین بندہ است شکر عنایات تو بہت برین بندہ دین^۳
زینت اقبال دہ قول مرا در دو کون مسند ارشاد را ای ز تو زیباست زین
می سزد اکنون سلام بر تو ز من صبح و شام ای اخ خیر الانام والد شاہ حسین^۴
شاہ علی چون توئی قطب شہر کرم شاہ شبیر و شہر بہت ترا فرقدین^۵
فسق و فجور مرا گرچہ حد و حصر نیست از رہ لطف و کرم بخش مرا با حسین

۱۔ جہ بمعنی دانائی ۲۔ من نزد اطبا وزن ۲ رمل - من در پاک و ہند چالیس سیر - من ایرانی -
دو گندم ۱ نخود - ۴ نخود ۱ شقال - ۱۶ شقال ۱ ایر - ۴۰ سیر - ۱۰۰ من = ۱ خروار
۳۔ شکست و شین کہ درست نظری آید - نسخہ خطی ب
۴۔ وہ قرض جس کے ادا کرنے کا وقت اور مدت مقرر ہو۔
۵۔ برادر پیغمبر مراد حضرت علیؑ

۱۔ انتہائی مثال کا وہ ستارہ جو ہر وقت اور ہمیشہ ایک مقام پر دکھائی دیتا ہے اور اپنی جگہ سے ذرہ بھر نہیں ہٹتا۔
نیز وہ ولی جسے ولایت پڑ ہو
۲۔ فرقدین وہ دو ستارے جو قطب ستارہ کے گرد گھومتے ہیں اور اُس سے بہت کم فاصلہ پر ہیں۔ یہ بھی قطب کی
مانند کبھی آنکھ سے اوجھل نہیں ہوتے صرف گردش کرنے میں کبھی قطب ستارہ کے اوپر ہوتے ہیں اور کبھی نیچے۔

راز متور ز لطف دیدہ ملاح را
پرس نہ از روی فضل کیست کم وضع داین

۳۴۹

ای بروی تو جہان مفتون گیسویت یلی و عالم مجنون
مہر و مہ شد خجل از حسن خت دیدنی پرودہ رخ خوب تو چون
بی ادب شد بچنین ذات تو آہ دای بر منکر یزید ملعون
مادر دہر زاید مثلت دیگری را بدہور و بقرون
خاک راہ تو بجاروب ہوا چرخ گیرد ز پئی کحل عبون^۱
بامید کرم عم تو من عرضدارم بجنابست اکنون
دامن آلودہ رسیدم بذرت طرفہ تر اینکہ ندانم صابون
از تو خواہم کہ شوی از رہ لطف سوی دریای کرم راہ نمون
از تو خواہم کہ دلم داری شاد ہیچکہ تاکہ نباشم محزون
از تو خواہم کہ نہ بنیم ہمہ عمر ہیچکہ درد ورون رنج بردون
از تو خواہم کہ بگردد گرم در طواف تو بسان گردون
از تو خواہم کہ بخشش باشم سرخرو پیش خدای نیچون
از تو خواہم کہ بوصفت باشم در دو عالم زبلیات مصون
سرور پادشا کن ز کرم عرض عاصی با جابت مقرون^۲
۱۔ جمع دہر و قرن ۲۔ سر نہ چشم ۳۔ عرض این عاصی پر معاصی را قبول فرما۔

یک نگامی بمنور کن لطف
ای جنابت بکرامت مشحون

۳۵۰

ای خالق دو کون دو حرف لفظ کن
کن ستر عیب ما و بعیم نظر کن
نو میدیم ز عفو و عذابم بصیت
ما را نمی سزد بتو گرمی سزد بکن
هر نعمتی که هست بنزدم عطای تست
کن لطف ذره بمن از علم من لذلک
چون حل مشکلات دو کونم نمود حق
ای مطرب سپهر بر این احتضار غن
ایمل برای امن بکونین از شرور
از بهر است حب علی خوش محب جن
اکنون ز ما سلام چو بر شجره نبی است
بر بار و بر شکوفه و بر برگ و شاخ و بن

خواهد شفا و خیر منور ز حضرت

یا معطی الشفاء و یا دافع الحزن

۳۵۱

ای خداوند آسمان زمین خالق و رازق کبیر و مبین
داده تست هر کجا باشد بخت و اقبال و تاج و تخت و تکیه
زیر حکم تو هست و خواهد بود گر مکان است و گر چه هست مکن

له معنی پُر

له تلخیص به آیت کریمه: اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (و مال سیاه ۲۳ - سوره یس ۴۰)
له لکن معنی نزدیک - و چه زیاده علم بر الله تعالی اپنے پاس سے محض اپنے فضل و کرم سے بغیر سیکھنے
اور بغیر تلاش و کوشش کے کسی شخص کو عطا کرے۔ - - - - - حفظ اُستحباب
له عطا کنندہ شفا و دفع کنندہ غم و ملال -

زیر حکمت روانست کرسی و عرش بسجده سیاره هم بچرخ برین
با کمر بند کبکشان گردد فلک پیر هم بچرخ خمین
بر سرش زان به یمن بندگیت کله کج بطره پروین

عرض دارد منور به نیاز

بهر عفو گنه بمحی الدین

۳۵۲

ای خداوند کریم اکرم سر و عیان وی شفیق و مشفق و حاجت وای و مهربان
دستگیر عاجزان و تکیه گاه بکیسان وی توانا و توانای ده هر ناتوان
در هجوم فیلها در چاره مور ضعیف او فاده باشد و داری نگاهش در امان
از تومی آید فقط ورنه کجا آید ز غیر اینچنین امری که خارج از قیاس است گمان
یا الله العالمین اغفر الذنوبنا شها پادشاه قادر و دانای هر سر و عیان
یعنی این بیدستگاه کمتر از مور ضعیف در امان خوش داشتی از انقلابات زمان

همچنان خواهد منور حال و آینده مدام

حفظ و حسن و خیر و امن از شر زمان

له سات شهید سیاره: مرد ماه و حل مشتری و کیوان و زهره و مریخ

له ثریا - سات سپید کاجیکا

له احیا کنندہ دین مراد شیخ عبدالقادر جیلانی

له شمار ۳۵۲ در نسخه خطی الف وجود ندارد -

له نسخه خطی ب وی توانای و توانای ده دارد - اشتباه کاتب است

له مراد چله راه - چوک

له اشتباه در اصطلاح - از افادان

ای خدای سائر اعمالهای زشت من از کرم سیراب کردی مزرع من کشت من
سنبل در بجان و مهر و مهر نمودی از نگاه خار ما خاشاک ما و سنگ و خشت من
پس سوز سبج سیاه کهکشان قوس قزح سنگهای دزن ما و دره و بالشت من
ورنه همچو بوریا یا فیسیت احوالم که گفت من که و کارم چه و چه تار و دپود و زشت من

عرض میدارد صنوبر در جنابت ای اله

تا نپرسی روز محشر خوب و زشت من

در مناجات و نعت

ای دل از بسیاری عصیان مشو نومید مان کز عنایات خداوند کریم و جهان
کشتی ما را بطوفان قیامت یگمان دامن آل رسول پاک باشد بادبان
زبید اکنون موجب امکان خود با صد ادب گفتن چیزی بغت سید لولاک شان
زان لبایم صندل و کافور با مشک گلاب تا مکر شست و شو سازم بدان کام و دلمان
بعد از آن گویم که ای شاهنشه دنیا و دین وی کفیل یوم محشر شافع انسان و جان
مالک تحت نبوت صاحب جود و کرم باعث ایجاد عیشالم منفخر کون و مکان

له رجوع به اشاره لا نظم شماره ۳۵۰ له یعنی گدا پنهان آید

له تانا با ما دعا کا کاتا جوا له رجوع کنید به اشاره لا نظم شماره ۳۵۱

له تیس به حدیث شریف: كُوْنُوْا مَحَبِّدِيْنَ لِلّٰهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَلَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا الْغُرُوثَ وَلَا الْكَرْبِيَّ وَلَا اللَّحْمَ وَلَا الْقَلَمَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا مُحَمَّدًا مَا خَلَقْتُكَ يَا آدَمُ

(مشرع تفرغ - ۲۵ - ص ۲۶)

سرور دنیا و دین ستاراج جمله انبیاء پادشاه این و آن شاه زمین و آسمان
جبرئیل اندر رکابت شب معراج رفت چون براق خویش میراندی بسوی آسمان
طرفه تر گویم ازین کز انبیاء و مسلمین با وجود همگانی کس نبوت همخوان

صله نعت تو میخواهد صنوبر در دو کون

بخت و دولت حشمت و اقبال و جاه و عز و شان

(۱۰- ماه صفر ۱۲۵۹ هجری)

ای زمین قدمت خاک ره تو بقیقین سرمه دیده جن و بشر و حور العین
چون رخت خوش زمه است در تو خوش بهر سرنار است از آن ماه بر آن چرخ برین
نگمت سنبل گیسوی ترا بنده شدند صندل و عنبر و کافور گل و نافه چین
نقش پائی تو بود سجده که اهل نظر بردرت سجده کنم شام و سحر سوده چین
دلم آدینه مهر است چو از بهر بشیر یاجبین است از آن جاشه سبج نقش نگین
هیچ نعم نیست بلند است اگر کاخ مراد چونکه ما راست ز جت تو عجب جبل متین
چشم دارم ز خداوند کنون خیر دو کون به نبی و بعلی و بشر محی الدین

له تیس به: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى

له خاک ره بقیقین حاشیه نسخه خطی الف ص ۵۹ (سیاه: ۱۵- سوره نوح اسرائیل آیت)

له بر زمین کز نشان گفت پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

له چون از مهر بشیر حاشیه نسخه خطی الف ص ۵۹ (حافظ)

له ع: یاجبین است از آن حاشیه نسخه خطی الف ص ۵۹

له مضبوط رسی

له ایجاد کننده دین مراد سید عبدالقادر جیلانی

آنکه ملاح رسول است بتول است علی بنده شبر و شبیر ز جان نور الدین

کن منور بقدم قدم این خانه چشم

ای شه هر دو جهان زبده آل بسین

(عاشقین و غنای بس ۱۸۱)

ای شه دنیا و شاهنشاه دین مهر خد و ماه رومی و مه جبین

نقش نعل پای پاکت بر زمین سجده گاه ماست از روی یقین

از نبی و حیدر و زهرای پاک ناز نبی ، ناز نبی ناز نبی

شد نخل از نگمت گیسوی تو مشک تا تار و خطا و مشک چین

کن منور کلبه تار و دم

از فروغ پرتو ای ماه دین

ایک پیغمبران جمله جهان حسب امر تو جمله کارکنان

وی مطیع تو جمله جن و پری وحش و طیر و طائفت انسان

زیر حکم تو نیز حور و نعیم جنت و خلد و روضه رضوان

عرش والا و نیز لوح و قلم کرسی و هر چه هست ثبت بران

له اسم خود شمر له معنی رخسار

له باغ بهشت که دارد و نه آن رضوان می باشد

له مراد لوح محفوظ

از بروج و کواکب و انجم که تماش مرصع است بدان

نی خطا کرده ام که فرانش نیست موقوف بر چه گشت بیان

بلکه عرش عظیم ما فیها کرسی و بهشت چرخ وارض زمان

یک جهانی ز بحر قدرت است وصف آن پس چه آدم به بیان

هست لابد که تا کنون گروم مقرف با قصور خود بزبان

پس کنم ختم گفتگو بدعا بهر خیر و برای صحت جان

از برای خود و همه اولاد نیز از بهر جمله اخوان

ای منور به من ختم ثنا

پرتو نور بین بسرو عیان

ای ماه مینر برج کونین وی در تقیم درج ثقلین

ای گل رخ گلشن الهی وی صدر شین تخت حریم

ای جان جهان و روح عالم فخر دارین و حبس حنین

روی خوش تست همچو خورشید ای مهر سپهر قاب قوسین

چشم مه و مهر خیره گردد بینه ترا اگر بعینین

له ع : بلکه عرش عظیم و ما فیها - جاشین و غنای الف ص ۵۸

له درج : یعنی دنیا - ثقلین مراد هر دو جهان - سر و گره جن و انس نیز اهل بیت نبوت -

له تلخیص : آیت کریمه : قَابِ قَوْسَیْنِ اَوْ اَذْکٰی - سیاه ۲۴ - سوره النجم آیت شاره ۹ -

له هر دو چشم -

شیرین دهننا نخل نمودی از کام و زبان خویش شفتین
شیر و غسل و نبات شکری با قند و مویز بی شک و شین
دارد بجناب تو هنوز خوش چشم ز بهر نام سبطین
تا سرمه کشد بهر دو دیده
بخشی اگرش ز خاک نعلین

۳۵۹

ای مه آسمان و شاه زمین صاحب تخت بخت و تاج و کین
تا بپا بوس تو شرف یابد چرخ گردد به پشت کوز ازین
به همین آرزو مثال فلک سرگون کرسی است عرش برین
نام تو بوده است خواهد بود خاتم المرسلین شهابیقین
هست بهر تو هر چه پیدا شد بر مساوات نیز روی زمین
در رکاب بیت بلبله المعراج از پس و پیش ز بسیار و بین
به هجوم ملائک و ارواح بر مساوات و فوق عرش برین
تا رود هر کسی بپای ادب طر قو به صدای روح امین
چشم دارم که تا رسی بمدد بنده را وقت نزع و روز پسین

له هر دل لب له سنت مراعات انظیر له مجید پشت

له اشاره تا غزل شماره ۱۵
له تیسر: بَسَحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لِيَلْاَمِنَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى -

(سیاره بجان آندی سوره بنی اسرائیل آیت)
له معنی هست جاو - ایک طرف ہو جاؤ رستہ چھوڑ دو - شاہی سواری کے آگے چہلار اور قریب یہ آواز لگاتے ہیں - کہ دم آخرین میات -

از پی امن از حساب عذاب عرض دارد فقیر نور الدین
باد در نزع و گور و حشر و صراط
دست این بنده دامن یاسین
۳۶۰

در منقبت

بهر دو چشم من و مهر پیر چرخ برین ندیده است و نہ بیند در آسمان و زمین
بفوج ماه رحمان و نجوم پر انوار ششی بروی زمین و مہنی چرخ برین
بشان خاتم پیغمبران شہ لولاک کہ اوست در صدف ہر دو کون در شمشین
بخاب احمد مختار و سرور کونین شفیق و شفیق و رہبر شفیع یوم الدین
شہنشی کہ ز حق میدماند از سُرطف سرور و نور بقلب حزین و چشم نمین
بجای نقش کف پای اقدسش از صدق کنند سجده ملک انس و جان حور العین
کنون سز که فرستم بر روح اقدس او بآل پاک و باولاد او بصدق و یقین
بصد نیاز و تضرع بصد خشوع و خضوع درود بچید و بیحد بحسن سوده جبین

هنور است کہ از بہر عفو تقصیرات

شفاعت تو طلب می کند بیوم الدین

له اسم خدا شاعر له کی در اسمائی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم -

له شماره ۲۵۸ در نسخ خطی الف نیست

له بحر جہان اشارہ ۱۵ غزل شماره ۱۵ - معنی قیمتی موتی -

له روز ہوا روز قیامت -

له حمدان سیاه چشم -

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۷۹)

پادشاه دوسرای یحسینؑ مولس و غنوار مائی یحسین
 محرم سر خدائی یحسین محرم اسرار مائی یحسین
 کشتہ تیغ جفائی یحسین شاه دشت کربلائی یحسین
 نور چشم مصطفائی یحسین نور باغ مرتضائی یحسین
 معدن جود و سخائی یحسین منبع لطف عطائی یحسین
 قبلہ حاجات مائی یحسین کعبہ حاجت روائی یحسین
 گمراندا رہنمائی یحسین دستگیر و پیرمائی یحسین
 شافع روز جزائی یحسین دافع رنج و عنائی یحسین
 درد مارا خوش دوائی یحسین رنج مارا خوش شفائی یحسین
 درد عالم مقتدائی یحسین مقتدائی مقتدائی یحسین

از غم و رنج عالم در ہر دو کون

وہ منور را رہائی یحسین

(۲۰۰ - رمضان المبارک ۱۲۵۵ ہجری)

پری پگاہ چو رفتم بعزم سیرچمن بنفشہ دیدم و نسرتین و یاسین و سمن

لے قبلہ حاجات مائی بہتر - بظاہر سو کا تب لے وہ پیشوا جس کی اقتدا کی جائے لے رہبر پیشوائی ہدایت یافتہ۔

ہمہ سلام کنان بر نبی و بنت نبی بہ بو تراب جناب حسینؑ شاہ حسن
 ز اجتماع جفائی کہ بر حسین گذشت بلغت است سزاوار شمر ذی الجوشن
 محبت آل پیمبر چو والدین منند ہزار شکر کہ ارثی بود محبت من
 چو اہل بیت شفا خانہ مہمان است برای دیدہ دلا گوئیت دوائی حسن
 بکش بدیدہ خود طوطیائی خاک شفا کہ ہر دو چشم تو گرد چو مہر و مہر روشن

کنون منور مسکین ز اہل بیت کرام

نجات و عفو طلب میکند ہیوم لمن

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۸۲)

تو امیر المؤمنین یحسینؑ رحمۃ اللعالمین یحسین
 سرور و سالار دینی یحسین حامی شیعہ مبینی یحسین
 اختر چرخ برینی یحسین عروۃ الوثقیٰ دینی یحسین
 من چلویم وصف ذات پاک تو کہ چنانی یاحنینی یحسین
 احمد مختار کان ختم النبی است خاتمش از تو نگینی یحسین
 وز نبی و حیدر و زہرای پاک نازنینی نازنینی یحسین

لے قاتل حضرت امام حسین
 لے "توتیائی" - یعنی سرچشم لے معنی روز جزا، قیامت کا دن

لے مضبوط دستہ یا حکم دستاویز۔

۵۹ ح: تا چنانی کہ آنچنانی یاحنینی - نسخہ خطی ب ص ۱۸۲ کہ سراسر سو کا تب ہے

لے در نسخہ خطی نازنینی نازنینی (سہ مرتبہ) کہ باز صریحاً سو کا تب نیز یہ شعر تکرار شدہ ہے۔

در سر انجام امور برود کون خوش ممد خوش معینی یاسین
 وز برای عفو جرم پیش حق چون تو خوش فلاحتی یاسین
 بهر حل مشکلات دو جهان بنده را تو با دینی یاسین
 از برای مانگه گاران بخشش تو شفیع المذنبین یاسین
 کن هنوز کاخ چشم بنده را
 کاین مکان را تو مکنی یاسین

۳۶۴

دی چه خوش گفت عند یسین بسر شاخ سرو در گلشن
 به جهان هر که است نکست خوش که معطر کند مشام ز من
 عنبر و مشک و صندل و کافور گل نسیرین و یاسین و سمن
 نذر گیسوی عنبرین شامست یا شه کربلا بوجه حسن
 مادحت عرض میکند اکنون یا شبیر ابن حیدر اخ حسن
 که سلام و درود بسجد باد بر روان مقدست از من

چشم دارد هنوز از تو کنون

حل مشکل شهاب چشم زدن

له خطی نسخین ع: کان مکان تو مکنی یا حسین درج ہے۔ جو اشتباه کاتب ہے۔
 له ع: ز پتی نذر زلف شبیر است۔ حاشیہ نسخ خطی الفص ۷۰ پر مصرع اولیٰ توں ہے۔
 له ع: حل مشکل هنوز از تو شہا چشم دارد لی چشم زدن۔ حاشیہ نسخ خطی
 الفص ۷۰ پر آخری شعر توں ہے۔

دی گزار افتاد ما را بر سیر اندر چمن خوش شگفتہ بود آنجا یاسین و یاسین
 ناگهان در گوش من آمد ندا از گوشہ خوش آواز دف و نی خواند مان پیبر کمن
 لاش متان را سزد مان غسل در شط شراب گر بمیرد بلی از برگ گل زبید کفن
 طفل طعم ز استماع قول او در مہر دل بخود آنہ خواست تا از حال خود گوید سخن
 گفتش گویا چه گوید گفت و گویم گو شکن از کجا پروانہ کو شمع است و ببل کو چمن
 کو زینجا کیست مجنون از کجا فرماد و نل کیست یوسف کیست یس کیست شیرین و من
 من دامن زین کی را عیس معشوق الہ آفتاب عشق او تا بد بعالم بی سخن
 صندل و عنبر عنبر و مشک و کافور و گلاب کردہ یکجا صد ہزاران بار گر شویم دہن
 گفتن اسم شریفش کی کجا باشند ادب آنکہ ما بوی حق کسند از وحی در پردہ سخن
 سید و سردار عالم شہسوار لا مکان ذات او در اولیاء باشد مثال جان و تن
 قرۃ العین نبی و محی الدین احمدی غوث اعظم نور عینین حسین است و حسن
 آدم مشتاق دیدار تو قربانت شوم شاہ جیلانی خدا را پردہ از رخ برنگن
 تا بخود را ہم نہ بخشی کی تو انم دیدنت یا خود آئی و نمائی از کرم رویت بمن
 بر لب دریای فیضت تا شود سیراب خلق چرخ دو لایست گروان کمشان بروی رسن

له گوشہ ای

له نمرندی یا دریا۔

له ع: یا بخدا غایت تمام از حال خود..... نسخ خطی الفص ۹۴

له گوشش کن۔

له صفت است و شعر مرتب بہنا بہت اسامی مصرع اولیٰ

له ع: ہزار بار بشویم دہن مشک و گلاب۔ ہنوز نام تو گیرند کمال بی ادبیت

له رہت

هست محکومت ملایک جن و انس و وحش و طیر
غنچه و گلهای عالم سجده بر پایش کنند
ایک از میزان فیضت آسمان یک کفّه
بخشش بوزن و بی اندازه میخواهم ز تو
از قدم رنج که کردی بان گهی بر خار زار
بردت آبدی آمرزش و عفو گناه
کن شفاعت روز محشر بنده بیچاره را
بردت شاها پناه آورده میخواهم امان
زیر حکم تست شاها گریزم است و زمین
گلرخ حق گر گذارد پای خود اندر چمن
سنگ وزنت را تواند کی رسد این فکر من
نی برنج و جبه ماشه توله و آثار من
داد کش گل زینجبت بالانشیند از سمن
نذب و مجرم منی مخفی و عاصی که من
ای شفیع روز محشر شافع یوم یمن
از بلیات و دبا و از غم و رنج و من
چشم میدارد هنور خاک را هست روغن
بامزه ای خاک را هست سرمه چشمان من

شاها اگر بمهر تو هر موی من زبان
از صد چه از هزار یکی هم نمی شود
از من چه تا محشر اگر وصف تو کنند
از صد یکی هزار یکی صد هزار یک
گویم ز رتبه تو چه فهم نمی رسد
آنجا که فهم من نرسد گویش چنان

له کفّه پدرا
له گنہگار و جرم دار و خطاکار
له یوم القیامت

گر شایست شنیده شود یا به بنفش
پیر سپهر بسته کمر بند کبکشان
شاها ز رفعت تو چو گویم که برتری
بخش اگر ز عین کرم بار در گهم
ما را چه خوف باید ز آنچه بنایم
چون آدم بجستم عنایت ز عین لطف
ما را آن خوف روز حساب است ذنوب
یا غوث در کمان ملک تیر کبکشان
ریزند بر سرم طبق نور گر ملک
بر خاک در که تو هنور ز روی صدق
سایه جبین خویش رسانش بکام جان

(عاشیه نسخه خطی ب صفحہ ۱۷۹)

منظر نور حسدای یا حسین
گوهرت را چون صدف دیدم دو کون
ای دو چشم احمد مختار را
خوش تو نور و فیضی یا حسین

له یہ شعر نسخہ خطی ب میں نہیں ہے۔ لہذا نسخہ خطی الف ص ۹۴ سے لیا گیا۔
له " " " " " " نسخہ خطی الف ص ۹۴ سے اخذ ہے۔
له اشاء: ارضاء عنا الباء فی والہا جوا نالہ (قال رضی اللہ تعالیٰ)

لیل تارم میشود روشن چو روز
همچو مہر ار رُخ نمائی یا حسین
بہر حل مشکل مداح خویش
چشم دارم گر بیائی یا حسین
سایہ ام بس ز آفتاب روز حشر
کاکل خود گر کشائی یا حسین

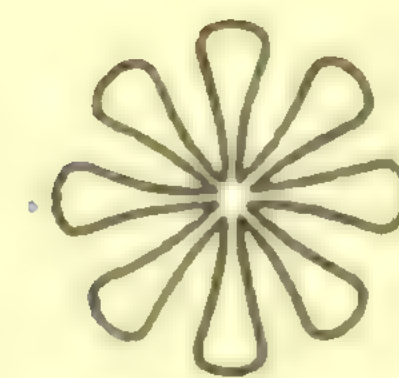
میسزد در حضرت با صد نیاز

از منور جبہ سائی یا حسین

یا رب مس وجودم ز اکسیر فقر زکُن
وز جام ذوق خویشم سرشار و بنیجر کُن
در لیل تار ہجران تا کی شوم پریشان
ای مہر اوج عرفان از ظلمتم سحر کُن
از قدرت چو خورشید از سنگ لعل ساز
از عین لطف یا رب بر بندہ یک نظر کُن
جرم بہ بخشش در حشر یا رب شاہ شیر
وز لطف خویش مارا محشور باشہر کُن

از درگہت منور دارد اُمید یا رب

نخل اُمید مارا سرسبز و پُر ثمر کُن



لے اسم مفعول یعنی حشر کیا گیا۔

لے ع: نخل اُمید اورا حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۸۲

ردیف الواو (و)

ای آفتاب ذرہ خورشید رویتو
دی طویلیای چشم ملک خاک کویتو
انداختی بساخ چو پای ای بہار حسن
گل غرق عرق گشت چو دید آبرویتو
ریحان و سنبل و گل و نسیرن یا ہمین
شرمندہ و نجل شدہ از مشک موتو
قند و نبات و شکرد فائید و انگبین
گیرند چاشنی ہمہ از گفتگوی تو
جویند انبیات کہ دریای رحمتی
گردند اولیاء ہمہ در جستجوی تو
قلم دود اگرچہ بظاہر بہر طرف
دارد دلم چو کعبہ نما رو بسوی تو

خواہد منور از تودہ اکرام منقبت

در خدمت ستادہ بود رو بروی تو

لے مراد توتیای چشم

لے بوی موی تو نسخہ خطی الف ص ۹۰

لے مراد قبلہ نما۔ جس کی سوئی شمال کی بجائے ہمیشہ مغرب کو رہتی ہے۔ جس سے تندہ کا تعین آسانی ہو جاتا ہے۔

ای برہ گم کردگان جز فضل عامت یار کو بندہ بیچارہ را تجز حضرت تو بار کو
 از برای ما گنہگاران شفیع روزِ حشر پیش حق امر حق جز سید ابرار کو
 با وجود کثرت سعیم در انکار ذنوب پیش بحر رحمت حق دعوی انکار کو
 مان میرس از کردہ من در پرسی روزِ حشر کی ز انکارش مجال و طاقت اقرار کو
 حل مشکل ہر کہ خواہد، خواہد از مشکل کشا ورنہ مان مشکل کشا جز حیدر کمار کو
 گر گل بتیجا جوید در گلستان دو کون غیر گلزار محمد مان گل بی خار کو
 جنت الفردوس باشد عقبہ آل نبی غیر ازین جنات تجری تحتہا الانہار کو
 خوش در آیدل بہر دم بردر آئنا پاک ورنہ در دربار عالی بار دو ہر بار کو

ای ہنور شکرتی زید برین توفیق نعت

ورنہ بی توفیق از مان قوت گفتار کو

۲۲۔ محرم الحرام ۱۲۵۳ھ ہجری

ای نخل مشک و عبیر و عنبر و گیسوی تو مہر دمہ شرمندہ حسن دو خدہ روی تو

لہ استفہام انکاری - ساری غزل میں استفہام انکاری ہے۔ لہ بمعنی گناہوں کی بہتات و کثرت

لہ بی غار، بی معنی ادا ت سلب لہ و بہر جو کھٹ

لہ تلخیص بہ آیت کریمہ: وَ تَشْرَ الْاٰیْنَ اَصْلُوْا وَ عَلِمُوْا الصّٰلِحٰتِ اَنْ لَّهِنَّ جَنّٰتٍ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِہَا الْاَنْهَارُ۔

لہ مراد ہے اہل بیت کرام کے آسمان گرامی جو دربار عالی میں محفوظ ہیں۔ (سیارہ الم - سورہ البقرہ - آیت ۲۵ نیز روح - سیارہ جم - سورہ الفج آیت ۲۹)

لہ برای دربار عالی رجوع بہ اشارہ غزل

لہ گیسوی تو - ہمان نسخہ خطی الف

لہ رویتو و معنی تو ہمان نسخہ خطی الف -

ہدیہ گیسوی تو تاتار و چین باشد خطا ای خدا تاتار و چین ہزار و چین موی تو
 سندان و کافور و عطر و سنبل و ریحان گل بوی خوش با گدیہ برد از کاکل خوشبوی تو
 طالع نیک مرا بسنگ کہ دیدم جہات مطلع خوش صاف بالایش ہلال ابروی تو
 سرور اسرو صنوبر راست خجالت از قدت پست شمشاد است پیش قامت دجوی تو
 خاک درگاہ نزا جاروب پرہای ملک سرمہ چشمان عور العین عیار کوی تو
 قبلہ ایمان و دین بحر محبان کوی تست مومنان راسرنگون در سجدہ باشند سوی تو
 پیل مست و اژدرو دیو و پلنگ و شیر نر ہچو رو باہ اند در پیش سگان کوی تو
 حیدر و زہرا و احمد والدین و جد تست ثبیر پاک است شاہا قوت بازوی تو

چشم میدارد ہنور یا شبیر ابن علی

جلوہ دیدار پر نور جمال روی تو

ای سروسہی پست بود پیش قد تو خورشید نخل باشد از انوار خدہ تو
 شرمندہ شدہ لعل و گل آورد عرق نیز چون دید خابندی انگشت ید تو
 چون فیض تو فائق ز حد و حصر و شمار سائل نخود ہیچ گہی دست رد تو
 عصیان مرا چون کہ شدہ باعث کثرت لطف و کرم و بخشش بحد و عد تو
 خواہم کہ بدینا و بحر شرم نبود خوف مداح مغم چونکہ ز آبا و جد تو

لہ ع: بُو در لوزہ برد از کاکل خوشبوی تو - نسخہ خطی کے نیچے یہ مصرع یوں بھی لکھا ہوا ہے۔

لہ راست قد - بمعنی رخسار

لہ بمعنی سوال سائل را رو کردن -

از غیب ندا گشت میندیش هنور نیکت بود امروز از ان نیک غد تو

چون حضرت شبیر دنیا و بحر

ضامن بخت میشود از نیک و بد تو

۳۷۳

(۱۸- رجب المرجب ۵۷۵ هجری)

ای شق قمر معجزه انگشت ید تو مہر است کہ شرمندہ شد از مہر خد تو

گویم چہ توصیف تو ای سید لولاک پیدا شد از بہر تو آبا و جد تو

یعنی بوجہ آمدہ اند این ہمہ مرسل ز آدم پی پیدایش این سہر قد تو

بنمود چو بر کثرت عصیان شب و روز تحریریں بسی بخشش بیحد و عد تو

خواہد بقیامت ز جناب تو هنور

یا شافع محشر پی بخشش مدد تو

۳۷۴

ای مندر از عرش پایہ تو می سزد جبریل دایہ تو

خوف جن و پری و دیو مدید ہر کہ آمد بر زیر سایہ تو

سبر کردی بکمر بلا ورنہ قتل میکرد یک کنایہ تو

لہ غد معنی "فردا"

لہ تلخیص: "اَفْتَرَبْتَ السَّاعَةَ وَالشَّقَّ الْقَمَرِ" (سیارہ ۲۰۰- فاطمہ یکم - سورہ القمریت شاعرہ ۱)

لہ رجوع بہ اشارہ ۱۳ غزل شمارہ ۱۱

لہ رجوع بہ اشارہ ۱۳ غزل شمارہ ۲۵۲-

عرض دارد هنورت بہ نیاز چشم بر لطف بی نہایہ تو

از کرم در دو کون تربہ من

کن بلند ای بلند پایہ تو

۳۷۵

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۲۰۱)

ای کلید مشکلاتم جنبش ابروی تو قبلہ حاجات باشد در دو عالم کوئی تو

وی بنیت جد و نہر اعلیت والدین حضرت شہر بود خود قوت بازوی تو

چونکہ ابروی کج تو خوش ہلال عید است زان بود نور روز ما خوشتر ز مہر روی تو

منت عطر و عیبر و مشک عنبر چون کنم چون مشامم کرد خوشبو کاکل خوشبوی تو

حل مشکبہای خود خواہد هنور حالیا

ای کلید حل مشکل جنبش ابروی تو

۳۷۶

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۲۰۰)

ای مطاف انبیاء و اولیا در گاہ تو کحل عین حور عین زہید غبار راہ تو

سجدہ گاہ ما محبان با ہزاران آنکسار ای جناب شتتاب پاک عالی جاہ تو

لہ کہ نہایتی دارد

لہ اول ماہ فروردین اس روز سجدہ برج حمل میں داخل ہوتا ہے - ۱۱- مارچ کے مطابق - یہ ایرانیوں کی عید ملی کا دن ہے

لہ طواف کرنے کی جگہ -

لہ صنعت ایہام

لہ پاک، خوش، عمدہ -

احتیاج عرض عالم چیست اندر حضرتت
چونکه مخفی نیست هیچک بر دل آگاه تو
من چرا بندم بشیر و پسر شاه کمر
سینه دوزخ ششم کافیت تیر آه تو
از من آید شکر احسانت کجا ایشاه من
خوش هنوز کردی لیل تا من چون ماه من

ای قضا فرمان بر فرمان تو
قدر عالی قدر هم دربان تو
مورکی را شور کی در سر نهاد
بهر سیر جبری پایان تو
کشتی توفیق بخش او را ز فضل
تابه بنید موجب کی عثمان تو
پس شمارد خویش را در روز حشر
همچو زالی در خدیوان تو
درند کو موری و کو مدحیت
مدح تو کو وصف مدحان تو
ای سکنر مور پیش نشان تو
عرش اعظم طاقی ایوان تو
مهر و انجم از گدائی پیش چرخ
ناکی و ریزه های خوان تو
گر دسی جولان سمند خویش را
چرخ هم یک گرد کی میلن تو
بس بود سیرانی کشت مرا
یک بنی از ابرکی فیضان تو
ترسد از وی رستم و نشان چو زال
هر که باشد طفلک نادان تو

له من چو بندم بشیر و پسر شاه کمر
تله کی برای اسم تصغیر و معنی تحقیر این جا - در بیشتر اشعار - ابرکی - برگگی - موجبگی - و غیره هم
تله صنعت تلخیص - پیرزن - مصرعیدار - یوسف علیه السلام -
تله طاق کوچک
تله صنعت ایهام - هم جد اجد رستم و هم پیرزن -

خاکی خشک مرا سیراب کرد
آبکی از موجب کی عثمان تو
هر یکی چون مورکی آورده ام
جانکی خود را پی قربان تو
جنت فردوس و طوبائی بهشت
برگی از روضه رضوان تو
ایچه فرمودی تمسک لی بهما
سیدا دست من و دامان تو
آدم بهر مداوا بد دردت
حاذقا درد من و درمان تو
میتوانی عیب ما پوشیدنی
ساترا عیب من و کتمان تو
شهنشوار ابلق لیس و نهار
بسته حکم است زیران تو
کیقباد و قیس و دارا و جم
هر یکی شاه گدای نان تو
بهر عفو جسم بی انداز ما
دوره کافیت از غفران تو
خاک روب گلشت باد صبا
سر و هم جاروب کی بستان تو
هست کافی بهر حل مشکلات
التفات گوشه چشمان تو
مهر و ماه و انجم و افلاک عرش
کرده حق جمله بلاگردان تو
شیر لزد از سگان در گمت
پس چگوئیم قوت شیران تو
از کرامات کمال تو نخست
روز اول روزه رمضان تو
میکند سر سبز در یک لحظه
مزرع خشک مرا نسیان تو
من زیم شرمنده از عصیان خویش
خواست تقصیر مرا احسان تو

تله صنعت مرعاة النظیر تله دوره ای کافیت
تله التفتاتی گوشه چشمان تو
تله ابر بهار

شاهی تختین می زبید ترا ای روان برانس و جان فرمان تو
 سینه های دشمنانت را شها میکند کارسنان شرکان تو
 لطف بی اندازه ات خواهم شها چشم دارم فیض بی پایان تو
 مدح تو از من کجا آید مگر حق کند وصف ترا شایان تو
 کعبه تنهای ما بیت الحرم قبله جانهای ما جیلان تو
 هست دست آویز هر درمانده در دو عالم گوشه دیاران تو
 آبروی و دولت اقبال مجاهد هر چه ما داریم جمله زان تو
 بی تکلف خورده ایم و میخوریم ما میدان نعمت ایوان تو
 شمسوارا لامکان جولانگمت نه فلک کویت از میدان تو
 هد شرعی پوششیان را زنند ما یکی مستیم از مستان تو
 در شبستان نبی و هم علی خوش همی تا بدمه تنابان تو
 چشم آن دارم که نام من شود داخل اندر دفتر دیوان تو
 گره دست من فندش با کنم صد هزاران جان و دل فرمان تو
 ای گل گلزار محبوبی حق هست طبعم بلبل لبنان تو
 پادشاه هر گدا امیدوار از کمال بخشش و احسان تو
 در خود گفت ام مدح و ثنا از تو خواهم صلّه شایان تو

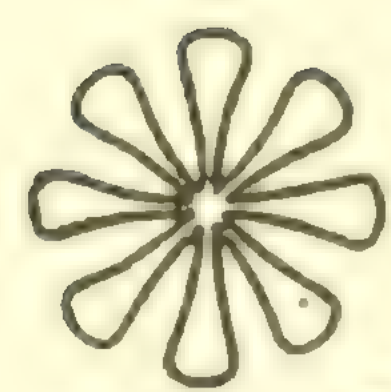
هست نورالدین غلام درگمت

هم قلندر زندگی زندان تو

بده شفا بدو چشم رده رسیده او بروب گرد و عیار از سواد دیده او
 بصارتش که چو آه بر دیده است از او بدمش از دگر آهوی رمیده او
 چو باز نور پریش ز آشیانه چشم دگر بجانه رسان طائر پریده او
 چو عنکبوت مرض پرده کرد بر چشمش ز چشمهاش ببر پرده تنیده او
 جناب سید شیر بن علی ولی به بندگی تو قائم بود عقیده او
 بچشم خیر بندرت چو می کشد چله قبول کن ز کرم چله کشیده او

هنوز از تو شفا دو دیده انهر

شها چو کرد طلب ده شفا بدیده او



ردیف الہا (۵)

۳۷۹

ای بفرج انبیا و اولیا خوش پادشاه وی جمع اتقیا اندر کواکب ہچو ماہ
نامہ اعمال من گرد پر ز فسق است فحور و ز کردم ہیچگی در عمر خود غیر از گناہ
مشکلات ہر دو کو نم میشود بی شبہ حل چون کنی از عین لطفت سدا نیمی نگاہ
آدم در خضرت یاسید لولاک شان چون دیدم جز جناب مامن جای پناہ
از تو میخواہد ہنور یا نبی با جہد و جہد
صحت و اقبال و دولت عزت اکرم و جاہ

۳۸۰

شعبان ماہ ۱۲۵۶ ہجری

ای سران را سرو شہان را شاہ وی بہر جا و بہر کجا ہمراہ
ساتر و غافر عیوب جہان وی نمائندہ رو گمراہ

لہ جوع بہ اشارہ ۱۲ غزل شمارہ ۱۲ لہ یابی بحدود مدح حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۱۰۱

خاق و رازق رخص و شریف روشنی بخش مہر و نہرہ و ماہ
از تو خواہد ہنور مسکین بہ نیاز تمام شام و بچاہ
امن و ایمان خیر ہر دو جہان
بحق لا الہ الا اللہ

۳۸۱

ای شہ تخت ولایت صاحب تاج و کلاہ باشدت شاسی ز ماہی پادشاہ تا ماہ
ظلمت پای چہرا غم نکتہ خوش گفت دی ہر کہ میخواہد امان باید کہ گیرد پای شاہ
پاٹ گیرم تا کہ باشم در امان اندر دو کون از بلیات دو عالم ای شہ عالم پناہ
چشم دارم از جنابت ستر عیب نشین آرزو دارم ز چشمت گر نمائی یک نگاہ
عرض میدارد ہنور با ہزاران انکسار
اکرم یا شاہ جلیل از پی عفو گناہ

۳۸۲

نسخہ خطی ب ص ۲۰۹

ای کریم اکرم عالم پناہ ای حیم ارحم انجم پناہ
کاروان غمہای بندہ را شومی اعمال شد چون سد راہ

لہ ایک ہی دایہ کا دودھ پینے والے دو بچے فریخ کہلاتے ہیں۔
لہ اشارہ بہ کلمہ طیبہ لہ اثر یا تا تحت اثری
لہ نکتہ ای
لہ پانیت - پای تو
لہ مراد شیخ عبدالغفار جیلانی

از وصول بارگاه عالیت چاره ام کو ای معنی بارگاه
پس بگو تا من چه سازم چاره اش چون نمیدارم عزت جایی پناه
هان مگر گوید بصد عجز و نیاز دست بسته جبهه ساین پرگناه
بنده اتقر هنور بر درت کز دفر جرم آمد عذر خواه

مشکلم بکشائی ^{لله} یا علی

چون تویی مشکلمشائی اشتباه

۳۸۳

ای که با بخت نکو بر در شاه آمده مرجان خوش ز بلا با به پناه آمده
میکنی توبه پس از جرم و دگر می شکنی باز خوش آچو پی عفو گناه آمده
گرچه بگذشت همه عمر تو در گمراهی بارک الله چه خوش باز براه آمده
نوش بیفکند نظر چون تو خورشید نجف لعل از سنگ شدی زیر نگاه آمده

غم مخور هیچ هنور ز سوال محشر

باز پرست که کند بهره شاه آمده

۳۸۴

۲۲ - محرم الحرام ۱۲۵۵ هـ

ای که بازلف کج و چشم سیاه آمده بر سر کشور دل خوش سپاه آمده

له استفهام انکاری ^{له} بی غلط ^{له} تحت تاثیر شعر حافظ شیرازی ای که با سلسله زلف دراز آمده - فرصت باد که دیوانه نواز آمده
که مراد مولای مشکل کشا حضرت علی
له استفهام انکاری نیز در نسخه خطی ب ص ۲۴ - همراه شاه آمده "درج است - حافظ شیرازی

نقد ایمان و دل و جان به نثار قدمت چون نیارم که بدین حشمت و جاه آمده
مرجا آمده خوش چه صبا در گلشن خوش بیا خوش شب بجز چو ماه آمده
بخت بیدار من است اینکه ترا دیدم صبح چشم بد دور چو خورشید پگاه آمده

میکند عرض دلیرانه هنور اکنون

الکرم گو چو پی عفو گناه آمده

۳۸۵

(حاشیه نسخه خطی ب صفحه ۲۰۴) - (۲ - رمضان المبارک ۱۲۶۳ هـ)

ای وجودت پرتو نور اله وی ز جودت عزت اقبال و جاه
هست در آئینه دهر از رخت عکس هر دو عارض این خورشید و ماه
قلبهات چون قبله مقصود ماست وی تویی اجداد مارا قبلگاه
شام عم را صبح کن ای مهر رو از تو کافی بهر مانیمی نگاه

در برای حل مشکل زود آ

بهر امداد ای شه انجم سیاه

۳۸۶

حاشیه نسخه خطی ب ص ۲۰۵

بخدائی منزله از اشباه عرض دارم که ای شهباز شاه

له صفحه ۲۰۴ - نسخه خطی ب که حاشیه پر ایک فردیون درج ۷ : ۵
اے که در کشور دل بهر نظام آمده
خوش بیا با ده عیشی و بجام آمده

له قبله گاه ^{له} بائی تسمیه

له یک مبرا

له آمد و نظیر - مراد اینجا که توبه نظیر و ثانی هستی -

کرده ام گم ز پشت و رو ای آه نامه خوشتن ز جرم سیاه
 در بهر یک دمی که رفت از عمر سرزد از بنده صد هزار گناه
 و رچه من فاسقم و گم فاجر و رچه من عاصم و گم گمراه
 لیکن این بنده هست چون ز ازل بنده بندگان شیراله
 پس ز فضل عمیم خود چه عجب گم به بخشی مرا بحضرت شاه
 و ز تو خواهم بچشم هر که بود بهر این خاندان ما بدخواه
 همچو تیر و نان و خنجر و تیغ نوک هر موی بنده شام و پگاه
 که ندارد منور مسکین

جز در اهل بیت هیچ پناه

تو اندر فسق هر چندی یگانه خود غم ز انقلابات زمانه
 چو ما الا پیشگاه خویش از لطف ترا بخشیم تشریف شهبانه
 چو ما شایم و تو ز احباب مائی ترا بنیم بچشم دوستانه
 که ما غافل نه ایم از حفظ روزت ہم از هر گونه امن تو شبانه

ترا گویم ترا گویم منور

بشکر حق بخوان اکنون دو گانه

له بارگاه معلی
 له خلعت

ساقیا زود شو کن آماده بزم عیش است ساغر باده
 نی یکی و دوسه و چار و نه پنج نی شش و هفت و هشت نه یاده
 ده نه صد صد نه بل هزار اگر ضرب این جمله گم کنی له باده
 اکتفا نیست بی حساب بده در حسابت گم چه افتاده
 تا شوم مست آن عزیز اله که خدا قدرت خودش داده
 آنکه او پیشتر بسان امام بصف اولیاست استاده
 لشکر او دلی و اقامت است گم سوار است دور بود پیاده
 آن عزیز خدا که در کونین غفلت از حسن رویش افتاده
 آنکه بر دوشش اولیاء الله قدم خویش راست نهاده
 نازنین محمد است و علی نور عینین هر دو شهباده

ای منور بگو درود و سلام

روح او را بسجده افتاده

(ماشیه خطی ب صفحه ۲۰۴)

شهنشاه شهنشاه ترا شاهی ز ماهی ست تا ماه

له صنعت سیاق الاعلاد له صنعت ایهام و صنعت تجنیس خطی تام
 له مانند گم جمع و تدوید اولیاد کی ایک جماعت کا نام جس کی کل تعداد دنیا میں چار ہے۔
 ۴۴ از سبک تا سما از برای یا ثریا

چگونه شکر احسانت پس گویم که ممنونم شهنشاه به راه
 چون این گمراه را خوشبوی زلفت بدایت کرد سؤیت شکر الله
 متاع نگفت زلفت خریدم بنقد جان و دل الحمد لله
 کند عطر و عیبر و مشک و عنبر
 منور نذر گیسوی تو یا شاه

۳۹۰

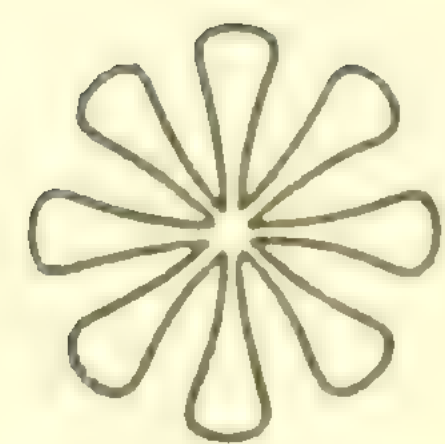
عرضی است ز بنده مجسم بگناه گم کرده ره و گناه کار و گمراه
 یعنی در حقیر حق زشت عمل پر جرم و خطا و مجرم و نامه سیاه
 لرزنده چو بید از وفور عصیان شرمنده ز فعل بد عیاذ بالله
 با عجز و نیاز و انکسار و الحاح در سجده نهاده سر به پیشیت یا شاه
 از لطف و عنایت عمیم بسجده بخشائی گناه ما باین عرض بگاه
 دانه بر کنی و هر دو سبط و زهرا کن عل عقود بسنده بانیم نگاه
 صد شکر و بشارتیم ز اقبال دعا چون داد سزوش غیب بامن نگاه
 کای قنبر پاک تو مرا خوش بامن دی حضرت تو برای جای پناه
 شاها بدو چشم خود منور اکنون
 تا سرمه کند خاک ریت رو بد راه

له خدا پناه ده
 له حل مشکل
 له فرشته نیب

۳۹۱

(ماشیه نسخه خطی ب صفحه ۲۰۴ — ۲- رمضان المبارک ۱۲۶۲ هجری)

قالب قوسین چو شد بزم ترا کاشانه گشت بر شمع خست روح این پروانه
 و ندران شب ز پی شادی این محفل قدس مهرومه کرد فلک جسم می و پیمانه
 و ندران بزم که قدس که حق بود حبیب دیگری تا نرسد زان ملک پروانه
 یا رسول عربی چو محفل توئی غیث کرم ز آتش دهر مرا از کرمت پروانه
 در خریداری گردت ز زمین لیل و نهار
 چرخ گردد به مه و مهر پی بیعانه



له غزل شماره ۳۸۸ نسخه خطی العنبر موجود نہیں۔
 له تعلیم بہ آیت کریمہ: "قَالَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ" سیپا: ۱۰۴- سورہ والنجم آیت شماره: ۹
 له مراد روح الامین - حضرت جبریل علیہ السلام
 له صنعت تمینیس نام و ایہام۔

ردیف الیا دی

۳۹۲

از تو دارم هر چه باشد آب و آتشم یا علی
 از تو ام وین جمله باشد از تو روح و جان دل
 آرزو دارم که سازم تو نیای چشم جان
 از برای حل مشکل زود آ مشکل کشا
 سوی جرم من مبین و عفو فرما گرچه من
 آنچه در وصف تو گفتم گرچه نبود لایقیت
 چون سلیمان دعوتی موری پذیر از لطف خویش
 گویم اکنون شمه از حال شاه کربلا
 حضرت شبیر گفتی در میان خاک و خون
 از تو بودم از تو هستم از تو باشم یا علی
 لحم و شحم و عظم و جلد و جسم و لا شحم یا علی
 خاکبایت آید اندر دست کاشم یا علی
 تا یکی در انتظارت بوده باشم یا علی
 بت پرستم بت فروشم بت تراشم یا علی
 ز آنچه قول من چه باشد من چه باشم یا علی
 دعوت نان جوین و دال باشم یا علی
 در فرارش چون دو عارض می نماشتم یا علی
 یانی بنگر لباسم بین من و آتشم یا علی

له مراد - روکھا سوکھا

له گوشت پوست اور ہڈیاں

له بچونا

از برای سید الشہداء بدشت کربلا از دو دیدہ با ارادت آب پاشم یا علی

عنض میسار و منور یا شہید کربلا

ستر عیب انما سنگر قماشم یا علی

۳۹۳

۵ - نصر المظفر ۱۲۵۱ هجری

امروز پہلو می زند جرم بطاعت یا علی از لطف خود کردی مگر ما را شفاعت یا علی
 گرد و بطوف حضرتت پیر سپهر مخنی شام و سحر بسته کمر بہر اطاعت یا علی
 دین و دل و ایمان و جان بہر نذر آورده ام پذیر از روی کرم زین بی بضاعت یا علی
 خواہم ز زمین و صفت تو سال و مہ و اسبوع نیک روز نکو شب نیک تر فرخندہ ساعت یا علی
 ردد منور خاک در بر در گمت بنہادہ سر

خواہد بشبیر و شبیر از تو شفاعت یا علی

۳۹۴

ای حکم تو زمین است بہ پشت سکی غیر حکم تو نیابد ز غزالی رکبی
 زیر حکم تو بشمارہ سبع و بہرچ فلک پیر روان است بہ پشت خمکی
 دادہ تست خدایا چہ بشاہ و چہ گدا گر پولاء باشد و رقلیہ و نان و نمکی

له فلک کوہ پشت ۷۷ یعنی ہفتہ سات دن ۷۷ یعنی ماہی

۷۷ اس تمام نظم میں آخری لفظ بطور اسم تصغیر استعمال ہے

۷۷ سات مشہور سیارے، شمس، قمر، زہرہ، عطارد، مریخ، زحل، مشتری -

۷۷ آسمان کے بارہ برج: برج حمل - ثور - جوزا - سرطان - اسد - سنبلہ - میزان - عقرب - قوس - جدی - دلو - حوت

۷۷ پلاؤ

چشم دارم ز عنایات رسول عربی بر سر بنده گزیند نیاید دمی
 چون که عصیان من و جرم من از حد گذشت دی بیاد گنهم ز آشک روان بدمی
 بلکه نومید بدم تا که ز دورم ناگاه طبلهای کرش داد صدای بمکی
 کای گنگار مترس از گنه و زود بیا بسوی فضلش نگهی کن که نداری نمکی
 ای هنور ز خدا زود طلب کن کافیت اندکی ازیم فضل دی و زان هم مکی
 لله الحمد همه نامه من شست ز فضل

از سحاب کرش قطره وزان هم بمکی

۳۹۵

(عاشقین نسخه خطی ب صفحہ ۲۲۸)

ای فدای روی خوبت مهر و ماه و مشتری دی فلک با مهر و خاک درت را مشتری
 در شب تاریک و ره باریک کی ره گم کنم چون تو مارا در دو عالم رهنما و رهبری
 پاکد شایا سرور حاجت روا یا رهبر هر چه در وصفتم بگویم زان چو بس بالاتری
 پس نمیدانم چگویم بمانم گویم سلام ای که شایا زرا شعی و سرور انرا سروری
 لطف فرما با هنور صحت و اقبال و جاه
 ای نه مشکل کشا خوش حیدری و صفدری

له بم - موسیقی میں اوچی سرور ڈھول کی اوچی آواز

له صنعت بجنیس نام و ایہام - مشتری در مصراع اولی شاعر در مصراع ثانی خریدار و گاہک
 له بیشتر درند و صنعت شکن، ہر دو لقب حضرت مولای مشکل کشا

۳۹۶
 در نعت

ای شہ تخت نہایت یا محمد مصطفیٰ دی مہ برج نقابت یا محمد مصطفیٰ
 از برای کحل چشم انجم و سیارہ ما چرخ میر و بد تراست یا محمد مصطفیٰ
 میشود شرمندہ نور رخت مہر مہنیر میکشائی گر نقابت یا محمد مصطفیٰ
 میرود ظلمت ز عالم گر نمائی از کرم عارض چون ماہتابت یا محمد مصطفیٰ
 می نماید روی خوب تو درخشان ہمو ماہ در دو زلف چون سحابت یا محمد مصطفیٰ
 میروم ہر سو کہ میرانی براق خوشخرام چون غبار اندر رکابت یا محمد مصطفیٰ
 از کمال فضل و الطاف جناب تو شدہ چون ہنور بار یابت یا محمد مصطفیٰ
 باہزاران انکسار و عجز و زاری و نیاز عرض دارد در جنابت یا محمد مصطفیٰ

وقت نزع و در گذار پل صراط و روز حشر

ساغر مہ دہ از شرابت یا محمد مصطفیٰ

۳۹۷

عاشقین نسخه خطی ب ص ۲۲۲

ای ضمیر اقدس تو ہست چون جام جمی نہ غلط گفتم نہ جامی آفتاب عالمی
 کوس اقبال تو کو بان میکند ہر ہفت چرخ از طبول سبھ سیارہ بازیر و بمی

له اصالت، شرافت، نجیب الطرفین ہونا۔

له سروری نیز قوم کے انساب کا علم ہونا۔

له نزابت تو، بمعنی خاک تو۔ خاک بمعنی قرار و مقدر حضور۔

له رجوع بہ اشارہ غزل شمارہ ۵۵ رجوع بہ اشارہ ۴ غزل شمارہ ۳۹۱

له اصطلاحات موسیقی - اوچی نیچے سر۔

صد هزاران آهویان چین می آید مشک
تا بود زلف تو مشک آگین شما در هر دمی
زین جهت می بنمیش هر دم پر از مشک ختن
چین هر موئی و هر تاروی و هر پیچ و خمی
پیش شان و شوکت و جودت بود افسانه
شوکت و شان سلیمان و سخای حاتم
آدم آوده دامن گو به پیشت یا علی
می نماید شست و شولیش خود تر در کیدی
گر به بخشی از عنایات خود و اکرام خویش
قطره از ابر رحمت یا منی را از می
چون توانی حل مشکها گنی در لحظه
پس گذاری کی محبان را شما اندر غمی
عرض میدارد هنوز در جنابت یا علی
ای به پیشت حل هر مشکل بود کاری کمی

چشم دارد تان بنده تو بعد ازین
درد و رنج و خوف و غم و فکر و هم غمی

(حاشیه نسخه خطی به شماره ۲۳۲)

ای که از حال بنده دانائی
وی که دانای راز دلهائی
مالک الملک شافع مائی
عرض دارم بجه فرسائی
یا علی انت انت مولای
بهر املاد بنده گره آئی
چشم دارم که لطف فرمائی
بهر عینین و نور بینائی

له ع صد هزاران آهویان چین نسخه خطی الف ص ۱۰۹

له افسانه ای

له صنعت حسن تلخیص

له قطره ای

له لحظه ای

له صنعت تجنیس خطی تام نیز صنعت ایهام

بمجان چه نیک طجائی
بمنور بگو که از مائی

(حاشیه نسخه خطی ب ص ۲۳۲) (۲- رمضان المبارک ۱۲۳۲ هجری)

ای که از مهر احمدی ماهی
تو زبید در اولیاء شاهی
گر نکردم بغیر عصیان هیچ
در زرقم مگر به بیراهی
من چه گویم ز حال خود پیشت
چون ز عالم تو نیک آگاهی
خیر خواهم ز درگفت که ز حق
میدانی هر آنچه می خواهی
خیر کونین بخش و نام نگو
با هنوز ز ماه تا ماهی

ای که بر تخت نبوت شاهی
بهت حکم تو زمه تا ماهی
ز زلف دل من گشت سره
تا زدی سگه الا اللهی
وصف روی تو چه آید از من
ماه رویان جهان را ماهی
دیدن روی تو خواهم شب روز
ورنه بنام رخ خود را گاهی
شو شفیع چو برای اُمت
روز محشر تو شفاعت خواهی

له ورنه زرقم - نسخه خطی بی بی بی درج سه

له فعل متعدی متعدی

له ع : حکم تو هست ز ماه تا ماهی - حاشیه نسخه خطی الف ص ۱۰۸

حاجتی نیست بعرض احوال چونکه از حال دلم آگاهی
یا محمد نظری کن از لطف
منور که تو شاهنشاهی

(حاشیه نسخ خطی ب صفحہ ۲۱۴)

ای که برتر ز فهم و ادراکی خالق مهر و ماه و املاکی
از تو باشد هر آنچه هست بود مالک ملک و ملک و املکی
من چگویم بوصف تو الا قادری و منزله و پاکی
خالق آتشی و خالق باد خالق آب و خالق خاکی
دی ز دامن گل چو پر سپید که چرا پر ز خونی و خاکی
گفت با درد و رنج و خزن الم اشک ریزان و پر غم و باکی
کین نشاتم ز کربلاست بحر -----
خواه اکنون منور از تو بحر ای که برتر ز فهم و ادراکی
غم شبیر پاک و غیر غمش
صافی دل ز خزن و غمناکی

ای مالک ملک جاودانی شاهنشاهی و شاه جهانی
خلایق زمین و آسمانی رزاق جهانی و جهانی

تبار عیوب زندگانی کشف کردب انس و جانی
وز نعم و بهم تو میرانی از تست امید و شادمانی
آنی که خداے دو جهانی آنی که ز تست زندگانی
آنی که غم مرا ستانی آنی که شفیق و مهربانی
آنی که مراد دل تو دانی آنی که بمقصد رسائی

خواهد ز جناب تو منور

ایمان و امان و کامرانی

(حاشیه نسخ خطی ب ص ۲۴۱)

ای که ماه منی و شاه منی مالک جسم و جان و روح و تنی
بهر مہرت نگین دلم زبید نه نگین عقیق و نه یمنی
من چگویم بوصف تو الا همه با معتنبد و آنت غنی
از تو خواهم که بیخ شجره غم از دل حاکم خود بکنی
ساز حل مشکل منور
ای که شاه زمین و هم زمینی

(حاشیه نسخ خطی ب ص ۲۴۰)

ای که مهر سپهر ایمانی ماه تابانی اوج عرفانی

له ج : از غم و بهم حاشیه نسخ خطی الف ص ۱۰۴
له زندانی بجای زندگانی - حاشیه نسخ خطی الف ص ۱۰۴ که مرید اشتباه کاتب ہے۔

بحر زحمار و ابر نیسانی در شوار بحر ایقانی
 شافع انس و شافع جانی جان جانی و جان جانی
 سرور و پادشاه و سلطان ماه سیاه و شاه مردانی
 بنده احقر منور را
 بیچس جز تو نیست میدانی

بُتی دارم عجیبی رشک مایی برویش مهر لرزد از نگاهی
 سر بر حسن را خوشش پادشاهی شهنشاهی شـ عالم پناهی
 ز احوالم تعاف تا کی آه! ز ناز و عشوه بان داری سپاهی
 سر بر مهر خود زان تو گردد عزیزا تا کی باشی پچاهی
 نه بینی روئی صبحی تا بحشر گرفتاری شب زلف سیاهی
 بدرگاهت نمی آیم تویی دست ز کسب خویش دارم صد گناهی

منور عرض میسازد بدرگاه

نگاهی شاه جیلانی نگاهی

له ابر بهار
 له نهایت قیمتی مرقی
 له بحر یقین

له ع : تقدیر جان از پرتو جان بود (رومی)
 له ع : ایچکی از تو بنده میدانی دماشیه نسخه خطی الف ص ۱۰۵
 له ع : ز ناز و عشوه باشی گاهی نگاهی - نسخه خطی الف ص ۱۱۹
 له صنعت حسن تعلیم

بخدا که من ندارم بجز امید گاهی تو شاهی و پادشاهی نه بجزت مرا پناهی
 تو کفیل کارهای چو مرادین دنیا نه سزد تفکر ما با مور هیچ گاهی
 چو شها شفیع مانی بخدا مرا به بخشای ز حقیر گم نیاید بوجود جز گناهی
 شه کربلا خدا را نظری بسوی ما کن که بر اهت ایستادم ز برای کین گاهی
 سگی از سگان کویت چو منور است

لجبا رود از اینجا ز در جهان پناهی

بر آری گرز زلف عنبر بینی حسین ابن علی روی حسینی
 ز نخلت بر نیاید ماه هرگز نماید مهر بر چرخ بر بینی
 نماید ظلمت اندر سز بینی نماید ماه رو کس در زمینی
 وگر خود را نمائی بی تکلف ننازد بان بعالم ناز بینی
 غزال مشک در چین تا شنیده که صد چنینش نمی ارزد بچینی
 ز زلف عنبر بنیت زین خجالت نیاساید زمانی در زمینی
 بود گیسوی مشکین تو مارا عجب در دوسرا جل امتینی
 فدای زلف و روی تست شما اگر کفر است و در ایمان دینی

له ع : کار ساز ما بعنکر کار ما - منکر ما در کلما آثار ما (مولا روم)
 له بوجود جز گاهی - حاشیه نسخه خطی الف ص ۱۰۲
 له بسنی مضبوط رسی

ز ابروی خوشت آید بهر ماه هلال از رنگ با پشت خمینی^۱
 محمد حاتم آمد انبیا را توئی در تماشای همچو گلینی^۲
 بهمدت بود شا با همچو دایه انیس و مونس روح الایمنی^۳
 یقین دارد شفیعیت روز محشر اگر احمق بود در پیش بینی^۴
 نزدیک جز نبی زهر و جیدر دگر جز شربت ثنا با قرینی^۵
 نثار تا کند سبزه سیاره فلک گردانست با پشت خمینی^۶
 اگر بندی به پشت ابلق دهر رکابت ماه و نور چرخ است بینی^۷
 بیا در دیده ام ای نور احمد که آرام مکانی با مکینی^۸
 ز بهر حل مشکبای کونین که تعبیر است از دنیا و دینی^۹
 نه محتاج زمین شاه شبیر کشم تا چله^{۱۰} یا اربعینی^{۱۱}
 ز دوده رنگ نعم ز آینه دل ربودی حزن از قلب حزینی^{۱۲}
 غلام اهل بیتم از دل و جان نمیدانم که بینی یا مبینی^{۱۳}
 خدا یا بار ده تا کفش پایش که بوسم کاف و فامراه شینی^{۱۴}
 دل و ایمان پر دت کرده گویم که بسپر دم امانی با بینی^{۱۵}

۱- صنعت حسن تعلیل ۲- حضرت جبرائیل علیه السلام

۳- اسم فاعل - دانا و دور اندیش - صنعت تضاد ۴- رجوع به اشاره ۵- غزل شماره ۳۹۱

۶- چکر آهوا ۷- چله ای - بمناسبت چهل روز

۸- مصراع اولی و مصراع ثانی میں افعال کی مطابقت نہیں - مصراع ثانی میں ربوده ہو تو بہتر ہے یا زود دی

۹- بزرگ و کوچک

۱۰- ک - ف - شش - کفش ۱۱- صنعت تلمیح -

ندادم حور عینی آرزوئے بدہ جایم بنزدت بزمینی^۱
 بہ نزع و گور و حشر و برسرِ پل من و دامن آلِ یاسینی^۲
 گدای درگمت بود است باشد دگر شاه بہست و صحرانشینی^۳
 تنادہ بردرت یا شاه شبیر منور ہم گدائی کمترینی^۴
 بیا با جام کوثر بر سراد بوقت نزع و در روز پسینی^۵

۴۰۸

(۲۹۷ محرم الحرام ۱۲۵۱ شمسی)

بروی خوب یار ما مگر دام است گیسوی دو چشم شوخ و شنگ آمد دو جاست جادوی^۱
 صبا خوشبوی صد بار مشک چین بیاوی مگر بیجانہ میخا ہی ز چین زلف خوشبوی^۲
 برو برگرد صافست گویم ای باد صبا عاشا نمیزید چو صد تانار چین بیجانہ موئی^۳
 ز گیسوی شبیر ابن علی سرتاج مہربان نگارے گلخارے ماہ رخسارے سمن بوئی^۴

منور آرزو دارد ز زلف عنبرین او

معطر تا مشام خوشتن سازد بخوشبوی

۴۰۹

بریاض کا مگاری تو کہ باد نو بہاری ز نہال بختیاری تو پہ شاخ و برگ اری^۱
 می جام در نگاری تو نشاط بیخاری ز جگر کباب داری تو نگار گلخاری^۲

۱- یکی از اسامی سرود کائنات (دیین)

۲۵- عمر الحرام ۳۵۳ھ

تو آن شاہی کہ داری چون صنوبر قد و بلندی
تو آن ماہی کہ در عالم نباشد چو نتو ماہ روی^۱
رخت را ماہ چون گویم کہ ما را نیست گیسوی
نہ دندان و دندان فی خال و خط و چشم و ابروی^۲
نہ بینی و لب و رخسارہ دارد روی مہ ہرگز
ندارد عشوہ و نازکے کہ چون سحر است جادوی^۳
بمجم گلخان مثلت نشد پیدا باین خوبی
نہ خوشنوی نہ خوشگویی نہ خوش موی نہ خوش روی^۴

منور چشم میدارد کنون در صلہ مدحت

کہ سردی در کنار آورده بنشیند لب خوبی

چو ساقی کرد سرشام بجای ز ذوق سید عالی مقامی
حسین ابن علی سرتاج عالم بود جدش شہ خیر الانامی
شہید کربلا ساقی کوثر برای ہر یکی از خاص عامی
شہ شہیر شاہ دین و دنیا کہ بر جوش درود است سلامی
شہان جملہ عالم خاکرویش سکندر بندہ آتش دارا غلامی
فیوضاتش بود بہر مہمان مثال طشت افتادہ ز بامی

۱- مہ روی - عاشیہ نسیم علی الفص ۱۱۵

۲- سرور دانی و لیکن سرور رفتار نیست ماہ دانی و لیکن ماہ و گفتار نیست
۳- رخ تو دخی بہ مہ ندارد کہ مہ و زلفت سپید ندارد (سعدی)

دکلم الشہداء

۴- مہ خوش موی نہ خوشنوی نہ خوش موی - عاشیہ نسیم علی الفص ۱۱۵

فلک دارد دو قرص بان مہ و مہر
وظیفہ از جہاںش صبح و شامی
رخش چون کعبہ خاش جہر اسود
دہانش زمزم بیت الحرمی
چگونیم وصف رویش را چگونیم
چو خورشید است یا ماہ تمامی
ز گیسویش چگونیم نگہت از وی
بروپیک صبا در چین بوائی^۱
بروی و گیسویش خواہد منور
مبارک صبحی و فرخندہ شامی

از ان خواہم بروح او شب روز

درودی و شنائی و سلامی

(۲۴- سوال المنظم ۳۵۳ھ)

چون توئی امید گاہم یا حسین ابن علی
ہر چه خواہم از تو خواہم یا حسین ابن علی
قامت را عن و بر روح تو گویان صلہ سلام
در دو عالم خیر خواہم یا حسین ابن علی
بہر حل مشکلات دفع رنج و عفو جرم
پس ز چہمت یکنگاہی یا حسین ابن علی
چون توئی ساقی کوثر بہر ماہ در روز حشر
ساغری زان ماہ بہم یا حسین ابن علی
ہست نام پاک تو از بہر حل مشکلات
در دشت و صبح گاہی یا حسین ابن علی
ما مہمان راست بہر حل مشکل با نیاز
آشنات سجدہ گاہم یا حسین ابن علی

۱- روزی و روزینہ

۲- حرم کعبہ میں لگا ہوا سیاح پھر چہ زائرین ہوسہ دیتے ہیں۔

۳- پیام بر ۴- مستعار بطور قرین

۵- صنعت تضاد و صنعت لغت و نشر مرتب ہر دو بہم۔

۶- مصرع اولی ادھر مصرع ثانی ضار کی مطابقت نہیں۔ د- ماہ سجدہ گاہم

در لیل تمار زلفت ہر حلقہ ایست مایہی از گیسویت بمقصد ہر تار شاہ راہی
توصیف حسن رویت از من شہا چه آید چشم جہان ندیدہ همچون تو کجکلاہی
نامت شبیر و اُمت ہر ای پاک باشد ای والد تو حیدر شاہی جہان نپاہی
یکقطرہ ز آبرویت از بہر راست کافی بس ہر مورد باشد کشتی ز برگ کاہی

بر در گہت ہنور اتادہ چشم دارد
ای نور چشم حیدر از لطف یکنگاہی

دلا خوش باش چن پرت بود محبوب سبحانی شہشاہ شہان اعنی جناب شاہ جیلانی
دہانش چشمہ حیوان بود چون مامردان از رخ خوش گس رانی سزدگر خضر سا
چه حاجت با جواہر دارد آئینہ رودر آرش لبش یاقوت و در دندان چپانش سلیمانی
تلاوت میکنم از روی خوش پنج سورہ را شنو از من مفصل نام ہر یک گر نمیدانی
ز لب کوثر ز زلفش لیل و النور از دہانش ز یک خسارہ اش شمس و قمر از جانبشانی

لے نسخہ خطی ب ص ۲۳۵ اور نسخہ خطی میں تفاوت ہے جہاں ز ابرت ہے جو بہو کا تب معلوم ہوتا ہے۔

لے چشمہ آب حیات

لے فعل غریبی۔ سزدگر رانی۔

لے سہو کتابت ہے۔ آن مہرہ

لے تالیف تہذیب آیات قرآنی۔ سورہ الکوتر۔ سورہ والیل۔ سورہ والنور، سورہ الشمس اور سورہ القمر

ترا ہرگز نمیگویم نبی لیکن یستین دانم تو می مقصود کو نبین و مسیح دین و ایمانی
مہ و خورشید میدارد و و قرص مان شہنشاہا وظیفہ روز و شب سیر فلک از خوانت ازانی
شفیقا، شفیقا، حاجت روا یا عرض حال خود چه سازم در جناب تو کہ آگاہی میدانی

ہنور عرض میدارد و لصد امید و صد زاری

نگاہے از کرم بر من نما محبوب سبحانی

دی گفت چه نیک پاکبازی نحالی ز ہوا و حرص و آزی
چون دید بجمع ماہ رویان بروی حسین بی نیازی
زلف پیچان بخط خوش آہ ملفوفہ قصہ درازی
افسوس گشت منکشف بیچ دروی چه نوشت اہل رازی
کز دور کشد قلوب عشاق سحریت گمزد سحر سازی
گفتا دگر مہ بطف بیچ باناز و ادا و سوز و سازی
گردی چو بگرد کنج عزلت در گوشہ دل بکن نمازی
تا ناز ترا کشد جہانی در حضرت حق بکن نیازی

خوش باش بگفت بس ہنور

بر فضل کریم کار سازی

لے روزی و روزینہ

لے بر ما نسخہ خطی اہت ص ۱۲۳

ساقیا بر خیز و پر کن جام می که رباید هوش من مستی دی
 بزم عیش است نوای ساز کن بان بساط حزن را بنمائی طی
 اعیانی آن جام شر جیلان ما خوش بده ما را بدو قش پی بی پی
 بیدالسادات و محبوب خدا غوث اعظم سید فرخنده پی
 کان شهنشاه است و فوجش اولیا و آن امام است و همه اقطاب می
 چشم دارم تو تویی چشم جان بان ز زیر ستم اسپش خاک پی
 طفل طعم کاشش بنید روی پیر از ارادت میسد و اند اسپ پی
 هر که باشد از سگان بنده اش فخر دارد فخر بر کاؤس و کی
 کی بکنهش می رسد و هم و خیال عقل در یابد کجا و فهم کی
 هوشمندان جهان را اسپ فکر اول منزل درین مادی است پی
 صد هزاران شیخ و جالینوس بان کور و کمر انجبا و افلاطون عی
 و جدا از قول شاه جلی است دور باش از گوش ما آواز پی
 چشم گر داری دلا پا بوس شاه در رهش می پویی بان گندار پی
 پادشاه از تو خواهم ملک دل من نخواهم مصر و چین و روم ری
 خیر مقدم مرجبا زود آئی زود انتظارم داده باشی تا بکی

له نسخه خطی ب (داو) ندارد (سیدالسادات محبوب خدا)
 له هر که باشد از سگان بنده - نسخه خطی الف ص ۱۲۸

از تو ام من این همه شایا ز تست بان اگر لحم است و جداست و پی
 سیدا در کوی خود جاسیم بده من نخواهم جنت و نعمان دی
 بخشش و فیاضی و جود شریف ماجرای حاتم طی کرده طی
 سجده بر روی زمین خواهی مگر ای موزن میزنی بان بانگ می
 ساتم بر در گهت یا دستگیر کشتی اندر دست بان لشه شتی
 پس بگو از هر زبان که خواهیم آل رست خند و اخله بان گیری

بخش عصیان منور روز حشر
 تا نباشد از ندامت غرق نمی

ساقیا فصل بهار است بیاور جای عمر چون میگذرد نیک برآور نامی
 عشوه و ناز ترا کن تواند برداشت چرخ گردد بسر روی زمین ما دامی
 دین و ایمان و دل و جان و ثوابش میدهم هر که دهد از تو بمن پیغامی
 دین و دنیا بخلان تو گرمی بخشش ما نخواهیم ز تو جز تو شها اکرامی

له بخشش و فیاضی و ذات و شریف - نسخه خطی الف ص ۱۲۱ - اشتباه سهواً کاتب (بخشش و فیاضی ذات شریف)

له حسن تلویح و صنعت تضاد هر دو

له بیان پیرا، بر دستگیر نیز گویند

له کشتی مرده کشتول عمانی

له رجوع به اشاره به غزل شماره ۳۲۸

له بمعنی پسیندین شراجه

له از عاشق نسخه خطی الف ص ۱۱۱ - نسخه خطی ب مین بیک بجای نیک

له بمعنی جیب نمک که

سیاهی رخ ما را تو پسند چو بر بودی ز موی من سیاهی

هنوز از تو خواهد جمع خاطر

ز بهر خویش با فضل الهی

۴۲۵

شیشه عالی کن اگر خواهی که در وی تل کنی
نوشه ببل کن از خواهی گذر بر گل کنی
می نگردد بیعت ایدل از نصیب پیش و کم
گرچه دشمن باشی و در نوحه چون ببل کنی
بهر امن از صحر شمس حشر باشد نخل عام
بر رخ خود یا نبی گر منتشر کاکل کنی
می سزد بر هر دو زلفش گذر تو ایدل سرشار
غیر و کافور و مشک و صندل و سنبل کنی
از طلوع بهر رویش کای عجبای با صبح
غنچه های شمع جمع گلخان گر گل کنی
چون شمشک شمشک کاشنی عالم است
جانی افسوس است ایدل بار هم گر گل کنی
مشکی باقی نماند در دو کون ایدل اگر
عرض حال خود به پیش راکب دلدل کنی
چونکه لب آل احمد جسر و بای غم است
غم مخور از سیل دریا چون گذر بر پل کنی

از تو میخواهد هنوز ای صبا فی فضل حق

غنچه های خاطرش تا از کرم گلگل کنی

۴۲۶

عاشق بنده غلی بس ۲۳۹

صبحم ره یافته از طالع نیک اختر
سوی در بار گهر بار شهید اکبری

له غزل شماره ۴۲۵ در نسخه خطی الف نیست
له معنی حرارت و تپش و گرمی
له معنی پل روی آب

مونس غمخوارگان و بهتر از هر بهتری
متر از متری و ما من هر کهنتری
شاه اقلیم شهادت آن شهید دلبری
دلربای رهنمائی شاه سایه گستری
در ریاض دین احمد شجر احمد را بری
ما مجبان را سری ما گمران را رهبری
دشگیر بیکسان و کانخ عرفان را بری
مفسان را زی وری و گوش جان را زیوری
حضرت جبریل را خوش قوت بال و پری
خوش سپهر کمرمت را همچو مهر انوری
طره دستار فرق احمدی را گوهری
ذوالفقار حضرت مشکل کشا را جوهری
راحت جان بتول رخ شین و بی درمی
اعنی آن شاه شهیدان سروران اسرری
شکر الله با تغم گفتا ز بخت یاوری
حلقه باب شبیری نی چو قفل پردی

کیست یاران چون هنوز در جهان نیک انتری

چون شر شبیر دارد شاه بنده پردی

۴۲۷

غلام بنده ام یا شاه جلی
بیادت زنده ام یا شاه جلی
قصوم را اگر حسی نماند
بسی شرمند ام یا شاه جلی
بدم بد کرده ام هر چند لیکن
توئی بخشنده ام یا شاه جلی
چو دیدم منکرت با گذر کت قهر
دو چشمش کنده ام یا شاه جلی

له بیک وقت جهان و گمران در دست نظر نیست
له شاید اشتباه کاتب بود - ما برای دوام ع باغبان سری گمران رهبری
له زیوری - در گویا مفسان را در گوش جان را زیوری هستی
له ددو معرعن کا آذر الی سه نسخه خطی الف ص ۱۲۲
له شین و بی درمی - شبیر - لقب حضرت امام حسن علیه السلام
له جلی مخفف جیلانی - شاه جیلانی مراد از شیخ عبدالقادر جیلانی
له مراد از یک

جمال آفتاب عارض تو بسی جوینده ام یاشاه جیلی
 اگر گفتار من وصف است مدح ترا گوینده ام یاشاه جیلی
 تو بودی مالکم باشی تو مالک کنون آینده ام یاشاه جیلی
 بامید کره های عیبت درت کو بنده ام یاشاه جیلی
 گدایم بر درت تا هر چه خواهی بده گیرنده ام یاشاه جیلی
 بطرف رفته پاکت شب روز بسر پوینده ام یاشاه جیلی
 کنم تا سرمه خاک در گمت را درت رو بنده ام یاشاه جیلی

هنور کرده اکنون ز مهرت

مه تابنده ام یاشاه جیلی

گرچه سرتا پا قصورم یا علی در چه سرتا پا فحورم یا علی
 حرز حُب تست چون از فضل حق نقش الواح سرورم یا علی
 عزت و جان و دلم در حسن تست من بظاهر گرچه دوم یا علی
 نیست جز عجز و نیاز و بندگی در بطون و در ظهورم یا علی
 ورد نام تست اندر هر دو کون بایه فرح سرورم یا علی
 حل مشکل را نگا تست بس در قرون و در دهورم یا علی

له کنون حال را آینه مستقبل له معنی تحفظ له جمع ظاهر و باطن
 له نگا تست بس - حاشیه نسخه خطی الف ص ۱۲۰ له گوشه تاریک
 له جمع قرن و دهر

خیر کونیم بده کنز جان و دل بنده و کلب حضورم یا علی
 هم امان و امن ده از لطف خویش در دو عالم از شرورم یا علی
 گر وجودم بود چون سنگ سیاه کرد حُبت کوه نورم یا علی
 کن هنور در جهان چون مهر ماه
 در سنین و در شهرم یا علی

مرا از فقر یارب بخش تاجی زر قلب دلم را ده رواجی
 بکنج منظمم این کلبه جان ز ایماغم بکن روشن سراچی
 بتالیف قلوبم بخش شاهی که از هر دیر دل گیرم خراجی
 دلی دارم ضعیف و ناتوان آه هم از نفع دوا عاصی مزاجی

بود خاک شفا چون خاک کویت

هنور از تو میخواهد علاجی

مشفوع چون شدم از زمین نخت خود در آن جینی که بدر روی خوباد عجب گیسوی مشکینی
 چگونیم وصف گیسویش باین مکت نخواهد بود اگر ریحان است در سنبل و گلدان نسرینی

له ملک حضور
 له صنعت تلخیص بهر احوال و ابراهیم لودھی کی ما سے ملا
 له در دهورم یا علی - حاشیه نسخه خطی الف ص ۱۲۰ له گوشه تاریک
 له چراغ
 له دوسروں کے دلوں کو موه لینا

اگر مشکست در عنبر پوشیده بونیش
گل از جلت عرق آرد پیش زلف مشکینی^{له}
شهید کربلا ابن علی کز روی خوب او
بود بر چرخ بان محبوبشین و میم و یاسینی^{له}
نثار هر سر رموی دوزلف دوست ما چینی^{له}
بهر تارش فدا تاتار بر هر چین و چینی^{له}
صد میگرد بافت زائرین زلف پاکش را
کند تا با ادب هر یک طوایش با خوش آئینی^{له}
فلک دیدم در آنحضرت بطوف اندر دوست
ز مهر و مه عجب قرصی دو زربینی و سیمینی^{له}
الهی آرزو دارم که باشم خاکبوس او
همیشه تا که یابم در دو عالم عز و تمکینی^{له}
خدایا از تو میخواهم که باشد هر سر رمویش
عدد را خنجر و تیر و تیر و تیر و سنگینی^{له}
تزلزل بر زمین افتد نه تنها بلکه می لرزد
فلک هم چون نشینی یا شه شبیر بر زینی^{له}
ندامم چون شود احوال دو عالم شنشایا
علم سازی اگر شمشیر خود را از سر کینی^{له}
ازان لرزان ترسان بوده و باشند در عالم
عدو های محبتان تو چون دوا به غمگینی^{له}
هنور چشم دارد از ملائک که قبول افتد
با صغای دعایش تا بگوید هر یک آئینی^{له}
خدا را اشتراک بنده خود ثانیاً ثابا
بخر یعنی غلام خود بیک گفتار شیرینی^{له}

(ماشیه نغز خطی ب م ۲۲۴)

۴۳۱

من بوصفت هر چه گویم زان شما بالاتری
ای رخت روشن تر از خورشید و ماه و مشتری^{له}

له استعمال فریبی و نمیر، شاید مراد پیش زلف مشکینش است
له شش هم بس و شمس هم دو پوشد -
له عدد را خنجر و تیر و تیر و تیر و سنگینی... (نسخه خطی ب م ۲۲۴) (دوا) نمین -
له بمعنی شیندن -

تا کند خالص زر قلب خود از خاک و رت
چرخ می گردد بنقد مهر و ماه خود مشتری^{له}
یا امام شامان ضامن ز مهرت ذره ام
لطف فرما بهرم شو کن بخویشم رهبری^{له}
من غلام خانه زادم بنده ام خاک بهرم
تو شنشایی، امیری، پادشاهی، سروری^{له}
چشم امداد از تو میدارد هنور در دو کون
ای شه بنده نواز من که بنده پروری^{له}

۴۳۲

(ماشیه نغز خطی ب م ۲۲۴)

منم غلام خوش از جان و دل ز سیمبری
که حالی است سودای آن نه بیج سری^{له}
باغ دین نبی شجر حب خمسه پاک
چه خوش مخضر و ایمان راست خوش ثمری^{له}
الا خبر ز زر قلب کن که مستی از دوست
که نیست در زر خالص ز رخس و لا اثری^{له}
مس وجود مرا ساخت خوش زر خالص
بیک نگاه سری دست کیمیا نظری^{له}
که خاک عتبه پاکش همی کند شب روز
چرخ قرص مه و مهر خوش ز سیم و سری^{له}
مجال گفتن نامش کجا بود ما را
مگر بغض که سازم به عین و طاو و ری^{له}
جناب حضرت شبیر بن علی ولی^{له}
به بوترباب دگر جز تو نیست راهبری^{له}
هنور است که گوید کفون ز بعد سلام
بحضرت که در نیست داورس و گری^{له}

له صنعت ایهام له مراد امام رضا (مشهد مقدس)

له سر سبز و دشت داب

له بمعنی کموث

له مراد سر دست بمعنی فی الفور

له ع + ط + و = عطر - ع : هزار بار بشویم دهن به مشک و گلاب

شما عدو مرا و - براء ما بردار
بدست راست چپش و دست چپش بری

۴۳۳

(حاشیه نسخه خطی ب ص ۲۳۱)

من نمیگویم خدائی یا علی بان مگر شیر خدائی یا علی
خواهم امداد از تو با نام خدا چون تو همنام خدائی یا علی
بر سر ساحل رسان کشتی ما چون تو بر ما نا خدائی یا علی
بعد ازین بگذار ما را در الم چون تو خوش رحمت خدائی یا علی
بان هنور بهر حل مشکلات
چشم دارد تا بیائی یا علی

۴۳۴

(حاشیه نسخه خطی ب ص ۲۳۱)

من ندارم بغیر داد علی زاد من نیست غیر زاد علی
بایه خیر چون بگو دیدم نیست در دهر جز داد علی
زان پی امن از حوادث دهر آدم در حصار ناد علی
یافتم خیر هر دو عالم را از عنایات حق بیاد علی

له تلخیص: نَاوَعَلَيْكَ مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ تُجِدُ عَوْنَكَ فِي الْمَرَائِبِ كُلِّ حِمٍّ وَ عَمٍّ
سَيُجَلِّي بِجُودِكَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ أَدْرِكُنِي - (دعای مأثور)

ای هنور مبارکت گویم
که مرادت بود مراد علی

۴۳۵

(حاشیه نسخه خطی ب ص ۲۳۱)

مه رخا، مهر خدا زهره جبینا مدوے شاه شمشاد قدا صدر شینا مدوے
چون رسیدم بجناب تو بچشم کرم سیدانشد بها چشم نمینا مدوے
یا حسین ابن علی کن مدوم بهر حسن وز مہنن پور علی انخ کینا مدوے
دست در دامن پاک تو زوم خوش بامید شاه فریاد رسا جل متینا مدوے
چون هنور ز غلامان درت یی باشد
به بنا گوشش نبی در یتیم مدوے

۴۳۶

ندارم گرچه هیچک زاد راہی ندارم عنم که دارم پادشاهی
بود بهرش ز فوق عرش تا فرش اگر چون کوه باشد یا چو کاهی
تواند کرد در یک لحظه از لطف گدای مفلسی را پادشاهی
عجب نبود اگر از پاس دیش نپرسد مجبومی را حق گناہی
چگویم وصف دانش را چه گویم بفسق او ز آو آذنی کلاہی

له دشوار بچو مہر

له صنعت تکبیر لائق

له تلخیص بہ آیت کریمہ: قَاتِلُوا الْمُشْکِیْنَ اَوْ اَدْنٰی (سیدہ ۲۰ - سوره بقرہ - آیت شامہ ۳)

چگویم وصف رویش را چگویم
مگر خوشبید گویم یا که مایی
چگویم وصف زلفش را چه گویم
مگر بر ماه و نور ابر سیاهی
بود یا بسر ما جلالتی
عدو را یا بود ما سیاهی
خدا را سید ابرار بشنو
دعای شام عرض صبحگاهی
که می گوید با امید منور
نگاه به یار رسول الله نگاه

۴۳۷ در نعت

نگاه لطف ما یا محمد عربی
بمخو رحیم بنا یا محمد عربی
ز بهر ما بخدا نام تست حصن حصین
برای حسن بلا یا محمد عربی
من آدم بگدائی در گشت ثناء
برای خیر و شفا یا محمد عربی
ز ریخ و شاخ بر بان بلس تیغ و تبر
درخت رنج و غنا یا محمد عربی
اگر چه پر گنہستم و یک شافع من
توئی بفضل خدا یا محمد عربی
توئی توئی ز غیایات خود بمجملہ امم
شفیع روز جزا یا محمد عربی
نگویمت که خدائی ولی یقین دانم
نه جدا از خدا یا محمد عربی
بدست تست با مر خدا شسته لولاک
کلید قدر و قضا یا محمد عربی

له منقول از نسخ خطی الف ص ۱۰۸ - نسخ خطی ب میں یہ شعر نہیں ہے۔
له ع: برای دفع بلا - یہ مصرع عاشق پر یوں بھی درج ہے
له ع: من نمی گویم خدائی یابی - یک از وی کی خدائی یابی (ببین شاعر)
له جرح: اشارہ ۵ غزل شمارہ ۵۵

برای مقدم پاکت بیدہ جا کردم
بیا بیدہ ما یا محمد عربی
بجل مشکل و عفو گناه و راه خدا
برای ما فقرا یا محمد عربی
شفیع و شافع و مشککشا و راه نما
توئی توئی بخدا یا محمد عربی
بدرگه توپی حل مشکل کونین
منور است گدا یا محمد عربی
برای شبر و شبیر و حضرت زهرا
بنام شیر خدا یا محمد عربی
بجل مشکل دارین ما همه فقرا
بیا برای خدا یا محمد عربی
کشیدہ تیر دعا در کمان آو آذنی
بزن مشکل ما یا محمد عربی
منور است که گوید بنعمت شریف
بال و صحب ترا یا محمد عربی

علیک الف صلوات علیک الف سلام
علیک الف ثنا یا محمد عربی

۴۳۸

(عاشق نسخ خطی الف ص ۱۱۱)

ندیدم قدرت را کرد گارا هیچ پایانی
تو شایسته ای و هر روز میزبید ترا شانی
یکی بر هفت اقلیم اکتفا هرگز نمی خواهد
یکی محتاج میگردد برائی تکمیل نمانی
خداوندی ترا زید خداوند تعالی الله
که عاجز گشت با حکم تو از موری سلیمانی

له جرح: کرب غزل شمارہ ۵ اشارہ ۵

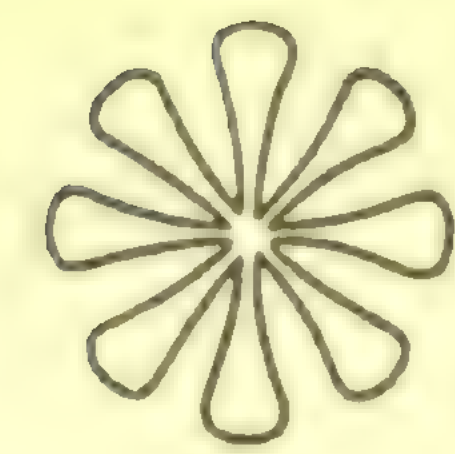
له الف یعنی هزار

له تعلیق: بیت کریم: محل یوم هو فی شان (سید ۲۰ - سورہ الرضی - آیت شمارہ ۱۶)
له ع: هفت اقلیم از گیرد پادشاه - چنان در بند استلیمی دگر (صدی شیرازی)
له ع: یافت موری بر سلیمان نضر - سطوت آیین پیغمبر دگر (اقبال)

بجز علم تو می بینم غیرت
 اگر شیخ است جالینوس افلاطون و برابانی
 در امدادت نباشد مان یک جو هم نمی ارزد
 چه ذی شانی چه دیوانی چه سلطانی چه خاقانی
 نکوئی گر نیاید در وجود اندر جهان از من
 وفا هرگز نشد از من در اندر عهد پیمانی
 توئی خالق توئی یازق توئی سائر توئی غافر
 توئی ناصر توئی مالک توئی حافظ بهر آنی
 چو کردی هر دو کون از لفظ یک گن در می پیدا
 بکل مشکلا تم از تو مشکل هست در آنی

هنوز از حضرت فیض بی اسباب میخواهد

خدایا چون نه محتاج با اسباب و سامانی



تثنویات

۱
 الهی ، پادشاه ، کردگارا
 کریم ، اکرام ، حاجت روا یا
 توئی روزی رسان کرم در سنگ
 تو دادی نور به سر کرم شب تاب
 توئی شاهنشاه داننده غیب
 چه شد خاص از برایت کبریائی
 مرا کس جز تو چون فراید رس نیست
 نیاید گرچه هیچ از من بجز بد
 نگاهش لطف خود در باره ام کن
 چون من بچاره ام مان چاره ام کن

۲

الهی تاکه عالم را قیوم است
 الهی تاکه گیتی را مقرر است
 الهی تا جهان را آب و تاب است
 الهی تا دعا را قبول است
 ز من بر روح احمد صلوات است
 سلام با بر اصحاب کبار است
 سلام ما بروح بو تراب است
 سلام ما بدرگاه بشوئ است

له تحت تاثیر شعر سعدی :- الهی تا در پروردگارا - کریم ، اکرام ، کردگارا (خواتیم سعدی)
 له نگاه لطف خود

الهی تاکه باشد بحر و هم بحر
 الهی تاکه تدبیر است و تقدیر
 الهی تا زمان است و زمین است
 الهی تاکه نورشید است انور
 الهی تا جهان را صبح و شام است
 الهی تا جهان را انتظام است
 الهی تاکه گیتی هست آباد
 الهی تاکه باشد آتش و باد
 الهی تا بعالم ننگ و نام است
 الهی تا جهان را باد و بنیاد
 الهی تاکه در عالم سلام است
 الهی عرض میدارد منور
 اگرچه جسم ما را عدد و حد نیست
 گناهیم بخش بهر شاه لولاک
 گناهیم بخش بهر اتم سبطین
 سلام ما رسان بر روح شبیر
 سلام ما رسان بر روح شبیر
 سلام ما بزین العابدین است
 سلام ما رسان بر روح باستر
 بروح حضرت جعفر سلام است
 بروح موسی کاظم سلام است
 سلام ما بموسى رضا باد
 سلام بنده بر روح تقی باد
 ز ما شاه نقی را صد سلام است
 سلام ما بشاه عسکری باد
 بروح پاک مهدی صد سلام است
 بروح چارده معصوم اطهر
 و گرچه هر چه کردم غیر بد نیست
 گناهیم بخش بهر حیدر پاک
 گناهیم بخش بهر نام حسین

له مصرع اول منقول از نسخ خطی الف ص ۲۳۸ نسخ خطی بی بی یون درج ہے اور یقیناً سوکات ہے۔ ع الهی تاکه باشد بحر و هم بحر۔

له عدد و حد نیست نسخ خطی الف ص ۲۳۸۔

له روح کریم اشاره به غزل شماره ۱۲۱

گناہم بخش بہر عابد پاک کہ بودہ سیدِ مظلوم و غمناک
 گناہم بخش بہر روحِ باتر گناہم بخش بہر روحِ جعفر
 گناہم بخش بہر کاظمِ پیر امام المومنین و جانِ شبیر
 گناہم بخش موسیٰ رضا را کہ بودہ راحتِ جانِ مرتضیٰ را
 گناہم بخش بہر متقی ہم نقی و عسکری و مهدی اکرم
 کہ او ما را شفیع است و شفیع است کہ او ما را رفیع است و رفیق است
 گناہم بخش بہر این ہمہ نیز
 ز محض کورم وہ جم بریز

۳

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۲۱۲)

اشب از خواب چون شدم بیدار خواستم از خدای لیل و نہار
 آن خداوند اکرم و ارحم سائر تعجب بندگان ز کرم
 کہ خداوند اکرم است و کریم خالق و رازق و رؤف و رحیم
 دافع ہم و عنسم و شرّ زمان دستگیرندہ کمان و مہمان
 معطی الخیر و دافع الآفات غافر الذنب و قاضی الحاجات
 بہ نبی و علی و بنتِ رسول حرمت ہر دو سبطِ پاک بتول

لہ مزارع بلا منقول از نسخہ خطی الف ص ۲۳۹ - نسخہ خطی بین نقی و عسکری مهدی و اکرم ہے۔ جو سہو کاتب ہے۔
 لہ بہشت کی ایک نہر کا نام
 لہ صفت نقی الصفا

خیر حال و آل و صحتِ جان امن و ایمان امانِ سر و عیان
 بعدزین چشم دارم از سر پنج کہ دہانند بندہ را بیسج
 امن و ایمان ز سید ابرار حل مشکل ز حیدرِ کرار
 عزت و جاہ از جناب بتول خیر کونین و ز دو سبط رسول
 بعدزین از ائمہ اطہار چشم دارم ہمین بلیل و نہار
 کہ بہر سال و در دوازده ماہ مددشان بود مرا ہمراہ
 آرزوئے دگر منور است کز ازل حناء زاد آلِ عباس
 کہ نگاہی باین محترم کن
 دین دو چشم مرا منور کن

۴

آنکہ از بہر مرغی خورشید دانہ نجم ہر شبی جاوید
 میفشاند بچرخ و می بند مرغ خورشید تا سحر چند
 آنکہ روزی دہد بکرمک سنگ آنکہ نکند بجسم روزی تنگ
 آنکہ روزی ہی دہد بجنین خالق و رازق و کمین و مہین
 آنکہ روزی دہد بہ بر و بہ بحر بوخش و طیورِ شام و سحر
 آنکہ روزی رسانِ ثقتلین است آنکہ رزاق ہمان بکونین است
 نیست موقوف بہن و انس و طیور روزیش ملک میرد ز حضور

لہ ع - و آنکہ روزی دہد نسخہ خطی الف ص ۲۳۹
 لہ معنی دو گردہ بہن و انس نیز معنی دو جہان

دائما از برای ہر ذی روح یعنی از غیب تازہ تازہ فتوح
 ہرچہ مرغ اند و مور و ہم مار اند اینمہ جیسہ نوار سکار اند
 پس ترا کی کند فرمش آہ مکن اندیشہ و مشو گمراہ
 او قدیر است و خالق است و رحیم اکرم الاکرین جواد و کریم
 ارحم الراحمین و مالک خلق بخشش او بود چہ تاج و چہ دلق
 قادر و عالم و خدای علیم دادہ اوست تخت و نیز گلیم
 حافظ و ناصر است در ہر آن زیر حکمش ہمہ زمین و زمان
 خالق عرش و فرش و چرخ برین جرم بخشندہ کہمین و مہین
 مالک و صانع و خدای ہمہ ہادی کل و رہنمای ہمہ
 ساتر العیب و غائب العصیان رازق وحش و طیر و آدمیان
 شاہ شامان و پادشاہ جہان اوست لا یریب فیہ سر و عیان
 زیر حکمش ہر آنچہ می بینی زیر حکمش ہر آنچہ میدانی
 عیب پوشندہ فقیر و حقیر جرم بخش فقیر پُر تقصیر
 گویت کیست لا شَرِیکَ لَہُ وَحْدَہُ لَا اِلَہَ اِلَّا ہُوَ
 بشنو اکنون ز لطف عرض فقیر عاصی پُر گناہ و پُر تقصیر

لہ دونو نسخوں میں غلط کتابت ہے۔ ع ملک و صانع و خدای ہر۔ جو سہو کاتب ہے۔
 لہ ع: رازق وحش و طیر آدمیان۔ نسخہ خطی الف ص ۲۲۰۔ سہو کاتب ہے۔

ای خدای کریم بی ہمتا دی خدای رحیم راہ نما
 بہ نبی و علی و ہم زہرا بشیر ہم شبیر کرب بلا
 جرم من بخش و مشکم بخش
 زنگ ہم و عنم از دلم بربا

۵

ای خداوند انس و جان ملک خالق ارض و ہم خدای فلک
 ای خداوند ذرہ و خورشید ای خداوند زہد و ناہید
 ای خداوند انبیاء و مرسل ای خداوند سالکان سبل
 ای خداوند وحش و جملہ طیور ای خدای نعیم و حور و قصور
 ای خداوند جنت الفردوس ای خداوند تیر و خالق قوس
 ای خداوند جنت الماوا ای خداوند آدم و ہوا
 ای خداوند جنت الرضوان ای خداوند مالک دو جہان
 ای خداوند غلہ دار سلام ای خداوند عالم و عظام
 ای خداوند چار عنصر پاک کہ بود آب و باد و آتش و خاک
 ای خدای نعیم و حور و قصور ای خداوند مردگان متبور

لہ یہاں معنی عطار دستارہ۔

لہ ای خداوند جملہ وحش و طیور۔ نسخہ خطی ج جلد دوم ص ۸۲۲۔
 لہ ایک آسانی برج کا نام۔
 لہ بہشت کے دربان فرشتہ کا نام۔
 لہ یہ شعر نسخہ خطی ج میں اس مقام پر نہیں ہے۔

ای خداوند ساکنان زمین
 ای خدای هر آنچه بنید چشم
 ای خدای هر آنچه شنود گوش
 ای خداوند هر چه ذی روح است
 ای خداوند هر چه پیدا شد
 ای خدای که مالکی لاریب
 روزی از هیچکس نمیگیری
 ای خداوند صاحب اسرار
 ای خداوند متاد و اظم
 مالک ملک و ملک و تاج و سریر
 حافظ و ناصر و حفیظ و نصیر
 اکرم الاکرمین احواد و کریم
 ای خداوند خاطر غمناک
 ای خداوند عرش و هم گرسی
 چشم دارم که دست من گیری
 ای خدای من فقیر حقیر

ای خداوند بچّه با و جنین
 ای خدای که می نگیری خشم
 خالق جرم بخش عذر نیوش
 گر بود مور یا بنی نوح است
 گرچه مستور یا هویدا است
 ای خدای که رازقی از غیبت
 گرچه عاصی است یا که تقصیری
 ای خداوند سائر و غفار
 ارحم از ام و والد و اخ و ام
 مالک قدر و خالق تقدیر
 سائر و فسر و علیم و قدیر
 ارحم الرحمن رؤف و رحیم
 ای خداوند دیده نمناک
 حکیم گر حساب می پرسی
 عذر ما را ز لطف پذیری
 جرم بخش فقیر پر تقصیر

له بچّه با در رحم مادر
 له ناشیة نسخ خطی الف ص ۲۲۳
 له من و فقیر حقیر نسخ خطی الف ص ۲۲۳
 له رازقی در غیب نسخ خطی الف ص ۲۲۳
 له خالق تدبیر نسخ خطی الف ص ۲۲۳
 له مالک ملک و ملک و تاج و سریر
 له علم فقد و اصل قاعده و قانون

بخش جرم بسید ابرار
 هم بآل کرام صاحب کبار

۶

ای خداوند شیخ و شاب و صبی
 ای خدای خفی و نیستن جلی
 ای خدای فردغ و نیز اصول
 ای خداوند خالق اکبر
 ای خداوند خالق تقدیر
 ای خداوند قریه جات و بلاد
 ای خدای نجوم و شمس و قمر
 ای خداوند کوب و افلاک
 ای خداوند ناسق و نظم
 ای خدا آبروی احقر را
 ای خداوند هر سعید و شقی
 ای خدای که ربّی و حقّی
 ای خدای کریم و راه نما

آبرویم فنا ز بهر نبی
 آبرویم فنا ز بهر علی
 آبرویم فنا بنام بئول
 آبرویم فنا بنام شبّر
 آبرویم فنا بنام شبیر
 آبرویم فنا بنام عباد
 آبرویم فنا پی باقر
 آبرویم فنا بحجفر پاک
 آبرویم فنا پی کاظم
 بشه موسی رضا افزا
 آبرویم فنا بشاه تقی
 آبرویم فنا بشاه نقی
 آبرویم بسکری افزا

له یعنی پیر و برادر بچّه
 له پوشیده و آشکار
 له رضا افزا نسخ خطی ج جلد دوم ص ۸۲۴
 له علم فقد و اصل قاعده و قانون

ای خداوند فهم و هم ادراک آبرویم فنا بهدی پاک
 ای خداوند غافر ذلالت آبرویم فنا باین حضرات
 ای خدای کریم بی همتا وی خدای کریم راه نما
 ای خدای منور مسکین
 آبرویم فنا بمحی الدین

۷

ای خداوند عرش و فرش و فلک
 ای خداوند فرش و عرش برین
 ای خداوند رافع الاعلام
 ای خداوند منطی الامیان
 ای خداوند ساتر و غفار
 ای خداوند خار و سمن
 ای خداوند هر چه در دلماست
 ای خداوند خالق مطلق
 ای خداوند مرده و زنده
 ای خدای دهن و کام و زبان
 مودکی ناتوان و بار گران

له یعنی مظهر و محتمل -

له بجهت لغزش به -

بامید جناب می آید با دو چشم پُر آب می آید
 عرض دارد منور مسکین گر پذیری بنام محی الدین
 بخش عصیان او از فضل و کرم
 ای خداوند اعلم و اکرم

۸

(حاشیه خطی ب ص ۲۴۲)

ای خداوند کار رازق و رب
 خالق آب و باد و آتش و خاک
 از تو خواهیم ز بعد عرض و نیاز
 جرم ما گرچه از حد افزدون اند
 بخش عصیان ما و عظیم پوشش
 وز کرم گلشن مراد مرا
 غنچه های مقاصد ز کرم
 صحت بخش و سرفرازم کن
 خاصه بخش با فقیر کبیر
 به نبی و علی و بنی رسول
 بامام هم ازین عباد
 دافع منکر و حزن و رنج و تعب
 وصف ذات تو خالق از ادراک
 که تویی پادشاه بنده نواز
 چون تویی پادشاه بی مانند
 که تویی جرم بخش و غدر نبیش
 کن منقصد میان هر دو سرا
 شگفتان از صبا لطف اعم
 در عنیم دهر بی نیازم کن
 صحت تن بنام پاک بشیر
 به حسین و حسن و سبط بئول
 دافع جمیع فتنها و فساد

له خالق آب و آتش و باد - حاشیه خطی الفص ۲۴۵ - له یعنی سرسبز و شاداب -
 له مراد فقیر مستید از محبت و دیر غایب ما را به رحمت سگه و برادر بزرگوارش -

ای خداوند ساکنان زمین
 ای خدای هر آنچه بنید چشم
 ای خدای هر آنچه شنود گوش
 ای خداوند هر چه ذی روح است
 ای خداوند هر چه پیدا شد
 ای خدای که مالکی لاریب
 روزی از هیچکس نیگیزی
 ای خداوند صاحب اسرار
 ای خداوند متاد و اعلم
 مالک ملک و ملک و تاج و سریر
 حافظ و ناصر و حفیظ و نصیر
 اکرم الاکرمین جواد و کریم
 ای خداوند خاطر غمناک
 ای خداوند عرش و هم کرسی
 چشم دارم که دست من گیری
 ای خدای من فقیر حقیر

ای خداوند بچه ها و جنین
 ای خدای که می نگیری خشم
 خالق جرم بخش عذر نبوش
 گر بود مور یا بنی نوح است
 گرچه مشور یا هویدا است
 ای خدای که رازقی از غیبت
 گرچه عاصی است یا که تقصیری
 ای خداوند سائر و غفار
 ارحم از ام و والد و اخ و ام
 مالک قدر و خالق تقدیر
 سائر و ناصر و علیم و قدیر
 ارحم الرحمن رؤف و رحیم
 ای خداوند دیده نمناک
 چکم گر حساب می پرسی
 عذر ما را ز لطف پذیری
 جرم بخش فقیر پر تقصیر

له بچه ها در دم مادر
 له عاصی نشو خطی الف ص ۲۴۳
 له من و فقیر حقیر نشو خطی الف ص ۲۴۳
 له رازقی در عیب نشو خطی الف ص ۲۴۳
 له مالک ملک و ملک و تاج و سریر
 له مالک ملک و ملک و تاج و سریر

بخش جرم بسید ابرار
 هم بال کرام صاحب کبار

ای خداوند شیخ و شاب و صبی
 ای خدای خفی و نیستنر جلی
 ای خدای فروغ و نیز اصول
 ای خداوند خالق اکبر
 ای خداوند خالق تقدیر
 ای خداوند قریه جات و بلاد
 ای خدای نجوم و شمس و قمر
 ای خداوند ککب و افلاک
 ای خداوند ناسق و نظم
 ای خدا آبروی احقر را
 ای خداوند هر سعید و شقی
 ای خدای که ربی و حقی
 ای خدای کریم و راه نما

آبرویم فنا ز بهر نبی
 آبرویم فنا ز بهر علی
 آبرویم فنا بنام رسول
 آبرویم فنا بنام شبر
 آبرویم فنا بنام شبیر
 آبرویم فنا بزین عباد
 آبرویم فنا پی باقر
 آبرویم فنا بجعفر پاک
 آبرویم فنا پی کاظم
 بشه موسی رضا افزا
 آبرویم فنا بشاه تقی
 آبرویم فنا بشاه نقی
 آبرویم بعسکری افزا

له یعنی پیر و بنا و بچته
 له پوشیده و آشکار
 له رضا افزا نشو خطی ج جلد دوم ص ۸۲۴
 له علم فقد و اصل قاعده و قانون

ای خداوند فهم و هم ادراک آبرویم فنا بهدی پاک
 ای خداوند غافر ذلالت آبرویم فنا باین حضرات
 ای خدای کریم بی همتا وی خدای کریم راه نما
 ای خدای منور مسکین
 آبرویم فنا بمحی الدین

۷

ای خداوند عرش و فرش و فلک
 ای خداوند فرش و عرش برین
 ای خداوند رافع الاعلام
 ای خداوند منطی الامیان
 ای خداوند ساتر و غفار
 ای خداوند خار و دامن
 ای خداوند هر چه در دلماست
 ای خداوند خالق مطلق
 ای خداوند مرده و زنده
 ای خدای دبان و کام و زبان
 ای خداوند گار این بنده
 ای خدای کلام و ذکر و بیان
 ای خداوند وحش و پشتش از عصیان
 ای خداوند وحش و طیر و ملک
 ای خداوند آسمان و زمین
 ای خداوند دافع آلام
 ای خداوند کمان و جمله مہمان
 ای خداوند ظلمت و انوار
 ای خداوند سنگ و دود عدن
 ای خداوند هر چه در گلهاست
 ای خداوند مورد پشه و بقی
 ای خداوند گار این بنده
 ای خدای کلام و ذکر و بیان
 ای خداوند وحش و پشتش از عصیان

له یعنی مقدر و محتمل -

له بجهت لغزش به -

بامید جناب می آید بادو چشم پُر آب می آید
 عرض دارد منور مسکین گر پذیری بنام محی الدین
 بخش عصیان اوز فضل و کرم
 ای خداوند اعلم و اکرم

۸

(حاشیه نسخه خطی ب ص ۱۲۶)

ای خداوند گار رازق و رب
 خالق آب و باد و آتش و خاک
 از تو خواهیم ز بعد عرض و نیاز
 جرم ما گرچه از حد افزون اند
 بخش عصیان ما و عیلم پوش
 وز کرم گلشن مراد مرا
 غنچه های مقاصدم ز کرم
 صحت بخش و سرفرازم کن
 خاصه بخش با فقیر کبیر
 به نبی و علی و بنی رسول
 بامام هم زین عباد
 دافع منکر و حزن و رنج و تعب
 وصف ذات تو خالق از ادراک
 که تویی پادشاه بنده نواز
 چون تویی پادشاه بی مانند
 که تویی جرم بخش و غدر بخش
 کن محضه میان هر دو سرا
 شگفتان از صبا لطف اعم
 وز عنیم دهر بی نیازم کن
 صحت تن بنام پاک بشیر
 به حسین و حسن و دوسبط و ثول
 دافع جمیع فتنها و فساد

له خالق آب و آتش و باد - حاشیه خطی الفص ۲۲۵ - له یعنی سرسبز و شاداب -
 له مراد فقیر استید عزیر الدین و دیگر غایب مہاراجه و رعیت سنگه و بلاد و بزرگوار شاعر -

ہم بادلاد فقیر این حقیر
ساتراعیبی چہ بینی پردہ ام
مالکی و شافی و ساتری
من بدم بد کردہ ام نبود عجب
من سلام بارگاہم بندہ ام
بل غلط گفتم سگانی او کجا
ناسزا گفتم ندانستم سخن
کی تو انم خاک پای شان شدن
جای شان پاکست و خاکش پاک تر
پس مرا کو نسبتی با خاک شان
پیچم و پیچم کم از پیچم مگر
قائل قول تمسک لی توئی
نور چشم احمدی و حیدری
ایکہ درسی و در عالم چون صدق

بخش عمر و صحت و ایمان کثیر
عالم الغیبی چہ پرسی کردہ ام
عالمی و ستاری و غافری
چون تو نیکی نیکی آور زین سبب
فی غلط گفتم سگم شرمندہ ام
خاک پای شان اگر باشم بجا
حیف بر فہم من و این فکر من
کی تو انم گرد جای شان شدن
گرد جای شان بود محل البصر
کو من و کو گرد جای پاک شان
دستگیر ابن شبیر و شبیر
در دو عالم الذی یکنی توئی
پور شاہ کربلا و شبیری
حکم تو چون تیر باشد بر ہدف

یاعلی ابن الولی ابن الولی
مشکم کبشت و برہان از غم
بخش عصیان مرا و دستگیر
گر نہ بخشی پس کہ سازد چارہ ام
قائل قول انالہ بودہ
پادشاہا داورا در ماندہ ام
سربسجده بردرت افتادہ ام

در شب تارم بر آچون مانتاب
کن منور کلبہ ام چون آفتاب

لہ عالم علم خفی و ہم جلی نسخہ خطی الف ص ۲۵ نیز رجوع کریں ص ۳۰۷ اشارہ ۵
لہ منفعت ایہام - دستگیر در مصراع اولی یعنی رہنمائی کرنا - در مصراع ثانی یعنی گرفتار کرنا -
لہ بمعنی میں اس کے لیے ہوں -
لہ میں اعلیٰ و ارفع ہوں -

لہ یای واحد حاضر اور یای مصدر ہم -
لہ سگان او کجا - نسخہ خطی الف ص ۲۵۰ نیز نسخہ خطی ج جلد دوم ص ۸۳۸ -
لہ تحت تاثیر شعر مولوی - ای بدون از وہم و قال و قیل من - خاک برفرق من و تمثیل من (مولانا دوم)
لہ استفہام انکاری لہ دست گیر و فعل مرکب -
لہ بمعنی مجھ سے وابستہ ہو جا لہ بمعنی وہ جو کافی ہے -

ای کریم کار ساز بی نیاز
 ای رفیق عاجز در مانده
 ای دوا ی درد های لا دوا
 درد مارا کن دوا بان زود زود
 در امانم دار از شر زمان
 آنکه نام تست رب العالمین
 تو شنشاهی شها من بنده ام
 بخش تقصیرات این عاجز ضعیف
 از تو ام من بر درت افتاده ام
 عاجزم افتاده ام دستم بگیر
 از تو خواهم صحت و امن و امان
 از تو خواهم حل مشکلمای خویش
 از تو خواهم حل جمله مشکلات
 از تو خواهم یخ و شاخ و برگ و بر
 از تو خواهم تا نباشم در حساب

دی رحیم پرده پوش چاره ساز
 وی شفیق جاہل ناخوانده
 دی طبیب معطی خیر و شفا
 رنج ما را ده شفا رب الودود
 چون زبان از شر دندان در امان
 شاد و سرانیده قلب حزین
 گر بدم بد کرده ام شرمند ام
 تا نباشم بعد ازین زار و نحیف
 پر گناهم عاصم درمانده ام
 عاصم درمانده ام مذر م پذیر
 از تو خواهم عزت هر دو جهان
 از تو خواهم یا الی خیر پیش
 از تو خواهم رفعت اندر شش جهات
 از تو خواهم تا نباشم در سقر
 از تو خواهم تا نباشم در عذاب

له این جزو ضعیف - نسخه خطی الف ص ۲۳۶، نسخه خطی ج جلد دوم ص ۸۰۶ بین این میکن است -
 له منقول از نسخه خطی الف ص ۲۳۶ - نسخه خطی ب (دوا ندارد) از تو خواهم یخ و شاخ و برگ و بر -

از تو خواهم ای کریم ذوالمنن
 از تو خواهم یا اَلله العالمین
 تا رسم در حانه بانجیر و شتاب
 هم نه بنیم بعد ازان رنج و سفر
 هم بود از شر شیطانم امان
 کن قبول این عرض من بهر نبی
 هم بنام شبر و هم شاه پیر
 هم بهار شریف ابن اشرف
 دستگیر عاجز و درماندگانست
 در دناش درد مندان را دواست
 آنکه فرموده مریدی لا تخف
 آنکه محبوب خدا و مصطفی است
 آنکه نور العین شبر است و شبیر
 آنکه او مولای ما و من عظام
 باد بر روحش الی صد سلام

زود با خیرم رسانی در وطن
 با هزاران بحر بوسیده زمین
 هم نه بنیم بعد ازان رنج و عذاب
 هم نه بنیم بعد ازان رنج و ضرر
 هم بود از خوف سلطانم امان
 هم بنام فاطمه شاه علی
 هم بنام شاه جیلان دستگیر
 تکیه گاهی این گنگار ضعیف
 تکیه گاه و چاره بیچارگانست
 خاک پایش چشم جازا تو تیاست
 آنکه باشد جد او شاه نجف
 آنکه او پور علی مرتضی است
 آنکه باشد در دو عالم دستگیر

له ع هم بنام فاطمه و شاه علی - نسخه خطی الف ص ۲۳۶
 له برای تفصیلات رجوع به اشعار را غزل شماره ۶
 له رجوع به اشعار را غزل شماره ۳

(ماشیه نسخه خطی ب ص ۳۴۹)

جستجوی کنه ذات پاک را کی توانائی بود ادراک را
 اندرین وادی حسد گردید لنگ خود را آمد درینجا پا بسنگ
 عقل اینجا سر بسجده سوده است جبهه خود را بخاک اندوده است
 در قیاس آید کجا این گفتگو

رَبَّنَا رَبِّ آلِهَ وَحْدَهُ

(ماشیه نسخه خطی ب ص ۳۴۴)

چون شبیرم بود معین هر دم بهر این بنده نیست بیچک غم
 چون شبیرم معین بود همه حال خیر حال منست و خیر آل
 چون شبیرم معین بود بهر آن بنی با شدم بهر دو جهان
 چون شبیر ابن حیدرم شاه است او کفیل بعزت و جاه است
 چون شبیرم بهر دم یار است بنده را منکر خود چه در کار است
 چون شبیرم کفیل کار منست طالع نیک و بخت یار منست

از شبیرم کنون مراست سوال

نیک نامی و عزت و اقبال

(ماشیه نسخه خطی ب ص ۳۴۲)

چون شدم بیدار من امشب ز خواب در میان روشنی آفتاب
 دل من گفتا چو غلمان شهیم بآن بیا تا سرباه او نسیم
 آنکه شاه و پادشاه دو جهانست و آنکه درد نام پاکش حزن جانست
 اعنی آن شاهنشاه ختم السل سیدالکونین شاه جزو دکل
 گفتش بشنو ز من ای بوالهوس دی کم از خار و کم از خاشاک و خس
 تو کجائی و نشه راهش کجا خویش را بشناس میگویم ترا
 چونکه میدانی که تو خاری نه گل چون نهی سرد ره بادی اسبل
 چون که میدانی که خاشاک و خسی باش منصف چون برایش میرسی
 چون دلم بشنید از من حال خویش بس ندامتها کشید از قبال خویش
 پس کنون گویم بهجند و انکار در جناب مستطاب کردگار
 با دل افسرده پشمرده خسته بشکسته غم خورده
 کای حسدای اکرم و آبرزگار وی رحیم و ارحم و پروردگار
 خون آهو چون نمودی مشکاب ساختی سرگین را عنبر شتاب
 نور دادی کریمک شب تاب در صدف گوهر نمودی آب را
 وز عنایات خود و لطف عیم ساختی بلغار از چرم ادیم
 وز نگاه مهر با لطف اعم لعل کردی نگ را ای ذوالکرم

از تو خواهم خسار ما تا گل کُنی دین خس و خاشاک ما سنبل کُنی
 تا رسانم خویش را اندر رهش کاش بیم روی خوب چون ممش
 کان بود کان جیا و جان جان معطی للخیبر شاه انس و جان
 یعنی آن شاهنشهر دُنیا و دین یوم محشر شافع للمُذنبین
 آنکه چن و انس وی را بنده اند سرپایش اولیاء انگنده اند
 شافع العصاة فی یوم الحُجَّه احمد مرسل محمد مصطفی
 یا رسول الله ترا چون بنده ام خویشان را در رهت افکنده ام
 چشم دارم از تو لطف عام تو در دو عالم ای محمد نام تو
 مادحت گوید کنون اندر سجود بر روان پاک تو خوانده درود

کُن منور چشم و جان بنده را

کُن دوبالا عسروشان بنده را

خداوند بنام احمد پاک خداوند بنام شاه لولاک
 خداوند بنام شاه حمید علی مرتضی آن شاه صفدر
 خداوند بنام بنت احمد جناب فاطمه حاتون امجد
 خداوند بنام شاه شیر خداوند بنام پور حیدر
 خداوند بنام شاه عابد خداوند بذات پاک ساجد

له رجوع به اشاره به غل شماره ۱۵ الله خداوند بشیر ابن حیدر عاشقین به معراج می درج به جز زیاده درست به

خداوند بنام جعفر پاک خداوند بنام موسی پاک
 خداوند بنام شاه ثامن که در هر کار و بار است ضامن
 خداوند بنام تقی والی خداوند بنام تقی عالی
 خداوند بنام شاه عسکر گل نو باده سبط پیمبر
 خداوند بنام مهدی دین شهر دوسرا و حامی دین
 خداوند بنام غوث اعظم شفیق ما مریدان در دو عالم
 دعای این محب پنهان را بکن مقبول ای سلطان والا
 گناهیم با جمیع امترا بخش
 انام از بلا و درد ما بخش

در شب پنجشنبه وقت سعید صبح صادق بر آسمان چو دمید
 بیت و چهار از جمادی الثانی سن پُر مغن بود گر خوانی
 ما تقم کرد خوش چنین ارشاد مرده است میدهم مبارک باد
 چشم واکن که حق ترا یار است عالم از هر طرف پر انوار است
 وقت نور است و نور می بارد و هم تخم سرور می بارد
 ای فقیر جناب محی الدین زود بر خیز و قدرت حق زمین
 نور بر پای مصطفی ساید خویشان را که تا بیارائید

له ع دهر تخم سرور می بارد - شمس خطی الف ص ۲۴۶

باز اُفتد به پای پاک بَتول که بُدنیسا و دین شود مقبول
 باز بر پای اقدس احمد تا دوباره از دُشرف گُیرد
 باز اُفتد به پای شاه علی عالم سَر هر خفی و جلی
 باز بر پای حضرت حنین
 اوفاد و شد مر کونین

۲۰

بُطریق ختم و دعا

رب اوصل ثواب كل طعام من صلوة و مصحف و سلام
 وحديث و كلمة القرات و نقود و كل ما حضرات
 من ثواب الطعام و الماء و ثمار و كل الاء
 مع عطر و جملة الاوراد نبى الكريم و الاجداد
 و الى آله و اولاده و باصحابه و احفاده
 و الى آل آل آله ابدآ و باولاد و آلهم سندا
 و الى اهل بيت الابرار و جميع ائمة الاطهار
 و الى الانبياء و كلهم و جميع ملائكة الاعظم
 و الى الاولياء ذى الهم ثم منهم لصاحب الكرم
 اعنى الغوث سيد الجبلى جدّه مصطفی ابوه علی

له ع تافت دوباره تلمذ شد گُیرد نسخه خطی الفص ۲۴۶ له یه شرف نسخه خطی الفص ۲۴۷ موجود نہیں۔

الذى صاحب الكرامات والذى صاحب المقامات
 والذى كاشف المهمات والذى سامع المناجات
 ويا بآ آ و اسلافه و يانبأيه و اخلافه
 ثم ارحم لامة الاحمد حضرت المصطفی جيب احمد
 فارحم المسلمين بالكرم و اغفر المؤمنات بالرحم
 خاصة للذين علماء خاصة للذين فضلاء
 خاصة للذين صلحاء خاصة للذين فقراء
 ثم منهم لوالدين فقير رب ارحمهما بفضل كثير
 مع آبائهم و اجداده مع اخوانهم و اولاده
 ثم ارحم لفضلك الاكثر يا الهى لعبدك الاحقر
 ثم ارحم لكل ذى حق
 لفقير الحقير يا حق

۲۱

رُخ شاه شير و ان شير عجب مصحفى با خط خوش نگه
 مجا تلاوت نمائی اگر با جزای سپاره اش دانگر
 بجویم ترا نام آن یک بیک شماری اگر سی بود نیست شک
 بود جزو اول جبین و دگر دو صدخ و دو زلف و دو ابرو نگر

له منقول از نسخه خطی الفص ۲۴۷ نسخه خطی بی بی یون درج ہے عجب مصحف با له سی پاره اش نسخ خطی الفص ۲۴۷

دو گوش و دو رخساره و هر دو عین
دو دیگر بردست و پلک چاریس
مکمل چو شد ختم سیاره با
الهی بشیر و خوش بویی او
پذیر از من پُرگنہ سی عرض
دگر رفعت و عظمت امن و امان
دگر خاطر جمع و رزق حلال
دگر خیر انخوان و ہم آل شان
دگر امن از شر انسان و جان
دگر استقامت بایمان و دین
دگر حل مشکل دگر دفع نعم
دگر جسم کوثر بنزع و بعث
دگر پرده پوشی بوزن عمل
دگر الامان از عذاب جحیم

منور چو سی عرض کردی تمام

مگر پس بشیر بان صد سلام

له ع گو پس بشیر صد سلام - نسخه خطی الفص ۲۴۸

(حاشیه نسخه خطی بیس ۳۲۵)

مرا از شومی اعمال و کردار
هجوم آورد چون بر خاطر من
مثال بید و جز فضلت زهر سو
ازان لرزیده می گویم خدایا
شفیقا، مشقفا، ستمار عیبا
توئی شانی توئی کافی العبادی
ترا دیدم ترا خوش ارحم از اب
تو خوش ماگر بازا رهنمایی
چو میدانی که ما را جز تو کس نیست
بنام احمد و زهرا و حیدر
بنام عابد مظلوم و معصوم
بنام آن امام جعفر پاک
بنام کاظم آن شاه مکرم
بنام آن تقی کز دی نقی است
بنام عسکری و حجت حق
بجنابان از کرم باد مرادم

(حاشیه نسخه خطی بیس ۳۲۵)

جنود پشه های حزن و افکار
وزان می لرزد این جانم درین تن
نمانده چاره کارم سر مو
کریمیا اگرما حاجت روایا
رحیمیا، راحما، دانای غیبا
توئی دانی تو کشف العبادی
توئی روزی رسان و رازق و رب
ترا زبید ترا زبید خدائی
جز فضل مرا فریاد رس نیست
بنام حضرت شبیر و شبیر
بنام باقر ابن شاه مظلوم
که وصف او بود نایق ز ادراک
بنام حضرت موسی رضا هم
بنام آن نقی کابن تقی است
که مر را جد پاکش ساخته شق
که در یک دم توانی کرد شادم

بجداش پس از اصغای احوال ز فضل خود سوا لم کرد اقبال
که فضل ادست فائق تر بهر حال ز میزان وز مقیاس و ز کیال
دزید از غیب یعنی نیک بادی چگویم باد خوش باد مرادی

منور را ازان امروز عید است

برای دشمنانش بان وعید است

۳۳

(عاشیه نسخه خطی بص ۳۲۸، ۳۲۹)

یا الهی بحق احمد پاک بنده خویش را مکن غمناک
یا الهی بحیدر کرار زنگ بتم و نعم از دلم بردار
یا الهی بنام پاک بتول خاطر بنده را مدار ملول
یا الهی بشبر مسموم هیچکس بنده را مکن منموم
یا الهی بسید الشهدا صقتم بخشش و عزتم افزا
یا الهی بحق عابد زار عز و اقبال و نام نیکم دار
یا الهی باقر و جعفر پرده این سیاه کار مدار
یا الهی بموسی کاظم کوست مخدوم و بنده اش خادم
نیک نام بدین و دنیا دار هر زمان هر مکان بهر یک کار
همچنان با نام ثامن پاک که منم زیر نعل پائیش خاک

له یثوی نسخه خطی الف میں مرچو نہیں ہے۔

آبرویم فزا و لطفم ساز نام نیکم و گرچه عمر دراز
همچنان بده بنام پاک تقی همچنان نیز به نام نفی
خیر دنیا و دین بصحت تن نام نیکو بدهر سر علن
همچنان با امام یازدهم ده بختم ز درو و رنج و الم
همچنان با محمد مهدی ده باین بنده را نعم آزادی
از تو خواهد دگر بصد زاری خوش منور اعانت و زاری

بهمه کار و در همه بازی

به نگو نامی و سدا افزاری

۳۴

(عاشیه نسخه خطی بص ۳۲۲)

یا علی مرتضی دل دل سوار حیدر کرار شاه نامدار
چون توئی مشکل کشای دو جهان چون توئی حاجت روای انس و جان
چون توئی ابر رسول مجتبی چون توئی شاه علی مرتضی
چون توئی ما گریان را رانما چون توئی شاهنشاه و مولای ما
چون توئی زحمت زدا رحمت افزا چون توئی صیحت ده بیار ما
چون توئی سلطان جملہ اولیا چون توئی شمس الضحی بدر الدجی
چون توئی خوش پادشاه دوسرا چون توئی کان جیاب عطا
ورد نام تو مرا باشد دوا سیر ما پیر ما آقای ما

چون توئی ابر کرم از بهر ما
نخچه سربسته دل را صبا
چون توئی ستار جملہ عیب ما
لطف کو باشد عصای شیب ما
در دامت درد ما را خوش دواست
خاک پاک تو مرا خاک شفاست
عرض دارم با هزاران التجا
جبهه خود سوده یا شیر خدا
در جنابت بابئی و بالبتول
تا که بپذیری بسطین رسول
دشمنم باشد اگر چون فیل مست
قوت و دندان او را ده شکست
در چو گرگ است و گر همچون لنگ
ناخن و دندان او بشکن بنگ
در بود چون مار دندانش بکن
همچو کژدم و بودیشش بکن
در مسلح باشد و باشد سوار
خواهش مقهور چون اصحاب فیل
در مسلح باشد و باشد سوار
انگش از اسب و مغزش را بر آر
منعم کن قوت و نیروی شان
در یکی باشد شما دو صد هزار
کُن مسلط نیز بر همگان
ذلت و خواری فرار از خوف جان
از عنایات و کمال خوشتن
بهر اسماء شریف پنچتن
ده منور را بکلی خاندان
صحت و اقبال و خیر مال و جان
همچنان با دشمنانش باد یار
غم و هم و فکر و حزن و اضطراب

له از نسخ خطی ج ۱ جلد دوم ص ۸۱۱ له تلخیص آیات کریمه: اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِيلِ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ۝ سیاره ۳۰ - سوره الفیل - آیت ۲ تا ۵

(عاشیه خطی بی ۳۴۳)

یا علی دلی بنام خدا
بهر حال عقود ما زود آ
یا علی دلی بنام رسول
دشمنان مرا بکن مخدول
یا علی دلی بنام بتول
دوستان مرا مساز ملول
یا علی دلی بنام شبر
دشمنانم بکن تو زیر و زبر
یا علی دلی بنام بشیر
عذر ما را پذیر دستم گیر
یا علی با ائمه معصوم
بعد ازین بنده را بکن منعموم
تا مصون باشم از حوادث دهر
بهمه سال در دوازده شهر
یا علی دلی بعجز تمام
وز تو خواهیم بچشم رحمت عام
امن و ایمان امان و حشمت و جاه
عزت و لطف عام و عفو گناه
یا علی دلی بسید پاک
نور عینین سید لولاک
اعنی العفو سید جیلان
دستگیر کسان و جملہ مہان
عرض این بنده حقیر و گدا
بشنو از لطف خویش و بخش شفا
بهمه خاندان این احقر
کای توئی والد شبیر و شبر
بعد ازین ما وحشت دعاء دگر
از تو خواهیم بنام خیر بشر
که نگاہی باین محقر کن
دین دو چشم مرا منور کن

له یعنی ماه - مہینہ -

له یعنی ذیل و غار و رسوا -

مقطعات

دعائية عتيبة

ادق الباب من خير الانام واعرضه الصلوة مع السلام
 بأولاده واحفاده و اله واصحابه وعترة الكرام
 واسئل من جنابك يا الهى بحرمت كلهم خير الدوام
 وحل المشكلات ، بمغوذني وتوفيق الصلوة مع الصيام
 وتوفيقاً مختير الخلق كله باعطاء الدوا مع الطام
 وتاليف القلوب بحسن خلق وتسخير الخواص مع العوام
 ورفعة درجة بخشوع قلب ورزقاً طيباً بالاحترام
 وابماناً قوياً باليقين وصدق القول مع حسن الكلام
 وامناً من شرور الجن والانس ومن شر السباع مع الهوام
 ودفع الداء من جسدك بفضلك ومن اجساد اخواني العظام
 ومن اجساد اولادى جميعاً بعبد قادر اعلى مقام
 واسئل ربنا بالغوث انى فقير عاجز يسر مهمام
 وكسر طهر من يقصد بشرى وكثر عزقي والاحتشام
 ونورلى بانوارك فوادى وعطر من اياحذك مشام
 ويسر بلطفك كل عسر لتحصيل المقاصد والمرام

واسل منك ان تعطي الزيادة
لنور الدين منور في المقام

۲

از غایات ایزد متعال واهب لطف و صاحب انفال
ای محب نبی بصب و بآل خارج از عقل و فکر و دهم و خیال
لطف از غیب شد بغیر سوال خیر حال و آل و اهل و عیال
لله الحمد شد علاوه بر آن
منور چه دولت و اقبال

۳

الا ای خالق هشیار و کودن بود نام چون مفتاح مخزن
کرا گویم کرا من مقصد خویش توئی حلاق ما و رازق من
ازان گویم ازان در حضرت تو ز آل مصطفی بگرفته دامن
خداوند عزیز الدین ضارا بنام پختن ده صحت تن
منور را در آل محمد
بود اندر دو عالم نیک مامن

۴

(ماشیه نسخه خطی ب. ۱۶۰)

آنچه شام و پگاه میخواهم دولت و عز و جاه میخواهم
له شاعر که برده بجای بغیر سید عزیز الدین التلخیص رفا... آنچه شام و پگاه... ماشیه نسخه خطی الف ص ۸۰ (سوکاتبه)

هر که باشد برای من بدخواه حال ویرا تباه میخواهم
ز انقلابات دهر و از پی امن بدر تو پناه میخواهم
خیر خواهم بنحاص و عام الا روی دشمن سیاه میخواهم
وز پی تو تشریف دیده خویش سرد را گردد راه میخواهم
چون ز من سر نزد بحر عصیان از تو عفو گناه میخواهم
وز برای منور از تو شها
در دو عالم رفاه میخواهم

۵

(ماشیه نسخه خطی ب. ۱۵۲)

ای بخیر منور تکفیل شترهایش بخیر کن تبذیل
به نبی و بحیدر و زهرا مشکلات در بکن تسهیل
کز تو تو قیز خویش میخواهد وز پی دشمنان خود تبذیل
وز تو خواهد که تانگه واریش حرمت تاج و حرمت منذیل
شکر الله که خوش منور راست
شمع نور نبی و آل قندیل

۶

ای بکنه تو عقل سردرگم ای خداوند ارحم از اب و ام

له ح وز پی کل دیده باز تو... ماشیه نسخه خطی الف ص ۸۰

بگدا بشاه داده نُست گرچه دلق است در بود تاقم
هر کس از فیض بحر جاری تو پُر کند کوزه و سبُوح و خم
چشم امید بر تو وا داند جن و انس و ملائک و مردم
در گل و لای بجرم مستغرق چون خر نفس ماست سرتا دم
چه کنم گر بدار من نرسی یا کریم اکرم از اخ و اب و ام
بعبادك سواك ليس معاذ يا رحيم العباد فارحمهم
شکر الله که ناگهان فضلش دست ما را گرفت و گفتم
لا تخف من نجيت من اشرار فشهد الامان عبدی غم
ای منور نظر بافضالش چونکه وقت دعاست مان تم قم
بهر اخوان دعا بکن از حق رب عظمم و حرسهم

واحسن احوالهم بافضالك
واقض حاجاتهم و سلمهم

۷

(حاشیه خطی ب صفحه ۲۰۹-۲۰۸)

ای بهنگام سیر وقت پگاه چون مرا بخت نیک شد همراه
خوش رسیدم بر منبوی نخت ناگهان در حضور حضرت شاه
یعنی آن پادشاه کشور دل یعنی آن سرور ضمیر آگاه
یعنی آن فیض بحر و غیث کرم یعنی آن بادای من گمراه

یعنی آن والد ششیر و شبر یعنی آن عمده عباد الله
یعنی آن مسرود فضل و کمال یعنی آن برج مکرمات را ماه
یعنی آن ضامن نجات بحشر بهر این پُر گناه بعفو گناه
ای بری از نظایر و اثباه لطف منرا به بند درگاه
یعنی ای غیث فیض و لطف و کرم گرچه دارد بحشر نامه سیاه
بشنو اکنون شها ز لطف و کرم

عرض این احقر عباد الله

۸

(حاشیه خطی ب صفحه ۱۵۵-۱۵۴)

ای خداوند دین و ایمان معطی عز و شوکت و شانم
من چه گویم ز وصف تو الا جان جانی و جانانم
بهر هر درد و رنج و حزن و الم تو دوائی منی و درمانم
هر چه دارم ز تست من ز تو ام برسد است عهد و پیمانم
این همه عزتم که هست ز تست در نه بی علم و محض نادانم
چون غلام تو ام من از دل و جان از نعم آزاد کن دل و جامم
عرض دارد منور مداح
کای توئی پادشاه و سلطانم

له ای غیث فیض و لطف و کرم (نسخه خطی و افزوده) اشتباه کاتب

ای خداوند صاحب الاکرام از تو خواهیم همین بصر و بشام
بر نبی و علی و بنت رسول به دو سبط نبی خیر نام
تندرستی و عزت و اقبال بصغار و کبار خیر مدام
دگر از حضرت تو میخواهم ز منی ذوق احمدی پُر جام
دز تو خواهیم دگر منور را
خوش بهای سعادت اندر دام

۱۰

ای خدای که جز تو هیچ کسی
کرده شست مهر و کمتر
روز و شب تازه میخورد روزی
بخت و اقبال داد تو دیدم
حرف یادت نشد هزار افسوس
از من رو سیاه یک نفسی
راو عقبی بسی خطرناک است
به بتول و نبی علی حسنین
نیت آنجا رفیق هیچ کسی
اکرم جز تو نیست داد رسی
لله الحمد حق اجابت کرد
عرض این پرگناه بوالهوسی
یعنی از غیب این بشارت شد
کای منور مکن غم و ترسی

بر سر بحر فیض جاری ما

نیت عیبی ز زنجی نجبی

۱۱

ای خدای مالک و خلاق روح و جان و تن
رب و رحمان و رحیم و قادر و آمرزگار
ارحم از اب و ام و جد و مم و اخ در دو کون
عرض می‌دارم بصد امید یارب العباد
باز میخواهم مکرر از جنابت یا اله
کز کمال لطف و احسان و عنایت و کرم
سازد و غفار ما و رحیم یوم لمان
شانی و کانی و دانی و کریم ذوالمنن
فایق از عقل و قیاس و هوش و فکر و هم دطن
از برای عفو تقصیرات بهر پختن
یانی و حیدر و زهد و شبیر و حسن
نور در چشم فضا و صمیم ده در بدن

میکند آیین منور هر زمان بر این دعا

ادقاده سر بسجده ای کریم ذوالمنن

۱۲

(۲۳- ذیقعد ۱۲۲۳ هـ)

ماشیه خطی ب ص ۲۰۳

ای خداوند ملک و دولت و جاه
ما نم نیست چون دگر غیرت
حل مشکل ز حضرت دیدم
عرض حال منور است اکنون
حامیم نیست کس جزت بالله
لابد آرم بحضرت تو پناه
بخدا یا علی ز نیم نگاه
بزاران ادب بحضرت شاه

که پی حل مشکلات دو کون

الْمَدَدُ الْمَدَدُ شَيْئًا لِلَّهِ

له یوم جزا روز قیامت - له رجوع به اشارت به غزل شماره ۲۴

(۱۶-شوال المکرم ۱۲۵۰هـ)

ای خداوند هر که و هر مه نام پاک تو بهتر از هر به
چشم امید بر تو دارند ساکنان بلاد و قریه و ده
بر رسول کریم و اصحابش مع آله و کل اولاده
و عیاله و جمله اطفاله و باکباده و احفاده
از عنایات خویش در کونین
بمنور هر آنچه به آن ده

۱۴

ای در یتیم صدف کونین محبوب خدا رسول ثقلین
دی باعث خلقت دو عالم نوری و دو کونین همچو عینین
و صفت چکنم درای عقلی ای چله نشین قلاب قوسین
برست درود بحید و عد ای شافع خلق بی شک و شین
برست سلام و آل پاک هم صعب و بتول پاک و سبطین
اکنون ز جناب تو منور از بهر علی و حنین
خواهد ز تو خیر هر دو عالم
خواهد ز تو عتد هر دو کونین

له معنی بیٹے - بنیای، نواسے، نوایان، پرستے، پوتیان، غلام، کنیز و غیره نیز کہا، جگر گوشے سے روح بہ اشارہ ۲ غزل
سے روح بہ اشارہ ۱ غزل شمار ۳۵۶۔

(عاشیہ نیر خلی بیس ۲۰۵)

ای سپر محمدی را ماه کشور دین احمدی را شاه
نکر من کی رسد بتوصیف که بلندی ز فکر من والله
ہاں مگر گویم آنچه میدانم بالیقین و براین خداست گواہ
ناکہ بردارد از تو جد تو ناز ناز بردار جد تست الله
خواهد اکنون بصله مدحت یا شبیر از تو بسندہ درگاہ
صحت و خیر و دولت و حشمت امن و ایمان امان و عزت و جہا
کن منور دگر بنور خودم
به نبی و علی ولی الله

۱۶

ایکے از فرق تا بپا آذی روز و شب همچو سگ ہی تازی
آہ ای بخیبر ز پردہ غیب بر سر فکر خویش می نازی
کز پی فتح بازی تفتیر نزد تدبیر خویش می بازی
ہاں مگر از برای بارش سنگ قلعه آبگینہ می سازی
گویم اکنون دلا ترا پسندی گوش کن گر تو محرم رازی
کار خود با خدائی خویش سپار چارہ کار خویش اگر سازی

یا الہی بدہ منور را
به نبی و علی سرفساری

ایک پرسی چگونمیت چه کسم من بشهد اوفتاده چون گکم
 تنم آوده است اندر وی هم پرآوده ام چگونه پریم
 غیر من گرچه مجسم اند بسی همی نیست در بدان دگرم
 شرمسارم ز کرده خود آه محض شرمندگیست زاد بهم
 زان کنم عرض خود بحضرت حق کای خداوند ارحم و اکرم
 نامه من اگر ز پشت در روی شد سیه یک چشم میدارم
 قطره ز آب رحمت تو شها از پی شست و شو دبی ز کرم
 به نبی و علی و بهم زهره بجناب شبیر و هم شبرم

(حاشیه خطی ب صفحه ۲۴۴)

ایک در بحر و بر شنشای هست حکمت ز ماه تاهای
 من چه گویم که مریایای لیک دامن ز حالم آگاهی
 از تو خواهم بهر زمان و مکان از غنایات تو چه سمرای
 و ز تو خواهم که تاز لطف خودم دارانی شها ز گمراهی
 لطف مرا دگر منور را
 خیر کونین چون شنشاهی

لحاح هم سری نیست نسخه خطی الف ص ۴۳ محض شرمندگیست نسخه خطی الف ص ۴۳

عرض دارد منور مسکین
 ارحم ارحم شها ز لطف و کرم

(حاشیه خطی ب ص ۲۱۵)

ای مست شراب در چه فکری ای رفته بخواب در چه فکری
 مختاری و نیست اختیارت چون بد بحساب در چه فکری
 در توده ریگ گرم ای آه چون قطره آب در چه فکری
 در شاه ره ممر فیضان ای نقش بر آب در چه فکری
 بر جیفه نشسته از سر آز مانند ذباب در چه فکری
 در محفل عیش غافل از خویش ای شمع مذاب در چه فکری

بشنو سخن منور زار
 مانند جاباب در چه فکری

(حاشیه خطی ب صفحه ۲۱۶)

ای نامه سیاه در چه فکری وی عسرق گناه در چه فکری
 بر خیزد و بگیر دامن پیر از بهر پناه در چه فکری
 بر کشتی برگ و کاه چون مور در بول خسره آه در چه فکری

لحاح معنی گزگانه معنی مردار بدو دار معنی گس گچکنه والی

دی خفته بخواب غفلت از شام گردید پگاه در چه فکری
 گن گوش نصیحت منور
 ای مست بجاه در چه فکری

۲۱

بدگرگ نشه بعد عرض سلام
 روی شتاب و برایش دی نیاسانی
 دیک تا کنی سجده اش نبرداری
 بیاد آمده حسنی و گرشنیده روی
 رسی چو بر در او می شناس موقع عرض
 بگو چو بشنود آن شاه دو جهان اعنی
 که خانه زادم و در زیر پاست خواهم جا
 خم شراب بده ساقیا بنغمه چنگ
 نه آن شراب که نوشیدنش بود ممنوع
 مراد ما از شرابست ذوق محی الدین
 که بود و کیست که باشد که دید بان که شنید
 باد لیسای دگر التجا کجا آرم
 شها ز فیض تو گویم چه اظهر من الشمس
 به بخشش بجرم و گناه مرا ز لطف و کرم
 صبا بپای تو افتم بر در سانش پیام
 ز شام تا ببحرگاه وز سحر تا شام
 براه رفتن او بهوشدار ملایک گام
 چه حرف بپند چه پند انتخاب علم کلام
 که بارگاه عظیم است و بس رفیع مقام
 شه سریر ولایت ز عرض پیر غلام
 نه مصر خواهم و نه چین دری نه روم نه شام
 میار بان قدح و ساغر و پیاله و جام
 نه نغمه که بود سمع آن بشرع حرام
 ز نغمه مدح جنابش مراد ماست مدام
 در اولیا دگری مثل او کجا و کلام
 ز درگه شه جیلان مرا حصول مرام
 ز بخشش تو چه گویم که هست طشت از بام
 بحق احمد مرسل که اوست خیر انام

بدهر و قسطن و بسال و بمباه و نهفته و روز
 که بود و کیست که باشد در اولیا که بود
 بهشتیان اگر آگاه شوند ز آرامی
 بهشت را و نوشند آب هم اینجا
 نماز ماست بحراب ابرویت یا پیر
 بساعت و دم و هر یک زمان بصر و شام
 خدای عاشق او بان توئی علیک سلام
 که ساکنان درت راست میکنند سلام
 که تا رسیده بدرگاه تو رسند بکام
 اگر رکوع و سجود است در قعود و قیام

۲۲

مرا ز پرورش بود و هست و خواهد بود
 اگر بخند برنم روم ز کوچه تو
 بنجاک پائی تو شاه که کل چشمم باد
 بگوچه تو برابر نمی کنیم هزار
 اگر بچشم من افتد ترا گذرگاه بی
 بجز تو کیست که باشد نهاده روز نخست
 لسان بارگشت را که فخر بر شیرانست
 منم منم که شفیع آدم بر روز جزات
 منم منم که کنم عرض خویشتن بدرت
 بوقت نزع و بحشر مدار تشنه لبم
 عروق و جلد و شریان و لحم و شحم و عظام
 چه جا کجا و چرا و چگونه کو آرام
 مدام تا که جهان را بود قیام و توام
 بهشت و جنت و فردوس و خلد و دار سلام
 همای اوج سعادت مرا فتد در دام
 توئی توئی ز کرامت چه صوم و شهر صیام
 بشیرات چه گویم شها خدا علام
 توئی توئی که شفیع شوی بروز قیام
 توئی توئی که پذیرنده ز عرض غلام
 به بخش ساقی کوثر ددان زمانم جام

له ع بساعت و دم و هر یک زمان بصر و شام - نسخ خطی الف ص ۸۰
 له در قعود و قیام (و او ندارد) نسخ خطی ب ص ۱۶۶
 له ع چه جا کجا و چرا و چگونه کو آرام - نسخ خطی الف ص ۸۰

بدگر که تو هنوز که هست پشت به پشت مرید و بنده و وابسته خاوند و غلام
بصد نیاز و تضرع بصد خشوع و خضوع
بسجده سر نهی و گوید درود و سلام

۲۳

۲۴ - جمادی الاول ۱۲۵۶ هـ

بدون ز عقل و قیاس و گمان این گمراه زمین حب رسول و بتول و حضرت شاه
طلوع نیز اقبال ماز طالع نیک چو شد بمطلع محمود مان بفضل اله
کنون ببارگه هر دو سبط پاک نبی است بصد نیاز و ادب عرض بنده درگاه
که یاشیر و شیر بهر ما غلامانت چو جز تو هیچ مددگار نیست حق آگاه
به بخش جرم هنوز اگر چه افزون است
بحق أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

۲۴

(حاشیه نسخ خطی ب ص ۱۶۳ - ذوالحج ۱۲۶۲ هـ)

بنام احمد مختار و بنت خیر امام بحق حیدر کرام و اهل بیت کرام
سوال بنده درگاه بود و هست بود ز بهر عز و وقار و برای خیر دوم
ز بارگاه خداوندگار معطی خیر رحیم و ارحم و آمرزگار خاص و عوام
بصد نیاز و بصد عجز و بس خشوع و خضوع بحبه سائی بیار و انکار تمام
ازان ستاده ام اکنون بحضرتش اکنون که شاد کام شود بنده با حصول مرام

درین میانه مرا چونکه شد بشارت نجیب که نام احمد و زهرا علی و هر دو امام
رفاه و جاه و امان است خیر و عز و وقار ترا بدام و تو باشی همیشه نیکو نام
ازان سزد ز هنوز کنون بحضرت حق هزار شکر و همین سان بسی درود و سلام
بر روح احمد و زهرا و حیدر و حسین
بایل بیت کرام و جمیع صحب عظام

۲۵

بنده را کردی از کرم مختار ورنه کو بسنگی و گو این کار
بخش توفیق طاعتش اکنون تانم محبوب گردد آخر کار
ز آتش دوزخش رهائی ده
وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ

۲۶

بنوشته پری چه خوش بنگی بنده پیری بر آب گنگی
هر چند که مذموم بود غیر از صدق مقال نیست گنگی
ده سطوت حیدری که سیمرخ فریاد بُرد ز مور گنگی
بی خوف روان به بحر امن است ماهی است اگر دگر نهنگی
بایک دگری عرض ندارند روباه بود و گر پلنگی

له تلج به آیت کریمه - (سپاره ۲ - سیقول سره البقره - آیت ۲۱)
رَبَّنَا ارْتَدْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

القصه ز عدل شاه دیدم خوشنودی هر یکی برنگی
جز خاک ابر تراب نزدود ز آئینه مهر و ماه زنگی
گر دشمنیست ای محبت حیدر آرد بتو رو بمنم جنگی
تا چشم زنی بین که کارش آخر کند از مژه خدنگی
یا شاه منور از تو خواهد
ز ابر کرمست خوش آب و رنگی

۲۷

۲- رمضان المبارک ۱۲۶۲

ماشیه نسخ خطی ب ص ۲۲۳

بهر حل مشکلم امداد فرما یا علی خاطر ناشاد ما را شاد فرما یا علی
چون برای ما مغان عقبه ات دارا شفاست نسیم خیمه اشفا را شاد فرما یا علی
خوش روان دین زورق من را تو از باد مراد خاک دشمن های ما برباد فرما یا علی
آدم اکنون چو بر دیوان فضلت بهر فیض بر برات بنده خود صاد فرما یا علی
چون منور از دل و جان بنده درگاهت
بنده را از رنج و غم آزاد فرما یا علی

۲۸

ببین حُب نبی و با طبیعت کرام می نشاط و سرور است خوش مراد جام

له خوشنودی ماشیه نسخ خطی الف ص ۱۱۶

له ع ببین حُب نبی و ببین آل کرام - ماشیه نسخ خطی الف ص ۶۶

ببزم عیش و طرب زان بشا به مقصود مرا وصال تیسر بود بحسب مرام
که من ز جد و عم و اُم و اب جان و دلم محبت د بنده درگاه و خانزاد و غلام
بشکر این همه افصال حق که شامل ماست بفضل قادر قیوم خالق علام
کنون سرود به ثنایت خدای عز و جل تَبَارَكَ اسْمُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَام
وگر بهجت تمام و نیاز بی پایان عشاء صبح و بظهر و بوقت عصر و شام
منور است که گوید بر اهل بیت نبی

هزار بار درود و هزار بار سلام

۲۹

(ماشیه نسخ خطی ب ص ۱۸۴)

جان و دل روح روان من بتن احمد و حیدر بتول است حسن
گر منم حنای ز اعمال حسن خوش دلی پر دارم از حُب حسن
در بپرسی نام ایمانم که چیست خوش بود شاه حسین ایمان من
پس بصد عجز و نیاز از حضرتش زبید اکنون عرض حال خویشتن
یا حسین ابن علی این بنده را وا رها کن در دو جهان سر و علن
از غموم و وز هموم و از شُور و ز همه درد و غم رنج و محن
وز عذاب نزع و گورم ده نجات دی کفیل بنده در یوم لیل

له تلخیص: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ (مشیه) له یه قطون نسخ خطی الف ص ۱۱۶
له مراد روز قیامت

حالیٰ گوید منور صد سلام
بر روان ہریکی از پنجتن

۳۰

جناب حضرت نوحہ ثانی چگویم من بوصفت کانچانی
ولی دامن یقین لاشک فیہا ولی کاملی عرش آشیانی
محب اہل بیتی و مکانت بود فردوس ای جنت مکانی
شر ما و عسلام محی الدینی شفیق حادمان در دو جہانی
توئی چون در دوعالم از سر لطف غلامان را پناہ جادوانی
شنیدستم چنین یا شاہ درویش دہی شادی و از غم میرانی
از ان گویم بدرگاہت بصد عجز بر غم از من ای نوحہ ثانی
بحمد اللہ بشارت ز آتالش چنان شد از پی امن و امانی
مخو عنم ای منور ہیچگونہ
شفائی تست در سبع^{۷۹} مثانی

۳۱

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۱۵۷)

چونکہ دیدم خویشتن را کم ز کم درو من اینست شام و صبحم

۱۔ رجوع بہ اشارہ ۱۰ عزل شمارہ ۱۶۸۔ ۲۔ دوون جون الف و ب میں اشتباہ کاتب ہے عرش آستانی ہے۔
۳۔ سبع مثانی اشارہ بہ الحمد شریف جس کی سات آیات ہیں۔ اور مرثیوں کو الحمد شریف زعفران سے چینی کی پلیٹ پر کھڑکس
کا دھویا ہوا پانی پلاتے ہیں۔ ۴۔ ع درو من اینست در شام و صبح۔ (نسخہ خطی الف ص ۷۹) جو قافیہ در دیف کے لحاظ سے درست نہیں۔

ای نہ عنافل ز عالم ہیچم یاعلی اللہ بکش مشکم
گیرد از ہر نامم یا علی چون جہنہ برق و برق دشمنم
ایک نام تو پی اعدای ما تیغ عریان است و شمشیر علم

وز کرم کشت منور کن ریان

کای تو ی بحر عطا خیت کرم

۳۲

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۱۵۷)

چونکہ من خاک راہ شبیرم بہ ازین نیست ہیچ تدبیرم
کہ بدرگاہ پاک شاہ شبیر زیر پایش ہمیش جاگیرم
بو ترا بیم وز خاک دیت خاکہ خوش تقای تصویرم
از عنایات بید و عدت گرچہ من پُر گناہ و تقصیرم
گوید اکنون منور از سر صدق
بخش یارب بنام شبیرم

۳۳

خدایا چشم دارم گر پذیری عرض مسکینی بروح سیدالشہدا شہ دُنیا میر دینی
محمد مصطفیٰ جد شریفش آنچنان بُودہ کہ بودہ سندش لولاک و اودا ناس بالینی

۱۔ منقول از نسخہ خطی الف ص ۷۹۔ نسخہ خطی ب میں شمشیر علم ہے (سوکاتب)

۲۔ مصرع اولی وزن سے گرتا ہے۔

۳۔ رجوع بہ اشارہ ۱۰ عزل شمارہ ۱۶۸۔ نیز اشارہ ۱۰ اور عزل اشارہ ۱۶۸۔

علی مرتضی شیر خدایش آنچنان والا
 که شیران جهان دیدم به پیشش شیر قالی
 جناب اقدس زهرای پاکش آنچنان مادر
 که ثقلین است و ما فیها برایش جمله کاین
 شبر اخ مهین او حسن بن مرتضی باشد
 امام ثانی فرحت دو دلهای غمگینی
 چو از نازش نبی میداد جا به دوش خود اکثر
 نیاز او نزد جانان گر ایمان است در دینی
 برای عفو تقصیرات خود یارب شفیع آرم
 حسین ابن علی پور بتول و نور یاسینی
 براتم دو ز بخشش پس بروز حشر مان منکر
 بشاه کربلا یارب پیرس از من بخاندم گر
 بدو گاهت رساندم خویش را از بهر آفرینش
 خداوند بروز حشر باشد دست این عاصی
 نماید بیجا بانه رخ خود گر شه خوبان
 که آرد هر یکی در جسد و شود رخت چرکینی
 بدان رسول و آل طاه و یاسینی
 برون نماید دگر شمس و قمر از چرخ دیرینی
 نماید بیجا بانه رخ خود گر شه خوبان
 بگفتا ما تغم ناگه چو دیده زلف بر رویش
 بنور بن بخشش طالع عجب است پروینی

در حضرت یا حسین ابن علی با چشم نم
 عرض دارد بنده احقر خرد بی درم
 با هزاران عجز و زاری و نیاز و انکار
 کای شفیع یوم محشر منظر لطف اعم
 تارهای دام عنم را تا نبرد دست تو
 کی برون آید دل بیچاره ام از دام غم

له بیان مراد هر دو جهان -

له حق مر

له بار دست این عامی - نسخ خطی الفصص ۱۱۸

شک لله بعد معنای مناجاتم بغور
 مرده راحت فندایم داد با تفت صبحم
 غم مخور هیچک منور کن پی امداد تو
 آمدند اینک علی و سید الشهداء بهم

در دادی عشق دردمندی میرفت سوار بر سمنندی
 تا آنکه دو چار شد برایش صیاد ستاده با کمندی
 گفتا دهمت اگر ستانی ای مرد غریب نیک پسندی
 بگذار که تا نیفکندت از شامت این عمل به پسندی
 هر کس که شنید ای منور
 این پسند کجا خورد گزندی

(ماشیه نسخه خطی به خط ۲۱)

دلا از گفتن بد تا بهوشی
 خموشی به خموشی به خموشی
 دگر گویم که تا امکان درین دهر
 همان بهتر که بجز نیکی نکوشی
 دگر از بهر دنیا تا کی این عذر
 که گندم مینائی جو فروشی
 دگر چون نیک دانی حق کریم است
 مجا، مخلصا چون میخروشی

دگر گویم طلب کن چون منور

ز حق در هر دو عالم پرده پوشی

له به قطع نسخه خطی الفصص ۱۱۹

دو چار شد پری بامن عزیزی که خوش میگفت با صاحب تمیزی
 نمیدانی که عقل و فطرت و هوش به جز فضلش نیرزد با پیشیزی
 مثال ذوق افکار تو باشد برگ کاه موری در کیزی
 چه مینازی بمالت چون تو با مال ز خیری همچو زیور با کیزی
 بر دی پا منه گویم ترا راست ز دنیا گر شوی راضی به خیزی
 منور^۱ حسب حال خویش گفتا
 بدینا دل نه بندد غیر چیزی^۲

۳۸

دی ز بخت سر عینی چشم من بود واپی عینی
 که بر برج اسد عیان دیدم با عیان منان^۳ سعیدی
 یعنی اندر کنار حیدر بود خوش ز سلین زینت و زینی
 یا علی چون تو پادشاه منی و ندرین نیست مان شک و شینی
 طرفه العین بی تو چون دهریت با تو دهریت طرفة العینی
 کوکب بخت من ازان باشد طالع^۴ لام^۵ بر سر عینی

^۱ عقل و فطرت و هوش حاشیه خطی الفص ۱۰۵ به معنی کوری به معنی پیشاب

^۲ ع منور حسب حالش نیز گفته حاشیه خطی الفص ۱۰۵

^۳ به معنی محنت، بهیچرا به دو سحر ستاروں کا یکجا ایک برج میں اکٹھے ہونا۔ ط-ا-ع-ع-طالع
 در اہل دو ستارہ جو کسی نیچے کے پیدا ہوتے وقت کسی برج میں طلوع ہو رہا ہو عموماً مراد بخت اور نصیب یا مآب ہے۔

دہ ز اکرام خود منور را
 یا علی زیب وزینت و زینی

۳۹

دی ہاتقم کرده ندا گفتا شنو با گوش جان
 گویم چه گفت آن رہنما با دا سلام حق بر او
 زود آ محبت پختن دی دوستدار دوازده
 بشنوز من یک نکتہ مضمحل در آن یک ذفتری
 خیر البشر خیر النساء شیر خدا حسین زان
 باشد رضی پیش از تقی باشد نقی بعد از تقی
 این جملہ چون نوزند یک باید کہ یک حرف زان
 حرف مکرر پس مکش ز اسم شریف آن شریف
 حضرت شہ جیلانی و محبوب سبحانی بود
 کش شیخ عبدالقادر حسنی حسینی نام شد
 پس ہر دو لوح جان و دل مرآت متقابل مبین
 یعنی حروف لوح دل بینی اگر باشد ہمون
 گوید منور نور دین ابن غلام محی الدین^۱

درد تو باشد بر زبان حرز تو باشد ہر زمان
 گفت از کمال مکرمات صد مرجا بر قول آن
 دی خاک راہ چارہ دی بندہ غوث زمان
 خوش دفتری ایمان و دین کش چارہ اوراق دان
 پس عابد و باقر بخوان پس صادق و موسی بلن
 پس سید دوم حسن پس مہدی راہ بخوان
 بر گیر و کش بر لوح دل ہرگز مکن تکرار زان
 کابن اشرف ابن الشریف از ہر دو جانب شعیان
 مقصود ربانی بود معشوق رب انس و جان
 ہم سید محی الدین لقب کن ثبت مان لوح جان
 تا اتحاد این در آن از ہر دو جا گردد عیان
 در حرفہای لوح جان خوانی ہمان باشد ہمان
 نوشاہ ثانی کش لقب بخشید شاہ انس و جان

^۱ به مراد بارہ امام به مراد چارہ معصوم

گفت از کمال مرحمت نسخہ خطی الفص ۱۰۵

اسم پدر بزرگوار شاعر

به برای تفصیل رجوع به اشارہ ۱۱ غزل شمارہ ۱۶۸

خوانید جُمْلَه مومنان صلّ الا له علیهم
صلّ الا له علیهم خوانید جُمْلَه مومنان

۴۰

حاشیه نسخ خطی الفص ۱۱۹

راه من نیست غیر راه علی شاه من نیست غیر شاه علی
بنده شایم و سلام من است از دل و جان بارگاه علی
کشت مورد ضعیف را کافیت قطره از نم مباد علی
برسول و بتول می خواهم حل مشکل بیک نگاه علی
چشم این بنده خوش بلفش و است گرچه کردم بسی گناه علی
ما من بنده چون بحضرت اوست من گرفتم چه خوش پناه علی
پدر و مادرم نبود مگر بنده زر خرید و داه علی
وز پئی امن ما بلیل و نهار هست مامور خوش سپاه علی
سینه دشمن مرا کافیت خنجر نوک برگ کاه علی
خیر کونین خواهد این مداح که ز جان است خیر خواه علی

شکر لله که خوش هنور کرد

کلبه تار بنده ماه علی

۴۱

روی تو صبح و زلف تو شام است یا علی
وز من بصبح و شام سلام است یا علی

از بهر دوستان و محبتان در گمت فرج و سرور عیش بدام است یا علی
مشکلتها و راینها سائر عیوب از بهر ما بجشنه تو کدام است یا علی
زود آ که آمدی تو پی حل مشکلات طشتی نقاده از سر بام است یا علی
در نزع و حشر از من عاصی بحضرت با صد نیاز عرض دو جام است یا علی
ما را از زمین گفتن مدحت هزار شکر گوید هنوری که غلام است یا علی

شهباز بخت و دولت و اقبال و کرم

فتح و ظفر همیشه بدام است یا علی

۴۲

پسیده دم که دم صبح صادقش خوانی کثود باب هدایت ز فیض ربانی
دلا بآب ادب کن وضو چو داری عزم بمدح سید سادات شاه جیلانی
اگر چه وصف بنالیش نه کار هیچ منست و لیک بهر سعادت هر آنچه بتوانی
نمائی عرض بصد عجب بند و انکار و نیاز بدرگه شه بغداد از ثنا خوانی
چکد ز هر سخت چشمه چشمه آب حیات نزد که خضر ز رویت کند گلس رانی
نمود چون شه جیلان بفتح و فیروزی جو بر سریر ولایت کرامت از رانی
زبان قدرت خود را کشته ده حق گفتار ترا مبارک و میمون سریر سلطانی
تو پادشاه جهانی بشکر آقطاب قلمرو تو همه کائنات ربانی

له ع "زود آ که آمدی تو پی حل مشکلات" - نسخه خطی الفص ۱۱۰

نبی نگویمت از بهر لایبی لیکن
 تو آن مہی کہ ز مہر محمدی داری
 وظیفہ خواری دونان چرخ از حوانت
 قسم بحبان نبی و قسم بشان علی
 با مژد خلق چو حکمت روانست تا بابد
 خدایرا مددی ای شفیع ہر دوسرای
 مرا چہ بل ہمہ اقطاب و ادویا ہا را
 برای مقصد خود خواستم کہ گیرم فال
 کہ داد ہاتف غلیم ندا بیک ناگاہ
 مرا ز لطف بدنیہا چو نور دین مشہور
 کہ خانہ زادئی ماستد محقق از کرم
 بر آرزو ہنور ید دہا بنگر
 چنان ہلال کہ بر نور اوست قربانی
 نہ آن ہلال کہ ماہ از گدائی مہر

بلہ اشارہ بہ مصرع سوم رباعی معروف : ہ

در شعر تن پیمبر اند

ہر چند کہ لایبی بعدی

۱۰ از مہر محمدی کردی - نسخہ خطی الفص ۱۱۷

۱۱ با مرد حکم

۱۲ مراد حضرت یوسف علیہ السلام کہ کوئیں سے نکل کر مصر پہنچ جان وہ بالآخر عزیز مصر بنے۔

۱۳ اسم خود شاعر۔

ہلال خیر الہی ہلال امن و امان
 بہ بخشش بار خدایا امان و ایمانم
 بنام سرور کونین شاہ جیلانی
 تراش ناخن پای ویت نزد سپہر
 ز جتہ سائی چرخ است ریگی بر دوش
 تو پادشاهی و حکمت روانست بر کونین
 ز قدرت نہ محالست اعادہ معدوم
 ز بیست تو چگویم کہ شیر میلزد
 مگر ضمیر فلک شد ز لای دریائیت
 نگویمت کہ خدائی ولی خدا عاشق
 ششی بملک کرامت مہی بادج کمال
 بمعجزات کرامات می زند پہلو
 نبی نگویمت اما ز فیض ربانی
 من این سخن نہ ز خود گفتہ ام کہ مشہور است
 بعلم لوح چگویم کہ بندگان تراست
 بعرض و کرسی و لوح و قلم زمین زمان
 بدست توست بنام خدا کخرد لہ
 بما و جملہ مریدان غوث صدیقی
 بوالدین و احبت و جملہ انخوانی
 ششی کہ نیست بکون مکان چو او ثانی
 بروی چرخ نہ بینی ہلال نورانی
 سپہر نیت بکوب ز روی پیشانی
 بجن و انس و ملائک تراست سلطانی
 حیات دین مستد کجاست پنهانی
 ز قوت تو چہ گویم کہ شیر یزدانی
 کہ ہست جرم دی از ریگ جملہ نورانی
 بروی توست زہی ماہ روی سبحانی
 سرور بملک ولایت ترا جہانبانی
 چو شد بذات کریمت کرامت ارزانی
 توئی بہ بیت نبوت چو مصرع ثانی
 بقای بیت نبوت ز سرور رحمانی
 شہا ہر آنچہ بعلم خداست میدانی
 بوحش و طیر و ملک جن و انس سلطانی
 شگفت نیست ز مورت دم سلیمانی

۱۴ منقول از نسخہ خطی الفص ۱۱۸ - مع : جن و انس ملائک (نسخہ خطی بی میں واؤ نہیں) ۱۵ بدست توست بلاد خدا...

نسخہ خطی الفص ۱۱۹ - فردہ - یعنی رانی کا دانہ - کہ تشبیہ - رانی کے دانے کی مانند -

بدرگه تو ز ادراج اولیاست بهجوم
پی حصول سعادت ز بهر درباری
ظلم ز بهل قیامت جو بید میزند
که در رسید ز غنیم ندای ربانی
چرا براس نمائی که شاه جیلانت
شفیع روز جزا شد حکم یزدانی
نه جن و انس و ملک است طاقت حد
سزد بوصف تو گویا رسول رحمانی
چو زائران حرم مقصد و مراد من است
طواف کعبه کویتو شاه جیلانی
سراوات خود را سجده نالم
بصد نیاز و تضرع بنجاک گیلانی
ازین حصول سعادت ز درگمت یاغوث

منور است مرا روی و چشم و پیشانی

۴۳

شاه علی که شیر خدا شد خطاب او
سلطان اولیاست گرامی جناب او
بر پشت اسب ابلق دهر است دزد و شب
ز نیش سپهر و شمش و قمر در کباب او
از جمل دست عالم ستر دو کون شد
حرفی بر آنکه خواند ز سطر کتاب او
در نزع و گدو و حشر پی دفع تشنگی
یک جرعه بس است مرا از شراب او
کردم سوال عفو بنامش ز پیش حق
صبدی نقد غفرت شنیدم جواب او
شکر خدا که از مدد بخت رهنمون
فائز شدم بطلب خود از جناب او
رو بد کنون منور مسکین ز درگمش
تا کحل چشم خویش نماید تراب او

۴۴

در حروف مقطعات

ششم گفت هاتف ز الطاف یزدان
که بر بنزد و بشنو بگوش دل و جان
شدت بخت یاور بسیار از من
چنان سر مخفی چنان راز پنهان
که در علم حق باشد و نیست هر کس
بران مطلق ز ابتدا و الی الآن
چو پرسیم از دی نشان داد بامن
سرخ خناین مفتح ایمان
عیان کرد اعنی حروف مقطع
که نامند آنرا با سار قرآن
که اینها رموز و اشارات حق اند
باسمائی محبوب و معشوق میدان
به تفصیل اجمال پس رهنمون شد
بیان ساخت یعنی مفصل بدینسان
اَلَمْ رَا الْمُحَمَّدَ هِی دَان
اَلَمْ اَنْجِ بِرَاشِ نَوَانِ
اَلَمْ اَنْجِ بِاَصَادِ بَاشِدِ
مرادش ز المصطفی یا فتم بان
ز حم حام هم از قاف قاسم
هم از نون نور است مقصود یزدان
چو از صاد باشد اشارت بصادق
بطاها و یسین بشیر است قرآن
شد از طاء طن طاهر ویدا
ز سین سید المرسلین نیست پنهان
خوش اسمای روشن بطسم اند
چو طیب سراج است مصباح ایمان

له منقول از نسخ خطی الف (نسخ خطی محبوب معشوق بدون واو)
له بسبحان نسخ خطی ب

پس از کاف و یا و هم عین و هم صاد
 شنو از من اسمای ایشان باعلان
 چه از کاف کاف چه از با و با و
 چو ینبوع فضل است از ما نیمخوان
 عفو ز عین است و از صاد صالح
 بخوان از دل و جان بکن حمد هر آن
 خوش اسمائی مضمحل اسمای ذی شان
 بنم عین است هم سین و هم قاف
 حبیب است از حا و از میم منجی
 هم از عین عین انعم است جانان
 زین سعد خلق است از قاف قاسم
 علیه السلام از ملک جن و انسان
 بهر یک ازین نام خواهد هنور
 ز بهر خود و آل و اولاد اخوان
 ز درگاه شاهی که عاشق بر اینهاست

چه صحت چه عزت چه رفعت چه ایمان

*۴۵

(حاشیه خطی بسم ۱۴۰) (۲۸-۲۹ ذی قعدة ۱۲۲۲ هجری)

شد ز افصال رب جل جلال
 خوش بشارت ز هفتی فی الحال
 که بصرت چو عشرت شد بدل
 شد نصیب تو عز و جاه و جلال
 دز غیایات متادرنی چون
 خوش گو بهر دولت و اقبال
 وز نگو نامیت چه خوش باشد
 مشرق و مغرب جنوب و شمال
 بعد صد با سپاس
 مرجعاً مرجعاً تعالی تعالی

زید اکنون منوریت صد شکر

به نیاز تمام و عجز کمال

له معراج اولی تا مکمل ہے۔

۴۶

(حاشیه خطی بسم ۲۲۴)

شنیدم خوش پری میگفت بهر رهروی مستی
 که باری از پی برداشتن در راه می مستی
 که این غافل نمیداند ازین راه خطناکی
 و گرنه بنیم اینجبا چنان در راه نشستی
 دلم گفتا چنان خوش نکشت بامن ز اصغایش
 که هر شنونده از شادی ز جان خویش برستی
 بحمد الله ز یمن همت شاو علی ما را
 میان این رو دشوار با این همت پستی
 درین دنیا که پالغزیت در راهش بهر گامی
 بهر گامی ز پالغز بهر پالغز و رودستی
 کنون زید بوصف حضرت مشکل کشا چیزی
 که از ناش کشادی هست پیدا بهر هرستی
 نبود لطفش ارحامی برای ما گنگاران
 ندانم ز آتش دوزخ گنگاری چنان رستی
 کجا یابد امان از پنجه شیر خدا جانان
 محبت درخش را گر بیازارد زبردستی
 سر اعدای اجاب علی مرتضی بنگر
 بسنگ مهر و مهر نبود عجب گر چرخ شکستی

ز یمن همت شاه علی بنگر هنور را

تعالی الله چه نعمتهاست با این همت پستی

۴۷

شنیدم دی بخواب خوش عجب غل
 چه بنیم مرتضی بر پشت دُلل
 بجمع ادلیاء فوج ملائک
 بصد شوکت بصد شان و تجمل
 قریبش میشم با صد تردد
 بصد سعی و بصد منکر و تامل

له بر اعلان حاشیه خطی العنص ۱۱۴

سازم چونکه خود را تا رکابش / نکردم هیچگونه پس تا مل
 گرفتم پاش بهر حل مشکل / گفتا مشکلات خویش کل قل
 چو گفتم مشکلات دین و دنیا / بمن فرمود حل شد مشکلات کل
 چو دیدم روی خویش را چگویم / که نتوانم بگیرم جز روی از کل
 مگر شد باعتم صوت صراحی / مگر چون صدا میکرد قل قل
 ازان گویم ازان چینی که دیدم / چو از یک گلبنی یک برگی از گل
 رخ دیدم ز سرتا پا همه گل / که سازد خاطر بنیده گل گل
 عذارش دو چمن پر از گل سرخ / دو چشمش زرگس و زلفش و ببل
 چو گل دیدم دهانش وقت خنده / ز باغ گشت گویا همچو ببل
 به ساقی کنون در سیر گلزار / ز جام ذوق حق یک جرعه مل
 بحمد الله ز یمن شاه مردان / شده حل مشکلم از جزو قائل

چو دست داد سیرگشن یار
 منور نوش کن مان ساغر مل

۴۸

(حاشیه خطی بس ۴۸)

شهنشاها تو چون صاحب سرری / پناه هر یک از شاه و فیری
 چگویم حال خود روشن ضمیری / که گیرد ارتو دستم را گیری

ع - نکردم هیچگونه پس تا مل - نسخ خطی الف ص ۷۶

عجب نبود اگر عذرم پذیری
 امیری و دبیری و وزیری

۴۹

(حاشیه خطی بس ۴۹)

ضمیمه هاتفم باستجاب / آمد و گفت و کرد بس خوشحال
 ای محبت جناب پاک شیر / زود بر خیز و ساز استقبال
 که فرستاده است حق پشت
 دولت و عز و حشمت و اقبال

۵۰

صبح دی نکته عجیب بمن / از خوف و کوف شد روشن
 که مه و مهر هر دو علما نند / زنگی اصل و سیاه چرده و تن
 از جناب محمد عربی / شافع مذنبین یوم لبین
 هر دو را پس زمین بندیش / کسوت نور شد غلاف بدن
 چون شنیدم چنان بگنجیدم / این بشارت میان پیران
 که مرا چون چنین شهنشاه است / حامی و دستگیر سر و علن
 معرفت گرچه بوده ام بقصور / که چه باشم من و چه گفته من

له یعنی پانزگرمین اور سورج گرهن -
 له سیاه چرده یعنی سیاه چرم -
 له باس تدیس -
 له روز قیامت

گفته باید نبعت او چیزی گرچه من احمق و گر کردن
 بهر کس سعادت دارین از جناب رسول شاه ز من
 تا معطر شوم بگفتن نعت چون ایدم از سیل ملکین^{له}
 تا ز مدحت شوم پُر از نکت همچو از مشک آهوان ختن
 پس برین عنزم ساختم کیجا تا بشویم زبان و کام و دهن
 عنبر و عطر و صندل و کافور با گلاب و عبیر و مشک ختن
 پس کنم در حضور او به نیاز عرض چیزی که دانش گفتن
 گرچه چون فحم پیش شمس و قمر باشد و در خذف بدر عدن
 ای توئی معجزات را معدن هم کرامات را توئی مخزن
 وصف ذات تو از خدا آید که بود ما درائی فحم و سخن
 چشم واکرده چاره سو دیدم نعت گویان تو بستر و علن
 جن و انس و ملک و خوش و طیور طوطی و عنده لیب و زاغ و زغن
 همچنان بد بدشت جمله نبات نیز گلها تمام در گلشن
 گل رعنا و زگس و کلفه گل نسرين و یاسمین و سمن
 گل شببو و تنکمه و عنبر لاله خیری و ذنب و سوسن
 بلکه دیدم نبعت تو مشغول جمله العرش و آسمان و زمن

له خوشبودار اور دعاری دار رنگین چو رنگین یسین ستاره سیل کی ناصیت سے تیار ہوتا ہے۔
 له یعنی زغال کوک
 له ع گل شببو..... نسخہ خطی الفص ۹۲۔

ثانعی روز حشر و در دنیا دافع رنج و غم و ہم و محن
 نیز معطی خلعت صحت از برای شفا و خیر بدن
 عرض دارد منور تلاح از برای شفا و صحت تن
 بہر نام بتول و حیدر پاک
 بہر نام حسین و شاه حسن

*

طرفه یعنی یک آنی یک دمی یک لحظه غیر انداد جنابت کی تواند بندہ زیست
 مان مگر زبید بفرط عجز با صد انکسار عرض حال اندر جناب آنکه اوسبط النبی است
 زبان کنون درو منور بہر حل مشکلات
 بر زبان شام و سحر آمد حسین ابن علی است

۵۱

عرضی است ز بندہ مجتہم بگناہ گم کرده رہ و گناہگار و گمراہ
 یعنی ز حقیر احقر زشت عمل پر جرم و خطا و مجرم و نامہ سیاه
 لرزنده چو بید از وفود عصیان شرمندہ ز فعل بد عیاذ باللہ
 با عجز و نیاز و انکسار و الحاح در سجده نہ سادہ سر بہ پیشت یا شاہ
 از لطف و عنایت عمیم بسجده بخشائی گناہ ما باین عرض پگاہ
 و از بہر نبی و ہر دوسبط و زہرا کن حل عقود بندہ بانیم نگاہ
 صد شکر و بشارتہم ز اقبال دعا چون دارد سر و ش غیب بامن آگاہ

کای عتبه پاک تو مرا خوش بامن دی حضرت تو برای ما جای پناه
شاه بود چشم خود هنوز اکنون
تا سرمه کند خاک رست و بده راه

۵۲

علی روح النبی بلغ ثواب الختم یا ربّه
و ابنایه و اولاده و اکباده و احفاده
و اخلافه و اشیاعه و احبابه و اتباعه
لمداح النبی یا رب ثم ارحم و شرفه
و بارک به با اولاد النبی فی الرزق امواله
و ان ترزقه فی الدارین حسنات و برکات
ولا تاخذه بالعصیان و اغفره باآبائه
هنور مادی یا سیدی فانظر باحواله
و لا تنظر بافعاله و اقواله و اعماله

و ان تشفع له یوم الجزایا سید الکونین
باذن الله جل جلاله و خلصه من احواله

۵۳

غلام پنج تنم عرض دارم از هر تن که پنج جا برماند بنده را ز محن

له ع و فوره با فوارک و خلصه من احواله - ماسویه نسخه خطی الف ص ۵ -
له منقول از ماسویه نسخه خطی الف - نسخه خطی ب عرض دارم از هر پنج - دارد که اشتباه کاتب است -

به نزع احمد مرسل بگور شاه علی به پیل صراط بتول و بوزن شاه حسن
بحشر حضرت شبیر دست من گیرد که او شفیع و شفیع من است یوم لمن
دگر سوال فقیه اند پنج اند پنج نبی علی و بتول و حسین و شاه حسن
چو آدم بگدائی خمس حضرت قبول باد الهی سوال خمس من
کدام پنج یکی عزت و دگر ایمان امان و خاطر مجموع و نیز صحت تن
خدای را مددی ای شفیع هر دوسری که جز تو نیست کسی باعث زمین و زمین
خدای را مددی ای بتول بنت رسول خدای را مددی یا حسین شاه حسن
خدای را نظری لطف سوی نورالدین
که نیست غیر جناب شما و امان

۵۴

(ماسویه نسخه خطی ب صفحه ۱۶۵)

فضل بید تو من سرد علین می طلبم نه که مقصود خود از فعل حسن می طلبم
بامید کرم عام تو یا رب عباد مقصد خود بحسین و بحسن می طلبم
بعلی و به بتول و بدو سبط ابرار امن و ایمان و امان صحت تن می طلبم
وز کرمهای عمیمت بچنین مجرم و گناه بخشش خود ز تو من یوم لمن می طلبم
صله مدح تو شاه چو هنوز اکنون
من ز اکرام تو اقبال سخن می طلبم

له پنج از هر پنج - نسخه خطی الف ص ۸۰ -

فضل حق طلب دلا بیستین
 فضل حق یار است ایمان را
 فضل حق پادشاه کونین است
 فضل حق بوده است باعث امن
 فضل حق راحت همه دلهاست
 فضل حق پرده پوشش بی هنر است
 فضل حق نعم زدای مغموان است
 فضل حق هست عرده و ثقی
 فضل حق متاسم است بر کوثر
 فضل حق حامی عباد خوش است
 فضل حق حافظ است در پس و پیش
 فضل حق شمع جملہ انجمن است
 باز گفتم دلا بمن گن گوش
 چون نمی از بحار افشاش

فضل حق مدعاست در هر حین
 فضل حق قلب را بود تسکین
 فضل حق بخت و تخت و تاج و نگین
 فضل حق بوده است حصن حصین
 فضل حق فرحت قلوب عذین
 فضل حق دستگیر هر مسکین
 فضل حق شادئی دل غمگین
 فضل حق بوده است جبل متین
 فضل حق راحم است روز پسین
 فضل حق حافظ زمان و زمین
 نیز اندر یار و نیز یمین
 فضل حق رونق مکان و مکین
 فضل حق یاور تو باد و معین
 می نگنجد بکیل منکر متین

له ع فضل حق قلب را دگر تسکین نه خطی الف ص ۸۳
 ۱۰۰ تلخ به آیت کریمه: وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى (سپاره ۳۰ سوره البقره آیت ۵۶)
 ۱۰۱ ع باز گویم دلا..... نه خطی الف ص ۸۳

باید اکنون که تاز افشاش
 یعنی از فضل او که بر عالمی است
 پس بگویم چنانچه هست مرا
 بی هنر بوده ام نواخت مرا
 پس همه هست هر چه فضل و لیست
 هست لاریب فیه غریب نواز
 گفته من چو رفته رفته رسید
 مشک و عنبر شنبیه قول فقیر
 که شکی نیست هر چه بشنیم
 یعنی از فضل حق شدیم عزیز
 گویم اکنون بشکر افشاش
 گای خداوند اکرم از اب و ام
 بحق پادشاه هر دو جهان
 که بود طارها و هم یاسین

اندک از بیشتر کنم بیقین
 در همه حال و هر زمان هر حین
 گوش کن گوشش همچو مژد ثمین
 با وجود عیوبهای چنین
 در نه من کیتم حقیق و کمین
 دامن و خوانش بصدق و یقین
 در نواخی بحس و اندر چنین
 کرد تصدیق آن بصد تحسین
 آزمودیم هر دو هست چنین
 در نه خون اصل ماست یا سرگین
 با هزاران نیاز سوده چنین
 اَرْحَمَ الرَّحِمِیْنَ بِیَوْمِ الدِّیْنِ
 که بود طارها و هم یاسین

کن منور بنور خود از فضل

روح و جان فقیه نورالدین

۱۰۰ ع نیز گویم
 ۱۰۱ تلخ به آیات شریفه: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مَا لَكَ یَوْمَ الدِّیْنِ
 (سوره فاتحه آیات شماره ۲ تا ۴)

۱۰۲ مراد حضور سرور کائنات: ۱۰۲

نگاه عشق و دوستی میں وہی اول وہی آخر
 وہی قرآن وہی فرقان وہی طہ وہی یسین
 اقبال

(۲۱- محرم الحرام ۱۲۵۳ هجری)

گر بشویم خویشتن را تا که کردم پاک تن میشود ناپاک تر چون سگ که تر گردد بدن
پس ندیدیم چاره بهر نجات خویشتن آه غیر آن کافکنده ام خود را بنحاک پختن
چون نگندم خویش بر خاک عتابش بفرور صدر هزاران شکر کز فضل خدای ذوالنن
خط آزادی مرا شد حاصل اندر هر دو کون از بلیات و دوا و از عنم و رنج و محن

عرض میدارد سلام اکنون منور بانیاز

بر بنی و حیدر و زهرا و شبیر و حسن

(عاشیه نیکو خطی ب صفحه ۳۴۰)

گرچه آوردیم ما نامه سیاه در شده مفقود از من زاد راه
خسته شفاعنا عند الاله خوش بجل مشکل و عفو گناه
احمد مرسل سپهر دین پناه حیدر کرام مهر صبحگاه
برج عفت را بشوئل آمد چو ماه نور چشم مهرمه وان هر دو شاه

خواهد اکنون مارج این بارگاه

خوش منور صحت و اقبال و جاه

له یعنی چاره ای

(عاشیه نیکو خطی ب صفحه ۱۵۵)

مرا امداد کن یا غوث اعظم دلم را شاد کن یا غوث اعظم
بهر چیزی که خیری این است بمارشاد کن یا غوث اعظم
زمین خشک ما از غیث لطف کنون آباد کن یا غوث اعظم
مرا از لطف خود انعام و اکرام فردن زاعداد کن یا غوث اعظم

منور را بآل احمد پاک

ز غم آزاد کن یا غوث اعظم

(عاشیه نیکو خطی ب صفحه ۱۶۱)

من از دفر معاصی چو بید لرزیدم و گر برز و بشب از عذاب ترسیدم
خلاف عقل و قیاس این فقط کرامت است که جرم کردم و اکرام در عوض دیدم
ز باغ دهر بوقت خزان ز افضالت گل مراد چه خوش همچنان و گر چیدم
ازان اگر چه گسارم ز حد و عدا فرزندت و لیک دست بلطف تو چشم امیدم

منور است که گوید بشکر انعامت

شما زیاده ازان دیدمست که بشنیدم

(عاشیه نیکو خطی ب صفحه ۱۶۴)

من بچشم نگاه شاه حسین چشم دارم براه شاه حسین

بل سراپا ز شوق گشتم چشم بر سر شاہراہ شاہ حسین
 کنز جنابش ندیدہ ام جز لطف گرچہ کردم گناہ شاہ حسین
 والدینم چو بودہ اند ز جان چہ غلام و چہ واہ شاہ حسین
 ز انقلابات دہر نیست نعم کہ منم در پناہ شاہ حسین
 داز پی حفظ ننگ و ناموسم آمد انجم سپاہ شاہ حسین
 دز پی دشمنان ماست نشان نوک ہر برگ کاہ شاہ حسین
 داز خط و شکل کمکشان پیدا است کہ کشد پیرخ کاہ شاہ حسین
 ای صبا با ادب گذر کاہیاست یعنی آرامگاہ شاہ حسین
 پس سلام من است شام و سحر پیش این بارگاہ شاہ حسین

نگ من خوش نمود لعل از لطف

ای منور نگاہ شاہ حسین

(حاشیہ خطی ب صفحہ ۱۹۲)

منکہ دی رفتم بگلگشت چمن یادم آمد آنچه بگذشتہ بمن

لے کہ از جنابش... لے بمعنی کنیزک - لوندی - پرستار

لے ع داز کر بند کمکشان چو عیان است - حاشیہ نسخہ خطی الفص ۱۰

لے ع چہ خوش آرامگاہ.....

زان ہی گویم ز بسیار اندکی از ہزاران چون یک وجبہ ز من
 کز کرمسای کریم کار ساز وز عنایت رحیم ذوالمن
 حرمت آل نبی ابن علی شاہ شبر آن شہ فخر ز من
 صد ہزاران مشکلم چون گشت حل ہر زمان و ہر مکان سر و علن
 از نعم و ہمہ وز درد و حزن کرب دادامن و دارماندہ از محن
 پس ازان گویم ازان گویم بحجز یاحسین ابن علی انج حسن
 با چنین عجز من و اکرام تو شکر احسانت کجا آید ز من
 من چہ بودم من کہ بودم لطف نیست بود بر این بندہ سر و علن
 گوید اکنون زان منور صد سلام بر روان تو برین ختم سخن

وز تو میخواد دگر مداح تو

خیر روح و خیر جان و خیر تن

نیامد نیکوئی از بندہ ہر گاہ و گر صرف بدی شد عمر من آہ
 الما پادشاہا با تو گویم بصد زاری بہر شام و سحر گاہ
 اگر بخشش کنی امیدوارم و گر گیری ندارم بیچ ہمراہ
 ولیکن عرض میدارد و گر راست بامید کرم این بندہ در گاہ

لے سر علن - (بدون داؤ) جو صریحا سوکاتب ہے۔

لے خیر روح و خیر جان خیر من - ہر دو نسخہ الف و ب (بدون داؤ) جو صریحا اشتباہ کاتب ہے۔

ترا بخشش محمد را شفاعت مرا عصیان همی زبید به هر راه
ازان دارد هنور چشم بخشش بحب آل احمد قصه کوتاه
دگر خواهد پس از ختم مناجات
دو چشم خویشان روشنتر از ماه

۴۳

(حاشیه نثر خطی الفص ۲۸)

هر ره روی که راه رود کی رود بحق شرع نبی مگر بخدا هست راه راست
بنیم چو لطف عام تو افزون ز حد و حصر هر آن دهر زمان و مکان سرور مراست
ای تنگینه گاه بی بهران خوش بهر دو کون
تفویض کارهای هنور همه تراست

۴۴

(قطعه در تاریخ بنای باغ)

ده ازین باغی که چون فردوس باشد دلکش نگهت گلهای تازه رشک مشک چین بود
حب حکم لات لفتش گورنر ابر فیض صاحب ذی جاه بهادر دشمنش نمکین بود
شد بنا چون عشق بیداین چین رشک بهشت کز تماشایش ولی بنده را تسکین بود
سال تاریخ بنای او چو پرسیدم ز عقل آشنان تاریخ گو کو همچو گل رنگین بود
از سر احسان دیاری گفت عظم در جواب
بانی باغ مبارک سید شمس الدین بود

له به قطعه نثر خطی بی من و نهی

۴۵

یا الهی به نبی صحت تن میطلبم
آبروی دو جهان میطلبم نام بتول
وی خداوند جهان من بامام چارم
عالیا من بخشنان نام امام باقر
در پُر از خار بود باغ جهان من به نیاز
وز پی موسی کاظم گنه بنده بخش
حل مشکل طلبم از تو بموسی رضا
چشم دارم من مسکین ز تو از بهر تقی
خواهم اقبال خود اکنون بامام عسکر
گویم اکنون بتو ای مهدی مادی چه سلام
نگهت صندل و کافور و عبیر و عنبر
وز پی گفتن نامت بهین میطلبم
خواهد اکرام هنور ز تو ای ابر کرم
نه من این آب چه از دلو و رین میطلبم

۴۶

حاشیه نثر خطی ب ص ۱۸۰

۱۱- محمد الحسین ۱۲۶۳

یا الهی بخت من بیدار کن
سینه ام را محسن ابرار کن

له به قطعه نثر خطی الف من نہیں ہے۔

عسقم را کن بعشرت خوش بدل دز کرم این نار من گلزار کن
 شمع بزم مردم چشم مرا از جمال سید ابرار کن
 بار عصیانم بمیزان عمل دز عنایت کمتر از بسیار کن
 دز تراب نعل پای احمدی خوش شفائی رنج این بیمار کن
 دز عنایات عمیم خویشتن شجره امید من پر بار کن
 این محبت را از لطف بیمار از می ذوق نبی سرشار کن
 دین دل تارم ز مہر اہل بیت مستنیر و مطلع انوار کن
 دین ضمیر بندہ روشن تر ز ماہ خوش ز مہر حیدر کردار کن
 دز ہنور حرمت شبیر پاک عزت افزا حرمت دستار کن

آل و اولادش دگر از لطف تو

ارجمند دہر و برخوردار کن

۶۷

(حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۱۶۸)

یا الہی بذات خیر انام یا الہی بابل بیت کرام
 یا الہی بہ آل پاک نبی یا الہی بحملہ صحب کرام
 کہ بارواج پاک شان بادا از تو وز بندہ صد درود و سلام
 از تو خواہم بدولت و حشمت عز و جاہ و جلال و خیر دوم

لہ یہ قطعہ نسخہ خطی الف میں نہیں ہے۔

وز تو خواہم ہمیشہ صحت تن وز تو خواہم حصول جسد مرام
 وز تو خواہم کہ خوش مرا باشد می ذوق تو پر حجام مدام
 وز تو خواہم بنزع و در محشر تا کنی لطف ز آب کوثر جام
 وز تو خواہم بگور تا گویند نم کنوم العروش خیر مقام
 وز تو خواہد کنون بصد زاری

با ہزاران نیاز و عجز تمام

۶۸

(حاشیہ نسخہ خطی ب صفحہ ۲۱۰)

یا الہی بنام خیر وری زنگ رنج و عنہم از دم بڑی
 وز غموم و ہجوم و رنج و الم دہ امانم بحضرت زہری
 از عنایات خود بشاہ علی صحتم بخش و عزتم افزای
 و از کمال کرم بسطینش عز و شام بدہ بہر دوسرای
 خواہم اکنون دگر بخمشہ پاک دست برداشتہ ز بہر دعای
 بہر چہ چنان خویش تاکہ توئی دافع الداء و شافع المرضی

تا ہنور بود مہ و نور شید

باد پر نور این دو نور سرای

لہ جس طرح دلہن سوتی ہے رمزے کی نیند اور استراحت ہے۔
 لہ شافی المرضی - نسخہ میں غلط درج ہے۔

یا الہی ز تو من صدق و صفا میطلبم
 قبح پنج شجر جور و جفا میطلبم
 من بسطین نبی خوش زره عجز و نیاز
 یا الہی ز تو من خیر و شفا میطلبم
 آنچه یارب ز تو من شام و سحر میطلبم
 امن و ایمان و امان فتح و ظفر میطلبم
 چون شفا میطلبم من بہ نبی و حیدر
 صحت تن بشیر و بشیر میطلبم
 یانہی خاک در آل تو چون خاک شفاست
 خاک کوشش ز پی کل بصر میطلبم
 بہر خود میطلبم خلعت صحت در بر
 بسر شجرہ غم تیغ و تبر میطلبم

گلشن جان ہنور ز کرم ساز ریان

کہ من از نخل مرادت ثمر میطلبم

یا حسین ابن علی پادشہ شاہ و انام
 از تو خواہم بخت دادند کریم و علام
 من مقیم در تو باشم و باشد در من
 از پی دولت و اقبال شہا جایی قیام
 صحت و امن و امان عزت کونین دگر
 از تو خواہم بہ نبی و بعلی خیر دوام
 وز تو خواہم کہ بدست خودم اکرام کنی
 ز آب کوثر گہ نزعم ز عنایت دوسہ جام

وز ہنور بروان تو سزد شام و سحر

یا جناب شہ شبیر علیک الف سلام

لے بہ شبیر و شبیر..... حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۹، لے مرقع اولی نسخہ خطی الف میں نہیں ہے وہاں محض مرقع ثانی درج ہے۔

یا حسین ابن علی یا فخر اولاد نبول
 والد زین العباد و عمده آل رسول
 یا رسول و یا نبول و یا علی مرتضی
 یا شبیر اخ مہینت عرض مار کن قبول
 تازہ بینم غم و ہمہ و خزن رنج اند جہان
 تا نباشم بیچگہ مغموم و محزون لول
 ہیچگاہ و ہیچ جا و ہیچ وجہ ہیچ نوع
 در میان ہیچ کاری نور عینین قبول
 وز برای حل مشکہای من در ہر دو کون
 یانہی و حیدر و زہد و شہر کن قبول
 دین دل پر گرد ما کن طاہرای غیث کرم
 ای وجودت آیت تطہیر را شان نبول

کز تو میخواہد ہنور یا حسین ابن علی

خیر دنیا خیر عقبی در فروع در اصول

یارب بکمال غوث اعظم
 با حسن مختال غوث اعظم
 یارب بجمال غوث اعظم
 بان خوش خط و خال غوث اعظم
 کن سیر مرا بہ نزع و محشر
 از آب زلال غوث اعظم
 خواہم بخت شفاعت حشر
 ز اولاد و ز آل غوث اعظم
 جویم بصراط و وزن امداد
 از اہل و عیال غوث اعظم
 در دیدہ کشم بحبای سرمہ
 از خاک نعل غوث اعظم

لے یہ قطع نسخہ خطی الف میں نہیں ہے۔ لے اصل متن میں ع والد زین العباد..... تکرار شدہ جو اصلاً سو کاتب ہے۔
 لے مراد قبل مراد و میزان قیامت

لرزدن شهبان جملہ عالم
 چرخ است وظیفہ خوار دونان
 خورشید خط شعاع بروی
 از آئینہ سکندری بہ
 شیر و ببر و ننگ و گرگ اند
 ہرگز ننمود و فی نماید
 واللہ کارایت احداً
 بودہ است مدام لیلۃ القدر
 ہر چیز کہ بود و ہست ما را
 بودہ است خدا و نیز باشد
 گر بد عملم بہ بخش ما را
 ای دیدہ ز طالع ہنور
 بر مطلع رُوش ابروی کج
 از جہاد و جلال غوث اعظم
 با چچیہ دال غوث اعظم
 طبل است و دوال غوث اعظم
 دیدیم سفال غوث اعظم
 محکوم غزال غوث اعظم
 حق رد سوال غوث اعظم
 ہرگز بمشال غوث اعظم
 محبوب ز حال غوث اعظم
 مال است و منال غوث اعظم
 مشتاق جمال غوث اعظم
 بانیک خصال غوث اعظم
 داری چو خیال غوث اعظم
 بین طرفہ لال غوث اعظم

برخیز و بکن دعا ہنور

بر حسن و جمال غوث اعظم

۴۳

نسخہ خطی بیس ۱۳۸

یا رب دل نغین مرا عیشگاہ کن
 دز مہر لطف خویش شہم را پگاہ کن

لے یہ قلم نسخہ خطی الفین نہیں ہے

دزمن گرفتہ ہستم و غم و حزن ہر دو کون
 نقد دلم کہ ناسخ و قلب بینش
 ای کیمیا نظر بدلم یک نگاہ کن
 گم کردہ رہ چو در شب تارم شہنشاہ
 دستم چو خالی است ز حسن عمل شہا
 در راہ آخرت کرمیت زاد راہ کن

آوردہ ام چو جنس معاصی بچشم عفو

یا رب بنقد عفو شرای گناہ کن

۴۴

(۴-ذیقہ ۱۳۵۵ھ)

یا شاہ علی ولی کامل
 از کثرت لای جرم و عصیان
 چون لطف تو بہر ماست شامل
 ہر چند مراست پائی در گل
 با وصف چنین گناہ صد شکر
 ہر حسب مراد مقصد دل
 از چشم عنایت چو ما راست
 دز نیم نگاہ حل مشکل

برئست سلام از ہنور

یا شاہ علی ولی کامل

۴۵

(عاشیہ نسخہ خطی بیس ۲۳۳)

یا شبیر اخ شہرا بن علی آل نبی
 حامی بندہ عاصی گنہگار غمی

لے ہر دو معنی ناخالص کھڑا۔

صحت و نام نگو عزت و اقبال و شرم
از عنایات خودم ده به نبی عربی
امن و ایمان امان خیر دگر میجویم
بهر خویش خود از شائب و گریخ و صبی
حالیا از تو هنوز طلبد خاطر جمع
ای خدای تو دل و جان من جد و ابی

شرف حسب نسبت تو دگر میطلبم

چونکه شاهاتو شریف النسبی و حسبی

۷۶

حاشیه خطی ب ص ۱۵۹ (۱۵۹-عقرا المنظر ۱۲۵۹ هـ)

یاشه مشکل کشا عرضیت از پیر غلام
دوستانم را همیشه دار همدوش مراد
داز عداوتها ما اعدا ما را باز دار
در نیائند از عداوت باز دشمنهای ما
عرض دیگر با هزاران عجز میدارد کنون
بنده درگاه پاکت انتخاب صد کلام

کز هنوز در امور هر دو عالم شو وکیل

یاشه مشکل کشا از پیمبر السلام

۷۷

(حاشیه خطی ب ص ۲۴۶)

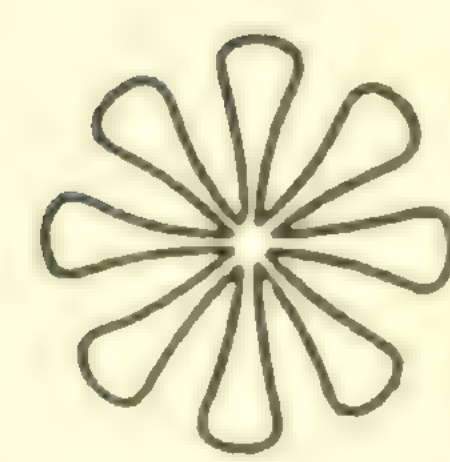
یا علی شیر خدا ادرکنی صاحب تیغ و لوا ادرکنی

له حضرت علی کی توار کا نام الله سَيَنْجِي بَنُو نَبِيِّكَ يَا مُصَوِّدٌ وَ بَوَكَيْتِكَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ اُذْكُرْنِيْ-

شافع یوم جزا ادرکنی مالک علم و حیا ادرکنی
قبله و کعبه ما ادرکنی دافع رنج و بلا ادرکنی
ایسر و سرور ما ادرکنی بادی و رهبر ما ادرکنی
شوهر خیر نساء ادرکنی سید هر دودا ادرکنی
واهب لطف و عطا ادرکنی صاحب جود و سخا ادرکنی
دی مہ بدر دُجی ادرکنی گویت صبح و مسا ادرکنی
خوانمت بهر خدا ادرکنی ای مہ پُر ز ضیا ادرکنی
فاتح باب هدای ادرکنی عالم سر و خفا ادرکنی

قاطع ریخ جفا ادرکنی

مالک قدر و قضا ادرکنی



مسدسات

از برای مصطفیٰ فخر زمین و آسمان از برای مرتضیٰ مشککشای دؤ جهان
 بهر خاتون قیامت عصمت کون و مکان بهر حسین الشهیدین شافع در ماندگان

از تو خواهیم در دؤ عالم ای خدای مهربان

جمع خاطر حل مشکل خیر در خورد و کلان

از برای عابد معصوم منظم اسیر از برای باقر و جعفر و امامان کبیر
 از برای حضرت موسیٰ کاظم دستگیر از برای حضرت موسیٰ رضا مهر منیر

از تو خواهیم در دؤ عالم ای خدای مهربان

جمع خاطر حل مشکل خیر در خورد و کلان

از برای حضرت شاه تقی ابن رضا از برای حضرت شاه نقی مشکل کُشا
 از برای عسکری شاه زمین ماه سما از برای هادی مهدی امام مُشدا

از تو خواهیم در دؤ عالم ای خدای مهربان

جمع خاطر حل مشکل خیر در خورد و کلان

عرض میسازد منور ای خداوند کریم خالق ارض و سما و کرسی و عرش عظیم
سازد و غفار و ذنب مالک محی الهمم وافع رنج و بلا و هم شفا بخش سقیم

از تو خواهیم در دُو عالم ای خدای مهربان

جمع خاطر حل مشکل خیر در خورد و کلان

از برای شاه جیلان سرور دنیا و دین دستگیر بیکس و قبله اهل یقین
سید روشن ضمیر و صاحب تاج و تکیه سید عبدالقادر مسکین نواز محی دین

از تو خواهیم در دُو عالم ای خدای مهربان

جمع خاطر حل مشکل خیر در خورد و کلان

۲

اصلی نبی رفیع المقام رفیع المقام شفیع الانام
شفیع الانام بآل الکرام بآل الکرام و صاحب العظام

سلام علیهم بعجز التمام

بعجز التمام علیه السلام

اصلی نبی باصحب و آل باصحب آل و کل العیال
لکل العیال عید المثال عید المثال کثیر التوال

سلام علیهم بعجز التمام

بعجز التمام علیه السلام

له بخشه گناهان له بوسیده پوین کوزنده والا له مراد پیران پیر شیخ عبدالقادر جیلانی چه بهت زیاده بخشش کرنے والا-

اصلی نبی شفیع الوراء شفیع الوراء کثیر العطا
کثیر العطاء بآل العباء بآل العباء تقبل دعاً

سلام علیهم بعجز التمام

بعجز التمام علیه السلام

اصلی نبی باجداد کله باجداد کله و اولاد کله
باولاد کله و احفاد کله و احفاد کله و الباد کله

سلام علیهم بعجز التمام

بعجز التمام علیه السلام

اصلی نبی حفیظاً نصیراً حفیظاً نصیراً نذیراً بشیراً
نذیراً البشیراً و شبر شبیراً و شبر شبیراً کثیراً کثیراً

سلام علیهم بعجز التمام

بعجز التمام علیه السلام

اصلی نبی علی کل حال علی کل حال بکل المقال
بکل المقال باصحب و آل باصحب و آل تقبل سوال

سلام علیهم بعجز التمام

بعجز التمام علیه السلام

له خفیدگی حج - پوتے - نواسے بیٹے - بیٹیاں - نوکر چاکر - لڑائی - غلام -
له حج کبد یعنی بکر - یہاں مراد بکر گوشت -

تقبل سوال بلطف الکمال بلطف الکمال بصدق المقال
بصدق المقال وخیر المآل بخیر المآل بكل العیال
سلام علیهم بعجز التمام
بعجز التمام علیه السلام

۳

السلام ای راحت جان پیمبر السلام السلام ای نور زهرا پود جیدر السلام
السلام ای قوت بازوی شبر السلام السلام ای مستغیث روز محشر السلام
السلام ای مخیر اولاد آدم السلام
السلام ای ابن زهرا اخ شبر السلام
السلام ای تشنه لب حیران مضطر السلام السلام ای قاسم و ساقی و کوثر السلام
السلام ای سید مظلوم بی سر السلام السلام ای کشته شمشیر و خنجر السلام
السلام ای مخیر اولاد آدم السلام
السلام ای ابن زهرا اخ شبر السلام
السلام ای گوهر درج کرامت السلام السلام ای اختر برج امامت السلام
السلام ای شافع یوم قیامت السلام السلام ای انس و جان گویان سلامت السلام
السلام ای مخیر اولاد آدم السلام
السلام ای ابن زهرا اخ شبر السلام

له یعنی داد خواه له یعنی قوی - دُریا -

السلام ای مادی و مهدی و رهبر السلام السلام ای سید و سردار و سرور السلام
السلام ای جرم بخش و بنده پرور السلام السلام ای بر تو میگوید هنوز السلام
السلام ای مخیر اولاد آدم السلام
السلام ای ابن زهرا اخ شبر السلام
السلام ای بلبل باغ شهادت السلام السلام ای صدر دیوان سعادت السلام
السلام ای صاحب تخت کرامت السلام السلام ای سید شبیر نامت السلام
السلام ای مخیر اولاد آدم السلام
السلام ای ابن زهرا اخ شبر السلام
السلام ای دیده پر خم سینه پر خم السلام السلام ای ز آب حشمت شدروان السلام
السلام ای جمله گویان بر تو هر دم السلام السلام ای هر چه گویم در نعمت کم السلام
السلام ای مخیر اولاد آدم السلام
السلام ای ابن زهرا اخ شبر السلام

۴

السلام ای سید لولاک شان السلام السلام ای سرور جمله سران
السلام ای رهنمای گمران السلام السلام ای دستگیر بکیان
السلام ای قبله ایمان و جان
السلام ای کعبه روح دروان

له ع السلام ای صدر دیوان سعادت ... نه خطی الفصح ۲۰۰ - ع السلام ای صدر دیوان شهادت ... نسخه خطی بع ۳۲۹
له رجوع به اشاره ۵۲ غزل شماره ۸۶ -

السلام ای شافع انسان و جان السلام ای دافع درد نهمان
السلام ای صاحب هرود جهان السلام ای مالک کون و مکان
السلام ای قبله ایمان و جان
السلام ای کعبه رُوح و روان
السلام ای مایه امن و امان السلام ای عیب پوش و غیب دان
السلام ای جرم بخش عاصیان السلام ای مالک کون و مکان
السلام ای قبله ایمان و جان
السلام ای کعبه رُوح و روان
السلام ای حضرت خیر البشر السلام ای جده شبیر و شبر
السلام ای شافع جن و بشر السلام ای معجزت شق القمر
السلام ای قبله ایمان و جان
السلام ای کعبه رُوح و روان
السلام ای صاحب تیغ دوسر السلام ای مالک هر خیر و شر
السلام ای اولیاء راتاج سر السلام ای دشمنانت کور و کر
السلام ای قبله ایمان و جان
السلام ای کعبه رُوح و روان

له ای عیب پوش غیب دان - نسخ خطی الفت ص ۱۷۱ نیز نسخ خطی ج ۲ جلد دوم ۷۲۲ -
له اشد به معجزه سرور کائنات - چانه کو دو کوهی کرنا -

السلام ای حضرت خیر النساء السلام ای والدت خیر الورا
السلام ای دافع رنج و غما السلام ای شافع روز جزا
السلام ای قبله ایمان و جان
السلام ای کعبه رُوح و روان
السلام ای حضرت شاه حسن السلام ای سید مولا من
السلام ای شافع یوم یمن السلام ای دافع رنج و محن
السلام ای قبله ایمان و جان
السلام ای کعبه رُوح و روان
السلام ای بندگیست فرض عین السلام ای سجده ات برنا چو دین
السلام ای مرتضی را نور عین السلام ای حضرت شاه حسین
السلام ای قبله ایمان و جان
السلام ای کعبه رُوح و روان
السلام ای ابن بنت مصطفی السلام ای اخ حسن المجتبی
السلام ای ابن شاه مرتضی السلام ای شاه دشت کربلا
السلام ای قبله ایمان و جان
السلام ای کعبه رُوح و روان

له مراد روز قیامت -
له ده قرص چس که ادا کرنے کا وقت مقرر کیا جائے -

انبیا را پیشوائی یابی گمران را رہنمائی یابی
شمع جمع انبیائی یابی مہتدای مصطفائی یابی

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

نام پاک تو بود خیرالور عاصیان را شافع روز جزا

حق پذیرد ہرچہ میگوئی ورا چشم دارم تا بنجشائی مرا

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

صندل سائیدہ با مشک فتن میکنم یکجا و می شویم دہن

تاز و صفت ہر زمان گویم سخن یابی جد حسین و ہم حسن

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

چمن توئی یا سید فخر زمن عاشق رویت خدای ذوالمنن

ای شفیع د شافع یوم لمن یکنگاہی از کرم کن سوئی من

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

لے مرشد و ہدایت یافتہ و برگزیدہ۔ لے بمعنی روز قیامت روز جزا۔

ای جناب حضرت خیر البشر انبیا و اولیا را تاج سر

گمران را راہنما و راہبر در قیامت شافع جن و بشر

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

صیہم دیدم چو رفتم در چمن مرغ گشتی بر سر شاخ سمن

نخنچہ ہم گشتی بدل بستہ دہن نیز گل گشتی و گشتی خندہ زن

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

یا محمد سرور ہر دوسری یا محمد صاحب تاج دولتی

یا محمد و اہب لطف عطا یا محمد دافع رنج و غنا

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

ای جناب حضرت خیرالوری نام پاک تو محمد مصطفی

یا محمد معطی خیر و شفا بر تو بادا صد درود و صد ثنا

من میگویم خدائی یابی

لیکن از وی کی جدائی یابی

لے بمعنی چشم
لے بخشنے والا

لے دنیا اور مخلوقات انس و جان کے لیے رحمت کا باعث۔

یا محمد صاحبِ سبب و علم یا محمد واسبِ لطف و کرم
 یا محمد معطیٰ فیض و نعم یا محمد واقف لوح و قلم
 من میگویم خدائی یابی
 لیکن از وی کی جدائی یابی

یا محمد فاقم عذر و پذیر یا محمد عاصم دستم گیر
 از برای شبر و بهر شیر از برای شاه جیلان دستگیر
 من میگویم خدائی یابی
 لیکن از وی کی جدائی یابی

آرزو دارد هنور و مبدم تا که رویت بیند و گیرد قدم
 از برای دفع رنج و درد و غم تا نه بیند دیگری هرگز الم
 من میگویم خدائی یابی
 لیکن از وی کی جدائی یابی

۶

ای اَجَل جملہ جیلان دی قدوہ و عمدہ کفیلان
 ای صحت جملہ علیلان ای دافع ذلت و لیلان
 وقت مدد است شاه جیلان
 وقت مدد است شاه گیلان

لے مراد لوح محفوظ لے معنی صاحب جمال نہایت خوبصورت لے معنی برگزیدہ و پیشوا۔ لے جیلان ایک قصبہ ہے جہاں شیخ عبدالقادر پیدا ہوئے۔ فارسی میں 'ق' کا ہے 'خ' سے اور 'ج' لگ سے بل جانی ہے لہذا آپ کو کہیں جیلانی اور کہیں گیلانی لکھا جاتا ہے۔

ای تخت نشین مہ جیلان وی سرور جملہ نازنینان
 ای حامی جملہ صفت نشینان ای شاد کن دل حزینان
 وقت مدد است شاه جیلان
 وقت مدد است شاه گیلان

ای تکیہ زمرہ فقیہان وی قوت بازوی حقیران
 محبوب الہ پیر پیران پیر پیران و میر میران
 وقت مدد است شاه جیلان
 وقت مدد است شاه گیلان

ای سرور جملہ سر بلبلان وی رہبر و فخر ہوشمندان
 وی راحت جان مستمندان ای دازوی درد درو مندان
 وقت مدد است شاه جیلان
 وقت مدد است شاه گیلان

ای عمدہ آل احمد پاک طواف در تو جملہ افلاک
 من زان تو ام بشاہ لولاک زین بعد مرا مدار غمناک
 وقت مدد است شاه جیلان
 وقت مدد است شاه گیلان

لے معنی درو مندان۔ نیز یہ بند نسخہ خطی ب کے حاشیہ میں ۳۵۴ میں درج ہے۔

ای زبده دودمان والا
مشتاق رُخ تو حق تعالی زود آبدو ولیک حالا

وقت مداست شاه جیلان

وقت مداست شاه گیلان

ای بادئی گمرهان عالم ای شادئی جان فخر عالم
از تست چو روح و جان مالم خوش روز منست و ماه سالم

وقت مداست شاه جیلان

وقت مداست شاه گیلان

ای پور شبیر و نور ثبر جد تو علی است شاه حیدر
ای صاحب تاج و تخت انسر ای عقده کشائی کار احقر

وقت مداست شاه جیلان

وقت مداست شاه گیلان

گوید بدرت هنور زار با صد ادب و بعجز بیار
کنز بهر نبی و صحب انخار وز بهر بتول و آل اطهار

وقت مداست شاه جیلان

وقت مداست شاه گیلان

له معنی خلاصه برگزیده انتخاب

له جَلَّ وَ عَلا نسخه خطی الف ص ۲۲۸

له ع خوش روز منست و ماه و سالم نسخه خطی الف ص ۲۲۸

ای آنکه برای دردمان درمانی چون کعبه دین و قبله ایمانی
سلطان سلاطین و شهبانان مهر عرفانی و مد سبجانی

گم کرده بهی بوادئی حیرانی

جوید مدد از تو یا شره جیلانی

ای غوث و مغیث جمله انس و جان در بحر کرم چو دژی و مرجانی
روح تن احمدی علی را جانی بخشنده صحتی تنی هم جانی

گم کرده بهی بوادئی حیرانی

جوید مدد از تو یا شره جیلانی

ای آنکه به تخت کمرمت سلطانی شاهنشاهی و پادشاهی و خاقانی
فریاد رسی و صاحب دیوانی چون جز تو کسی نیست مرامیانی

گم کرده بهی بوادئی حیرانی

جوید مدد از تو یا شره جیلانی

گویم چه وصف تو که شاهان آنی در مجمع اولیاء عظیم الشانی
فوق از ملکی بصورت انسانی محبوب الهی و نداری شمائی

گم کرده بهی بوادئی حیرانی

جوید مدد از تو یا شره جیلانی

له ع - بخشنده صحت تنی و هم جانی نسخه خطی الف ص ۲۳۰

ای آنکه عجب دلیل و خوش برهانی بحر متحیران گه حیرانی
تا از کرمش عسل را برهانی گوید بدست هنور سلمانی
گم کرده ہی بودی حیرانی
جوید مدد از تو یا شره جیلانی

۸

ای خالق و رازق و خدای اکبر کشف کرد و دافع رنج و ضرر
محتاج درت ملایک و جن و بشر غفار ذنوب ما بر دوز محشر
غفار تویی ز جریمه‌ایم بگذر
ستار تویی ز لطف خود پرده مذر
یا رب بحق احمد و صدیق و عمر عثمان غنی و هم علی حیدر
کین پنج تن از شافع جن و بشر بپذیر ز لطف خویش عرض حقیر
غفار تویی ز جریمه‌ایم بگذر
ستار تویی ز لطف خود پرده مذر
یا رب بحق بنوئل و شبیر و شبر هم زین عباد و با تدر و هم جعفر
هم موسی کاظم و رضای الطهر هم شاه تقی شاه نقی ذی العکبر
غفار تویی ز جریمه‌ایم بگذر
ستار تویی ز لطف خود پرده مذر

له اشتباه کاتب، "بحر متحیران گه حیرانی" هونا چا بیجی له درد و رنج کے کھولنے والا له مراد حضرت زین العابدین

یا رب بحق حضرت شاه بغداد کان منجی من مشر است و معطی مراد
وان خاطر محزون بدی سازد شاد پس عرض منور فراموش بار
غفار تویی ز جریمه‌ایم بگذر
ستار تویی ز لطف خود پرده مذر

۹

ای خدائی بی یگونی و بی نمون و بی نشان وی خدای اکرم و آمرزگار و مهربان
ارحم از اب دامن و ستار عیب انس و جان بر امید فضلها بیت چشم میدارم چنان
زیر دامن رسول آیم ز محشر در امان
ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جان
ای رفیق بنده بیچاره اندر ہر زمان وی شفیق عاجز ناکارہ اندر ہر مکان
بر امید لطف بیحدت خدا یا بر زبان درد دارم در صبح و در مسائرو عیان
زیر دامن رسول آیم ز محشر در امان
ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جان
ای جنابت ملجا و ماوای جہلہ بیکسان خالق ارض و سما و خلق را روزی رسان
چرخ میگردد حکمت روز و شب بسته میان از تو خواہم شافع آورده نبی را در میان
زیر دامن رسول آیم ز محشر در امان
ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جان

له معنی نجات دہندہ - یہ بندہ منہ معنی چ میں نہیں ہے - له "بی" کی ایک ازاد است سلب -

از تو خواهم بهر نام شافع انسان جان
از تو خواهم از برای حاتم پنجم بران
هم بصب و آل پاک احمد آخر زمان
با هزاران عجب خواهم ای خدای لامکان

زیر دامن رسول آیم ز محشر در امان

ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جهان

از برای حضرت شاه علی خیرستان
وز برای حضرت خیر النساء فخر زنان

وز برای حضرت شبر شهید بیزبان
وز برای حضرت شبیر خواهم همچنان

زیر دامن رسول آیم ز محشر در امان

ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جهان

از برای حضرت عابد امام خوش رسان
وز برای حضرت بامداد خوش نشان

وز برای جعفر صادق شفیق مردمان
چشم واکرده بامید تو میگویم چنان

زیر دامن رسول آیم ز محشر در امان

ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جهان

از برای موسی کاظم نبی ما همچو جان
وز برای حضرت مرسلی رضا فخر جهان

وز برای حضرت سید تقی خوش بیان
وز برای حضرت شاه نقی شیرین زبان

زیر دامن رسول آیم ز محشر در امان

ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جهان

از برای عسکری و مهدی آخر زمان
آن یکی سردار خلق و دیگری گیتی ستان

له یهودیوں کا مشہور قلعہ جو حضرت علی کے ہاتھوں فتح ہوا۔
لے دنیا کو فتح کرنے والا

آرزو دارد منور ای خدای غیب دان
از جناب عالیت ای خالق رُوح روان

زیر دامن رسول آیم ز محشر در امان

ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جهان

از تو خواهم یا الہی از برای غازیان
از تو خواهم یا الہی از برای حاجیان

از برای زائران سید لولک شان
سرور عالم محمد از تو می خواهم چنان

زیر دامن رسول آیم ز محشر در امان

ز آفتاب و از عذاب و از حساب اندر جهان

۱۰

ای خداوند شیخ و شاب صبی خالق ہر عقل و نیز غبی

غافر ما و جد نیز ابی عالم ہر ضمیر و نیز جنبی

آبرویم بآب رُوی نبی

دار از فضل خویش یار نبی

ای خدای کریم ذوالافضل ای خدای کریم ذوالاجلال

دادہ تست علم و فضل و کمال دادہ تست حسن خلق و جمال

آبرویم بآب رُوی نبی

دار از فضل خویش یار نبی

ای خدای کریم ذوالاکرام وی خدای رحیم ذوالانعام
عرض دارم بنام خیر نام هم بآل کرام و صاحب عظام
آبرویم بآب رُوی نبی

دار از فضل خویش یاربِی

ای خدای کریم و خالق پاک خالق عرش و کرسی افلاک
خالق باد و آب آتش و خاک از تو خواهم بسید لولاک

آبرویم بآب رُوی نبی

دار از فضل خویش یاربِی

ای خداوند حنائی اکبر خالق تحت و فوق و زیر و زبر
سامع عرض و دقت شام و صبح بحق آیت ^ل وَلَا تَنْهَضُ

آبرویم بآب رُوی نبی

دار از فضل خویش یاربِی

یا الهی باین چهار سوره والضحیٰ فجر و عصر و شمس و نور
یا الهی بیل و نجم و قمر یا الهی بسوره ^ل اِکُوْثِر

آبرویم بآب رُوی نبی

دار از فضل خویش یاربِی

^ل تَعْلِیْقُ بِآیَتِ کَرِیْمٍ: وَ اٰتَا السَّكَاةَ فَلَا تَنْهَضُ - سیپاره ۳۰ - سوره والضحیٰ - آیت ۱۵
^ل مراد سوره والضحیٰ - سوره والفجر - سوره والعصر - سوره والشمس (سیپاره ۳۰)
^ل سوره واللیل - سوره والنجم - سوره والقمر - سوره اِکُوْثِر - (سیپاره ۳۰)

برسول و بر بنت خیر بشر بعلیٰ مناج در خیر
بحق حضرت شبیر و شبر عرض دارد منورِ احقر
آبرویم بآب رُوی نبی

دار از فضل خویش یاربِی

۱۱

ای خدای مالک یوم لمن زیر حکم تو زمین است و زمن
گر نکردم هیچ از فعل حسین عرض میدارم بنام پختن
سرنوشت و نامه اعمال من

گریکی باشد بخش ای ذوالمنن

ای خداوند کریم مهربان ای خدای مالک انسان و جان
چون توئی دانائی اسرار نهان بر اُمید فضل میگویم چنان

سرنوشت و نامه اعمال من

گریکی باشد بخش ای ذوالمنن

ای خداوند زمین و هم زمان ای خدای خالق هر دو جهان
از تو باشد گر مکن است مکان واحدی و لا شریک و لا مکان ^ل

سرنوشت و نامه اعمال من

گریکی باشد بخش ای ذوالمنن

^ل عالم الهی جو مکان و اطراف سے مبرا ہے۔

ای خدای فرج بخش و غم زدا جرم بخش و عیب پوش و رہنما
ای برای مصطفیٰ و مرفعی بر امیدت عرض میسازد گدا

سرنوشت و نامه اعمال من

گریبی باشد بخش ای ذوالمنن

ای خدای مالک سلطان من مالک تعذیب و هم غفران من
دی علاج و دار و درمان من از تو روح و هم روان جان من

سرنوشت و نامه اعمال من

گریبی باشد بخش ای ذوالمنن

۱۲

(عاشیه نسیه نعلی ب صفحہ ۳۱۰)

ایکے لطفت فایق است از حد و عد نام پاک توست اللہ الصمد
گر کسی نیک است در کس بہت بد از تو صبح و شام روزی میخورد

من شدم نوید گرز اعمال بد

ہاں مزن بر سینہ من دست و

ایکے شاہی دو جہانی المدد کل یوم خوش بستانی المدد

لے عذاب دینا ہے بخشنا در گز کرنا۔

لے نسیہ نعلی ج ص ۹۹۳ پر یہ مصرع بدون (دوا) ہے جو مصرعہ سہو کا تہ ہے۔

لے تلخیص بہ آیت کریمہ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ - سیارہ ۳۰ - سورہ اخلاص - آیت شہادہ پر
لے ح - ایک شاہ دو جہانی المدد عاشیہ نسیہ نعلی الف ص ۱۸۴ -

لے تلخیص بہ آیت کریمہ: كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي سَعَاءٍ - سیارہ ۲۶ - سورہ الرحمن آیت شمارہ ۲۹

مالک روحی و جسمانی المدد چارہ ام کو گر نخوانی المدد
من شدم نوید گرز اعمال بد

ہاں مزن بر سینہ من دست و

ای کہ شاہ و پادشاہی المدد جملہ عالم را پناہی المدد
عالم سر کماہی المدد بندہ را امید گاہی المدد

من شدم نوید گرز اعمال بد

ہاں مزن بر سینہ من دست و

ای کہ مارا پاسبانی المدد عالم سر نہانی المدد
من چہ گویم غیب دانی المدد کز منور غم ستانی المدد

من شدم نوید گرز اعمال بد

ہاں مزن بر سینہ من دست و

۱۳

بر قامت برینت شہ کربلا سلامی برخ خوش حسنت شہ کربلا سلامی
بدو عارض و حسنت شہ کربلا سلامی بد ہاں شکرت شہ کربلا سلامی

بدو زلف عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشم نازنینت شہ کربلا سلامی

ز خدا و یا وسینت شہ کربلا سلامی ز امام اولینت شہ کربلا سلامی

لے ی ۴۳ - حسین معذور سرور کائنات کے اسمائی گرامی میں سے ایک نام۔

لے امام اولین سے مراد حضرت علیؑ

ز بتول پاک طینت شہ کربلا سلامی ز شہراخ مہینت شہ کربلا سلامی

بدو زلفِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشمِ نازنینت شہ کربلا سلامی

ز ملائک قرینت شہ کربلا سلامی ز نعیم حور عینت شہ کربلا سلامی

ز زمان و ہم زمینت شہ کربلا سلامی ز جناب محی دینت شہ کربلا سلامی

بدو زلفِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشمِ نازنینت شہ کربلا سلامی

بجناب حق گزینت شہ کربلا سلامی بر خاطرِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بر نالہ حزینت شہ کربلا سلامی بدو دیدہ نمینت شہ کربلا سلامی

بدو زلفِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشمِ نازنینت شہ کربلا سلامی

بغبار سر زمینت شہ کربلا سلامی ز عبیر و مشکِ دینت شہ کربلا سلامی

بکمان پُر ز کینت شہ کربلا سلامی بدو دستِ آستینت شہ کربلا سلامی

بدو زلفِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشمِ نازنینت شہ کربلا سلامی

بزینِ سہمگینت شہ کربلا سلامی بمعاون و معینت شہ کربلا سلامی

ز یسار و ہم یمینت شہ کربلا سلامی بسلام و اسپِ زینت شہ کربلا سلامی

لہ حضرت امام حسنؑ

لہ اشارہ بہ شیخ عبدالقادر جیلانیؒ کہ دین پیغمبر را ایما نمود۔

بدو زلفِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشمِ نازنینت شہ کربلا سلامی

بہ نیاز زائرینت شہ کربلا سلامی ز کہین و ہم مہینت شہ کربلا سلامی

چہ کنم عرض ہمینت شہ کربلا سلامی ز منور کینت شہ کربلا سلامی

بدو زلفِ عنبرینت شہ کربلا سلامی

بدو چشمِ نازنینت شہ کربلا سلامی

۱۴

بوصفِ گیسوی شبیر ہر موی زبان کردم یکی تا از ہزارانِ صفتِ گیسویش بیان کردم

بچشمِ دشمنانش کلکِ راتیر و سان کردم دو زلفش عروہ و ثقی خود در دو جہان کردم

نیاز زلفِ مشکینش دلِ دایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

چگویم وصفِ زلفش را مگر گلدتہ ریحان بود یا سنبُل خوشبو ز باغِ جنتِ رضوان

بود یا بر رخِ خورشیدِ او چون ابرکِ نیسان برای آبِ حیوانِ خُرشش یا ظلمتِ حیوان

نیاز زلفِ مشکینش دلِ دایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

چگویم وصفِ زلفش را کسی اورا سہا داند کسی داند شبِ قدرش در وقتِ عبادت

لہ اس بندین نسخہ خطی الف ص ۱۹۴ اور نسخہ خطی بیس ۳۲۳ میں تفادیت ہے نسخہ خطی بی بیوں درج ہے :-

بوصفِ گیسوی شبیر ہر موی زبان کردم دو زلفش عروہ و ثقی خود در دو جہان کردم
لہ ابر بہار لہ مشہور است کہ آبِ حیات درونِ تاریکیت لہ مراد لیلۃ القدر - رمضان شریف کے آخری عشرہ کی کوئی
سی طاقِ تابیچوں کی رات۔

مگر اینست حق داند که وصف او خدا داند
بنی داند شبر داند بتول و مرتضی داند

نیاز زلف مشکینش دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

سزد اینجا اگر گویم ز دشت کربلا چیزی
یکی از صد هزاران ظلم با و از جفا چیزی

هم از حال غم خیر الودا و مرتضی چیزی
هم از درد و فغان حضرت خیر النساء چیزی

نیاز زلف مشکینش دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

بدشت کربلا خیر النساء غمناک می نالد
که نور چشم من شبیر چون بر خاک می نالد

چه بنید یک تن تنها بجد پاک می نالد
چو گل آلوده خون و بادل صد چاک می نالد

نیاز زلف مشکینش دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

شه کرب و بلا افتاده اند خاک می جوید
رضای کردگار و سرگذشت خویش می گوید

هر یک از اب و ام و اخ و جد تا بوی پوید
بدشت کربلا و لاش او با گریه با بشوید

نیاز زلف مشکینش دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

بدشت کربلا شاه حسن لاشش همی جوید
جناب حضرت خیر الودا سوسش همی پوید

له ع مگر این است حق گویم که وصف او خدا داند و نیز خطی الف ص ۱۹۵
له مراد معنوی سرور کائنات

له به بند نیز خطی ب که همیشه ص ۲۲۲ پر درج ہے

جناب حضرت شکل کشا رویش همی شوید
جناب حضرت خیر النساء زلفش همی بُوید

نیاز زلف مشکینش دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

چو شد از بی نیازی قدیر قادر بی چون
دو زلف حضرت شبیر در کربلا پُر خون

دو چشم حضرت خیر النساء در گریه بد جی چون
صنوبر قاتلش را گو مکرر لالم و عین نون

نیاز زلف مشکینش دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

محبان لیلیه القدر است ما را در دو گیسویش
محبان سجد گاه ماست زیر هر تن مویش

هزاران نافه چین و ختن شرمنده مویش
سلام بیحد و بزرگ زلف شبیر است بر رویش

نیاز زلف مشکینش دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

خداوند ابد در حضرت خیر الودا رحمی
خداوند بسوز سینه مشکل کشا رحمی

خداوند آه و ناله خیر النساء رحمی
خداوند بصبر سید کرب بلا رحمی

نیاز زلف مشکینش دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیش فدا روح و روان کردم

شفیع جرمهای خویشتن خیر الودا کردم
کفیل حل مشکلهای خود مشکل کشا کردم

له در کرب بلا دوا ندارد نسخه خطی الف ص ۱۹۲

له ل ع م ن - ل ن هزاران نافه شرمنده از پوشش نسخه خطی الف ص ۱۹۶

جناب شبر و خیر النساء را پیشوا کردم
سپرد کارهای خود بشاه کربلا کردم

نیاز زلف مشکینش دل دایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنینش فدا روح و روان کردم

خداوندان بستان و حضرت خیرالورا رحمی
خداوندان بجاه و حشمت مشک کثا رحمی

خداوندان برای عصمت خیرالنساء رحمی
خداوندان بگیسوی شهید کربلا رحمی

نیاز زلف مشکینش دل دایمان جان کردم

به پیشانی بی چنینش فدا روح و روان کردم

۱۵

توئی چو مشاوری قیوم و مالک علام
توئی چو رازق هر بنده هر سحر هر شام

توئی سميع و مجيب دعای خاص و عموم
پذیر عرض من پر گنبد خیر نام

مریز ز آب زخم قطره بیوم قیام

بآبروی محمد علیه الف سلام

توئی چو خالق عقل و قیاس و دانائی
عطای تست چه بنیائی و چه شنوائی

بمرتت همه نطق ما و گویائی
بصد نیاز بگویم که خالق مائی

مریز ز آب زخم قطره بیوم قیام

بآبروی محمد علیه الف سلام

توئی چو خالق کرسی و عرش و لوح و قلم
توئی چو واهب لطف و عطا و جود و کرم

له نسخه خطی ب (قیوم مالک) دارد (داؤ ندارد)

توئی چو دافع درد و غنا و رنج و دام
توئی چو ساتر عیب عباد در هر دم

مریز ز آب زخم قطره بیوم قیام

بآبروی محمد علیه الف سلام

بنام احمد پاک رسول خیرانام
با صدقای رسول و جمیع محبت عظام

بآل بیت نبی و جمیع آل کرام
پذیر عرض فقیر حقیر پیرو غلام

مریز ز آب زخم قطره بیوم قیام

بآبروی محمد علیه الف سلام

بنام سرور کونین شاه بر د جهان
جناب احمد مختار شاه کون مکان

هنور است که گوید بصد هزار زبان
ببارگاه خداوند قادر سبحان

مریز ز آب زخم قطره بیوم قیام

بآبروی محمد علیه الف سلام

۱۶

توئی دانای اسرار درونه
توئی بنیای احوال برونه

چگویم حال خود دانی که چونه
نمایم عرض پیشیت سرگونه

بده صحت مده عنم بیچگونه

خدای بیچگون و بی نمونه

له نسخه خطی ب (بلد دوم ص ۹۹۶) دارد (داؤ ندارد) -

له "ما و کون و مکان" نسخه خطی الف ص ۱۳۰

خداوند تو شاه و پادشاهی توئی دانای احوال^۱ کماهی
 بود حکم تو از ممتا بمایی تو سازی هر چه دانی هر چه خواهی
 بده صحت ده عنم هیچگونه
 خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند تو چون عالم پناهی برای بنوایان زاد رایی
 گد را میدهی مان تاج شاهی بشو از نامه ام جمله سیاهی
 بده صحت ده عنم هیچگونه
 خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند توفیق و مهربانی خداوند رفیق همه مکانی
 خداوند انیس دو جهانی بده در دو جهانم کامرانی
 بده صحت ده عنم هیچگونه
 خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند توئی ستار هر عیب خداوند توئی دانای هر غیب
 خداوند توئی بی شبه و بی ریب خداوند کرم بر حالت شیب
 بده صحت ده عنم هیچگونه
 خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند تو حلال^۲ البلادی خداوند تو رزاق^۳ العبادی

^۱ له توئی دانای احوال کماهی - نسخه خطی ج ۲ جلد دوم ص ۲۸۴ له خاتم کائنات

نه کس زاد از تو و نی اکس تو زادی خداوند توئی معطی^۱ المرادی
 بده صحت ده عنم هیچگونه
 خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند توئی ستار مطلق بحق سید لولاک^۲ برحق
 که انگشتش قمر را ساخته شق بحکمش روز و شب گردنده ابلق
 بده صحت ده عنم هیچگونه
 خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند بحق شاه لولاک که برش گشت پیدا ارض و افلاک^۳
 شنو عرض من مسکین نعمناک که آمد بدردت با چشم نمناک
 بده صحت ده عنم هیچگونه
 خدای بیچگون و بی نمونه

خداوند بحق چهار اصحاب ابو بکر و دیگر عمر ابن الخطاب
 دیگر عثمان چهارم علم را باب^۴ علی مرتضیٰ فتاح ابواب^۵
 بده صحت ده عنم هیچگونه
 خدای بیچگون و بی نمونه

^۱ له جوع به اشاره را غزل شماره ۲۰۰ له تلخیص به معجزه سرور کائنات چاندکا دو کوشه کرنا -
^۲ له یعنی بیکرا گمورا له رجوع به اشاره را غزل شماره ۲۰۰ له اشاره به حدیث آنا حدیثه العلم
^۳ و علی باب العلم (حدیث شریف)
^۴ که کشت نبوده در باب

خداوند بحق شاه حیدر خداوند بحق شاه صفر
 بحق فاطمہ شبیر و شہر پذیر از لطف خود عرض منور
 بدہ صحت مدہ عنہم بیچگونہ
 خدای بیچگون و بی نمونہ

خداوند بحق شاه حسین محمد مصطفیٰ را نور عینین
 علی مرتضیٰ را پور سبطین شفیع انس و جان مقصود کونین
 بدہ صحت مدہ عنہم بیچگونہ
 خدای بیچگون و بی نمونہ

خداوند برای چشم بنیوآب برای تشنگان دیدہ پرآب
 برای کشتگان تیغ خوتاب منور گویدت دریاب یاب
 بدہ صحت مدہ عنہم بیچگونہ
 خدای بیچگون و بی نمونہ

خداوند بنام حضرت پیر کہ پور شہر است و ابن شبیر
 جناب شاه جیلان سید و میر ز لطف خویش عرض بندہ پذیر
 بدہ صحت مدہ عنہم بیچگونہ
 خدای بیچگون و بی نمونہ

لہ یہ بندہ غلطی جلد دوم میں نہیں ہے۔

جناب حضرت شبیر نامت حرر جان کردم برای عفو تقصیرات است در میان کردم
 دو گیسوی شریفیت را بدل چون جان نہان کردم دو زلف عنبرینیت را دو مفتاح جنان کردم

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چہنیت فدا روح و روان کردم

توئی یا حضرت شبیر شاہ و پادشاہ من بود لطف تو شاہا بہر عقبی زاد راہ من
 توئی یا سید اسادات ملجا و پناہ من برای مصطفیٰ و مرتضیٰ سنگ گناہ من

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چہنیت فدا روح و روان کردم

نگاہ گوشہ حشمت شفائی جملہ درد ما نثار مقدم پاکت طلائی رنگ زرد ما
 خدا را یک نظر شاہا برای آہ سرد ما ز بہر حل مشکلا باصعناں دوا فرو ما

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چہنیت فدا روح و روان کردم

توئی بعد از خدا و مصطفیٰ و مرتضیٰ مارا بزہرا و شبیر مشکلائی دوا مارا
 توئی شاہا ز لطف خود کفیل کار ما ز الطاف عیمیم خویشتن دان خاکپا مارا

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

بہ پیشانی بی چہنیت فدا روح و روان کردم

اگر من عاصم در مجسم در پرگنه شایا وگر من پُرگنه هم فاسقم و رُوسیه شایا
غلام بارگاهم از کرم کُن یک نگه شایا بیا از بهر حل مشکل من با سپه شایا
نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

اگر سرزد ز من فسق و فجور بی عدد شایا و در از سهو و خطا بنموده ام من فعل بد شایا
بنام احمد و زهراء و حیدر الممد شایا مزن بر سینۀ من از کرم بان دست و شایا

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

تُوئی الحق امیر المومنین و شافع محشر تُوئی شاه شفیع المذنبین و سائق کوث
تُوئی نور دو چشم احمد مختار و هم حیدر تُوئی ابن جناب حضرت زهراء الخ شبر

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

تُوئی ما را امیر و پادشاه و سید و مولی تُوئی ما را نصیر و ناصر و مشککش شایا
تُوئی ما را کفیل کارهای دین و هم دُنیا تُوئی ما را رفیق امرهای دُنیا و عقبی

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

بسویت هر یکی با هدیه لائق همی پوید برایت هر کسی چون تحفه فائق همی جوید

له دُنیا و عقبی - نحو خطی ج ۱ جلد دوم ص ۵۱

هنوز از زبان هر سرموی که می روید بدرگاه شریف تو تضرع کرده میگوید
نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم
به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

چگویم وصف زلفش را مگر گدسته ریجان بود یا سنبل ریجان ز بانج جنت رضوان
بود یا بر رخ نوح شیدا چون ابرک نسیان برای آبخیوان خوش یا ظلمت حیوان
نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

چگویم وصف زلفش را کسی اورا هما داند کسی داند شب قدر که بروقت دُعا داند
مگر اینست حق داند که وصف او خدا داند نبی داند شبر داند بتول و مُرتضی داند
نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

سزد اینجا اگر گویم ز دشت کربلا چیزی یکی از صد هزاران ظلمها و از جفا چیزی
هم از حال عثم خیرالوراء و مرتضی چیزی هم از درد و فغان حضرت خیرالوری چیزی
نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

بدشت کربلا خیر النساء غمناک می نالد که نور چشم من شبیر چون بر خاک می نالد
چه بیند یک تن تنها بجز پاک می نالد چو گل سوده خون بادل صد چاک می نالد

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

شہ کرب بلا افتاده اندر خاک میجوید رضائی کردگار و سرگذشت خویش میگوید
 بهر یک از اب و ام و اخ و جد تا بوی پوید بدشت کربلاؤ لاش او با گریه باشوید

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

بدشت کربلا شاه حسن لاشش سخی جوید جناب حضرت خیرالوری سوشش همی پوید
 جناب حضرت مشکل کشا رویش همی شوید جناب حضرت خیرالنساء زلفش همی بوید

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

چو شد از بی نیازی قدیر قادر بیچون دو زلف حضرت شبیر در کرب بلا بر خون
 دو چشم حضرت خیرالنساء در گریه بد بیچون هنوز تافش را گو مکر لام و عین و لون

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

مجان بیلہ القدر است مارا در دو گیسویش مہمان سجده گاہ ماست زیر ہر بن مویش
 ہزاران نافہ چین و ختن شرمندہ مویش سلام ببعد بر زلف شبیر است و بر رویش

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

خداوند بدر حضرت خیرالوری رحمی خداوند بسوز سینہ مشکل کشا رحمی
 خداوند باہ و نالہ خیرالنساء رحمی خداوند بصبر سید کرب بلا رحمی

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

شفیع جرم های خویشتن خیرالوری کردم کفیل حل مشکلهای خود مشکلتا کردم
 جناب شبیر خیرالنساء را پیشوا کردم سپرد کارهای خود بشاہ کربلا کردم

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

خداوند ابشان حضرت خیرالوری رحمی خداوند بحبہ حشمت مشکلتا رحمی
 خداوند برای عصمت خیرالنساء رحمی خداوند بہ گیسوئی شہید کربلا رحمی

نیاز زلف مشکینت دل و ایمان و جان کردم

به پیشانی بی چنیت فدا رُوح و روان کردم

خوش گفت پری براہ زندگی بنام کونین میخرم بیک جُسدہ جام

دائم در دوست خوشتر از دار سلام خواہم گمراہ حنڈا چہ در صبح و چہ شام

یہ مضنہ گوشت جس کا دل کہتے ہیں نام

یارب بہ نبی بخشے اس کو آرام

لہ سلامتی کا گھر - بشت - وَاللّٰہِ یَدْعُوْا اِلٰی دَارِ السَّلَامِ

لہ معنی تو تھرا - اس مہم کے ہر بند کا آخری شہر اردو میں ہے۔

لہ از نسخہ خطی ج ۲ دوم ص ۶۹۳۔

ای کافی کار هر غشیری ناکام دی شافی درد با و رنج و آلام
ای خالق حنق و مالک بیت حرام افصال تو هست طشت افتاده زبام
یه مضغه گوشت جس کا دل کهنه بین نام

یارب بنی نجشه اس کو آرام

ای لطف تو دستگیر هر خسته دمام فضل تو خرد معاصی خاص عوام
غفار ذنوب حنق در یوم قیام ما راست همین مراد و مقصود و مرام
یه مضغه گوشت جس کا دل کهنه بین نام

یارب بنی نجشه اس کو آرام

عرضیت بحضرت کریم علام فریاد رس و مغیث هر خاص و عوام
غفار ذنوب و سائر عیب انام کشف کردوب و معطی خیر دوام
یه مضغه گوشت جس کا دل کهنه بین نام

یارب بنی نجشه اس کو آرام

من بعد درود و بعد آلا فسلام بر روح نبی و جمله اصحاب عظام
هم روح بتول پاک و سبطین کرام خواهد ز درت منور پیر غلام
یه مضغه گوشت جس کا دل کهنه بین نام

یارب بنی نجشه اس کو آرام

له ع ای کافی کار هر غریب ناکام - نه خطی الف ص ۱۳۶ -
له کثائینه درد با - له جمع الف بمعنی هزار -

جناب سید جلی شہ امیر و فقیر شفیع روز جزا ناجی صغیر و کبیر
پناه ما فستاء مالک قلیل و کثیر بدرگه تو کند عرض این فقیر حقیر

ما گیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

تو آن شہی که حنق عاشق رخت باشد تو آن مہی که قضا حلقہ درت باشد
قبای خاص کسانی چو در برت باشد ہمیشہ تو جتی تاج بر سرت باشد

ما گیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

شہا اگر چه گناہ من است از حد بیش و گر چه بیچ نکردم بحسب بدی در پیش
کند یار گمت عرض بنده درویش مران ز بارگہ خویش از عنایت خویش

ما گیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

اگر چه ہر چه نمودم چه بود جرم از من و زانچہ بیچ نکردم چه بود فعل حسن
ولیک درد زبانی بود بر سر و علن بدرگہ شہ بعد از نور چشم حسن

ما گیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شبر و حید و بتول و شبیر

له مراد از پیران پیر دستگیر سید مہلقاد جیلانی له بمعنی نجات دہندہ - له کارای نیک -

زلطف با تفت غیبی بگفت دی بامن ز بهر عفو گناه و برای صحت تن
 مشک و صندل و کافور و عطر شسته تن سزد که ورد کنی هر زمان بستر و علن
 مرا بگیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شیر و حید و بتول و شیر

توئی که صدر علای و شاه کون مکان توئی که بدر جانی و ما هر دو جهان
 توئی که ضامن مائی بخلد و راه جهان کند ببارگمت عرض پر گناه جهان

مرا بگیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شیر و حید و بتول و شیر

تو آن شهی که به بخشی دهم به بخشائی گناه بنده مسکین و راه بنمائی
 بسوی خویش ز الطاف و زنگزدائی ز خاطر من محزون که مالک مائی

مرا بگیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شیر و حید و بتول و شیر

تو آن شهی که دهانی مرا ز لطف و عطا امان و خاطر مجموع و امن خیر و شفا
 تو آن شهی که دهانی مرا ز رنج و عنا پذیر عرض من پر گناه بهر خدا

مرا بگیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شیر و حید و بتول و شیر

تو آن شهی که کنی شاد خاطر محزون تو آن شهی که بود وصف تو ز حد بیرون

له اشاره به: شمس الضحیٰ بدم الدجی صدام العلی (درود تاج)

تو آن شهی که علامت بود همیشه مصون ز درد و رنج و غمای درون و هم بیرون

مرا بگیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شیر و حید و بتول و شیر

تو آن شهی که کفیلی ببارگاه خدا تو آن شهی که شفعی میان هر دوسرا
 هنوز آمده گوید بدرگمت شاها شنو برای خدا عرض این فقیر گدا

مرا بگیر بعصیان ما و دستم گیر

با حمد و شیر و حید و بتول و شیر

۲۰

دل داده زبان کشاده بنهاده جبین با صدق و صفا بعجز بر روی زمین
 گویم بصد انکار با چشم نمین بشنو عرض بنده همین است و همین

از لطف عظیم خویشتن سوئیم بین

در بهر مدد بیا شه محی الدین

در حضرت غوث اعظم جیلانی محبوب خدائی و سید گیلانی
 بنهاده بعجز بر دوش پیشانی گویم به نیاز کای مه سبحانی

از لطف عظیم خویشتن سوئیم بین

در بهر مدد بیا شه محی الدین

در حضرت غوث پاک و محبوب اله سرور و امیر و سرور شاهنشاه

فریاد رس بنده به شام و به پگاه میگویم و ایستاده ام چشم بر راه

از لطف عظیم خویشتن سوئیم بین

در بهر مدد بیا شه محی الدین

در بارگاه حضرت غوث سبحان محبوب اله سرور هر دو جهان

اعنی شه بعد از مه کون و مکان گویم بهزار عجز و الحاح چنان

از لطف عظیم خویشتن سوئیم بین

در بهر مدد بیا شه محی الدین

در حضرت شاه و پادشاه کونین محبوب خدا رسول نور العین

پور زهد و نور عین حسنین گویم چو توئی معین مانی شک و شین

از لطف عظیم خویشتن سوئیم بین

در بهر مدد بیا شه محی الدین

در حضرت پیر شافع یوم لیلین غوث الشفق لیلین دافع رنج و محن

پوشنده عیب و واقف سر و ملن گویم بهزار عجز و کمای شاه زمین

از لطف عظیم خویشتن سوئیم بین

در بهر مدد بیا شه محی الدین

در حضرت دستگیر پیر پیران غوث الشفق لیلین واقف سر و عیان

داننده غیب و سائر عیب جهان گوید بدت هنوز از روح و روان

از لطف عظیم خویشتن سوئیم بین

در بهر مدد بیا شه محی الدین

(عاشیه نیر خطنی بصفحه ۳۲۵)

دی چه خوشش گفت پیر پاک نهاد بامن از راه لطف گامد یاد

نخیر او را د با همزار ارشاد چونکه پریشانش نمود ارشاد

آدم چون ز بهر استمداد

المدد یا امام زین عباد

هاتقم نیز گفت بادل شاد مرز خوشش آنچنان نکو بنیاد

که ز هم و ز عنم کند آزاد یا شفیع الامم بیوم تناد

آدم چون ز بهر استمداد

المدد یا امام زین عباد

ای صفات تو فائق از اعداد درد نام تو عمده الاوراد

خانه دین را توئی عماد عرض دارم شهاب رب عباد

آدم چون ز بهر استمداد

المدد یا امام زین عباد

بخدائی کریم رب عباد آنکه در حکم ادست کون و فساد

دافع هم و غم و رنج و عناد عرض دارم پی حصول مراد

آدم چون ز بهر استمداد

المدد یا امام زین عباد

کرم تُست ابد بنیاد از تو خواهم سید بغداد
 بالسی عجز از پی امداد صحت و خیر و امن و نعمت زیاد
 آدم چون ز بهر استمداد
 الممد یا امام زین عباد

ز من گدا حصارا برسان صبا پیامی بشیر ابن حیدر عرضی کن از غلامی^۱
 نبود عجب بخشی اگر ز فیض عامی در نزع و روز محشر از لطف خود دو جامی

بدو زلف عنبرینیت شه کربلا سلامی

بدو چشم نازنینیت ز من گدا سلامی

تو امیر پُر عطائی تو بشیر خوش تقائی چه کنم اگر نیائی خواهم که تا بیائی^۲
 بمدد بیا کجائی اسمع شها ندائی تو کفیل عفو مائی تو شهید کربلائی

بدو زلف عنبرینیت شه کربلا سلامی

بدو چشم نازنینیت ز من گدا سلامی

تو امیر با سپاهی تو شاهی و پادشاهی تو شهر جهان پناهی ز سماء تا بپایی^۳
 داننده کماهی تو قتبیل بیگناهی تو بشیه خوش نگاهی ز دلم زدا سیاهی

له حافظ شیرازی شہر آفاق غزل کے تحت تاثیر سے

که بود بنزد دشت ایمان ز من گدا سلامی که بگوی می فردشتان هزارجم بجای
 دیوان حافظ شیرازی

۱ بشیر ابن حیدر که مدعوں سلامی - نسخ خطی الف ص ۲۰۳ -
 ۲ ع یتا حنیب اللہ اسمع قالک -

بدو زلف عنبرینیت شه کربلا سلامی
 بدو چشم نازنینیت ز من گدا سلامی
 تو که نور مصطفائی تو که پور مرتضائی تو که صابر الجفائی تو که شاکر الرضائی^۱
 تو که سامع الدعائی تو که شافع الوریائی تو که رافع اللوائی تو که دافع البلائی

بدو زلف عنبرینیت شه کربلا سلامی

بدو چشم نازنینیت ز من گدا سلامی

بنهاده بر درت سر اساده است بر در نعلت گرفته در بر یحسینی گدا منور
 کای نور چشم حیدر پور بٹول اطهر آخ جناب شبر بشیر بنده پرور

بدو زلف عنبرینیت شه کربلا سلامی

بدو چشم نازنینیت ز من گدا سلامی

سراجی، مشعلی، شمعی، شهابی غلط گفتم غلط خوش ماه تابانی
 خطا کردم نه مامتاب آفتابی نگویم آفتابی بوتربانی^۲

شها مشککشی شیخ دشبانی

بدادم رس شه عالی جنبانی

شفیعی، مشفق حاجت روائی شفیع شافع روز جزائی

۱ له صابر به مصائب و ابتلا و راضی به رضائی خدا -

۲ له متاب نسخ خطی ج جلد دوم ص ۴۰ -

۳ له لقب حضرت علی -

علی مرتضیٰ شیر خدائی وصی مصطفیٰ بدرالدجائی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شہنشاہ شہ ہر دوسرائی شہنشاہ میر ارض و سمائی

شہنشاہ علی مرتضائی شہنشاہ رفیق مصطفائی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

علی المرتضیٰ شمس الضحائی وصی مصطفیٰ بدر الدجائی

علی مرتضیٰ خیر کشتائی مکر عرض دارم تابائی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

جمع اولیاء خوش پادشاهی حکم تست از مہ تا بماہی

تو ہستی منظم سر الہی چگویم حال خود دانی کماہی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شہنشاہ عجب عالی نژادی اساس دین را محکم نہادی

تو آن شاہی کہ خیر را کشادی من سکین را معطی المادی

لہ عاشقہ نغمہ ضعی بس ۳۳

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شہنشاہ عجب عالی مقامی بکوتر ساقی خیر الانامی

غلامان درت رومی و شامی منور را شہا معطی المرامی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شہنشاہ نمیسگویم خدائی علی چون خوانمت پس کی جدائی

شفیع و شافع سردار مائی بجل مشکل ما چون نیائی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شہنشاہ شفیع المذنبینی شہنشاہ امیر المومنینی

جو بر تخت ولایت می نشینی بحال استرا چون نہ بینی

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شہنشاہ شہ روشن ضمیری شہنشاہ عجب ماہ منیری

منور عرض دارد گر پذیری بجل مشکل ما دستگیری

شہا مشککشی شیخ دثابی

بدام رس شہ عالی جنابی

شهنشاه امام الاولین شهنشاه امیرالمسلمین
شهنشاه شه دنیا دینی محبان را عجب جبل التینی

شها مشککشای شیخ دشابی

بدادم رس شه عالی جنابی

تو آن شاهی که ماهی دو عالم بجز دیدار تو نبود خیالم
فدای خاکپا بیت جان و مال منم شربان تو انظر محالم

شها مشککشای شیخ دشابی

بدادم رس شه عالی جنابی

شهنشاه بخود راهم نمودی سان کربا کاهم ربودی
شها از فضل خود جاهم فرودی بدم فحم سیه ماهم نمودی

شها مشککشای شیخ دشابی

بدادم رس شه عالی جنابی

سلامی بشیر و خوش نوی او سلامی بخوش قد و دلجوی او

سلامی به بینی و خوش روی او سلامی بدو چشم و ابروی او

سلامی بزلفین خوش بوی او

سلامی به سرتار و هر موی او

له مضبوطی به اشاره به

یا رسول الله استمعنا کنا
استمعنا فی بحر عظم مغروق

یا حبیب الله انظر حاکنا
جند یدای سہلنا اشکالنا

سلامی بزلفین خوش بوی او

سلامی به سرتار و هر موی او

سلامی بشیر و گیسوی او سلامی بدو گیسوی و موی او

سلامی ز چین و ز آهوی او سلامی ز مشک پراز بوی او

سلامی بزلفین خوش بوی او

سلامی به سرتار و هر موی او

سلامی بدو دست بازوی او سلامی بدو پای و زانوی او

سلامی بگفتار خوشگوی او سلامی بزلف و سمن بوی او

سلامی بزلفین خوش بوی او

سلامی به سرتار و هر موی او

سلامی بسجی و تنگاپوی او سلامی بداماد مهر روی او

سلامی بر شہر بانوی او سلامی و بر دخت بنیوی او

سلامی بزلفین خوش بوی او

سلامی به سرتار و هر موی او

سلامی بجناک در کوی او سلامی بدیوار و هر سوی او

سلامی فقیر عطا جوی او سلامی هنور ثناگوی او

سلامی بزلفین خوش بوی او

سلامی به سرتار و هر موی او

گر بسی ناخوردنیسا خورده ام در بسی ناگردیسا کرده ام
نامہ خود گرسید آورده ام در ازین عشم بادل افسرده ام

من غلام سید یک برده ام

کار خود با خضرش بسپردہ ام

گر گناہ بعید بنموده ام در سراسر راه بد پیموده ام
لیک چون از شاہ جیلان بوده ام جبہ خود را بجانش سودہ ام

من غلام سید یک برده ام

کار خود با خضرش بسپردہ ام

گر گنہ گارم و گر عاصی بد در سید کارم و گر ہستم چود
شاہ جیلانی رسد ما را مدو چون انالہ قولہ دارم سند

من غلام سید یک برده ام

کار خود با خضرش بسپردہ ام

گر بعضیان صرف کردم عمر خویش در نمودم بان بدی را حبلہ پیش
در بدم بہر خلائی جملہ پیش در نمودم خلاف دین و کیش

من غلام سید یک برده ام

کار خود با خضرش بسپردہ ام

لے بمعنی میں اس کے لئے ہوں۔

عرض میدارد منظور نور دین با ہزاران عجب ما سودہ جبین

در جناب پاک رب العالمین بخش عصیانم بشاہ محی دین

من غلام سید یک برده ام

کار خود با خضرش بسپردہ ام

گرچہ بنمودہ ام بسی تقصیر در چہ پیمودہ ام رو تزویر

المدد المدد امیر کبیر کہ منم بندہ در دست یاپیر

عرض میدارد این فقیر حقیر

سید اسد را تو دستم گیر

سید اولیا و مرشد و پیر رہبر اصفیا و سید میر^{لہ}

نور عینین شیر و شیر روی بنما و دست بندہ گیر^{لہ}

عرض میدارد این فقیر حقیر

سید اسد را تو دستم گیر

شاہ کونین و سید ثقلین^{لہ} جد پاک تو سید المحرین

پور سبطین و منحن دارین نور عینین جید و حسنین

لہ ع : رہبر اصفیا و سید و میر نسخت خطی الف ص ۲۱۸ - نسخت خطی ج جلد دوم ص ۴۸۲

لہ ع : روی بنما و دست ما گیر " " " "

لہ سید ثقلین - " " " "

منم از خار و درخس و خاشاک در ز عصیان سراسم ناپاک
آدم پیش پور شبر پاک دل غمگین و دیده نمناک
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

ای شر دین و ای مه دنیا بیدار و رهنمای و هربسما
شافع مومنان بروز جزا دستگیرنده بهر دوسرا
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

چون توئی تکیه گاه هر بکس چون توئی پیش او لیادرس
یک نگاهی ز لطف مارالس ای شر اولیاد بدام رس
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

ای تو مخدوم و مرشد عالم از پی دفع درد و رنج و الم
جبه خود بدرگست مالم شاه جیلان بیابین عالم
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

له ع: ای شر دین و ای مه دنیا - نسخه خطی الف ص ۲۱۸ - بیدار و را تو دستم گیر
الف ص ۲۱۸ - ع: چون توئی پیش او لیادرس - نسخه خطی الف ص ۲۱۹ - ۲۱۸: ع: ای تو
مخدوم و مرشد عالم - نسخه خطی الف ص ۲۱۹ - نیز نسخه خطی ج بلد دوم ص ۸۴ - ۲۱۸: ع: از پی
دفع رنج و درد و الم - نسخه خطی الف ص ۲۱۹ -

ای بروی تو عاشق است خدا خاک کوئی تو کسّل دیده ما
بهر ما بسندگان بود بخدا آستان تو جنت المادا
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

ای بامداد من بسیف و علم همچو برق آمدی بخس غم
مرحبا مرحبا نکو مقدم المدد المدد ز لطف و کرم
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

ای مه آسمان و فخر زمین شاد فرمای خاطر غمگین
عرض دارد منور میکین اکرم یا جناب محی الدین
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

نام پاک تو دستگیر علا جد پاک تو شاه کرب بلا
میکنی دفع درد و رنج و غنا میکنی ینخ شاخ جور و جفا
عرض میدارد این فقیر حقیر

بیدار و را تو دستم گیر

گلشن است و ابرو هم باد بهار گلرخان ایستاده هر سو در قطار^۲
از ادب لب بسته هر یک غنچه دار زان بخوانم همچو بلبل بار بار
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

چشم زرگس و است بر شاه رست ز اشتیاق روی خوب چون مهت
آرزو دارد که تا بسند گهت سرنگون باشد از آن بر در گهت
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

سوسن و سنبل بنفشه یا سمن می چمد از اشتیاق در چمن
یا اب شاه حسین و هم حسن ای کفیل حل مشکلاتی من
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

ساقیا می ده بحسام زرنگار تا بنوشم بر رخ زیبای یار
اعنی آن سرو گلستان باوقار حضرت شاه علی عالی تبار
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

له - نسخه خطی الف ص ۱۸۲ پراس مدرس کی ابتدایی یوں درج ہے۔ "مناقب در حضرت شاه مردان عالی مقام"
له - استاده هر سو در قطار - نسخه خطی الف ص ۱۸۲ و نسخه خطی ج ص ۴۳۵۔

ساقیا بر خیزو بان پُرکن شرب در میان ساغر چون آفتاب
تا که پر نوشیده گیرم بان شتاب یا علی یا ایلیا یا بوزراب^۱
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

ساقیا بر خیز و پُرکن جام می بر رخ آن سرور فرخنده پی
با صدای بربط و آواز نی تا که نوشیده گویم پی به پی
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

ساقیا در دو می یا قوت زنگ با صدای بربط و آواز چنگ
بخ نم از دل کنم تا بید زنگ چون بگیرد در برم آن یار تنگ
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

ای جناب حضرت مشکل کشا یا علی ارحم رسول مجتبی^۲
در دو عالم گر بان را رسنما هم شفیع و شافع روز جزا
خیر مقدم خوش بیا دل دل سوار

حیدر کرار و شاه نامدار

ای شفیع و شافع این پُرگناه دی شفیع و مشفق این عذر خواه

له - ایلیا اور بوزراب هر دو لقب حضرت علی^۳۔

ای مجبان را توئی عسلم پناه ای تو شاه و اولیا همچو پناه

خیر مقدم خوش بیا دل سوار

حیدر کرار شاه نامدار

ای جنابت بلجا و مادائی ما وی کفیل حل مشکلهای ما

تیر ما پیر ما مولائی ما مُرشد ما رهبر دانای ما

خیر مقدم خوش بیا دل سوار

حیدر کرار شاه نامدار

عرض میدارد هنوز در جناب رخ نما از لطف ما را بی حجاب

یعنی از رخ زلف یکسو کن ثواب ای رخت مهتاب فی بل آفتاب

خیر مقدم خوش بیا دل سوار

حیدر کرار شاه نامدار

نگاه لطف بمن یا محمد عربی که خاک بوس در تست شیخ و ثاب و صبی

برگره تو کس عرض این فقیر نجی علیک الف صلوة فداک بعددانی

اگر چه عرض بست کرار هست بی ادبی

ببین ببین ز کرم یا محمد عربی

توئی توئی که بشان تو گفت حق بولاک بود حکم تو شاه ز سمک تا بسماک

له بجز به اشاره یا غزل شماره ۲۸

برای تست مه و مهر و انجم و افلاک سزد که دجی برود پیر ز راهت خاک

اگر چه عرض بست کرار هست بی ادبی

ببین ببین ز کرم یا محمد عربی

توئی که عاشق رویت خدای بی همتاست توئی که خاک درت کحل دیده حوراست

توئی که بنت شریف تو حضرت زهراست توئی که نام شریف تو عز و رفع بلاست

اگر چه عرض بست کرار هست بی ادبی

ببین ببین ز کرم یا محمد عربی

توئی که گرد رخت نور بخش دیده ماست توئی که خاک در اقدس تو خاک شفاست

توئی که نام تو ما را برای درد دواست توئی که ذات تو ما را شفیع روز جزاست

اگر چه عرض بست کرار هست بی ادبی

ببین ببین ز کرم یا محمد عربی

توئی توئی که خدا عاشق رخ تو بود توئی توئی که ز لطف همه نعم برود

توئی توئی که رکابت گرفته دجی دود توئی توئی که بنامت نجات حشر شود

اگر چه عرض بست کرار هست بی ادبی

ببین ببین ز کرم یا محمد عربی

توئی که نقش کف پای تست راهنما برای معشر انسان و جان بسوئی خدا

توئی که کان حیسانی و ابر وجود و سخا توئی که معدن امنی و بحر فضل و عطا

اگر چه عرض بست کردار هست بی ادبی
 بین بین ز کرم یا محمد عربی
 توئی که مالکی و شافعی بر دوز جزا توئی که سائری و غامضی بامر خدا
 هنوز آمده گوید بدرگست شایا بنام شبر و شبیر و حضرت زهرا
 اگر چه عرض بست کردار هست بی ادبی
 بین بین ز کرم یا محمد عربی

هر چند که عهد با شکستم در جرم و گناه بار بستم
 در کافرو گبر و بت پرستم گر ناکسم و گر کسستم
 من زان تو ام هر آنچه مستم
 یا شبیر خدا بگیر بدستم
 هر چند بلند یا که لستم ایستادم اگر و گرنشستم
 گر ساکم و گر چه مستم گیری دستم اگر برستم
 من زان تو ام هر آنچه مستم
 یا شبیر خدا بگیر بدستم

یا شاه علی اخ پیمبر زود زهرا بتول طهر
 از بهر شبیر و بهر شبر از لطف بسوی بنده بنگر

له استادم نسخ خطی ج بلد دوم ص ۱۴۷ ل دوج زهرا نسخ خطی الف ص ۱۸۷

من زان تو ام هر آنچه مستم
 یا شبیر خدا بگیر بدستم
 ای آنکه تو حیدری و صفدر دی آنکه تو سروری و بهر
 ای صاحب تخت و تاج و انصر ای بنده نواز بنده پرور
 من زان تو ام هر آنچه مستم
 یا شبیر خدا بگیر بدستم
 ای آنکه تو مالک الرقابی در مجمع اولیاء شهابی
 فی نی غلظم خوش آفتابی شاه نجفی ابو ترابی
 من زان تو ام هر آنچه مستم
 یا شبیر خدا بگیر بدستم
 ای آنکه تو حافظ البلادی ای آنکه تو نافع العبادی
 ای آنکه تو معطی المرادی هر چیز که خواستم تو دادی
 من زان تو ام هر آنچه مستم
 یا شبیر خدا بگیر بدستم
 ای آنکه تو دافع البلاء ای آنکه تو رافع اللوائ
 ثنای بزمین مبه سائی زود آ زود آ شهاب کجائی
 من زان تو ام هر آنچه مستم
 یا شبیر خدا بگیر بدستم

ای شاه زمین ماه افلاک ردیم بزمه ز درگهست خاک
ای شاد کن حزین غمناک من عرض کنم بشاه لولاک
من زان تو ام هر آنچه مستم
یا شیر خدا بگیر بدستم

ای آنکه تو شاه و پادشاهی محکوم تو ماه تا بماهی
ابر کرمی بهسان پناهی از نامه من بشو بیاهی
من زان تو ام هر آنچه مستم
یا شیر خدا بگیر بدستم
اتاده بدرگست منور بار عصیان گرفته بر سر
گوید بشیر و بهر شبر از جرم و گناه بنده بگند
من زان تو ام هر آنچه مستم
یا شیر خدا بگیر بدستم

یا امیر ابن الامیر چون تویی در هر دو عالم دستگیر
عاجزم افتاده ام دستم بگیر عاصم در مانده ام عذرم پذیر
عرض میدارد فقیر ابن الفقیر
در خباب شاه جیلان دستگیر

سیدا فخر زمینی و زمان سیدا خواهم ز تو امن امان
نام پاکت ورد دارم بر زبان الامان یا شاه جیلان الامان
عرض میدارد فقیر ابن الفقیر
در خباب شاه جیلان دستگیر

گر منم از کثرت عصیان نخل ورز بسیاری جرمم پانگل
چون غلامم سیدا از جان و دل جرم من بخشا و عصیانم مهل
عرض میدارد فقیر ابن الفقیر
در خباب شاه جیلان دستگیر

چون تویی فخر زمین و بهم زمن چون تویی نور حسین و هم حسن
عرض میدارم بنام نختن مرشد من پیر من آقای من
عرض میدارد فقیر ابن الفقیر
در خباب شاه جیلان دستگیر

چون تویی نور نبی پور حسن زین جهت شام و سحر شد در من
خوش اعظم شافع یوم لمن خوش اعظم دافع رنجن و محن
عرض میدارد فقیر ابن الفقیر
در خباب شاه جیلان دستگیر

چون تویی شمس الضحی بدر الدجی چون تویی غوث الوری نور الهدی

چون توئی سر دفتر هر ادبیا چون توئی جای پناه هر گدا

عرض میسازد فقیر ابن الفقیر

در جناب شاه جیلان دنگیر

چون توئی ابن شهید کربلا چون توئی ماه منیر ابتدا

چون توئی شاه منته ارض و سما چون توئی معشوق و محبوب خدا

عرض میسازد فقیر ابن الفقیر

در جناب شاه جیلان دنگیر

چون توئی شاه شفیع المذنبین چون توئی شاه شفیع المومنین

چون توئی شاه امام المتقین چون توئی شاه پناه هر حزین

عرض میسازد فقیر ابن الفقیر

در جناب شاه جیلان دنگیر

چون توئی شاه رفیق مومنان چون توئی شاه شفیع و مهربان

چون توئی شاه منته انسان جهان چون توئی شاه پناه عاجزان

عرض میسازد فقیر ابن الفقیر

در جناب شاه جیلان دنگیر

چون توئی شاه پناه این فقیر چون توئی شاه امیر ابن الامیر

له یه نسخه خطی الف ص ۲۲۳ بر نیول درج ہے :-

چون توئی شاه پناه این فقیر چون توئی شاه امیر ابن الامیر
چون توئی شاه معین و هم نصیر چون توئی شاه بهر جا دنگیر

چون توئی شاه معین و هم نصیر چون توئی شاه بهر جا دنگیر

عرض میسازد فقیر ابن الفقیر

در جناب شاه جیلان دنگیر

عرض میسازد منور صبح و شام در جناب سید عالی مقام

بهر اهل بیت و اصحاب کرام هم جناب حضرت خیر الانام

عرض میسازد فقیر ابن الفقیر

در جناب شاه جیلان دنگیر

مسدس در مدح حضرت امام حسین علیه السلام

یا حسین ابن حضرت زهرا نور عینین شاه هر دوسری

پدر شاه علی شیر خدای بشنو از لطف خویش عرض گدا

من نخواهم هما و ظل هما

جز دو زلفت تو مظلما

ای شهنشاه شیخ و بچه و شاب منجی از رنجها و درد و عذاب

شافع روز حشر و یوم حساب این گدا عرض میکند بجناب

له هر دوسرا- نسخه خطی الف ص ۲۰۶

له شیر خدا- " " " " " " " "

له ع: منجی از درد و رنج و عذاب نسخه خطی الف ص ۲۰۷

له ع: ای رفیق و شفیق " " " " " " " "

من نخواهم هما و ظلّ هما
 جز دو زلف تو مظلّمًا
 ای جناب تو مصدر حسانت دی حضور تو منظر برکات
 در نام تو رافع درجات زان کنم عرض در همه حالات
 من نخواهم هما و ظلّ هما
 جز دو زلف تو مظلّمًا
 ای رفیق شفیق دیار مغیث بهر این بنده دوستدار مغیث
 ای شهنشاه و شهسوار مغیث عرض دارم بکردگار مغیث
 من نخواهم هما و ظلّ هما
 جز دو زلف تو مظلّمًا
 ای دو زلفت هزار چین تاراج کرد و سلطان چین بصد افواج
 پیش زلفت به نگهت محتاج میکند عرض و مشک آرد باج
 من نخواهم هما و ظلّ هما
 جز دو زلف تو مظلّمًا
 ای دو چشمت دو کون المصباح گیسویت مشکات را مفلح
 زان برای صلاح و بهر فلاح میکنم عرض در مساو صباح
 من نخواهم هما و ظلّ هما
 جز دو زلف تو مظلّمًا

له معنی سرچشمه همدیگی :

ای سمیع دعا و آه صراخ شجره دین را توئی خوش شاخ
 منفرشت آسمان عرشت کاخ عرض دارم بدرگهت گستاخ
 من نخواهم هما و ظلّ هما
 جز دو زلف تو مظلّمًا
 یا حسین ابن دخترا احمد بر تو باده درود و سجده و عد
 بغلامان چو میرسی بمدد میکنم عرض گر قبول افتد
 من نخواهم هما و ظلّ هما
 جز دو زلف تو مظلّمًا
 گرچه شهداست و قند و شیر لذیذ زین همه نامت ای شیر لذیذ
 وصف حُسن مرا کثیر لذیذ بشنو این عرض از فقیر لذیذ
 من نخواهم هما و ظلّ هما
 جز دو زلف تو مظلّمًا
 یا شبیر ابن حیدر کرار نور عینین احمد مختار
 دستگیر همه صغار و کبار عرض دارم همین بلبل و نهار
 من نخواهم هما و ظلّ هما
 جز دو زلف تو مظلّمًا

له ع ای سمیع دعا و آه و صراخ - نسیم خطی الف ص ۲۰۴ - صراخ بمعنی فریاد کردن -
 تلخیص به آیت کریمه : إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (سپاه : ۱۳ - و ابهری - سوره ابراهیم - آیت شماره ۲۹)

ای که نامت ز شهد و شیر و مویز
هست شیرین و فائق از همه چیز
بخت و دولت ترا غلام و کینز
باشنو از لطف عرض عاجز نیز

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

ای که لطف مراست کافی و بس
میکند لطف تو همراز گس
حامیم نیست چونکه غیر تو کس
میکنم عرض بان بدام رس

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

ای شه که بلا عیوبم پوش
جرم من بخش و عذر من بنیوش
احمدت می نشاند چون بردوش
میکنم عرض گر نمائی گوش

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

ای پناه همه عوام و خواص
از عذاب دو کون ساز خلاص
ای به بحر شهادتی خواص
باشنو از لطف عرض خادم خاص

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

ای سلام تو بر مغان فرض
میکنی دفع جملہ علت و مرض

له معنی اگر شک کیشش

تو گری می و بسند صاحب غرض
در جناب تو می نماید عرض

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

ای رخت مصحف است و خال نقط
سطر بی سطرش دو ابرو و خط
زلف شان نزول نیست غلط
زان بخوانم بشان زلف فقط

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

ای ز جود تو عالمی محفوظ
کن ز شش زمان مرا محفوظ
باد امداد ما ترا ملحوظ
زان بود ورد من همین ملحوظ

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

ای خداوند باغ و راغ و ایاغ^{له}
ماه دارد ز بسندگی تو داغ
طوطی و بلبل و کبوتر و زاغ
هر یکی گفت دی چه خوش در باغ

من نخواهم هما و نطل هما

جز دو زلف تو مظلما

ای بملت نه دیگری نفاع^{له}
جمله اش را را توئی مناع

له ع: باد امداد تو مرا ملحوظ - نسو خطی ب که مریدها اشتباه کاتب اسند
له معنی پناهی تلهی له معنی جام شراب - له نفع دهنده

میکنی لطف با هزار انواع میکنند عرض زان بصد اسماع

من نخواهم هُما و نَظَلِ هُما

جز دو زلف تو مَظَلَمًا

ای که ماهی به برج شاه نجف دی دُرّت لاشهادت است حدت

پشت استاده اولیاء صفت عرض ما را شنوز فردی الف

من نخواهم هُما و نَظَلِ هُما

جز دو زلف تو مَظَلَمًا

ای شهنشاه صاحب اشفاق شره جود تست در آفاق

بجمال تو چون منم مشتاق عرض دارم بصد هزار اشواق

من نخواهم هُما و نَظَلِ هُما

جز دو زلف تو مَظَلَمًا

یا حسین ابن بنت احمد پاک جد پاک تو سید لولاک

شاد فرمای خاطر غمناک عرض دارم بدیده نمناک

من نخواهم هُما و نَظَلِ هُما

جز دو زلف تو مَظَلَمًا

روی و زلف شبیر ابن قبول مصحف خوش خط است شان نزول

زان دُعا میکنم بچشم قبول بحق آل و اهل بیت رسول

له ع: پشت استاده نسو علی الفص ۲۱۰ له معنی امید قبول.

من نخواهم هُما و نَظَلِ هُما

جز دو زلف تو مَظَلَمًا

یا حسین ابن بنت خیر انام دیدت بهر ما اہم مرام

بعد صدمه درود و بعد سلام بنجاب تو عرض ماست مدام

من نخواهم هُما و نَظَلِ هُما

جز دو زلف تو مَظَلَمًا

ای شهنشاه و پادشاه جهان دی سرسروان و تاج سران

خاک پای تو کحل خوش نظران عرض دارم بدرگه تو چنان

من نخواهم هُما و نَظَلِ هُما

جز دو زلف تو مَظَلَمًا

ای شر کربلا به مہر روی تو بقدر خوش نما و خوش خوی تو

بہلال خمین ابروی تو لبش قدر هر دو گیسوی تو

من نخواهم هُما و نَظَلِ هُما

جز دو زلف تو مَظَلَمًا

ای جنابت بود شہانرا شہ داغ دارد ز بند گیت ماه

گرچه من عاصیم دگر گمراه عرض دارم بہر گد و بیگاہ

من نخواهم هُما و نَظَلِ هُما

جز دو زلف تو مَظَلَمًا

شاه ششیر بن علی دلی نور چشم بتول و پور علی
عالم ستر هر خفی و دلی عرض دارم بحق ناد علی
من نخواهم هما و نطل هما
جز دو زلف تو مظلما

ای شهنشاه ارض و ماه سما سوی حق لطف تست راه نما
از تو لطف است و بندگی از ما زان هنور کند عرض بشما
من نخواهم هما و نطل هما
جز دو زلف تو مظلما

۳۲

(۱۳۱ ماه رجب ۱۲۵۵ هجری)

یا حسین ابن علی اخ شبر حضرت فاطمه را نخت جگر
سر و بستان علی حیدر راحت جان و دل پیغمبر
غم تو دارم و یمن عنیم تو
بنغمم کرد ز غمهای دگر

یا حسین ابن علی اخ حسن سید هر دو جهان شاه زمن
دافع درد عنیم در نج و من در دم اینست شها سر و علن

له یعنی هر پوشیده و آشکارا -
له یعنی بر تاد علی مظهر العجايب والعزائب عونا لك في التوايب كل هم و غم يغفل
بنتوك يا محمد و يوكا ييك يا علي يا علي يا علي ادرگئی -

غم تو دارم و یمن عنیم تو
بنغمم کرد ز غمهای دگر

یا حسین ابن علی سرور دین بر در پاک تو سایم بزین
بینی و عارض و عینین و جبین عرض دارم بر صدق و یقین
غم تو دارم و یمن عنیم تو
بنغمم کرد ز غمهای دگر

یا حسین ابن علی سید پاک هست و صفت چو رای ادراک
لعن گویان به یزید ناپاک عرض دارم بجنابت غمناک
غم تو دارم و یمن عنیم تو
بنغمم کرد ز غمهای دگر

یا حسین ابن علی پور بتول ثمره شجره دین آل رسول
تا کنی عرض هنور مقبول گوشت بادل محزون و ملول
غم تو دارم و یمن عنیم تو
بنغمم کرد ز غمهای دگر

۳۳

یارب بصدخ و جبه و گیسوی مصطفی یارب هر دو چشم و دو ابروی مصطفی
یارب هر دو زلف سمن بوی مصطفی یارب به بینی و لب خوشگوی مصطفی

له هر دو زلف و سمن بوی نمونه علی الف ص ۱۲۴ - جو اشتباه کاتب است -

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش
در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بخوش دمان و بدندان مصطفی یارب بخوش زبان در افشان مصطفی
یارب بغضب و بزندان مصطفی گویم بمشتر دست بدان مصطفی

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش
در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بحق سینه بی کینه رسول با بازو و دوساعد آن والد قبول
یارب بدست و پنجه آن فخر ذو العقول کن از برای موکمرش عرض من قبول

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش
در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بساق و پا و بانگشتمای او یارب بنحاک پاک گفت هر دو پای او
یارب باین شائل راحت فرای او یارب بئمن این سرو پای علای او

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش
در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بموی اقدس خیرالودی بخش یارب بجهت جسد مرتضی بخش
یارب به نعل پای نبی الهی بخش یارب گناه و جرم من پُر خطا بخش

له باثم بمشتر دست نسو خطی ب یارب بدست پنجه نسو خطی ب مرصحا اشتباه کاتب.

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش
در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بموی اطهر مشکلا بخش یارب بای پنجه شیر خدا به بخش
یارب بحق چادر خیرالنساء بخش یارب بهرد و زلف شه کربلا به بخش

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش
در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بسجده شیر خدا به بخش یارب بدست خط حسین علامه بخش
یارب بدستخط علی الهی به بخش اعنی علی ابن شه کربلا به بخش

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش
در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بموی پاک شه محی دین بخش با جانماز و سجده آن شاه دین به بخش
با کاسه جناب شهنشاه دین به بخش گویم بسجده سوده جبین بالیقین به بخش

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش
در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب به یمن خاک در این تبرکات یارب بحق این همه طبقات طبیات
خواهم بعفو جرم که یاعزم ز ششبهات عز و وقار و خیر و شفا حل مشکلات

یارب به یمن اینهمه جرم مرا بخش
در نزع و گورد وزن بروز جزا بخش

یارب بفرق موی سر مصطفیٰ بخش یارب بسود قدش دوسرا به بخش
 یارب برود نخت نبی الہدایہ بخش یارب بگوش و گردن خیرالودا به بخش
 یارب به بین انہمہ جرم مرا بخش
 در نزع و گورو وزن بروز جزا بخش

۳۵

(حاشیہ خطی ب صفحہ ۲۶۹)

یا علی ولی شہ دولری شاه کبرای مامن صفرای
 از تو خواہم بحضرت ابرار کہ دہی خیر ما ہمہ فقرا
 بر عدویم گذار کن چو تیغ
 از کرم بار بر سرم چون میغ
 یا علی ولی بنام نبی شافع جملہ شیخ و شاہ صبی
 از پی خیر این فقیسہ نبی نعت گوئی محمد عربی
 بر عدویم گذار کن چو تیغ
 از کرم بار بر سرم چون میغ
 یا علی ولی بنام رسول یا علی ولی بنام بتول

لہ نسخہ خطی الف م ۱۲۴ پر اس بند کے مصرعوں کی ترتیب یوں ہے:

یارب بسود قد یارب بفرق
 یارب بگوش و گردن یارب برود نخت

از پی امن این ظلوم و جہول بامان فردع و مجملہ مہول
 بر عدویم گذار کن چو تیغ
 از کرم بار بر سرم چون میغ
 یا علی ولی بنام شبیر دستگیرندہ فقیر و امیر
 از پی امن این فقیسہ حقیر بشمول ہمہ صغیر و کبیر
 بر عدویم گذار کن چو تیغ
 از کرم بار بر سرم چون میغ
 یا علی ولی منور زار با ہزاران نیاز با تشکر
 از پی امن با صفار و کبار از تو خواہد بسید ابرار
 بر عدویم گذار کن چو تیغ
 از کرم بار بر سرم چون میغ

۳۶

یا محمد مصطفیٰ یار نہای مسلمین یا کفیل یوم محشر یا شفیع المذنبین
 چون شود در روز محشر از برای مومنین بر در جنت صدای فادخلو یا آمین
 لہ تلخیص آیت کریمہ اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ فَاَبَيْنَ اَنْ تَحْمِلَهَا
 وَاسْتَقْبَلَتْ مِنْهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهٗ كَانَ ظَلُوْمًا جُوْلًا -
 (۲۲ سیارہ - سورہ الاحزاب - آیت شمارہ ۷۲)
 لہ تلخیص آیت کریمہ حَتّٰی اِذَا جَاؤْا وَہَا وَ قَبِضَتْ اَبْوَابُہَا وَقَالَ لَمْ تَخْذُوْا مَعَكُمْ عَلَیْکُمْ
 طِبْعُكُمْ نَادُوْا هٰذَا خَلِدُوْنَ (سیارہ ۲۲ - فہم اظلم - سورہ الزمر آیت شمارہ ۷۳)

یک نگاہی سوئی من یا رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ

قافله سالاران امت پیشوای مومنین

چون شدی در لیلۃ المعراج در عرش برین می دیدی در رکابت حضرت روح الامین
آنقدر شد نور ریزی از یسار و از یمین کز کواکب میشود روشن بحسب ذره چین

یک نگاہی سوئی من یا رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ

قافله سالاران امت پیشوای مومنین

ای شه لولاک شان وای مہ چرخ برین ذرہ خواہم ز مہرت گردہی ای مہ جبین
ای دو گیسوی شریفیت بہرما جبل امتین عرض عاصی در جناب تو ہمین است و ہمین

یک نگاہی سوئی من یا رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ

قافله سالاران امت پیشوای مومنین

شیخ و شاب و ہم صبی و بچہ با اندر جنین زندگان بالای ارض و مردگان زیر زمین
در ہوا طیر و ملک بر کرسی و عرش برین بالیقین نام تو میخوانند خستم المرسلین

یک نگاہی سوئی من یا رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ

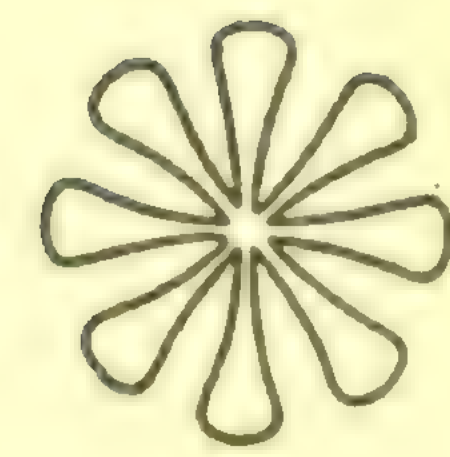
قافله سالاران امت پیشوای مومنین

لے تلخیص: آیت کریمہ: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (قرآن شریف - سید پارہ ۱۴ - سورہ الانبیاء آیت شمارہ ۱۰۶)
لے شدی بطور فعل لازم (رفعی) ع شغلای کہ آب جو آرد۔
لے مراد حضرت جبریل امین علیہ السلام
لے صنعت تضاد در تضاد

یا نبی المجتبیٰ یا مالک شمع متین یا نبی المہتدا یا مالک راہ یقین
ایشہ تخت نبوت صاحب تاج و نگین عرض میدارد منور در جناب تو ہمین

یک نگاہی سوئی من یا رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ

قافله سالاران امت پیشوای مومنین



مخمسات

اسلم نبیا شفیع الانام^{لہ} شفیع الانام علیہ السلام
 علیہ السلام رفیع المقام رفیع المقام بعجز التمام
 بعجز التمام علیہ السلام^{لہ}

اسلم نبیا شفیع البرایا شفیع البرایا کریم السجایا
 کریم السجایا جزیل العطایا جزیل العطایا نبی الورایا
 نبی الورایا علیہ السلام

اسلم نبیا رؤفا رحیما رؤفا رحیما علیما حکیما
 حکیما علیما قسیما جسیما قسیما جسیما نسیمما وسمیما
 نسیمما وسمیما علیہ السلام

اسلم نبیا قسیم الجنان قسیم الجنان رفیع المکان

لہ یہ خمس شیخ سعدی کی شہرہ آفاق فنوی الرسوم شائیں پیغمبر کے تحت تاثیر لکھی ہوئی ہے۔
 کریم السجایا جلیل الشیم نبی البرایا شفیع الام
 امام رسل پیشوای مہربان بین خدا مہبط جبرئیل
 شفیع الورایا خواجه بعثت شر امام الہادی صلواتیوان حشر
 شفیع مطاع نبی کریم قسیم جسیم نسیم وسمیم
 چہ نعمت پسندید گویم تو را علیک السلام ای نبی الورایا (ربا پر برسان سعدی)
 لہ علیہ السلام علیہ السلام نسخ علی الفت ۱۳۳۳ اور نسخہ مذکور میں ہر بند کا پانچواں مصرع پھر پونہ بی علیہ
 السلام علیہ السلام ہے۔

رفیع المکان فصیح اللسان فصیح اللسان ملیح البیان

ملیح البیان علیه السلام

اسلم کثیراً الخیر النساء الخیر النساء جزیل العطاء

جزیل العطاء عیم الثناء عیم الثناء شفاء لدا

شفاء لدا علیه السلام

اسلم بشیر عذیم المثل عذیم المثل بدیع الجمال

بدیع الجمال ملیح المقال ملیح المقال عیم النوال

عیم النوال علیه السلام

اسلم کثیراً بروح الشیر بروح الشیر امام البکیر

امام البکیر حفیظ نصیر حفیظ نصیر شفیع الفقیر

شفیع الفقیر علیه السلام

تقبل الهی دعاء الفقیر دعا الفقیر بلطف الکثیر

بلطف الکثیر بحق الشیر بحق الشیر شهید البکیر

شهید البکیر علیه السلام

۲

اگرچه هیچ نکردم بحر خود جز بد وگرچه هیچ ندارم ز نیکوئی برید

وگرچه سیرت من بود و هست همچون تو شها چون لطف تو هست بود برون از حد

منم غلام تو یا سید یا بید

اگرچه بود و بود جرم من برون از حد وگرچه فسق و فجورم بود برون از حد

چو من غلام جنابم مدام عن اب و جد بیایا بمددگاریم نگویم غدا

منم غلام تو یا سید یا بید

بیایا بمدد یا کریم ابن کریم بیایا بمدد ای شه رؤف و رحیم

بیایا بمدد سید بلطف عیمیم بیایا بمدد گارئی غلام صمیم

منم غلام تو یا سید یا بید

بیایا بمدد چون صبا بوقت بهار بیایا بمدد سید بلبل و نهار

بیایا بمدد با عنایت بسیار بیایا بمدد بهر احمد مختار

منم غلام تو یا سید یا بید

بیایا بمدد یا جناب حضرت پیر بیایا بمدد ای که قادری و قدیر

بیایا بمدد گارئی فقیر حقیر بیایا بمدد ای که ناصری و نصیر

منم غلام تو یا سید یا بید

بیایا بمدد نور سید الابرار بیایا بمدد پور حیدر کرار

بیایا بمدد ای شفای هر بیمار بیایا بمدد بهر مجرم بدکار

منم غلام تو یا سید یا بید

کند بدگر پاکت فقیر نور الدین محل مشکل کونین عرضداشت چنین

له بیایا بمدد عالیایا نگویم غدا - نسخه خطی الف ص ۲۱۶ -

له مجرم و بدکار نسخه خطی ج جلد دوم دیوان ص ۲۶۵ -

له نور الدین اسم خود شاعر فقیر اسم نهادگی دی -

بصد هزار تفرع نهاده سرزمین که انبیاء و مدد یا جناب محی الدین
منم غلام تو یا سید یا بدد

۳

السلام ای بلبل گلزار حق السلام ای طوطی گفتار حق
السلام ای مطلع انوار حق السلام ای مطلع انظار حق
السلام ای یار حق مختار حق

السلام ای سید ابرار حق السلام ای احمد مختار حق
السلام ای ساقی و خمار حق السلام ای مست حق شرار حق
السلام ای یار حق مختار حق

السلام ای عزت دربار حق السلام ای رونق بازار حق
السلام ای زیبای دربار حق السلام ای لائق گفتار حق
السلام ای یار حق مختار حق

السلام ای نائب سرکار حق السلام ای باقی هر کار حق
السلام ای مرکز پرکار حق السلام ای یار و صاحب کار حق
السلام ای یار حق مختار حق

السلام ای مخبر اخبار حق السلام ای واقف احوال حق
السلام ای محرم اسرار حق السلام ای دلبر و دلدار حق
السلام ای یار حق مختار حق

السلام ای سید و سردار حق السلام ای سرور سالار حق
السلام ای دوست در یار حق السلام ای منظر آثار حق
السلام ای یار حق مختار حق

السلام ای تیغ جوهر دار حق السلام ای میخ گوهر بار حق
السلام ای اختر سیار حق السلام ای مخزن ذخائر حق
السلام ای یار حق مختار حق

۴

مخمس عربیه

الهی بالنبی المصطفیٰ علی بالعلی المرتضیٰ
وبالزهرا وحسن المجتبیٰ الهی بالحسین الزکریا
تقبل توبتی و اجب دعائی

الهی بالنبی شمس الضحیٰ الهی بالعلی المجتبیٰ
الهی بالحسن نور الهدی وبالشیر مع الخیر النساء
تقبل توبتی و اجب دعائی

الهی بالرسول وکل آل و آنح المصطفیٰ اهل الکمال
بالزهرا مع الحسن الخصال و بالسبطین لا ترد سوال
تقبل توبتی و اجب دعائی

اللہی بالنبی وحسن حالہ و اولادہ واحفادہ و آلہ
و روح البونواب حسن قالہ علی منہ الشیر اکثر نوالہ

تقبل توبتی واجب دعا

اللہی بالنبی مع البتول و روح المرتضیٰ الخ الرسول
و بالحسین ببطن الرسول سمع القبول

تقبل توبتی واجب دعا

۵

اللہی بشیر و اولاد او اللہی باحفاد و اکباد او
اللہی بابا و امجاد او اللہی بدخت و باماد او

طلب میکنم ہر دم امداد او

اللہی بشیر و فراید او باندہ و زارئی بیلاد او
اللہی بقلب نعم آباد او بخزن و نعم قلب ناشاد او

طلب میکنم ہر دم امداد او

اللہی بقدر چو شمشاد او بخوش قامت سرد آزاد او
بکن مشکلم حل بامداد او فرامش مبادا مرا یاد او

طلب میکنم ہر دم امداد او

لے تا ۳۵ دونوں نسخوں (نسخہ خطی الف و ب) میں یہ جگہیں خالی ہیں۔ نسخہ خطی ج میں ص ۲۳ پر ۱ اور ۲ کی جگہیں اس طرح خالی ہیں۔ لیکن چوتھی جگہ وہاں بھی خالی ہے۔

لے ۳۵: باندہ و زارئی و بیلاد او۔ نسخہ خطی ج جلد دوم دیوان ص ۲۳

اللہی بخوش قد و بالای او بخوش قامت سرد عنای او
اللہی بشیر و انبای او اللہی بحسبہ اجبای او

طلب میکنم ہر دم امداد او

اللہی بحق شہ کربلا جگر گوشہ احمد مجتبیٰ
شفیع قیامت مہ دوسرا بعرض درود و بعرض ثنا

طلب میکنم ہر دم امداد او

۶

(ساختہ نسخہ خطی ب صفحہ ۳۵۱)

امشب از فضل خدائی فلک عرش مجید بچنان حین بہین و پچنین وقت سعید
کہ شد آثار سعادت نمودار و پدید از عنایات عمیم و ز کرمہای مزید

شاہ بعد از بعد از بامداد رسید

چون صبا کی کرشم صبحم از غیب وزید گل مقصود من از گلشن امید وزید
روی خود شاہ مقصود خوش از پردہ کشید گوشم امروز چہ آواز خوش از غیب شنید

شاہ بعد از بعد از بامداد رسید

بخدای کہ رحیم است و کریم است مجید خالق و رازق و تبار عیوب است حمید
کہ ز حکمش شدہ چون موم بداؤ و حدید از رہ لطف پی صحت این پیر مرید

شاہ بعد از بعد از بامداد رسید

لے از باغ وزید۔ نسخہ خطی ج جلد دوم دیوان ص ۲۶۵ لے تکلیف سورہ الحمد حضرت داؤد علیہ السلام کو ہے کہ زہیں بناتے تھے۔ اور لوہا ان کے ہاتھ میں موم کی طرح مڑ جاتا تھا۔

چون صبا گشت ازین بنده درگاه برید
سوی بغداد بیک لخط به بغداد رسید
عرض حال من پرچم خوش آن شاه شنید
بنی و بعلی و شبر و شاه شهید
شاه بغداد ز بغداد بامداد رسید

بخ و شاخ و شجر و سوسه دیو مرید
باغبان دل این بنده چو کندید و برید
زارغ غم از شجر باغ دل بنده پرید
سرفراز است هنوز چه خوش از بخت سعید
شاه بغداد ز بغداد بامداد رسید

۷

(عاشقین خطی بیس ۳۵۹)

ای پادشاه بحدود دی گریان را راهبر
دی بیشه دین را بر شاه شبیراخ شبر

امدادلنا امدادلنا

ای ردئی خوبت چون قمر ای رو قمر دی موقر
دی باغ ایمان را ثمر شاه شبیراخ شبر

امدادلنا امدادلنا

دی بهر امن ما سپر شاه علی را دی سپر
دی جد تو خیر البشر شاه شبیراخ شبر

امدادلنا امدادلنا

له نسخ خطی ج جلد دوم دیوان ص ۲۲۶
له زارغ غم و از شجر عاشقین خطی الف ص ۲۲۹ (داؤ) مرصعاً اشتباه سهو که تیب چه

ای شافع جتن و بشر دی مطفی بهار سقر
من بنده ام عیلم بخر شاه شبیراخ شبر
امدادلنا امدادلنا

دی حکم ران خیر و شر دی باعث فتح و ظفر
کن دشمنم زیر و زبر شاه شبیراخ شبر
امدادلنا امدادلنا

ای دافع رنج و ضرر خاک درت کحل ابصر
فرخنده خونیکو سیر شاه شبیراخ شبر
امدادلنا امدادلنا

گویه هنوز خاک در با صد ادب شام و سحر
سوی من عاجز نگه شاه شبیراخ شبر
امدادلنا امدادلنا

۸

ایدل ملی گبی و گه خناسی گه اشرف خلقی و گهی کناسی
نگ سیاهی گبی و گه الماسی گه فاسقی و گهی سیح انفاسی
خود را بشناس تا خدا بشناسی

له معنی کشنده آتش دوزخ -
له ع: تا خود را نشناسند خدا را نشناسند -
(خواجگ کرمانی)

بادل بقرار و قلب حزین عرض دارد شما بچشم نمین

المدد یا جناب محی الدین

المدد یا شهاب چرخ برین المدد ای سحاب روی زمین

المدد در ناب بحر یقین المدد فتح باب هر نمکین

المدد یا جناب محی الدین

المدد آفتاب روی زمین المدد ما تهاب چرخ برین

المدد پنجه تباب دیو لعین المدد پیر شیخ و شاب جنین

المدد یا جناب محی الدین

۱۰

ای شه عالیجناب حیدر صفدر خطاب حیدر صفدر خطاب ای شه عالیجناب

شافع یوم حساب دافع رنج و عذاب دافع رنج و عذاب شافع یوم حساب

شاه علی بوتراب

باد بسان جناب خائنه دشمن خراب خائنه دشمن خراب باد بسان جناب

کن ز کرم فتح باب تاکه شوم فتیاب تاکه شوم فتیاب کن ز کرم فتح باب

شاه علی بوتراب

مالک ملک زقاب ساقی حوض شراب ساقی حوض شراب مالک ملک زقاب

انجم و مه آفتاب بحر ترا چون جناب بحر ترا چون جناب انجم و مه آفتاب

شاه علی بوتراب

زلف پریشان سحاب رخ چون آفتاب بر رخ چون آفتاب زلف پریشان سحاب

بهر مد آشتاب رخ بنای جناب رخ بنای جناب بهر مد آشتاب

شاه علی بوتراب

ای ز درت فیض یاب بچه و هم شیخ و شاب بچه و هم شیخ و شاب ای ز درت فیض یاب

.....

شاه علی بوتراب

حال دلم ز اضطراب هست چو ماهی تباب هست چو ماهی تباب حال دلم ز اضطراب

پنجه دشمن تباب زهر دیش جای آب زهر دیش جای آب پنجه دشمن تباب

شاه علی بوتراب

عرض منور شتاب باد قبول جناب باد قبول جناب عرض منور شتاب

لطف کند بحیاب ساغر چون آفتاب ساغر چون آفتاب لطف کند بحیاب

شاه علی بوتراب

عنبر و مشک و گلاب پاش برآه جناب پاش برآه جناب عنبر و مشک و گلاب

کاش بیاید بخواب پاش بگیرم شتاب پاش بگیرم شتاب کاش بیاید بخواب

شاه علی بوتراب

۱۱

ای شهنشاه ز من آمدنی شافع یوم لیکن آمدنی

له هر سه متون نسخه خطی الف اب ج خالی ہیں۔ * یہ عین خط العین موجود نہیں۔ ۱۲ روز جزا روز قیامت

عامی سرو علن امدنی دافع رنج و محن امدنی

یا حسین اخ حسن امدنی

یاشہ تاج بس امدنی دی رخت ہچو قمر امدنی

شافع جن و بشر امدنی دافع رنج و ضرر امدنی

یا حسین اخ حسن امدنی

ای رخت شمس الضحیٰ امدنی دی خدمت بدر و بجا امدنی

سید ہر دوسرا امدنی قبلہ و کعبہ ما امدنی

یا حسین اخ حسن امدنی

ای سرو سرو را امدنی پسر شیر خدا امدنی

صاحب جود و سخا امدنی و اہب لطف و عطا امدنی

یا حسین اخ حسن امدنی

وای شہنشاہ زمین امدنی دی تویی جل متین امدنی

دی شہ زہرا جبین امدنی دی صنور کن فین امدنی

یا حسین اخ حسن امدنی

۱۲

ای شہنشاہ شیخ و شاب صبی دی خداوند ہر ذہین و غیبی

لے خدمتی رخسار "رخسار ہای تو"

لے یہ غنم نسو خطی ب میں موجود نہیں۔ اور نسخہ خطی الفصص ۱۲۸ کے ماسٹریں صرف یہی ایک بند درج ہے۔

وی فدایتو جد و ام و ابی عرض دارم غلام آل نبی

مرحبا یا محمد عربی

۱۳

ای شہ والا گہر جد شہید و ہم شہر سیر گاہت فوق عرش و قاب قوسینت مقرر

مطبخ خاص ترا از عجیب ہر شام و سحر دانہ انجم آسپا چرخ است و مان شمس و قمر

سائلیم بر در گہست یا حضرت خیر البشر

ای شہ دنیا و دین دی حضرت خیر البشر ہادی و مہدی عالم گمران را رہبر

خاک در گاہ شریفیت دیدہ را کحل بصیر عاصیان امتت را در گہ پاکت مقرر

سائلیم بر در گہست یا حضرت خیر البشر

ای شہ روی زمین و دی مہیج برین ذات پاک تست شاہ رحمۃ اللعالمین

زینجت بر در گہ پاک تو سائیدہ جبین بانہاران عجز و زاری عرض میدارم چنین

سائلیم بر در گہست یا حضرت خیر البشر

ای کفیل جملہ امت شافع جملہ امم صاحب تخت نبوت و اہب لطف و کرم

سالک راہ طریقت مالک تیغ و حکم دافع درد و عنا و شدت رنج و الم

سائلیم بر در گہست یا حضرت خیر البشر

ای قسیم حوض کوثر شافع یوم لمن دی شفیع روز محشر دافع رنج و محن

لے رجوع بہ اشارہ ۱۲ غزل شمارہ ۸۶۔ لے ہادی و مہدی عالم..... نسخہ خطی الفصص ۱۶۶

لے یہ غنم نسو خطی ب میں موجود نہیں۔ اور نسخہ خطی الفصص ۱۲۸ کے ماسٹریں صرف یہی ایک بند درج ہے۔

لے تلخ بہ آیت کریمہ: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ دیسارہ ۱۴۔ سورہ الانبیاء۔ آیت شمارہ ۱۰۷۔

ای واقف سید و عیان ای سرور هر دو جهان
ای مالک کون و مکان ای کاظم شیرین بان
زود آ بحسب مشکلم

ای دُر درج مصطفی ای ماه بُرج مرتضی
ابن حسین کربلا اعنی شه موسی رضا
زود آ بحسب مشکلم

ای مالک قدر و رضا ای صاحب مجد و علا
ای سید هر دو سرا اعنی تقی مهتدا
زود آ بحسب مشکلم

ای متابع پنج ستم ای دافع رنج و الم
ای سید عالی هم یا عسکری محترم
زود آ بحسب مشکلم

ای راحت جان نبی ای سر و بستان علی
ابن شه سید تقی یا حضرت شاه علی
زود آ بحسب مشکلم

ای سپاه بیچارگان ای مادی آوارگان
ای رهنمائی گمران ای مهدی آخر زمان
زود آ بحسب مشکلم

ای نور چشم مصطفی ای شمع بزم اتقی
ای دستگیر دوسرا ای شیخ عبدالقادر
زود آ بحسب مشکلم

گوید میسر کرم عبد حسید نبی درم
یعنی هنور دهمدم از بهر دفع درد و غم
زود آ بحسب مشکلم

من عاصی ناکاره ام من عاجز بیچاره ام
رحمی بکن دربار م از لطف خود کن چاره ام
زود آ بحسب مشکلم

ای کریم و اکرم و پروردگار دی رحیم و ارحم و آمرزگار
من اگر شونده ام دشمن و در نمودم جرمهای بشمار
ارحم ارحم یانبی و چار یار

ای خداوند کریمی کار ساز دی خداوند رحیم بی نیاز
گزم کرم هیچ از صوم و صلوة و رگدشته عمر من مجله باز
ارحم ارحم یانبی و چار یار

ای خداوند زمین و آسمان عالم و دانائی هر ستر و عیان
زیر حکمت چونین است زمان عرض دارد بنده عاصی چنان

ارحم ارحم یانبی و چار یار

ای خداوند من ناکاره دستگیر عاجز بحیث
عرض دارد بنده بدکاره بنده بیچاره ام کن چاره

ارحم ارحم یانبی و چار یار

ای خداوند کریمی ذوالمنن جرم مار بخش بهر پختن
یعنی احمد شافع یوم لمن حیدر و زهر و حسین و حسن

ارحم ارحم یانبی و چار یار

ایک نام تست حی لا یزال زیر حکم تو بجا راست و جبال
شرق و غرب هم جنوب هم شمال از برای اهل بیت جمله آل

ارحم ارحم یانبی و چار یار

ای خدای مالک یوم جزا آمر صوم و صلوات و هم غزا
دهر زاید هر چه میگوئی بنرا مالک عفوئی و مختار سزا

ارحم ارحم یانبی و چار یار

له بنده مسکین چنان - نسخ خطی دیوان دوم ص ۲۲۵
له ع حیدر و زهر حسین و هم حسن - نسخ خطی الف ص ۱۲۸
له ع شرق و هم غرب و جنوب و هم شمال - نسخ خطی الف ص ۱۲۸
له آمر صوم و صلوات و هم غزا - نسخ خطی دیوان دوم ص ۲۲۶

ای خدای خالق هر شیش و کم ای خدای صانع لوح و قلم
ای خدای دافع هر رنج و غم ای خدای دافع درد و الم

ارحم ارحم یانبی و چار یار

ای خدای جرم بخش و عیب پوش من بدم بد کرده ام عذرم نبوش
در فحورم چون گذشت امروز و دوش بار جرمم بر سر است و پشت دوش

ارحم ارحم یانبی و چار یار

ایک نام تست ستار العیوب ایکه نام تست غفار الذنوب
ایک نام تست کثاف الکروب عالم دلها و علام العیوب

ارحم ارحم یانبی و چار یار

عرض میدر و منور نور دین با هزاران عجز با سوده جبین
در خابت یا اله العالمین شافع آورده جناب محی دین

ارحم ارحم یانبی و چار یار

دعایه نسخ خطی الف ص ۱۴۴ - غره رمضان المبارک ۱۲۵۳ هجری

ای که شاهی و شاه شامانی جسم و دین را روحی و جانی
کعبه انس و قبله جانی انت دینی و انت ایمانی

بوترانی و شاه مردانی

له نسخ خطی ب بین فقط بی بند ص ۳۰۵ پر در کا ہے
له اصل نسخ انت دینی انت ایمانی ہے (واژه) نہیں جو سہو کا تب معلوم ہوتا ہے۔

بنام حضرت خیرالوری شہ جیلی بنام سید مشکل کشا شہ جیلی
بنام حضرت خیرالنساء شہ جیلی بہر دوسبٹ رسول خدا شہ جیلی
بجل مشکل مانو خوش بیا شہ جیلی

تو سجدہ گاہی و من جبہ باشہ جیلی تو تکیہ گاہی و طجائے ماشہ جیلی
تو پادشاہی و من چون گدا شہ جیلی تو خوش نگاہی و حاجت روا شہ جیلی
بجل مشکل مانو خوش بیا شہ جیلی

توئی دلیل من و رہنما شہ جیلی توئی تحلیل حبیب خدا شہ جیلی
توئی کیفیل ہمہ کار شہ جیلی تو جمیل و جمال نما شہ جیلی
بجل مشکل مانو خوش بیا شہ جیلی

توئی شفائے ہمہ درد ہا شہ جیلی توئی دوائی ہمہ درد ہا شہ جیلی
توئی کنندہ بیخ جفا شہ جیلی پذیر عرض فقیر و گدا شہ جیلی
بجل مشکل مانو خوش بیا شہ جیلی

توئی رفیق من عمر ودا شہ جیلی توئی شفیق من پرخدا شہ جیلی
خداست عاشق روی شہ جیلی منم گدا و توئی پادشاہ شہ جیلی
بجل مشکل مانو خوش بیا شہ جیلی

۱۔ بنام حیدر مشکل کشا۔ نسخہ خطی ج۔ جلد دوم دیوان ص ۶۶
۲۔ توئی دوائی ہمہ رنجہا۔ نسخہ خطی المص ص ۲۲۶
۳۔ شہ جیلی خفعت شاہ جیلان مراد شیخ عبدالغفار جیلانی

توئی توئی کہ شفیق مرا شہ جیلی توئی توئی کہ رفیق مرا شہ جیلی
توئی توئی کہ حبیبی مرا شہ جیلی توئی توئی کہ طیبی مرا شہ جیلی
بجل مشکل مانو خوش بیا شہ جیلی

منم کہ مجرم و ناکارہ ام شہ جیلی منم کہ عاصی و بدکارہ ام شہ جیلی
منم کہ عاجز و بیچارہ ام شہ جیلی بساز بہر خدا چارہ ام شہ جیلی
بجل مشکل مانو خوش بیا شہ جیلی

بسوی خوش تنم رہ نما شہ جیلی پذیر عرض زہر خدا شہ جیلی
برای سایہ روز جزا شہ جیلی کشادہ زلفت بیا سوی ماشہ جیلی
بجل مشکل مانو خوش بیا شہ جیلی

بیا بیا شہ ہر دوسرا شہ جیلی منور است غلام شہ جیلی
بجل مشکل مانو خوش بیا شہ جیلی

بنام مصطفیٰ و شاہ جیلی باحمد محبتی یا شاہ جیلی
بشاہ دوسرا یا شاہ جیلی بہ محبوب خدا یا شاہ جیلی
شفادہ ہان شفا دہ شاہ جیلی

بشاہ مرتضیٰ یا شاہ جیلی علی خیر کشا یا شاہ جیلی

باسم مصطفیٰ یا شاه جلی علی رہنما یا شاه جلی

شفاده مان شفا یا شاه جلی

به بنت مصطفیٰ یا شاه جلی به یثرب حیا یا شاه جلی

به بحر ابتدا یا شاه جلی به رنج و غنا یا شاه جلی

شفاده مان شفا یا شاه جلی

به شبیر و شبیر یا شاه جلی نما رخ چون قمر یا شاه جلی

بیابسته کمر یا شاه جلی نعم و خرم بهر یا شاه جلی

شفاده مان شفا یا شاه جلی

هنور پر گنه یا شاه جلی فقیر غدر خواه یا شاه جلی

کند عرض گنه یا شاه جلی بسویم یک گنه یا شاه جلی

شفاده مان شفا یا شاه جلی

۱۹

توئی چو ابر سینا یا علی ولی الله توئی چو بحر عطا یا علی ولی الله

توئی چو ساقی یا علی ولی الله بنزع و حشر یا علی ولی الله

بیا بیا بمدد یا علی ولی الله

توئی بر در جزایا یا علی ولی الله شفیع و شافع یا علی ولی الله

له معنی پانی کا بڑا چمکہ

له از ماشیہ نسخہ ص ۳۵۹

له یہ ہندو نسخہ جلد دوم میں نہیں ہے۔

توئی بہر دوسرا یا علی ولی الله شفیع و مشفق یا علی ولی الله

بیا بیا بمدد یا علی ولی الله

توئی چو کعبہ یا علی ولی الله بہ تست سجدہ یا علی ولی الله

بگیر دست مرا یا علی ولی الله منم نقادہ ز پا یا علی ولی الله

بیا بیا بمدد یا علی ولی الله

ز تست لطف و عطا یا علی ولی الله نیاز و عجز ز ما یا علی ولی الله

خبار کوئی شما یا علی ولی الله مراست خاک شفا یا علی ولی الله

بیا بیا بمدد یا علی ولی الله

توئی چو رہبر یا علی ولی الله بخود رہم بنما یا علی ولی الله

تبادہ پیش شما یا علی ولی الله هنور است گدا یا علی ولی الله

بیا بیا بمدد یا علی ولی الله

منم محبت شما یا علی ولی الله توئی شفیع مرا یا علی ولی الله

بجل مشکل ما یا علی ولی الله بیا ز بہر خدا یا علی ولی الله

بیا بیا بمدد یا علی ولی الله

توئی چو قبلہ یا علی ولی الله دلم چو قبلہ نما یا علی ولی الله

زمن سلام و ثنا یا علی ولی الله نرا بصبح و مسایا علی ولی الله

بیا بیا بمدد یا علی ولی الله

(حاشیه نهم خطی ب صفحه ۲۵۶)

شها، پادشاه، سرا، سرور
توئی قوت بازو مصطفی
توئی مقتدا، مهتدا، مرتضا
توئی دافع درد و رنج و عدا
علی دلی شاه مشککشا

الا ایکه شاهی بهر دوسرا
تو شاهی و مایه ارض و سما
تو شمس الضحی و بدرالجبی
تو شافع بنده بروز جزا
علی دلی شاه مشککشا

توئی گمران را چه خوش رنما
چه خوش غم زدائی ز شاه و گدا
توئی صاحب تاج و تخت و لوا
توئی راحت فرستائی غم زدا
علی دلی شاه مشککشا

تو کان حیائی و حاجت روا
تو ابر عطائی و بحر سخا
توئی غنچه خاطر و اصبا
بامداد این بنده خود بیا
علی دلی شاه مشککشا

پس از بندگیها شده جبه سا
مراد من و مقصد و مدعا
همین است شاه با صبح و مسا
بامداد این بنده خود بیا
علی دلی شاه مشککشا

له بارض و سما نسخه خطی نهم دوم دیوان ص ۲۸ که درج به اسرار و غزل شماره ۱۳۳ -

توئی معطی الخیر چون بهر ما
منور بگوید بصدر التجا
بنام شهنشاه موسی رضا
بیاد بیا و بیا و بیا
علی دلی شاه مشککشا

(حاشیه نهم خطی ب ص ۳۶۱)

من نرا از جان و دل خاک درستم یا علی
بنده درگاهت از روز استم یا علی
بلکه علما و جنابت را گستم یا علی
از تو بودم از تو هستم از تو باشم یا علی
گر نگیری دست من گیرد که دستم یا علی

گرچه من ترساده گبر و بت پرستم یا علی
من اگر بشیارم و هر چندستم یا علی
خار و خاشاکم و گرد و من خستم یا علی
از تو بودم از تو هستم از تو باشم یا علی
گر نگیری دست من گیرد که دستم یا علی

صدر هزاران بار عصیان گریه بستم یا علی
توبه با و در کردم و باز شکستم یا علی
چونکه اکنون بر در پاکت نشستم یا علی
از تو بودم از تو هستم از تو باشم یا علی
گر نگیری دست من گیرد که دستم یا علی

گر کنم از لطف تو درناکس استم یا علی
ورز اکرامت بلندم و در چه پستم یا علی
چونکه پر خزن و پر از بتم و نعمتم یا علی
از تو بودم از تو هستم از تو باشم یا علی
گر نگیری دست من گیرد که دستم یا علی

مگذار مرا بفسکر محزون و طول

یارب بحق حضرت شاہ جلی تا شاہ علی ابن ولی ابن ولی
معطی مرادها و مقصود ولی روح حسنین و نور عینین علی

گنزار مرا بفسکر محزون و ملول

یارب بدرت هنوز زار و خیزین
گوید بطفیل حضرت محی الدین

در سجده نهاده جبه و سوده جبین
ده امن و امان و صحت و عزت دین

گنزار مرا. لست کمر مخزون و طول

یا علی شیر خدا شیر خدا شیر خدا
به نبی و بحسین و بجناب زهرا
عرضدارد بدرت بنده مسکین گدا
چون جناب تو بود بلج ما و ما و

بخدا شیر خدا عقدہ کارم بکشا

یا علی انخ نبی زوج جناب زهرا
آدم بر در تو رحم بجالم فرما
یا اب شبر و شبیر شنه کرب بلا
بکشا عقدہ کار من مسکین گدا

مخد شیر خدا عقدہ کارم بکشا

یا علی الحکمت لھی چو ترا گفت نبی
پس بوصف تو چگویم من میسکین عبی

خوش خود کرد ترا چونکہ نبی عربی
یا علی خوش بسی خوش نسبی خوش بقبی

لے ع: عرض دارد بدست نسخه خطی الف ص ۱۷۸ - نسخه خطی ج جلد دوم ص ۲۵۲

لے کرب و بلا
" " " " "

۳۷ رجوع بہ غزل شمارہ ۹۲ اشارہ ۲

بجدا شیر خدا عقدہ کارم بکشا

یا علی سید کونین ابشاه حسن
یا علی باذی و مهدی من و رهبر من

شافع روز جزا مشفق من یوم المن
زیر حکم تو بود گرچه زمین است و زمن

بِخدا شیرِ خدا عقدہ کارم بکشت

یا علی حیدر کرامت ایشاہ حسین
یا فتنہ دین نبی از تو عجب نیت و زین
حل کن مشکل ما چونکہ توئی بی شک و شین
پس کن مشکل من حل بہ نبی و حسین

بجدا شیر خدا عقدہ کارم بکث

یا علی چونکہ توئی ابن عم احمد پاک
حق سید کونین رسولؐ کو لاک

جن و انسان و ملک از در تور و بند خاک
شاد کن خاطر مسکین حزین نعمناک

خدا شیر خدا عقدہ کارم کبش

یا علی قلعه خمیر تو کشادی در دم چشم دارم که بگیرم بدی مان در دم
هم ربانی ز همه فکر و نعم و رنج و الم زنجبیت درد نمایم من مسکین هر دم

بجدا شیر خدا عقدہ کارم بکشا

یا علی نیست کسی غیر تو همنام خدا
از کمال کرم و لطف بخود را بنما

زنگ نعم ز آئینه خاطر مسکین بزدا
دل من غنچه و یاد تو بود باد صبا

بمخدا شیر خدا عقدہ کارم بکشا

یا علی بهر نبی و حسنین و زهرا
عرض مسکین منور بشنو بهر خدا

یعنی از لطف و کرم عقدۀ کارم بکشا یا علی حیدر کرام توئی مشفق ما
بخدا شیر خدا عقدۀ کارم بکشا

یا علی مرتضیٰ انخ نبی مصطفیٰ
را بهر راه و شوهر خیر النساء
شافع روز جزا و حضرت شیر خدا حیدر خیر کشا کشف الوری صد العلاء
یا علی مشککشا، مشککشا، مشککشا

یا نشه هر دو سر یا صاحب تاج و لوا عالم قدر و قضا و واهب لطف عطا
منظر نور خدا و منظر صدق و صفا دافع رنج و غنا و سامع عرض گدا
یا علی مشککشا، مشککشا، مشککشا

از برای مصطفیٰ شمس الضحیٰ بدرالجا از برای حضرت خیر النساء کنز الهمدا
وز برای شیر ابن مرتضیٰ خیر کشا از برای سید الشهداء شهید کربلا
یا علی مشککشا، مشککشا، مشککشا

از برای عابد و باقر امام با صفا از برای جعفر صادق امام با صفا
از برای موسیٰ کاظم شفیع مجرم ما وز برای حضرت موسیٰ رضا بهر خدا
یا علی مشککشا، مشککشا، مشککشا

از برای حضرت شاه تقی مقتدا از برای حضرت شاه نقی غمزد
از برای عسکری و مهدی راویدا عرض میدارد هنور یا وصی مصطفیٰ
یا علی مشککشا، مشککشا، مشککشا

دو بیتى ها
رباعیات

١

صلوا على اسلافه

كله وعبد منافه

صلوا على اخلافه

صلوا الروح المصطفى

٢

صلوا على امرايه

صلوا على رفقايه

صلوا على اعضايه

صلوا الروح المصطفى

٣

صلوا على عيني نبي

صلوا على جفني نبي

صلوا على صدغي نبي

صلوا الروح المصطفى

٤

صلوا على اذني نبي

صلوا على خدي نبي

صلوا على جفني نبي

صلوا الروح المصطفى

٥

صلوا الوجه المنوره

صلوا لشعر معطره

صلوا بالنف مطهره

صلوا الروح المصطفى

٦

صلوا على كسفي نبي

صلوا على البطي نبي

صلوا على عضدي نبي

صلوا الروح المصطفى

٧

صلوا على الغي نبي

صلوا بنظريدي نبي

صلوا على كفي نبي

صلوا الروح المصطفى

٨

صلوا على شمس الضحى

صلوا على بدر الدجى

صلوا على خير الهدى

صلوا الروح المصطفى

٩

صلوا على خير الورى

صلوا على صدر العلى

صلوا على كنز التقى

صلوا الروح المصطفى

١٠

صلوا على مطر الكرم

صلوا على بحر النعم

صلوا على كهف الاعم

صلوا الروح المصطفى

صلوا بحسن جماله
مع الہ وعبادہ
صلوا بحسن خصالہ
صلوا الروح المصطفیٰ

صلوا علی اجدادہ
صلوا علی اولادہ
صلوا علی احفادہ
صلوا الروح المصطفیٰ

صلوا علی اصحابہ
و حضورہ و جنابہ
صلوا علی احبابہ
صلوا الروح المصطفیٰ

صلوا علی انبیاءہ
صلوا علی خلفائہ
صلوا علی ابنائہ
صلوا الروح المصطفیٰ

صلوا الصدر شریفہ
صلوا بہ بطن لطیفہ
صلوا بظہر عقیفہ
صلوا الروح المصطفیٰ

لہ ظاہر ہے کہ شیخ سعدی کی اس شہرہ آفاق رباعی سے متاثر ہو کر لکھی گئی ہے۔
بلغ العلی بکمالہ
کشف الدجی بجمالہ
حسنت جمیع خصالہ
صلوا علیہ و آلہ
سعدی

صلوا علی فخذی نبی
صلوا علی ساقی نبی
صلوا علی قدامی نبی
صلوا الروح المصطفیٰ

صلوا علی اسلامہ
صلوا علی اعلیٰ علامہ
صلوا علی اکرامہ
صلوا الروح المصطفیٰ

صلوا علی احوالہ
صلوا علی افعالہ
صلوا علی اقوالہ
صلوا الروح المصطفیٰ

صلوا علی استارہ
صلوا علی اسرارہ
صلوا علی آثارہ
صلوا الروح المصطفیٰ

وادعول مغفرۃ الحقیر
عند النبی جد الشبیر
ابن الفقیر ابن الفقیر
صلوا الروح المصطفیٰ

احد ما خلقت بمثالہ
انی مشتاق بجمالہ
یعلم خالقہ بکمالہ
صلی اللہ علیہ و آلہ

احمد وفا طم است چون عینین چار یار اند همچو مردم عین
بنگر ای جانثار پنج و چهار نود چشم است در میان حسین

از ازل هست چون دل حقیر خانه ماتم و شبیر و شبر
یا الهی بآل پاک نبی ره نیابد در آن غم دیگر

از بنده عاصی گنهگار فریاد ز سحر ساحلان است
در حضرت نموده مطهر که او شافع جمله عاصیان است

از عین علی گن شد و از کن کونین کونین ازان سز و نیاز حسین
حسین که بر روان نشان باد سلام از من بزمین سوده جبین و عینین

اگر بر سر مویم سری و در بر سر دهن هزار و بهر یک دهن هزار زبان
پدید گردد و با هزاران کنم صد شکر ز صد هزار کی هم نیایم به بیان

الها پادشاه لطف فرما ببا امن و امان و خیر کونین
بنام احمد مختار و حیدر بنام حضرت زهرا و حسین

الها شاه را مهر و وفا بخش دلم را از کرم صدق و صفا بخش
بنام یحیی بن یحیی زود ظهور الدین را یا رب شفا بخش

آنچه آید بکار دو کونین فضل حق است بی شک و بی شین
پس دلا میطلب بسرو علن فضل حق را بسید الثقلین

آنکه پرورده بقدرت خویش موسی اندر کنار فرعون
چه عجب گز روی لطف عظیم گریسی بهر عون بیعونی

آنکه حامیم خفی و هم علی است و آنکه ابن الولی ابن الولی است
سید عالی نسب و الاحسب شاه زین العابدین ابن علی است

ای آنکه ترا احمد مختار پدر دی والد حضرت شبیر و شبر
از بهر خدا عقد کلام بکشا آمد بدر تو این فقیه را حقیر

ای آنکه تو مومنی و دیندار دیوار و درشن نگاه میدار

اصحاب چهار یار دیوار اثنا عشرش در اند بشمار

۳۳

ای آنکه مرانه جز تو کس یار دز حکم تو آیدیم بر کار
در یاب که نفس رسن از راه مزدور ترا گرفت بیکار

۳۴

ای بخت چه خوش رهنمونی کردی آگاهم از اسرار درونی کردی
هر چیز که خواهم من از خیر دو کون صدگر که اندران فزونی کردی

۳۵

ای بنت نبی زوجه شاه حیدر دی والدۀ حضرت شبیر شبر
آمد بدو تو این فقیر سائل یا سیدۀ النساء بخوان تهنیت

۳۶

ای حل کن مشکلات عالم بپذیر ز لطف خود سولم
یعنی که بیا و ده بجمالم انظر انظر شهاب عالم

۳۷

ای حیدر کوار خدا را مددی وی مطلع انوار خدا را مددی
از درد و غم ستر و عیانم بران ای محرم اسرار خدا را مددی

له تلحیح به آیت کریمه: وَ اَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَوْهُ سُبْحَانَكَ يَوْمَئِذٍ الْكَافِرُ يَغِيظُكَ يَوْمَئِذٍ
له يَارَسُولَ اللَّهِ اَسْمَعْ قَالَنَا - يَا حَبِيبَ اللَّهِ اَنْظُرْ مَا كُنَّا

۳۸

ای خداوند بهتر از همه به خالق و رازق همه که دمه
از تو خواهیم بنام آل نبی که مرا آنچه به بود آن ده

۳۹

ای خداوند زمین زمین و عرش عظیم دی که تبار عیوبی و کریمی و رحیم
سبز و سایه اشجار و سر آب ان ده بجمیعت خاطر که دنیا است نعیم

۴۰

ای خداوند کریم ذو المنن دی خدای دافع رنج و محن
از تو میبارم امید مغفرت یا نبی مصطفی یوم لمن

۴۱

ای خداوند کریم کردگار بر جنابت آدم امیدوار
با نبی و با علی و با بتول بادو سبط مرئضی شرم بار

۴۲

ای خداوند کمین و هم مبین خالق مهر و مهر و چرخ برین
گرچه پر جرم ولی در دست است رَأَيْتُ لَا تَقْنَطُوا لِحِجْلِ الْمُنْتَنِينَ

له به ربانی نسخ خطی میں نہیں ہے۔ منقول حاشیہ نسخہ خطی ب ص ۳۰۰
له تلحیح به آیت کریمه: لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ - إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
جَبِينًا ط إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ سیارہ ۲۴ - فمن الظلم سورة الزمر آیت شماره ۳

ای خدای دافع هر بزم و غم دی خدای حسان لوح و قلم
چشم دارم از تو خیر هر دو کون تانم بهیم بعد ازین پنج و الم

ای درت قبله حاجات همه شاه و گدا نام پاک تو بود شاه علی شیر خدا
جبه میسایم و حدین بعتبات شریف تا کنی مشکل کونین مراحل بخدا

ای دل چونه دینار و درم می ماند این بار معاصی بسرم می ماند
بشنو سختم که خوش در است گهر است بر خیز و گرم کن که همین می ماند

ای رفته بخواب باش بیدار بیکار نه و ماندی از کار
در تست روان نفس چاره ای کنده ناتراش هشدار

ای رویتو کعبه و لبست زمزمه صفت زلفین تو بر کعبه کشیده ست غلاف
خواهم که کنم ز صدق دل لیل و نهار گرد قدمت سرمه و گرد تو طواف

ای زیب ده مسند لولاک مدوکن دی باعث پیدایش افلاک مدوکن

له منقول از نسخ خطی الف (نسخه خطی بیین و نج و من درج به سه معنی هر دو رخسار

تا آنکه نه بهیم پس زین روی غم دهر ای شاد کن خاطر غمناک مدوکن

ای سلاطین جهان را پادشاه چون من بیدستگاه را دستگاه
قافله سالار ما هر که توئی نعم ندارم که ندارم نداد راه

ای سید ابرار خدا را مددی دی احمد مختار خدا را مددی
من آمده ام بهر شفا بر در تو ای شانی بهیثار خدا را مددی

ای شافع یوم جزا و حساب ای دافع رنج و غنا و دروغ و غدا
زود آیی زود آیی چکس بتو نیست ای فاتحه خیر و شفا فتح الباب

ای فخر رسل باعث آبادی کونین بپذیر ز من عرض بزرگوار و عینین
یعنی رخ خود را بنما با من عاصی تا خاک کف پات کنم سرمه عینین

ای محبت اهل بیت مصطفی دی غلام ابن شاه مرتضی
مرحبا زود آ سعادتی یار تست کن زیارت زلف شاه دوسرا

ای مریخ نشین مسند دین نام پاک تو طاهر و یسین

له هر که توئی اله یعنی در بابکث سه اسمی گرامی حضور سرور کائنات

چشم دارد شفاعت اندر حشر بنده پرگناه نورالدین

۵۵

ای مقامت فائق از عرش برین ذات پاکت رحمة العالمین
من شفاعت از تو اندر روز حشر چشم دارم یا شفیع المنین

۵۶

ای والدہ حضرت شاہ حسنین سبطین نبی تراست نور عینین
بر درگاہ تو فدا شد ام بہر مدو زود آہ نبی و ہم علی و سبطین

۵۷

ای والدہ حضرت شبیر و شہر ای زوجہ مرتضیٰ علی حیدر
در یاب مراد چارہ کارم کن در دین و دنیا بروز محشر

۵۸

ای وجود تو بدو کون چو گوہر بصوت نام تو حیدر و خیر کن و شاہ نجف
ز قلب دل ما را شدہ جنت اکسیر زان مروج شدہ ازین تو دو چار طر

۵۹

ای وجودت گشت ما را بچو میخ وی کج ابریت عدد را چو تیغ
و شمنت را آب اندر کربلا آب تیغ آل عبا را ای دریغ

لے اسم خود شاعر

لے تمیز بہ آیت کریمہ : وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - پیارہ ۱۴ - سورہ الانبیا - آیت ۲۱
لے اصل نسخہ میں اکثر لکھا ہے جو سہو کاتب ہے۔

۶۰ بادل بشکستہ می آید بامید شریف یا حسین ابن علی این بندہ زار و نحیف
بہر حل مشکل خود از رو عجز و نیاز حل مشکلمش کن از لطف باطر لطیف

۶۱

بجناب مقدس شبیر عرض دارد فقیر پر تقصیر
کہ گناہ مرا بخش شما بشہنشاہ یل خم غدیر

۶۲

بدست قدرت خود خالق پاک مخمر کرد چون آب و گلم را
ز بہر حسب آل احمد پاک مرتب کرد این کاخ دلم را

۶۳

برای دفع ظلمتہای کونین برای حل مشکلمہای دیرین
مرا کافی است در مفتاح مصباح ز شاہ کربلا عینین و زلفین

۶۴

بر بساط دہر چون نروغایت باختی قرعہ فال نکو بر نام من انداختی
بعد از لطف خودم جا دادیم بر عرش ایچہ از خون مشک از سر گین غنبر باختی

۶۵

بر بزم مقدس شریف اطہر یعنی نبی علی و شبیر و شہر
بانت نبی رحمت حق بادوگرہ عجز است سلام است نیاز از حقہر

بکیل چرخ عصیانم نیکنج نہیکنج
ترازوی عمل جرم نمی سنج نمی سنج
ولی نازم بافضل عمیم حق که در عفویش
نمیرنج نہیرنج نہیرنج نہیرنج نہیرنج

بنام احمد و شبیر و زہرا
بنام حیدر و شبیر خدایا
برای عیسو و آرام خلایق
ز غیب ابر کرم بفرست مارا

بندہ پر جرم و پیر عصیان پرفتن و فحور
خادم باب مقدس نور دین کلب حضور
آمدہ شرمندہ از بسیار بی جرم و گناہ
برورت میگوید اِنِّیْ مَذْنِبٌ اَنْتَ الْغَفُوْرُ

بہر دوست خدا پنجاہد بشیک و شین
کہ ہر دو راست از انہا قوام ریت زین
یکی محمد مختار با چہار کبار
دوم بشول و نبی است حیدر و حسین

بہر سو سجده کردم بر رخ یار
چو کعبہ دیدش با چادر دیوار
کہ این ہر دو زلفت و ریش و ابرو
کہ بر ہر موی شان صلوات صدبار

بیا بیا سوی این بندہ چون صبا در باغ
بیا بیا چو می ہمیش بہرا بیا باغ

لے حاشیہ خطی الف ص ۲۵۲ پر دوسرے مصرع میں بھی نی گنج نہی گنجہ جو تکرار ہے اور نامناسب ہے۔

توئی چو دود ز بہر عدوی ما بدماغ
توئی بدشمن من ہمچو باد بہر چراغ

پرسید دل از عقل کہ در دیدہ مردم
این مردم ستور سپہ پوش کیانند
فرمود مجاہدان بعد افسوس کنان آہ
وہما تم حسین بنم پرو گیانند

پی بشکستہ دل چندانچہ جستم
ندیدم غیر فضلش مومبائی^{لہ}
مراد عوی چو غیر بندگی نیست
خداوند ترا ز سبب خدائی

تاریخ ولادت فقیر مداح
خوش گفت بجان جان محب دانا
کز غیث کرم بزرع آل نبی
قد انبتہ اللہ نبأنا حسنا^{لہ}

تا زندہ ز روی شوق یاریم
تا زندہ براہ انکسایم
تا زندہ بازئی نگاریم
تا زندہ بفضل کردگاریم

تعالی اللہ چہ خوش عالی و جودی
سحابشش و دریای جودی
ہنور از تو دارد چشم دیدار
ولیکن یا رسول اللہ بزودی

لے منقول از حاشیہ خطی ص ۳۸۵۔
لے تلخیص بہت کریمہ اَقْبَلْہَا رَبُّہَا بِقَوْلِ حَسَنِ وَابْنِہَا نَبَا تَا حَسَنًا
وَكَفَلْہَا زَكْوٰیہَا۔ (ذکر الرسول سیماہ ط۔ سورہ آل عمران۔ آیت ۴۲)

خوش گفت پری پگاه در سیر مرغ سحرم که بود در طیر
گر در حرمی اگر چه در دیر از غیر حشا طلب گمن غیر

در انتظار قدم تو ای شه بغداد بکل مشکل کونین از پی امداد
هنور است که گوید بحضرت نشاد برآ بمطلع امید ای هلال مراد

در بحر محیطی دو کون است صد فدر صدش گهر بود شاه نجف
صد شکر که بهر ما محبتان علی خوش تیر دعاست است باید بدف

در حشر نجات گهر باعمال بود فردوس برین دگر بافعال بود
ما بی همنزان بیعمل را بخدا والله بالله خطر بافضل بود

در عشاء و صبح و ظهر و عصر و شام با نیازی بی شمار از این غلام
بر روان پاک تو یا اهل بیت یا رسول الله درود است سلام

دلا اگر طلبی حل مشکل کونین بر دلب خاک در پاک حضرت حسین

له حاشیه نسخ خطی ب ص ۳۴۹ پر پهلای مصرع یون بھی ہے۔ ع: ما پر گنجان بیمل را بخدا

غبار غلبه شان را بروقتم بمرزہ بچشم آنکه کشم جای سر مہ عینین

راه گم کردم و بی راه روانم چکنم چاره کار خود ای آه ندانم چکنم
یا علی شیر خدا چونکه تو مولای منی بمدد نام تو هرگاه نخواهم چکنم

راه ما را هر طرف بگرفته تنگ شیر و مار و اژدرو دیو و پلنگ
لیک بر ماند از کمال لطف خویش بنده خود را شبیر از روی ننگ

رب لا تسئل لنا ما مضی رب لا تسئل لنا ما قضی
بالنبی المصطفی والمرتضی والاهام الثامن الموصی رضا

روز نور روز است بهر ما محبتان روز عید بنیم آثار سعادت شکر حق هر سو پدید
گویم اکنون از ره صدق و صفا رحمت حق بر حسین لغت حق بریزید

روز نور روز چو شد بهر محبتان روز عید بنیم آثار سعادت شکر حق هر سو پدید
خواهم اکنون یا الهی از طفیل پنجتن حشمت و اقبال و صحت و لث نعمت مزید

له چون بهر محبتان روز عید - حاشیه نسخ خطی الف ص ۲۵۴
له شکر حق هر سو که دید - " " " " " "

زهر سو مشکلم گر ره نموده
بجویم غم و گریه بشوم ر بوده
ولی ز امداد شبیر ابن حیدر
بحمد الله ز غلیم در کشوده

سرمه چشمم گدا و شه غبار کوی تست
روشن از خورشید و مه هر دو غدار و تست
وصف کیسویت چگویم یا شبیر ابن علی
در حجاب نافه مشک چین آرموی تست

شد سیه نامه من من چکنم من چکنم
همه از روی و قفا من چکنم من چکنم
چشم دارم که بشوی بنی ز ابر کرم
در رسانی بسزا من چکنم من چکنم

عرضیست بصدع جز من آل عبا را
که از لطف عنایات خود نام خدا را
هر چند که جرم من عاصی ز خدا افزون است
بخشش کن و بخش از خدا جرم گدا را

عرضی است ز بنده فقیر مسکین
پر جرم و گناه عاصی نور الدین
در حضرت آن شهی که نامش باشد
محبوب آه سید محی الدین

علی الصباح چو زخم بخرم گام نکو
مرا ز انخ شبیر شد چه خوش بنام نکو

مرا نگه چو بطلعت خود است بزم تو نیست
همیشه بهر تو باشد رفاه و نام نکو

عمر خود گرچه نمودیم همه صرف گناه
پشت رو هر دو نمودیم و راز نامید
با چنین لطف محبت به محبان یا شاه
نا امید از تو بشوم آه عیاذ بالله

گر چشم من در آئی ای محب پنجن
نگری جز پنج در روی مر جان دفع طن
احمد و حیدر دو چشم و مجمع النورش ببول
هر دو نور العین آن نگری حسین است حسن

گر بد علم و گرچه هستم نکس
گر خام و خاشاک و گریه بشوم نکس
تا نیک کنی مرا و سازی گل گل
یارب ز کرم یک نگری ما را بس

گرچه بودم کمتر از کمتر بقدر
در بحر خود نکودم غیر غدر
در شب تاریک عصیانم ز لطف
روی خوب خوشتن بنما چو بدر

گر ز حساتم مقرر و زینکی عاریم
در چه من فی عالم نه فاضلم نه حکم
نسبت اجداد والا سید عالی نسب
نسبت اجداد ما در همچنان انصایم

له اس رباعی کے محاذ میں حاشیہ پر مندرجہ ذیل الفاظ درج ہیں :-
(۱۷- کاکم ۱۰۴ ۱۹۰۳ م) از حضور پر نور جناب پاک سید الشہداء امیر مومنین حضرت علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ الہ تعالیٰ
منقول از حاشیہ نسخہ خطی ص ۳۹۴ (در نسخہ خطی الف نیست)

گویم نه مرا روم وری ویا چنین بخش
یا مصر و حبش یا حلب ویا چنین بخش
یارب بجناب سید محی الدین
جرم و گنه هنوز مسکین بخش

نیل کفری دغان ناری
ابر سیاهی سیاه ناری
نه نه عظم ازین نه هیچ
زلف یاری زانف تا ناری

محمد است چو از بهر شفاعت خواه
برای عفو محاصی و جرم پیش اله
سز و عتبت فردوس جای مادر شر
بحق الله هدان لا اله الا الله

من از جناب خدای کریم بی انباز
بنام احمد مختار با هزار نیاز
بسوده سجده جبین صحت ظهور الدین
طلب همیکنم از تو بده بجز دراز

من اگر چه روستیاهم یا علی
در چه من پُر از گناه هم یا علی
نعم ندانم هیچک از جرم و گناه
چون توئی جای پناهم یا علی

من پُر گنهم گنه کارم
من روستیاهم سیاه کارم

له تکرار موجود لیکن هر دو نسخ من یونانی دست خط ۲۵ رجوع کین صفحه ۴۴۶ اشاره شد

لطفی کن و دستگیر من شو
ای حسانق ما و کردگارم
هنوز دل ایمان بود چراغ ایمان
ولی چراغ که اجزاش آوردم بد بیان
بنی و حیدر و زهرا و هر دو نورالعین
چراغ و روغن مخلوج و نار و نور دران

نام علی از پئی دردم دواست
خاک درش سر نه شاه و گداست
در صفت حضرت مشکل کشای
بعد نبی هر چه گویم بهاست

نامم گشت سیه من چکنم من چکنم
بنده ام چشم به من چه کنم من چکنم
بخش جرم و گنه و فسق و فجورم ثابا
درگیری بگنه من چکنم من چکنم

نوری ناری خندان اسراری
سروی سمنی حلیقه گلزاری
نی نی عظم ازین نه هیچ
گل بی ناری و یار بی انگیاری

یا الهی بسید ابرار
یا الهی بحسبدر کردار
بشیر و بحضرت شبر
پرده از چشم های من بردار

یا الهی بسید الشهداء
که شفیع من است روز جزا

از تو خواهم که زودتر بخشی
صحت تن بما همه فقرا

۱۲۳

یا الهی بسید الکونین
از تو خواهم امان ظلمت چشم
به بتول و حبیب و حسین
از تو خواهم چه نور در عینین

۱۲۴

یا الهی بشاه جیلانی
صحت عالم کرم فرمائی
قطب قطاب غوث صمدانی
که شفا بخش جن و انسانی

۱۲۵

یا الهی ز تو خواهم بر رسول ثقلین
عزت و عظمت جمیع خیر کونین
و ز تو خواهم به بتول و بعلی و حسین
صحت جان تن و روح و روان عینین

۱۲۶

یا امیر المومنین اخ نبی
فاقص الله کل حاجاتی بلطف
انت حامی بامر الله لی
فادفع الایات منی یا علی

۱۲۷

یا حضرت پیر غوث اعظم
زود آ از برای حل مشکل
یا شیخ کبیر غوث اعظم
از بهر شبیر غوث اعظم

له منقول از ماست نیسخه خطی بس ۳۸۰
له " " " " " " " ۳۷۹

۱۲۸

یا حضرت شبیر خدا را مددی
چون پیر شدم ز رنج آزادم کن
ای واقف تقدیر خدا را مددی
ای مالک تقدیر خدا را مددی

۱۲۹

یا دختر مصطفی خدا را مددی
از فضل و کرم عقده کارم بکشا
یا زوی مرتضی خدا را مددی
یا سیدة النساء خدا را مددی

۱۳۰

یا رب اگر من گناه کار نبود
آیم بدرت ز بهر عفو عصیان
چون من دگری دگر گناه کار نبود
لابد که جز تو هیچ غفار نبود

۱۳۱

یا رب بحق سید کونین شفا ده
یا رب بحق والد حسین شفا ده
یا رب به بتول و شبیر و حضرت شبیر
بردار ز ما رنج و ز آزار شفا ده

۱۳۲

یا رب بر رسول پاک ایمانم بخش
داز رنج دو کون بهر سبطین نبی
یا رب بعلی عزت دیوانم بخش
از خاک در بتول در نامم بخش

۱۳۳

یا رب بر رسول صحت جانم بخش
اندر دو جهان بنام سبطین بتول
یا رب بعلی عزت و هم شامم بخش
خیر دو جهان و امن و ایمانم بخش

یارب گنہم با حمد و جید بخش
عصیان مرا بفاطم و شبر بخش
گر فسق و فجور من ز حد بیشتر است
مارا بحسین شافع محشر بخش

یارب گنہی مرا شماری نبود
لیکن چو مرا بجز تو یاری نبود
پس از کرم و عنایت خویش مرا
در یاب کہ جز تو کردگاری نبود

یارب گنہی ز لطف سویم کن
ابواب طرب کشاده بر رویم کن
کردی چو بجد خود ز بانم گویا
گویای ثنای خویش ہر موقع کن

یارب مرا بگیر بعتبات طیبات
عذر مرا بگیر بعتبات طیبات
از بار جرم خویش چو بس عاجزم شہا
دست مرا بگیر بعتبات طیبات

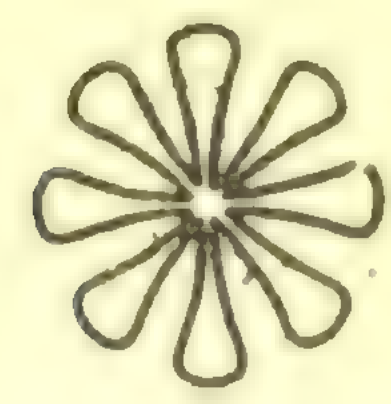
یاسید مسموم خدا را مددی
یاشبر منکوم خدا را مددی
من آمده ام بہ شرفا بردر تو
یاسید معصوم خدا را مددی

یاشبیر ابن بتول ادرکنی
نور عینین رسول ادرکنی
آدم بردر تو طالب خیر
عرض من ساز قبول ادرکنی

یاشفیع الحشر بالطف لا عم
انت للعدای کاسیف العالم
انت نور النور فی عین النبی
انت للاحباب شمس فی الظلم

یا علی انت ولی لا غیر
وز تو آباد بود کعبہ و دیر
از تو من نام نبی میطلبم
صحت و عزت و جمیت خیر

یا ولی ابن ولی ادرکنی
نور عینین نبی ادرکنی
آدم بردر تو بہر سفا
یا حسین ابن علی ادرکنی



مثالث

(عاشیه نسخه خطی بس ۳۴۳)

ای مد اوج صفا وی شه فوج وفا زوج بنت مصطفی و موج دریائے ہدی
 چون توئی مشککشتا بہر خدا مشکل کشا
 چون توئی زحمت زدا و معطیٰ خیر و شفا چون توئی سردار ما اعنی علی مرتضیٰ
 چون توئی مشککشتا بہر خدا مشکل کشا
 چون توئی شمس الضحیٰ و چون توئی بدر البجی چون توئی ابر عطا و چون توئی بحر سجا
 چون توئی مشککشتا بہر خدا مشکل کشا
 رافع اعلامہا و^{لہ} دافع آلام ہا شافع روز جزا و نافع خلق خدا
 چون توئی مشککشتا بہر خدا مشکل کشا
 شد ہنور جبہ سا اکنون ز بہر مدعا ایستہ ہر دوسرا ای سید حاجت روا
 چون توئی مشککشتا بہر خدا مشکل کشا

لہ دافع استقامت نسخہ خطی الف عاشیہ ص ۲۱۵

مفردا ش

ابر مظار و بحر ذخاری سید سائری و غفاری
 ادائے شکر تو از من کجا تواند شد که از تو فضل زمین شکر حسب مقتدر است
 از پریشانی ز دریا قطره گردیدی دلا جمع شو با آب و دریا تا دگر دریاشوی
 از پی حل مشکل کونین هست مفتاح ما و زلف حسین
 اسد الله شاه شصتین است اسد الله ماه کونین است
 آتیا نه چرخ گردو گرچه هر شام دهر دمان از قدرت حق دانه انجم نگر
 اصل ایمان هیچ میدانی که چیست حب اهل بیت ایمان است و بس
 از فضل خدا کار بائیت آغاز چو شد نکو، نکو است انجام
 از مقدم تو گشت جهانی چو معطر اے باد صبا نگهت گیسوی که داری
 اگر چشمم تو پر نعم از معاصی است ز بهر شست شوی نامیات بس
 اگر چه پر گنه هستم به بخش یا بشیر اگر گناه صغیر است و گناه کبیر
 اگر چه جرم و گناه مرا نماند حدی جناب حضرت شبیر بهر حق مدوی
 اگر چه رویم یا شبیر رخ شبر بشویشو ز کرم بهر احمد و حمید
 اگر کمال نبوده بچاره موقوف چرا کمال نبوت بچاره می بود
 آنجا که وصف طره جانان من کنند از مشک گر کنند حدیثی خطا کنند
 اندر شب زلف روز رویش شش و شصت مراند هر دو عینین
 ای بنام اقدس تو کل هم سنجی از تو خواهم از تو خواهم حل مشکل با علی

له اشاره: سَيَجْعَلُ يَبْرُتَكَ يَا مُحَمَّدًا وَبَوْلَا يَتَكَ يَا عَلِيَّ أَدْرِكُكَ

ای نجس از پرتو رویتو مهر سرگون در طوف درگاهت سپهر
 ای خوش فلک حکمت بفرق با نیمه بر آتش غم ما کن حکم مانه سیمیه
 ای دل آن بکه سپاریم امور خود را به نبی و بعلی و بحسین و زهرا
 ای رخت بدر و زلف تو شب قدر فی در این شبه و نه شک است نه عذر
 ای شه که بلا نور نبی پور قبول مصحف روی ترا زلف بود شان نودل
 ای صبا گر بار یاب حضرت یار شوی بندگی من رسانی سید بغداد را
 ای که در کشور دل بهر نظام آمده خوش بیا باده عیشی و بجام آمده
 ای که گردی هر دو کون از لفظ کُن هر چه باشد نیک بهر ما کن
 ای که می خواهی مراد دل بیا کن طواف زلف شاه پیر را
 ایمان چو درخت و پنج تن زان شجر اصل و فرع است شکوفه و برگ
 ای مطلع الوار الهی رویت نازل شده و اللیل بشاه موبت
 این همه نیک از تو خواهم ای خداوند جلال قال قال حال مال اقبال اطفال عیال
 ای وجودت در و دو کونت صد حکم تو تیر است و بالای دوت
 باد در سجده غنات شریف تا حشر سر ما دیده ما، یعنی ما، عارض ما
 بنرم گلزاران باده گلزنک می باید و گرنه جام وینا از دهن سنگ بیاید
 به چشم لطف عیم تو شه شبیر گناه کردم و میسوار اگر محرم

له تلخیص به آیت کریمه: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (سپاره عم ۳۰ - سوره اللیل - آیت ۱)

چشم دارم که خاکپات شود سر ز چشم مردم چشم
 چو پشت او گین مهر نبوت راست می زید با گشت بد الله خاتم پیغمبران زید
 چو دیدم فکر خود عاجز ز تدبیر سپردم کارهای خود به تقدیر
 چو می بینم مقابل سر زشت نامه خود را عجب نبود که پیش حق بخش سر زخرو بام
 چون بر این سنگ نقش پای شریف هست پارس همین است دیگر نیست
 چو نکته گر شنوی نکته ایست دین اساس بنی تن است علی روح و پنج پنج حواس
 چو نکته فریاد رسی جز تو ندارم بدو کون یا حسین ابن علی سید مردان مود
 چو نکته فضل تو شده باعث من برگناه باز تقصیر من از جرم عیاذاً بالله
 چون نگل گل باشم و خندان ز بخت خویشتن جیب دامنم چو پر گل از گلستان علیست
 چه حاجت با حواصیر دارد آن مہ رو در آرایش لبش یاقوت در دندان و چشمش سلاخیانی
 حیران چو به کار و بار غولشیم یا شاه بیار خیمر پیشم
 خار از ان پایی گل ہی خارو تا کند خنده گل بهستی خویش
 خاک را با خود شرف چو باد شاه بو تراب گفت با حضرت فلک یا لیتنی گنت تراب
 خاک رو ب بارگاه هر دو زلفت شاه پیر هست نور الدین بخارشی فقیر ابن الفقیر
 خیمر ز لحد دست زخم مان بدافش معشوق گر مزار کند بر مزار ما
 دادخواه آدمم بدادم رس یا شد که بلا کس بکس

له مراد از پنج تن و حواس خمسہ
 تلخیص بہ آیت کریمہ: وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَلْبِثُنِي كُنْتُ تُرَابًا - سیارہ عم ۲۰ - سورہ النہار آیت ۴۸

در بیان شکر نعمتہای بی پایان تو ہر بن مومیم دہان ہر سر مومیم زبان
 در جناب پاک شاہ بو تراب گفت مہ یا لیتنی گنت تراب
 در حضرت شہاکہ تو مولای بندہ فریاد و الفیاض من از سحر ساحران
 دست و پا میزنم ز بیتابی یا علی تا مرا تو در یابی
 در ترازوی فلک بہروزن حسن تو سبعہ سیارہ و انجم بود اوزان تو
 در شب گیسوی او اندر قوس چوہ سرخ لبہا شفق دندان کوکب بود لب
 در کرب بلا ز گرمی و سختی عطش داد حسین با حسن گشت قرین
 در گشتن محمد از خاک پاک زہرا از گلبن حسینی زلفین خوش دو سنبل
 دہانت و عذارش غنچہ و گل دو چشمش ز گس و زلفش دو سنبل
 دین است چو بدر ای مجاہ زین است بحار دہ کماش
 ذرہ ام یک آفتابیم خاکیم یک بو نرا بیم
 رب یسّر علی کلّ عسیر بہ نبی و بہ شبر و شبیر
 روز جزا از پی خلق خدا دین دینی ناد علی نا خداست
 روز نو روزت مبارکباد با اقبال مجاہ ای شہ و استاد والا خواجہ و آقا ما
 روی خوبت دیدم چون منیر اید نور عین سجدہ درگاہ تو گر دید بر ما فرض عین
 ز اصغای بجای شاہ شبر چو نغم شد بحمد اللہ بروئے من منقل خوش در غم شد
 ز بارگاہ حکیم کریم جل جلال شکستہ دل طلبد مومیمی انضال

لہ ہر ذرہ زمین یہ مصرعہ یوں ہے۔ بہ نبی و شبر و شبیر جو اشتباہ کاتب ہے۔

زلف شکر بلا عروہ و ثقی ما عروہ و ثقی ما زلف شکر بلا
 زمین سایہ زلفین حضرت شہ پیر بیا کہ بہر قبول دعا شب قدر است
 زیر زلفین سیخوش روی خندان کردہ بارک اللہ زیر ظلمت آب حیوان کردہ
 سجده غنبات آسمان شریف فرض شد بہر قوی ہر ضعیف
 سراپا ہوش باید بود اینجا سراپا گوش باید بود اینجا
 سر بر زیر پایست از دشمن نهد چون سر خار بست اندر زیر پایست
 سیاہی رخ بخت بشو برای خدا باب رحمت خود یا شہید کربلا
 سیاہی رخ بخت بشو بچاوردہ معصوم شہید کربلا از کرم کن معدوم
 سیاہی رخ بخت بشو بشیر خدا باب رحمت خود یا حسین بن ہر
 سیاہی رخ بخت بشو شہ شہید کربلا سید صغیر و کبیر
 سیاہی رخ بخت بشو بلطف عظیم شہید کربلا یا کریم ابن کریم
 سیاہی رخ بخت بشو بنام قبول شہید کربلا نور ہر چشم قبول
 سیاہی رخ بخت بشو بنام قبول باب رحمت خود یا حسین پور قبول
 شد بست و کشاد کار کوہین موقوف بتار زلف حسین
 شکر اللہ بامن شہ زبان حرز نام علی مرا کافی است
 شہا چو مردم چشم رو تو می بیند بیا بدیہ ما کین غلام خانہ گشت

لہ ع: چون سر خار بست اندر زیر پای حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۶۸

لہ ع: موقوف بتار گیسوی تو حاشیہ نسخہ خطی الف ص ۲۶۴

صدف و کون وجود تو در آں صفت است ہر آنچہ حکم کن جملہ تیر بر ہدف است
 علو طیم گفت وی چہ نکشتہ خوش بسز می پوش و سرخرو می باش
 عرض دارم ز بہر استمداد الممدو یا امام زین عباد
 عظمت و شان غبار کوی شاہ دیدہ در چشم گدا و پادشاہ
 علی دانم یقین مہر سپہر است بلی بر چرخ چارم جای مہر است
 غیر علت شد چو جان جان من شد عیان از وی علی سر و علن
 فانج از رنج و عنایت ہر کہ خود را سناست حرفہائی خاتم از رنج سیاسی فارغ است
 قرآن ماہ و نور شیلست زہرا رخت وین ہر دو خد جہ ایمان
 قطره گر خواہ شود دریا بدیاد شود در بگوش شاہ خواہ جا سز گوہر شود
 کرد ماہ روی تو با نامہ اعمال من آنچہ با رخت کتانی می نماید انتہاب
 کشتی ما حبائل بیت کشتیان ما احمد است و جید روز ہر او شبیر و شہر
 کی آیم باز از باز آمدن چو باز می بینم در رحمت بکوی عاصیان بیل و نہار اینجا
 گدای خمسام می خواہم این پنج چہ صحت آبرو ایمان امان خیر
 گر بچشم و بینی و ابرو بشن بینی نگار خاتم نام علی بینی مگر روی یار
 گر جرم و گناہ من نہودی عفو گنہم کہ می نمودی
 گر چہ از اعمال باطل نامہ ام شد باطل لیکن بر دیوان فصاحت صادق خواہم مدام

لہ نسخہ خطی ب: یق رخت دین ہے جو وزن سے گرتا ہے۔

لہ نسخہ خطی الف: میں یہ مصرع قبول درج ہے کہ آیم باز، باز آمدہ چون بازی بینم "سزا عطا کتابت ہے۔"

گرچه اندر شکو احوالت مراد روز و شب هر بن مویم دهان هر سو مویم زبانت
 گر طالب مطلبی مجا مطلب مطلب گداز شیر
 گر کشائی روز محشر طسوه پرچین را سایه باشد صد هزاران همچو نور الدین را
 گزیده هر شاه و گدا محتاج درگاهت بود کاشه گرداب اندر دست دریا بهر چیست
 لب لعل و رخ و دندان و زلفش شفق بود و ماه و انجم شب بدر
 مدام تا که بود آب خاک و آتش باد ازین فقیه بروح نبی سلام رساد
 مدام تا که بود عرش کرسی افلاک رسد سلام بروح شهشه لولاک
 مدام تا که رکوع و قیام میباشد زمن بروج محمد سلام میباشد
 مجسم است زحبت دوازده ایمان بود ضرور که این نکته آورم به بیان
 مدام تا که صلوٰه و نماز می باشد زمن بروج محمد نیاز می باشد
 مدام تا که قعود و سجود می باشد زمن بروج محمد درودی باشد
 مرا چون در نعم شبیر یاران چشم پر نعم شد ازان بروی من یاران منقل خوش در نعم شد
 مرا گیر بجرم ای خدای من نبی که از تو ایم و نداریم جز تو هیچ کسی
 مردم چشم مجبان به نیاز شبیر گوهر اشک پی سبزه بزرگان نقتند
 معنی شمس و قمر رفت سوا لم از یار رو بن کرده عیان ساخت اینک بینی
 ملائک دیده در بیت خدا پور بعین حق علی نور علی نور
 منتظر بود نبی بهر نوبت تا چل که پس از چل بکشد میم بر ادیان دگر
 من ز افعال بد خود گرچه نو میدم فقط لیک بر امید فضیلت چشم میدارم هنوز

من فوهك يا ابوتراب يكفی لشفاینا لعاب
 منك يا اخ نبی شاه علی فتح باب الخیر فی الدارين لی
 منم که مصرف عمر خودم بسوی عمل منم که مصرف فضل تو ام ز روز ازل
 مهر آویزه بود کاکشان رشته او مهر بردار تو خوشن صبح برین باشد و بس
 مه چرخ برین در پیش رویت ندارد آبرو کابرو ندارد
 میگذازم همچو بکبل روز و شب با درد و آه در گلستان جهان ای گلخاری همتی
 نثار هر سر رموی دلو گیسوی شبیر گلای عنبر و مشک گل است عطر و غیر
 ندیدم هیچ جا مجز منظر سربار اگر سنگ است و گوهر در گل و خار
 نسبت دست سخاوت بدیا چکنم زانکه هر خط کف دست تو دیدم دریا
 نمازده میچس صوفی بعالم بحق سوگند گر میخانه این است
 نمود جان دل دیده ام پُر از انوار غبار عقبه آثار سید ابرار
 نور از سر ارادت دارد شفیع کونین پای بتول و احمد و شاه علی حسین
 وضو را با تیمم بوتربانی کرده می آیم که تا با دوی ادا سازم نماز بوتربانی را
 وضوی خوشتن را بوتربانی میکنم جانان کنم بعد از وضوی خوشتن لابد تیمم را
 هر سبزه ترا تسبیح هر بنده ز تو بخشش میرود و می گوید و می پوید و می بخوید

له مهر بردار تو نسخه خطی بیس یون درج ہے۔

له ع : نور از سر ارادت گرفت خوش بگوین - نسخه خطی الف ص ۲۶۶

له نمازی بوتربانی را نسخه خطی الف عاشید ص ۲۶۶ - جو سهو کاتب ہے۔

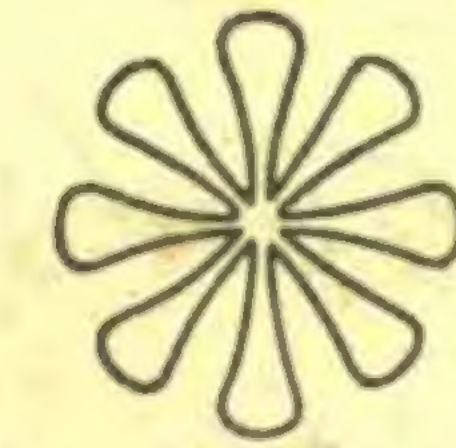
له رخ تو خطی به من ندارد - که مد و زلف سیه ندارد (ملک الشعراء بہار)

یارب برسان سلام بجد بر شمره شجره محمد
 یادستگیر عالم محبوب کردگار دستم اگر نگیری گیر و کہ دست مارا
 یا شیر خدا، شیر خدا، شیر خدا تقصیر مرا بہ بخش از بہر خدا
 یافت شرف از کمر بوتراب تیغ ہلال و سپر آفتاب
 یا قوت بسا بگو کہ چوئی یعنی زچہ رو غریق خون
 یک نگاہی حضرت شبیر پاک سنبستان کرد غارستان ما



تاریخ ختم دیوان

ز بعد ختم دیوان مناقب بگفتا ہا تغم تاریخ ویرا
 کہ بیعت شنو تاریخ اتمام جَزَاكَ اللّٰہُ فِی الدَّارِیْنِ خَیْرًا



کتبہ
 سید تقی زیدی

سلطان سلطان
الملك
28791

81998
مكة

